قیام
کلنل محمد تقی خان پسیان
در خراسان

تألیف : س . علی آذری

ناشر : بنگاه صفیعلیشاه

چاپ دوم مکمل چاپ اول

تهران ـ خرداد سال ۱۳۲۹

چاپخانه نقشجهان

تقدیم بپیشروان انحراف ناپذیر آزادی ایران

س . علی آذری

فهرست مندرجات

صفحه

موضوع صفحه

عقاید دانشمندان معاصر، آثار ادبی ، تراوش دلسوختگان ،قضاوت یك مرد بلژیکی و یك بانوی آلمانی

فهرست تصویرها

کلیهٔ کلیشه و گراورهای چاپ اول و آنچه درچاپ دوم افزوده شده بشرح زیر بطور تفکیك از نظر خوانندگان گرام میگذرد .

شماره	صفحه	اول	دوم	اسامی
٥١	-	« ٣٢٩	« -	سر بریدهٔ کلنل ورباعی معروف عارف
٥٢	-	« ٣٣٦	« -	ماژور اسماعیل‌خان وجیلوند
٥٣	-	« ٣٦١	« -	خط کلنل
٥٤	-	« ٣٦٣	« -	نایب احمدخان
٥٥	-	« ٣٨١	« -	ایرج میرزا قاجار
٥٦	-	« ٣٨٧	- «	آخرین عکس عارف درهمدان
٥٧	-	«٣٩٢	و٣٩٣«	صحنهٔ انتقام
٥٨	-	« ٤٠٥	« -	ابوالقاسم عارف شاعر انقلاب مشروطیت

شرح عکسهای آلبوم کلنل صفحات ٢٤٨ و٢٤٩ ازچپ براست ١- کلنل درحال تبسم باتفاق پسرعموی خود حیدرقلیخان ٢- منظره ای از مناظر بغازهای داردانل ٣- کلنل محمدتقیخان ٤- کلنل با کلاه پوست باتفاق یك افسر آلمانی ٥ - کلنل با جمعی آلمانی ٦ - پروفسور سپاستیان بیك آموزگار کلنل ٧- مرحوم سیدجلیل اردبیلی وسیدمحمدرضا مدیرروزنامه مساوات ٧- کلنل بافراك وشاپو باتفاق سیدمحمدرضا مساوات وجمعی دیگر درکارخانه «کروپ» آلمان

سر آغاز

چاپ اول این کتاب را میتوان نخستین گام در بیداری یك تاریخ خفتهٔ معاصر ایران دانست .

نگارنده در پایان چاپ اول زیر عنوان «خواهش نگارنده» بمنظور تکمیل گوشه ای از تاریخ معاصر ایران ، درمقام استمداد بر آمدم ، حتی نام بعضی ازروشنفکران وارباب اطلاع را که امکان مساعدت و کمك معنوی درآنها تصورمیرفت گوشزد نمودم ، ولی تا زمانی که چاپ دوم آغاز گردید تنها فردی که از خراسان بندای نگارنده صدا داد آقای محمود روحانی جوان روشنفکروایران دوست ، فرماندار نیشابوراست ، که اززبان مرحوم آیت‌الله آقانجفی عموی گرام وپدرزن خود اطلاعات جامع ورسائی ، مبنی بر جریان ملاقات «گدار سلیمان» جهت نگارنده ارسال نموده اند که در جای خودمورد استفاده قرارداده شد .

در تهران نیز آقای حسینعلی پسیان فرزند منحصر بفرد شهید راه آزادی ایران غلامرضاخان پسیان برادر مرحوم کلنل ، تا حد امکان با نگارنده تشریك مساعی وابرازهمت نمودند ولی نگارنده خود بنا بر وظیفهٔ مهمی که یکتنه برعهده داشت ، دامنهٔ مطالعه را وسیع کردم وبرای اینکه وقایع وعلل قیام ها درایران نیك حلاجی شده وتاجای ممکن بیشتر روشن شود مأخذ و شواهدی راکه دراین چاپ نامبرده ام دقیقاً موردمطالعه قرار و ذخیرهٔ سوی دیده را در این راه مصرف و خود را نیازمند عینك ساخته ام .

چرا دقت من در مطالعه فزونی گرفت ؟ از آنجهت افزون شد که ، انتقادات جراید وزین ومؤثر تهران بویژه انتقادات آقای ع . بهمن در روزنامهٔ پیك صلح و آقای ج . پیشداد در مجلهٔ کاویان و سایر دانشمندان که ضمناً اطلاعات موثق وبسیارجالبی نیزدراختیار نگارنده گذاردند ، موجب تشویق من درتحقیق بیشتری نسبت بتاریخ معاصر ایران گردید . برعایت حق‌شناسی وادب ازآن ذوات محترم سپاسگذاری میکنم .

بارهبری همان انتقادهای منصفانه وبیطرفانه ودرعین حال دلسوزانه

دراین چاپ وظایف نگارنده از لحاظ وقایعی که درجهان خارج‌ازایران‌اما بزیان ایران رخ داده منجمله قرارداد ۱۹۰۷ تقسیم ایران بین‌روسیهٔ‌تزاری وانگلیس دموکرات (!) و همچنین قرارداد ۱۹۱۹ که معروف بقرارداد منحوس وایران برباد ، ده شدوعلل ایجاد قیام ها در ایران وتأثیر تحول عظیم جهانی دربارهٔ این قراردادها ونتیجتاً استخلاص سیاست‌خارجی‌ایران از سیاست بلا معارض انگلستان بسیار سنگین و بحث نسبتاً کافی بعمل آورده ام .

آرزومندم زحماتی که دراین چاپ برای تلخیص ، تلفیق ، تجزیه و تحلیل وقایع متحمل شده ام رضایت خاطرخوانندگان‌وناقدان گرام‌راجلب وموجبات تشویق وخورسندی بیشتری برایم فراهم شود .

اکنون انتقادات وتقریظ هائی که شده بارعایت تقدم تاریخ درج‌می کنم تا خوانندگان‌گرام از نحوهٔ انتقادات مستحضروسنگینی‌وظیفهٔ‌نگارنده را دراین چاپ سنجش فرمایند .

ضمناً خوانندگان راآگاه میسازم که دراین‌چاپ حق شهدای راه آزادی ایران بنظرنگارنده نیك اداء شده است ودرسایهٔ **«قیام کلنل»** که یکی ازفرزندان بنیادگذاران مشروطیت ایرانست بدرج‌مطالبی‌دراین چاپ مبادرت شده است که دانستن آن با وجودیکه تاحدی کوتاه نوشته شده ؛ برای نسل‌معاصر بسیار ضروری است . نسل معاصررا بایستی جداً متوجه ساخت که فرزندان از جان گذشتگان راه‌آزادی ایرانند و باید از چگونگی فداکاری پدران رشید وباشهامت خود استحضارحاصل نموده و وجودخودرا باآن فداکاران درترازوی سنجش قرارداده وبدانند که‌همین مشروطهٔ نارس با نثارخونهای پربهای پدران‌آنها بوجودآمده است،همین نیمه نفسی که درجانها باقی است مرهون خدمات ،زحمات ورشادتهای آن جان برخیان ایرانست .

وظیفه نسل معاصراست مشروطیتی‌راکه خائنین استقلال و آزادی ایران متوقف ساختند ، بانیروی دانش ، هنر و رشادت پیش برانند ، از فرزندان خلف ورشید ایران جزاین انتظاری نیست .

تهران‌دهم فروردین۱۳۲۹

س . علی‌آذری

دوست عزیز آقای علی آذری

با اظهار امتنان وصول کتاب (انقلاب بیرنگ یاقیام کانل محمد تقی خان پسیان) را اعلام میدارم آنچه از مطالعهٔ اجمالی مندرجات کتاب مزبور استنباط کردم درجمع آوری مطالب آن زحمت فراوان کشیده شده وذوق سرشاری بکاررفته است امیدوارم در این قبیل خدمات فرهنگی توفیقهای بیشتری حاصل فرمائید -

محمد سعیدی

جهان نو

مؤسس: حسین حجازی

پایه‌های جهان نو را با صلح پی ریزی کنیم تا بر روی خرابه‌های جنگ دوم، عمارت صلح بلند و برای همیشه استوار بماند.
مؤلف

انقلاب بیرنگ

قیام کلنل محمدتقیخان پسیان

این میزهای پوسیده که گروهی پیروجوان بعنوان «کارمنددولت» عمر گرانمایه در پشت آن سپری میکنند، راستی که تباه کنندهٔ عقل و فرسوده ساز اعصابست.

اگر یکنفر روانشناس ماهر، درروحیهٔ این مردمی که محکوم پشت میز نشینی شده اند ودست سرنوشت، آنانرا در حصار کادر کارمندی دولت افکنده مطالعه کند، چه نتایج عبرت انگیز بدست خواهدآورد ...

در پشت این میزهای فرسوده، چه موهبتهای سرشار که مثل سرچشمه های ایام قحطی، روبخشکی نهاده وچه ذوقهای تابناك که همچون ستارهٔ سهیل، برقی زده ودیگر برای همیشه افول کرده است!

در پشت این میزهای بیروح، گاهگاه هنرمندانی دیده شده اند که جامعه ازهنرشان خبری ندارد وخودشان نیزحال ومجال پرورش آنرا نیافته اند. عمری ازایشان میگذرد، بی آنکه گلی ازنهال قریحهٔ خود و ثمری از بوتهٔ ذوق وفراست خویش بچشند و بچشانند..

دوست من «س. علی آذری» مؤلف کتاب «انقلاب بیرنگ» سی سال تمامست که عمردرپشت این میزهای دولت بسر آورده و سوابقی در عالم شعروهنردارد که بخوبی گواهست اگر گرفتار کار بیحاصل دولت نبود، امروز یایك هنرپیشهٔ خوب بودویایك نویسندهٔ مشهور.

صحنه های تآتر پانزده یا بیست وپنج سال پیش ، شاهد بازیگریهای ماهرانهٔ « آذری » بوده واگر باوراق چاپی وغیرچاپی اومراجعه کنیم ، اشعاری ساده وروان که رنگ ورونق شعرایرج وعشقی دارد، درآن بدست میآوریم .

«آذری» یکی ازآن محاصره شدگان کادر دولتی است که با همهٔ ناملایمات ومسئولیتهای رسمی ، درطی سی سال عمر «پشت میز نشینی» ، هر گاه که حال ومجالی یافته ، ازپرورش ذوق وآزمایش قریحهٔ خود، فارغ ننشسته ، وسوسه های اندیشه و بارقهٔ فراست مخصوص خویش را بدست فراموشی نسپرده ونگذاشته است قلمش زنگار بطالت گیرد وقدمش درعالم ادب ، راه ضلالت سپرد . چنانکه یکی ازنمونه های کارذوقی وادبی او ، سناریوی «زندگی فردوسی» است که گرچه سازمان فیلمبرداری در کشور مانیست ، اماشاید این اثر، نخستین وبهترین سناریوئی باشد که درزبان فارسی ازیك صحنهٔ مهیج تاریخ ادب ایران ، بروی کاغذآمده وتدوین و طبع شده است .

آذری دارای عقیده ومسلك دموکراسی است وبرای آزادی واقعی ایران عزیز، بسهم خود گامهائی برداشته است ودرطریق طرفداری ازتجدد نسوان ایران نیزرنجها کشیده وحتی درمسیرتبعیدنیرقدم نهاده است .



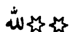
دیری بود که «آذری» درمصاحبتهای روزانه ای که بحکم همکاری بامن داشت ،سخن ازخاطرات ایام جوانی خود که شاهدصحنه هائی ازتاریخ معاصرایران بوده است بیان میکرد وچون این سخنان ، نه چنان بود که ببهانهٔ شهوت کلام باشد ، بلکه موج مهیج اطلاعاتی ازتاریخ سی سالهٔ اخیر ایران بود که درافق خاطرات «آذری» پدیدمیآمد واورا بی اختیار بسر-ریزساختن آن میگماشت، مرا که سرگرم کارخویش بودم، ازکار بازمیداشت وافقی ازپاره یی ماجراها که درین سی ساله اخیر ایران گذشته است ، در دورنمای تخیل من پدیدارمیساخت .

یکبارسخن ازاختلاف عارف وایرج بمیان آورد که من نیزمانند همهٔ عشاق دیوان این دوشاعرملی ،مشتاق آگاهی ازآن رازبودم وبارهاازخود پرسیده بودم که ازچه روایرج عارف را درشعرخود ،چنان هجو کرده است «آذری» که خودشاهد نخستین برق آتش آن اختلاف در مشهد بود ،وقتی رازآن ماجرارا برایم گشود دریغم آمد که دیگران بیخبر مانند . ازو خواستم که تابلوئی ازآن صحنه بروی کاغذ آورد . . . وهمان شد که چندی

پیش در یکی از مجلات هفتگی تهران بطبع رسید.

طبع این مقال، در طبع او تحریکی پدید آورد و چون یکبار دیگر، ضمن گفتگوهائی که داشتیم، از «کلنل پسیان» سخنانی گفت، باز مرا بصرافت انداخت که اطلاعات بیسابقه «آذری» از زندگانی آن سردار دلیر و رشید ایرانی، لااقل در یکی از مجلات تهران بطبع رسد تا آنان که شیفته تحولات و پیش آمد های تاریخ معاصر ایرانند، ازین شمه بهره‌ای برگیرند،

از «آذری» خواستم که آنچه از کلنل میداند، بروی کاغذ آورد زیرا حیف بود که حدیث شیرین زندگانی آن راد مرد چنانکه جسته گریخته از «آذری» میشنیدم- در بوتهٔ فراموشی افتد. اما آنچه «آذری» از زندگانی کلنل میدانست، نه آنقدر بود که باز دریك مقاله بگنجد. این بود که قصد مقال از حیات آن راد مرد پرداختن، بتألیف کتابی در «بیوگرافی» او منجر گردید و براستی «آذری» درین کار، چنان پشت کار و ثبات بخرج داد که من ازمنظرهٔ نشاط وفعالیت او درین راه، حظ میبردم!



هر کس تاریخ مینویسد، منابعی را عنوان میکند که مشرب او در تدوین کتابش بوده است. اما تألیف کتابی از زندگانی کلنل وقیام او. که کمتر از سی سال از آن میگذرد وما هنوز تاریخ جامعی ازدورهٔ معاصر ایران در دست نداریم نمیتواند مبتنی برمنابع مدون ومتکی برمآخذ معین باشد. ازینرو «آذری» برای تألیف این کتاب، از محفوظات خاطر وقوهٔ ذهن و نیروی حافظه خود مدد گرفته وچون خوداز نزدیکان ومصاحب کلنل بوده است، مشاهدات ومسموعات خود درا دراطراف قیام کلنل، توأم بااستنباطی که ازصفات و روحیات خود او داشته برشتهٔ تحریر کشیده والبته ازسالخوردگانی که قیام کلنل راباچشم بصیرت وتجربت دیده‌اند وازسایر پهلوانان آن ماجرا که هنوز زنده اند - تاآنجا که توانسته - تحقیق کرده ونظر آنانرادر تألیف کتاب خود دخیل دانسته است.

سبك کتاب از حیث شیوهٔ تحریر، عبارت ازنثر ساده‌ایست که عاری از روانی و لطف نیست واز حیث شیوهٔ تدوین، نه بروش سنگین تحقیقات خشك تاریخی است و نه بسادگی و کم عمقی و بیمغزی مطالب روزمرهٔ مطبوعاتست.

اما درعین حال، از بعضی خصائص تحقیقات تاریخی وپاره‌ئی مزایای شیرین وسرگرم کنندهٔ نوع مطبوعات، توأما بهره‌وراست. بنا براین میتوان گفت این کتاب، امتزاجی است از یك تحقیق تاریخی با سبك سریع وزودگذر

«ژورنالیزم» . ازینرو خواننده هرگز از مطالعهٔ فصول کوتاه وجامع آن که گاهی باحکایاتی شیرین آمیخته، در خود احساس ملال نمیکند .
چون ضمن کتاب بنا باقتضای فصول و حوادثی که پیش میآید یاد آوری نام اشخاصی ضرورت پیدا کرده است که هنوز حیات دارند، «آذری» باشهامت تمام، آنچه آن اشخاص کرده و بوده‌اند بی کم و کاست شرح میدهد ولی البته نباید فراموش کرد که «آذری» از شیفتگان کلنل بوده قضاوتش در بارهٔ کسانیکه نامشان درین کتاب آمده و بجهاتی در قیام کلنل دخیل بوده‌اند، از نظر نفع یاضرریست که نسبت بآن قیام داشته اند.
بیان حوادث قیام نیز عاری از استدلال نیست همچنانکه در بیان شخصیتهای کتاب، «آذری» تاآنجا که میدانسته، از ذکر خصوصیات اخلاقی وروحی آنان خود داری نکرده است .
مشکل دیگر تدوین وتألیف چنین کتاب، بدست آوردن عکسهای تاریخی آنست که هریك، از گوشه و کناری فراهم شده والبته اینکار مستلزم صرف وقت بسیار وتحمل زحمات زیاد است .



امید است که این کتاب برای روشن ساختن گوشه‌ای از تاریخ معاصر ایران- که همه از آن بیخبریم واز همینرو نیاز فراوان بنظائر چنین کتاب داریم- مفید افتدواستقبال خوانندگان عزیز، چاپ آنرا بدومین باررساندتا اگر نقائص فنی وتدوینی درین طبع هست، درطبع مجدد برای رفع آن، کوشش بلیغ بکاررودوزحمت مؤلف گرامی، بی اجر نماند .

علی اکبر کسمائی

دانستنیهای زندگی

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: علی شب پیمون

دانستن فواید، ارج بیشمار و چشیدن شیرینیهای صلح از دانستنی های حتمی زندگی بشریت است.

داروی صلح را در حلقوم های جوامع بشری باید فرو ریخت تا از سرایت گزند بیماری جنگ مصون بماند. مؤلف

قیام کلنل محمدتقی خان

نام کتابی است که اخیراً باچاپی بسیار زیبا ومطالب تازه و تاریخی بدست مارسیده است این کتاب شامل یك سلسله مطالب تاریخی وجالبی است که ازروی اسناد معتبری تهیه و تنظیم شده و کاملا معرف ذوق وزحمت مؤلف کتاب میباشد و بخوبی واضح میگردد که برای تهیه هرقسمت آن چقدر صرف وقت لازمست تاهم نویسنده ای که کتاب را تحریر نموده وهم خواننده ای که کتاب را برای درك حقایق زیادی از زندگانی قهرمان کتاب مطالعه میکند صددرصد اطمینان داشته باشند که آنچه را که ازمطالب تاریخی بروی کاغذ آورده و اسنادی را که برای مزید اطلاع خود در بارهٔ کلنل میخوانند کاملا صحیح واز روی منابع موثقی کسب شده است.

آقای آذری مؤلف کتاب که خود از نزدیك شاهد اعمال وافعال کلنل محمدتقی خان وچگونگی قیام وفعالیت های او بوده اند حقایق شیرین وزیادی از زندگانی اورا که در تاریخ معاصر ایران حائز کمال اهمیت است وآنچه را که در بارهٔ کلنل در دسترس داشته اند یاد کرده اند. باهزار گونه زحمت در کتاب جامعی که از هرلحاظ قابل تقدیر میباشد بخواستاران کتاب خوب ومخصوصاً به علاقمندان دانستن وقایع تاریخی تقدیم نموده اند.

کسانی که با مطبوعات سروکار دارند میدانند زحمات آقای آذری

مؤلف کتاب تا چه اندازه درخور تقدیر میباشد ومطالعات ایشان در تهیه و تنظیم مطالب کتاب تاچه حد شایان توجه است .

چه اینگونه مطالب تاریخی وسیاسی که درخور نهایت توجه واهمیت است ونمودارفکرایرانی وجامعه ایرانی است بصورت رمانهائی بیهوده در آمده بود وهرمطلب تاریخی را بدون اساس وپایه وحتی منطق عقلی در ضمن داستانی متذکرشده بودند وآنان را که بایك علاقه زیادوعشقی مفرط برای درك حقایقی ازسیاست وزندگانی وکارهای قهرمانان تاریخ که در زمان قدرت ویا سلطهٔ حکومت آنان و دوران نفوذشان از اطلاع برآنها محروم بوده اند ویاینگونه نوشته ها متوسل میشدند بکلی از تاریخ و کتاب های تاریخی منزجروفراری میکردند .

بنابراین جای کمال خوشوقتی است که مؤلف کتاب انقلاب بیرنك یا قیام کلنل تقی خان این قسمت را تاحد توانائی رعایت نموده واز آوردن مطالبی که خود بر صحت و سقم آنها بخوبی اطمینان نداشته خود داری نموده است .

دراین کتاب روابط کلنل بارضاشاه وقوام السلطنه که یکی از کسانی است که درتاریخ معاصرایران نقش مهمی رابازی نموده است بخوبی تشریح گردیده وشرح قیام وبالاخره دستگیری و کشته شدن وی بخوبی حل و بحث گردیده وجای هیچگونه شك وابهامی را برای خوانندگان باقی نگذاشته است .

ازمطالب کتاب که بگذریم نوبت چگونگی چاپ کتاب میرسد که باید اذعان نمود که ذوق ناشر کتاب آنرا بصورت خوب وپاکیزه ای که در این اواخر کمتر نظیرداشته بخوانندگان تقدیم نموده است .

تنها نکته ای که ذکرآن لازمست اینست که درصورت داشتن اینهمه وسایل وتهیه پشت جلد رنگین بهترازاین میتوانستند باخوبی عکس پشت جلد کتاب برزیبائی آن بیفزایند .

پیک صلح

مدیر: عباس برادران قاسمی

بشریت را در پرتو صلح پایدار جاویدان سازیم. مؤلف

قیام کلنل محمدتقی خان پسیان

«چون لازم بود روزیکه آزادی خواهان ازقزوین به تهران می رسند
«سردار اسعد وقشون او هم حاضر باشند و بنام « قهرمانان آزادی » زمام
«حکومت را بجای آزادی خواهان دردست خود که همان دست انگلیس ها
«... بود ، بگیرند واردشان ساختند» صفحه ۱۳ کتاب .

انقلاب مشروطیت اساساً معلول رشد بورژوازی ایران و بیداری افکار وازهمه مهمتر نفوذ انقلاب ۱۹۰۵ بود . منتها همان طور که در کتاب انقلاب بیرنك می نویسد ، انگلیس ها خواستند عده ای از فئودالها یعنی «رجال استخوان دار» را که بعدها بنام « رجال صدرمشروطیت » معروف شدند وارد جریان نموده جا بزنند وجازدند .

نتیجهٔ انقلاب مشروطیت برای ملت ایران روشنی افکار ، و بدست آوردن قانون اساسی ومتمم آن و برای انگلیسها نفوذشدید درمجریان این قوانین وسرکوبی رجال متکی بروسیهٔ تزاری بود وقتی شیرهائی مثل ستارخان وهم فکرانش به ایادی استبداد حمله می بردند ، انگلیسها مشغول دوختن پوست شیر برای گرگها بودند .

البته منظورملت ایران این نبود که بانثارخون رشیدترین فرزندان خود فقط چندصفحه کاغذ سیاه شده ازمواد «زیبا» بدست آورد ، ومنظور انگلیسی هاهم این نبود ، که موادمزبور بنفع ملت ایران اجراشود. بنابر این ، تضاد بین ملت و«رجال» ، بعد ازانقلاب مشروطیت علت قیامهای دیگری گردیده ومی گردد تاملت فاتح شود .

ریشهٔ قیام خیابانی ، قیام گیلان وخراسان ودیگرقیامها همه از همین

سرچشمه آب می گیرد . ولی صحت جریان همهٔ آنها البته یکسان نیست.
اگر اهمیت هرقیام را به تعداد مردمی که توانسته بدنبال خود بکشد حساب کنیم ، باید گفت که قیام خراسان نسبت به تمام قیام های پس از مشروطیت کم اهمیت تر است . حتی در روز توقیف قوام السلطنه ـ که باید آن را یکی از مهمترین جریان های قیام خراسان بحساب گرفت ـ بغیر از ژاندارمها فقط یکنفر، آن هم از دور، شاهد جریان دستگیری بوده (صفحهٔ ۵۰ کتاب) وشاید اصرار مؤلف در اثبات اینکه کلیه قیامها و انقلابات جهان برهبری نظامی ها بود . برای این است که قیام خراسان را در ردیف انقلابات جهانی قرار دهد .
شرکت نظامی ها درقیام ها و انقلابات ممکن وصحیح است ولی این که اصولا همیشه در تاریخ باعث آن نظامی ها بوده اند البته اشتباه است خیلی کم واصولا بسیار بندرت اتفاق می افتاد که چاقودسته اش را ببرد .
کتاب ، هنگامی که در بارهٔ انقلاب مشروطیت بحث می کند(اگرچه بسیار محدود و نارساست) نقاب ازچهر «رجال صدر مشروطیت» برمی دارد ودرعین حال شخصیت های مبرز و پاك امثال ستارخان ، علی مسیو وغیره را میستاید . این ها را غیر قابل نفوذ ، بی طمع و فقط ملی می داند واسناد رشوه خواری وخیانت «رجال» را ارائه می دهد .
بد نیست یکی از این اسنادرا در اینجا بیاوریم. این سندعبارت از نامه جرج بار کلی به سرادوارد گری مورخه ۱٦ آوریل است:
«...صمصام السلطنه همه روزه منتظرورود سرداراسعداست... مستر
«گرهم جنرال قونسول تاحال درمتقاعد نمودن صمصام السلطنه برای حفظ
«تلگراف کمپانی هندواروپ که سر کردهٔ مزبورشکایت داشت که برعلیه او
«بکار برده می شود ، موفق شده ، معلوم می شود و عده اینکه مستر گرهم
«بموجب تعلیمات من باو داده است که بعداز آوریل عایدات مخابرات داخلی
«باو پرداخته خواهد شد . اورا نرم کرده است برای ایفاء باین تعهد در
«اوائل آوریل یك مبلغ قلیلی (۱۲۳۱) قران از بابت عایدات داخلی در
«عوض بصمصام السلطنه پرداخته شد...» (صفحه ۱۳)ویکی ازدوستان مؤلف
«درزیر سندمزبورمینویسد:
«اینها هستندآن کسانی که بعدها در اثر تبلیغات عمال انگلیس در
«شمار بزرگترین آزادیخواهان درآمدند ونام حیدرعمواغلی وعلی مسیورا
«پوشاندند...» (همان صفحه)
نویسندهٔ کتاب دربارهٔ قیام جنگل حقیقت گوئی میکندومیرزا کوچك

خان را قضاقدری میداند ؛ اورا بعلت قتل مبارزرشید ، حیدرعمواغلی،خود سرو مستبد میگوید.

مؤلف درباره قیام خیابانی پرده ایرا که اکنون میخواهند بروی حقیقت آن بکشند پاره میکند وقسمتی از نطق روز یکشنبه ،۱۲ ثور ۱۲۹۹ اورا در تبریز باین ترتیب میآورد :

«... دزدانی که از تبریز رانده میشوند نباید در تهران صدر نشین امارت شوند ، جانیها که از مرکز آذربایجان فرار مینمایند نباید زمام حکومت ایالت وولایات دیگررا دردست بگیرند زیرا که **تمام خاك آذربایجان ایران مقدس و مجموع کل دموکراسی ایران صاحب حقوق است ...»(صفحه۲۷)** ووقتی خواننده ای این قسمت از کتاب را میخواند بیاد این جمله از کتاب خاطرات جناب مخبرالسلطنه هدایت درباره مرام خیابانی میافتد که مینویسد :«.. کم کم آن مرام ناگفتنی آشکار ترشد، رشت و تبریز گول تقسیمات قفقازرا خورده بودند که باکوو تفلیس وایروان هرکدام دم از«استقلال» میزدند ....»

پس ازاین مقدمات مؤلف وارد بحث درقیام خراسان میشود ولی در این قسمت فقط بذکر نقل قولهائی اکتفا می کند .

برای کتابی که جنبهٔ تاریخی دارد فقط بنقل قول اکتفا کردن شایسته نیست برای یك کتاب تاریخ مدرك وسند لازم است و کتاب انقلاب بیرنك بهمین دلیل فقدسند کوچك و کم ارزش شده است.

نویسندهٔ کتاب چون بدنبال سند نرفته دچار اشتباه و خصوصا سردرگم شده است . شکست قیام کلنل را صرفا بدلیل «بیرنك» بودن آن میداند درصورتی که اگرردیف وقایع را دنبال میکرد واسنادرا مرتب مینمود در خصوصیات قیام خراسان که خودواقعه ای مربوط بوقایع آنزمان بوده است وارد میشد ، قیام خراسان همزمان باتغییر عظیمی درسیاست همسایه جنوبی مابوده . ردیف وقایع چنین است .

قرارداد ۱۹۱۹ بوسیلهٔ «برادرقوام السلطنه» در جریان انجام و قوام السلطنه حکمران خراسان است حکومت وثوق الدوله (عاقدقرارداد) سقوط میکند . ولی سید ضیاءالدین مدیرروزنامه رعد (طرفدارقرارداد) رئیس الوزراء ،قیام خراسان تحکیم وقوام السلطنه دستگیر و بتهران اعزام میشو .

امانا گهان قوام السلطه« برادروثوق الدوله» رئیس الوزراء ورئیس الوزراء طرفدارقرارداد تبعید میشود و کلنل بقتل میرسد و بکلی جریان

دیگری بوجود میآید . بطوری که ملاحظه میشود علت این تغییر بزرك در سیاست همسایهٔ جنوبی باید معلول تحول بزرگی دردنیا باشد واین تحول همانست که مؤلف درصفحه ۱۰ کتاب در اثر یك اشتباه بسیار بزرك، پیروزی آنرا فقط مرهون کمك امپراطوری آلمان میداند :



کتاب گذشته از نوشته ها دارای بعضی عکسهای گرانبها از سران مشروطیت وچاپ نسبتا خوب می باشد وعیب آن محدود بودن مطالب واکتفا کردن بنقل قول اشخاص است وچنانچه عجله ای در چاپ آن نمی‌شد البته بهتر بود .

اول اسفند ماه ۱۳۲۸

همباور گرامی ودانشمند ارجمند جناب آقای علی آذری

کلنل محمدتقیخان دین خدمات و زحمات خود را با دست یکنفر از فرزندان غیورومتعصب ایرانی تأدیه شده یافت، روح پرفتوح آن شادروان ازشما راضی است . رویت سفید و خامه ات توانا و نامه‌ات رسا باد، کتاب انقلاب بیرنك شما جامعترین کتابی است تابحال درموضوع بخصوص نوشته شده ودرعین حال بیك معنی **ادعانامه است که با مدارك زنده و جاندار برعلیه جنایتکاران ومسببین فاجعه شنیع خراسان تنظیم و به پیشگاه عدالت اجتماعی ملت ایران تقدیم شده است، باشد روزی درمحکمهٔ عالی و با شکوه ملی مستند قرارگیرد ،** اگر نسل حاضرموفق نشود باری نژادآینده ایرانی این وظیفه را انجام خواهد داد چه خوش گفته : زنده بخونخواهیت هزارسیاوش- گردداز آن قطره خون که ازتوزندجوش . یاد داشتهای مخلص راکه بی‌مقدمه چاپ فرموده اید سپاس می گذارم درحالی که برای مقدمه آنهم مانعی بنظرم نمیرسید، بهرحال برادرمن بازدرصددتهیهٔ یادداشتهائی ازمطلعین ومعاصرین هستم وامیدوارم برای چاپ دوم آماده گردانیم .عرض کرده بودم ازروزنامه عالم که دکتر میرسپاسی مینوشته ودرآن جامدتی مدارك وتلگرافاتی راجع بقیام کلنل درج می‌شده استفاده فرمائی گویا فراموش فرموده اید ؟ضمناً متشکرم که کتاب مزبورپاره اشتباهات مرا درحق مرحوم ایرج رفع کرد و دانستم اوازهواخواهان کلنل بوده ودراین خصوص کتاب «عارف وایرج» تالیف خودم راکه مهیای چاپ است تصحیح کردم . ضمناً ازآثارچاپ نشده‌او که جواب « داش غلم این جا نگاه کن ... »میباشد حظ وافی ولذت کافی بردم راستی که درشیرینی وسلاست بیان حد کلام را رعایت کرده است خداقرین رحمتش کناد وبشما نیزاجردهاد . افسوس که گردن مسببین هنوز کلفت است وبرای شمع ... هزارپروانه دورمیزنند!!

ارادت کیش نصرت‌الله فتحی

روزنامه اطلاعات شماره ۷۱۵۹ تاریخ ۱ر۱۲ر۲۸
صاحب امتیاز: عباس مسعودی   دبیر: محمد علی مسعودی

انقلاب بیرنك

تاریخ معاصر ایران متاسفانه برخلاف تاریخ قرون اخیر ملل زنده جهان که جزئیات حوادث ووقایع وفلسفه تاریخ را روشن کرده اند نقاط مبهم ومطالب مجهول بسیاردارد . نسل آینده که جای خوددارد نسل معاصر هم غالباً ازوقایع مهمی که دردوران زندگی او اتفاق افتاده باندازه کافی مطلع نیست چون این صفحات حائزاهمیت تاریخ قرن اخیر ایران هنوز بطوری که وافی بمنظور باشد تدوین نگردیده واگرافرادی که خود در جریانات وقایع بوده وخوشبختانه زنده انددرصدد ثبت ونشرمشهودات خود برنیایند بیم آن میرود که قسمتهای مهمی ازتاریخ اخیرایران یکباره در پرده ابهام ابدی پیچیده شود وبرای همیشه مجهول وتاریك بماند .

ازجمله وقایع مهم تاریخ معاصرقیام مرحوم کلنل محمدتقیخان پسیان درخراسان وقیامهای دیگری است که درآذربایجان وگیلان وغیره رخ داد این وقایع که هریك درموقع خودتأثیرفراوان دراوضاع روزداشته است اکنون ازشمارمسائل جاری خارج گردیده ولی سیماهای برجسته واشخاص بزرگی که درآن وقایع شرکت داشتند هیچوقت ازخاطرمردم محو نمیشوند روشن کردن شخصیت وسرگذشت وکیفیت روحی واخلاقی این قهرمانان حوادث مهم تاریخی یکی ازمباحث اساسی وعمدهٔ تاریخ معاصرایران است که متأسفانه هنوزازمرحلهٔ آرزو بمرحله عمل نرسیده واتفاقاً یکی ازقسمت های حساس وشیرین وقابل استفاده تاریخ اخیرایران می باشد.

دربارهٔ قیام کلنل درخراسان علاوه برکتاب سودمندی که دربرلین بوسیلهٔ ایرانشهرطبع شده دربعضی کتابهای فارسی وآلمانی وفرانسه و انگلیسی نیزمطالبی نگاشته اند ولی هنوز کتاب جامعی که شخصیت عالی وکم نظیر مرحوم کلنل را نمایش دهد وجود نداشت تا این اواخر که آقای سیدعلی آذری کتاب سودمندی زیرعنوان - انقلاب بیرنك - درباره مرحوم کلنل وقیام خراسان تألیف ومنتشرساخت .

این کتاب ازآنجهت که مؤلف آن خودناظروقایع وبعلت شغل دولتی

با مرحوم کلنل ارتباط داشته ومخصوصاً ازلحاظ اینکه بعضی نکات مهم زندگانی کلنل راکه تا کنون مجهول بود روشن کرده حائز اهمیت خاص می باشد .

کلنل محمدتقی‌خان پسیان یکی ازمردان برجسته وباعظمتی بود که نظیراودرجامعهٔ ما کمتردیده شده است . تأثری که اعلیحضرت فقیدهنگام وصول خبرقتل کلنل ابرازداشتند نشان‌آن بود که به‌صفات‌حمیده‌وکاردانی وعظمت روح مرحوم کلنل پی برده بودند.

کلیهٔ کسانی که کلنل پسیان را ازنزدیك دیده اند پاکدامنی، پرهیز کاری ؛ تملك نفسی که موجب حیرت همه شده بود ، شهامت وروشنفکری وقابلیت فوق تصورآن مرحوم را ستوده اند . مرحوم کلنل یکپارچه‌عشق بمیهن بود . آرزوی عظمت ایران بالاخره اورا در خون خود غوطه ور ساخت .

کسی میتواند بملکات عالی این جوان دلیرفداکاربی ببرد که‌آنچه را درباره اونوشته شده است بخواند .

کتاب‌آقای علی آذری هر چند ازلحاظ روش نوین تاریخ نویسی خالی ازبعضی نقاط ضعف نیست ولی حقاً یکی ازکتابهائی است‌که هرفرد ایرانی بایدآنرا بخواند وتصویردرخشان قهرمانی وقهرمانان را درآینه صفحات کتاب‌تماشا کند .

برای ملتی که درآستانه تعالی‌است هیچ چیز باندازه‌شرح‌حال‌رجال برجسته سودمند نیست .

در کتاب ـ انقلاب بیرنك ـ صحنه های جذابی برفداکاری‌وخویشتن داری وپاکدامنی وشجاعت ومیهن‌پرستی‌وجوددارد که شایسته‌است‌سرمشق جوانان گردد .

ا ـ فرزانه

اتحاد ملی

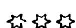
صاحب امتیاز: محمدهاشمی   دبیر: احمد هاشمی

زندگی نو، بستگی کامل بااتحاد و
آزادی ملت‌دارد،درهر کشور آزادی که
اتحادبتمام‌معنی وجودداشته باشد،درآن
جا خواه و ناخواه قوای مملکت ناشی از
ملت میشود   مؤلف

انقلاب بیرنگ

شما دراینجا قیافهٔ حقیقی قوام‌السلطنه را آنطور که بوده می‌بینید

من یك نسخه ازاین کتاب را با عریضه بحضورملوکانه تقدیم داشته ومخصوصاً استدعا کردم برای شناختن رجال معاصر و زنده آنرا مطالعه فرمایند



کتاب تاریخ وقتی ارزش دارد که نویسنده خودناظروشاهدحوادث باشد - اگرنویسنده شریف وباوجدانی یافت شودکه تحت تأثیر حب و بغضهای سیاسی قرارنگیرد وواقعاً بیطرفانه‌آنچه دیده بنویسد ،این‌نوشته وکتاب مورد استفاده بوده ومنشاء اثرخواهد بود .

سید علی‌آذری را خوانندگان ما میشناسند-اگرشخصاًاورانشناسند لااقل به اسم میدانند زیرا دربسیاری ازجرائد شعر گفته- مقاله‌نوشته‌ویا از کتب او بحث شده - چند ماه اخیرقبل ازانتشار کتاب تازهٔ او - فصول شیرینی از کتاب جدیدش درمجلات کثیرالانتشار تهران چاپ شد و مورد توجه قرارگرفت .

اودرسی سال قبل درخرسان عضووزارت فوائدعامه بوده‌وبا کلنل محمدتقی خان پسیان ازنزدیك تماس داشته -اوحوادث دوران‌حکمفرمائی قوام‌السلطنه را درخراسان برای العین دیده وازروابط کلنل باقوام اطلاع

داشته - او کلنل راآنطور که بوده شناخته . آثارحکومت قوام‌السلطنه‌را هم درآن زمان‌دیده - ۳۰سال تجربه برمشاهداتش افزون شده -حکومت های بعدي قوام السلطنه را هم شاهدبوده ازاهل اطلاع هم‌هرچه کم‌داشته و کم میدانسته پرسیده و کتب وجرائدمربوط باین قیام‌وتاریخ‌این چندساله را هم دقیقاً مطالعه کرده وازمجموعهٔ‌آن کتاب شیرینی بچاپ رسانده که به نام (**انقلاب بیرنك یا قیام‌کلنل محمد تقی پسیان در خراسان**) امروزدردسترس خوانندگان قراردارد .

دراین کتاب شما پرده های سیاه وسفید - خاطرات شیرین وتلخ و حوادث پرافتخارو ننگین زیاد می بینید - دراین کتاب شماخوب درمی‌یابید که کلنل چه میخواست وقوام السلطنه چه کرد وکابینه سیدضیاءالدین و حوادث کودتا درایران چه اثراتی درخراسان باقی گذاشت دراین کتاب‌شما خوب درمی‌یابید که سیاست شمال وجنوب - روسها وانگلیسهاچه‌رل‌هائی درایران بازی کرده اند .

فصول مختصروشیرین - توام با حکایات دلچسب - عبارات‌محکم و وقایع غیرخسته کننده تشریح شده-آنقدرتحریك آمیز است که بی‌اختیار باخواندن فصل عزاداری مادر کلنل درمرگ‌فرزندش در آذربایجان هر سنگدلی بگریه میافتد - کتاب انقلاب بیرنگ‌حس وطن پرستی‌راتحریك میکند و نفرت عجیبی ازخائنین مملکت دردل خواننده باقی میگذارد-چون سطورآن اغلب مربوط برجال زنده ومعاصراست خواننده تمایل بیشتری بمطالعه پیدامیکند. **آذری دراین‌کتاب پرده پوشی روا نداشته‌و آنکه خیانت‌کرده ولوامروزحي‌وحاضر است ودر بالاترین‌مقام هم زندگی میکند بدون‌آنکه حقیقت راکتمان کندآنچه‌میبایست بگوید‌گفته** این خودارزش ولطف خاصی باین کتاب میدهد .

من درمرتبهٔ اول که این کتابرا خواندم و کتمان نمیکنم‌خیلی باشوق ورغبت خواندم - حس کردم که شایدآذری خواسته باقوام السلطنه تصفیه حساب کند - زیرا دلیلی نمیدیدم که اوعملیات سی‌سال‌قبل‌اورادرخراسان ودرمواجهه با کلنل‌محمدتقی‌خان باعملیات‌سه‌سال پیش‌وی‌درحزب‌دموکرات ایران درهمین طهران مقایسه کند - یکی دوهفته دراین اظهارنظر وچاپ این مشروحه خودداری کردم - چندروزقبل‌آقای‌آذری را دیدم و آنچه حدس زده بودم بوی گفتم - بقیدشرافت قسم خوردودلائلی برای‌من‌آورد که نظری جزحقیقت نویسی نداشته - اگرمشاهدات خودرا در خراسان باهمان حرارتی که برای من تشریح کرد برای شما هم بگوید فکر میکنم

قانع خواهید شد - آذری میگفت چندماه قبل - پس از ۲۸ سال اغلب شخصیت هائی که اسمشان را دراین تاریخ برده ام وزنده و مقیم تهران هستند در منزلم دعوت کردم و پس از ۲۸ سال تجدیدیدارشد و خواهش کردم اگر درا ن کتاب لغزش - اشتباه - غرض وقصورو یا دروغی می بینند تذکردهند که رفع نقیصه کنم - میگفت بالاتفاق آنچه نوشته بودم تصدیق کردند - میگفت خیال داشتم نظریهٔ کتبی از آنان بگیرم - دیدم اخلاقاً این اتخاذ سند صحیح نیست - ولی من عقیده دارم آقای آذری نظریهٔ آنان را کتباً استعلام کند ودراول چاپ دوم کتاب چاپ کند که اگراحتیاطاً کسی هم تصور نابجائی می کند باین وسیله مرتفع گردد .

آذری میگفت یك جلد از این کتاب را **بنام شخص اعلیحضرت همایونی فرستاده ام ونوشتم** (این کتاب حوادث سال اول تولدذات همایونی را تشریح میکند واشخاص مؤثررا آنطور که بوده اند معرفی می نماید وتقاضا کردم مخصوصاً آنرا مطالعه فرمایند ....)

این کتاب بقطع معمولی - باکاغذ خوب در ۲٤٥ صفحه ودوازده فصل و دارای بیش از چهل کلیشه تاریخی است وبا این مزایا فقط ٦٠ ریال قیمت دارد. بنظرما خواندن آن خواننده را ناراضی نمیکند ووقتی که تمام شد قبول میکنید که بسیاری اطلاعات خوب ازتاریخ معاصرفراگرفته واز رجال امروزی را شناخته اید واین خود برای یکفردایرانی دراین اوضاع پرازهرج ومرج وشرب الیهود که خیلی اشخاص خائن وبی شخصیت ووطن فروش ادعای وطن پرستی وایران دوستی میکنندارزش دارد - بدنیست علی المعمول درآخر موفقیت آقای آذری را ازخداوند بخواهیم واظهارنظر کنیم **اگرهرکس بتواند باندازهٔ خودش بروشن شدن حقایق کمك کند وخادم وخائن را درزمان حیاتشان معرفی نماید -** بطوراطمینان دراصلاح وضع وطرز رفتارزعمای قوم وزمامداران وهیئتهای حاکمه تأثیر بسزائی دارد واین خودبزرگترین وبهترین اقدام درراه اصلاح اوضاع عمومی واجتماعی وسیاسی این مملکت است .

ما سعی میکنیم درآینده بتناسب زمان وموضوع ازمندرجات این کتاب درصفحات اتحادملی نقل کنیم وشاید ازاین راه معرفی بهتری ازاین تاریخ شیرین شده باشد.

مشهد

آفتاب شرق

مدیر: علیرضا آموزگار

آذر میهن پرستی از عنفوان جوانی در دلم مشتعل و این اشتعال مداوم و روز-افزون بوده و هست ، آن دلی که برای میهن سوزان نباشد دل نیست بلکه تنوری است خاموش . مؤلف

دوست قدیم عزیزم؛ کشاکش روزگار فواصلی طولانی بین دیدار آذری و آموزگار بوجود آورده بود که باآنکه همیشه بیادت بودم از دیدارت محروم و معلوم نبود که دست حادثهٔ ایام باجوانی که آذر میهن پرستی درقلبش مشتعل بوده است چه کرده است و در کجاست و بچه-کاری مشغول است خوشبختانه امروز ضمن مطالعهٔ روزنامه اتحاد ملی تقریظ ادیبانه ومحققانه آقای هاشمی را دربارهٔ انقلاب بیرنگ (که بتصدیق خودشما بنده هم از ناظرین امروشاید تا اندازه ای وارد کوران اقدامات مرحوم کلنل بوده ام) مژدهٔ سلامتی شما وتوفیق بانتشاریك سلسله حقایق تاریخی را خوانده وبرخود لازم شمردم که قبل ازمطالعهٔ کتاب با سوابق آشنائی بطرز نگارش و قلم شیوای شما که قطعاً سیر تکاملی کرده و با مقالاتی که درآفتاب شرق منتشرفرموده اید تباین کلی دارد تبریك و تهنیت بگویم .

علیرضا آموزگار

انتقاد بر انتقاد

آقای مدیر پیک صلح

درشماره ۱۱ صفحه چهارم انتقادی بر کتاب انقلاب بیرنگ تألیف من، از آقای ع. بهمن مندرج بود چون تألیف مرا قابل انتقاد تشخیص داده‌اند، بپاس حقشناسی ازشما و نویسنده تشکر میکنم. ضمناً شایسته دیدم برای روشن شدن اذهان اجمالاً تذکری داده باشم واز آقای مدیر پیک صلح تمنا دارم اجازهٔ درج آنرا بدهند.

منقد محترم درچند مورد یادچار فشار احساسات ویا گرفتار سرریز قلم شده اند که در نتیجه ایجاد سوء تفاهم گردیده ومطلب واژگون شده است اینك اجمال موارد را درزیر بریز اختصاراً شرح میدهم.

۱ـ من در کتاب مذکور صرفاً ادعوی نکرده‌ام باعث انقلابات همیشه نظامی ها بوده اند، اگر منظور منقد انقلابات اسپانیا وایطالیا وفرانسه باشد دو جلد کتاب تاریخ قرن نوزدهم تألیف آلبرماله نسبت باین معنی صراحت دارد وبهرصورت منهم مانند ایشان دانسته ومیدانم که چاقودسته‌اش را نمیبرد.

۲ـ در «بحث محدود ونارسای» انقلاب مشروطیت تعمد داشته‌ام زیرا اولاً همانطوریکه منقد محترم مرقوم داشته‌اند اینروزها پرده کشی برروی حقایق تاریخی منحصر بقیام خیابانی نیست بلکه میخواهند برروی خیلی از حقایق پرده بکشند وهمین شرایط ناگوار (که قدرت وتسلط نگارش را ازمن سلب نمود) باعث شده که موضوع درنظر ایشان نارسا جلوه گرشود!

ثانیاً یك مراجعهٔ اجمالی بچند مجله هفتگی تهران که دراین اواخر ودرحین چاپ کتاب من **که بطور هم آهنك وهمانند** انتشار یافت و با مراجعه بجریان فداکاری حزب اجتماعیون عامیون وهمچنین ازخود گذشتگی عباس آقا قاتل اتابك که حقیقت بارز آن ماجرا در کتاب من نگارش یافته، بخوبی آشکار خواهد شد که اولاً بدین وسیله هرگونه سوء تفاهمی را که متعمداً ایجاد کرده‌اند، برای زمان حاضر وآینده نیز مرتفع ساخته‌ام.

ثالثاً دراین پرده دری بجا وبموردشهامتی بکار رفته‌است که نگارش بیشتر ازآن مغایر بامصلحت بود

۳ـ راجع به «اهمیت قیام ها» کمیت و کیفیت وهمچنین شرایط مکان ومخصوصا زمانرا که مقارن بایك تحول عظیم جهانی بود، در اینجا بحساب نیاورده ودر پایان انتقاد بنحودیکری اکتفا کرده اند.

باید دانست که پس از انقلاب مشروطیت ایران فقط دو نفر، صرفاً برای حمایت وخطر استخلاص وطن از یوغ ستم وستمگران، صمیمانه قیام کرده اند که اولی شیخ محمد خیابانی درتبریز ودومی کلنل محمد تقی خان درخراسان بود نهضت جنگل موضوعی است که بجهاتی ارتباط با این دوقیام پاك وبی آلایش ندارد ومن در چاپ اول اختصاراً حق مطلب را ادا کرده وپرده ای را که روی آن حقیقت کشیده شده بود، دریدم واگر حیاتی باقی باشد درچاپ دوم که دردست اقدام است دراینباره بیشتر بحث وحقایق را همچنانکه بوده است عریان خواهم کرد

قیام خیابانی هم در دست تألیف من است؛ دراین باره هم بعضی ازعجلات و دشمنان خیابانی تاتوانسته وخواسته اند حقایق را منقلب وچون خودشانرا درمیدان تحریف وتقلیب یکه تازدیده اند هر نسبت ناروائی را بدان قیام منتسب وعلل واقعی را مسکوت گذارده اند

نسبت بعزیمت حشیم منتسب بدستگاه انتلیجنت سرویس بتبریز وفراهم نمودن وسائل قتل «ویستوروپ» کنسول آلمان مقیم. تبریز، علل انتقال ویستوروپ ازشیراز بتبریز وخیلی چیزهای دیگر را نا دیده و نا شنیده گرفته است

اما من، حقایقی را که تا کنون درحال استتار باقی و ازآنها بطور شایسته بحثی بمیان نیامده، دراین کتاب جمع آوری نموده ام پس ازاتمام وانتشارومقایسهٔ این دوقیام، بهترخواهیم توانست اهمیت آن دورا تشخیص داد. دراینجاکافی است بنویسم که درقیام خراسان بیش از۳هزار نفر، از ٦ هزار نفرژاندارم را روشنفکران، طرفداران تجدد، آزادی خواهان دل‌سوخته ودلباختگان حریت ومساوات، تشکیل میدادو باطیب خاطر بدنبال قیام روانه شده بودند.

٤ـ درنوشتن تاریخ معاصر که خودمبنای تاریخ آیندگان خواهدشد، **نقل قولهای موثق** جایزواگر نیك دقت شود تواریخ باستانی وتواریخ اعصار نزدیك ازنقل قولها انباشته شده واگرعمل من که درنوع خود ابداع وابتکاری بشمارمیرود صحیح وبامورد پسند نباشد تواریخ مشابه سایرین نیزقابل استفاده نخواهند بود.

چنانچه منصفانه قضاوت شود بخوبی معلوم خواهد شد که تواریخ

اکثراً در اوان پیدایش از گفتارها و انتقال گفتگوها پدید آمده است، مثال میزنم :

«ستارخان قائد بزرك آزادی ایران گفت هرچه حیدرخان عمو اوغلی بگوید همانست .»

آیا در آن عصر از اولین مورخی که این عبارت را از قول زیدی نوشت سندمطالبه کردند؟ البته نه. اما اگر امروز مورخی بخواهد همین عبارت را مورد استفاده قرار دهد باید گفته اش متکی بیکی از اسناد تاریخی باشد.

آری باید اذعان کرد که تواریخ از انتقال گفتگوها پدید آمده و سپس قابل استنساخ و مورد استناد و استفادهٔ نویسندگان مورخ قرار گرفته است .

د - در ترتیب اسناد نیز قصوری ورزیده نشده چه اینکه من تئوری تاریخ نویسی را در تاریخ معاصر بکار نبرده ورعایت آن تئوری را چندان ضرور تشخیص ندادم زیرا اسناد این تاریخ معاصر از مقداری کاغذ جامد ولی تعداد بسیاری از انسانهای زنده و متحرك ترکیب یافته است و چون اکثر از شخصیتهای برجسته و نامبردگان در کتاب زنده هستند و خودشان داستان های ماجرای قیام را آنچنانکه بود، دیده اند ،آیا بکار-بردن آن تئوری بازهم ضرورتی داشتند ؟ مطمئناً اگر برخلاف حقایق نقل قولی شده بود لااقل نداوصدای یکی از آنها بلندمیشد .

در خصوصیات قیام نیز تاجائیکه شرایط کنونی از هرجهت که فرض شود؛امکان نگارش میداد ، وارد و بردیف وقایع نیز آشنائی داشته ودارم و با این وصف درچاپ دوم باصراحتی بیشتر وقایع را تاحد امکان و با در نظر گرفتن ارائه طریق انتقاد کننده تجزیه وتحلیل خواهم کرد ،بنابراین نسبت دادن اشتباه بزرك ویا سردرگم شدن اخلاقاً ناروا واگر درآن باره اشتباهی رخ داده باشد ناشی از تاریخ قرن نوزده تألیف آلبرماله فرانسوی است ومن اشتباه اورا در دوسه سطر آخر ، آخرین فصل مراحل انقلابات جهانی«صفحه ۱۰» نه تنها تعدیل کردم بلکه مرتفع ساختم بنابراین پیروزی آن تحول عظیم جهانی مرهون آن چیزهائی است که من در این دوسه سطر نوشته ام نه تنها مرهون کمك امپراطوری آلمان . منقد محترم اگر مایل باشند یکمرتبه دیگر باین سطور مراجعه فرمایند .

تهران ۱ر۱۲ر۱۳۲۸ س . علی آذری

پاسخ آقای ع . بهمن :

بطوریکه ملاحظه شد مؤلف محترم غیراز دومورد(قسمت ۱ و ٤ نامه) نظر مارا نسبت به کتاب انقلاب بیرنك تأیید کرده اند . واما درقسمت یکم

اعتراض ایشان . اینك نوشتهٔ نویسنده در بارهٔ انقلابات جهانی :

« .. آخر سال ۱۸۱۹ درقادس قوائی جمع آوری و برای اعزام به
«امریکای جنوبی نامزد شد در اول ژانویه ۱۸۲۰ ، ریگو ، رئیس این «فوج»
«اتباع خودرا وادار کرد که خودشان را طرفدار قانون اساسی ۱۸۱۲
«معرفی کنند ...

« ... سه ماه بعد از این انقلاب ، انقلاب دوسیسیل بدست «نظامیان»
و آزادیخواهان که عموماً از نجبا ! بودند آغاز گردید ...

« جنبش پی مون که مانند اسپانیا و ناپل جنبش «نظامی» بود...
«صفحه ۷ کتاب

«.. این نقشه(مقصود نقشه انقلاب کبیر فرانسه است)را «صاحبمنصبان»
«قدیم و ... تحت ریاست گودفروای کاویناك ... فراهم آوردند» (صفحه ۹
کتاب ...)

بسیار خوب اگر نویسنده خود معترف است که چاقو دسته اش را
نمی برد ، بفرض که مورخی هم مانند آلبر ماله وحتی شخصیت ممتاز تری
بگوید «میبرد» البته نباید قبول بفرمایند .

ولی جواب ما بچهارمین قسمت نامهٔ ایشان که مینویسند «در نوشتن
تاریخ معاصر که خود مبنای تاریخ آیندگان خواهد شد ، نقل قولهای موثق
جایز است» موثق از نظر چه کسی ؟ نویسنده یا خواننده ؟ همان طور که
نویسنده بشخصی که میگوید کلنل چنین گفت و چنان کرد اعتماد دارد
همانطور وبهمان سادگی هم خواننده ای حق دارد که اعتماد نداشته باشد .

پس مدرك وسند چیست ؟ مدرك وسند آن چیزی است که برای طرف
مقابل یعنی خواننده یا شنونده ، موضوعی را ثابت کند و تنها از نظر
نویسنده یاگوینده قابل اعتماد بودن کافی نیست . وقتی سندی کتبی موجود
نباشد ، مورخ ناگزیر باید چندین «قول» را مقابل وپهلوی هم قرارداده و
حوادث همزمان باوقوع آن حادثه و کلیهٔ شرایط دیگر را که بنحوی باموضوع
مورد بحث مربوط است در نظر بگیرد ، تجزیه وتحلیل کند ، واقعیت را
بیرون کشد وبنویسد وآنوقت است که آن نوشته قابل اعتماد خواهد بود ،
آنهم قابل اعتماد نسبی ، یعنی بنسبت آنچه که نویسنده توانسته باشد اطراف
وجوانب یك حادثه را بیابد ، بچه ترتیب تحلیل وچگونه درك کرده باشد.

پس فقط ، مثلا بقول کسیکه منشی کلنل بوده نمیتوانیم کلنل وخصوصا
قیام اورا بشناسیم وقول آن شخص را بعنوان سند قبول کنیم .

ولی در باره قسمت سوم نامه ایشان ما حرفی داریم : اینکه ایشان

مینویسند که پس از مشروطیت فقط همان « قیامها » صحیح وسالم بوده ، بهیچوجه معلوم نیست . کسی چه میداند ؟ هنوز که نویسندهٔ محترم شروع بتحقیق در بارهٔ « کلیه قیامها » نکرده اند ؟ پس چگونه بخود اجازه داده اند که باین صراحت اظهار نظر کنند ؟ .

امیدواریم که مؤلف محترم در نوشته‌های آینده خود باین « موضوع بخصوص » توجه فرمایند . یعنی حقیقتاً توجهشان جلب شود .

رویهمرفته نامهٔ فوق ، بکتاب انقلاب بیرنگ ، روشنی بیشتری افکند وما امید آن داریم که نویسندهٔ محترم تحقیق خودرا در باره کلیهٔ قیامهای پس از مشروطیت بنحو شایسته و با حقیقت جوئی کامل ، تمام کرده ومنتشر سازند .

کاویان

مدیر و دبیر: مشفق ، همدانی

موجد قیام در ایران . کاوهٔ آهنگر
بود، کاوه اولین پهلوانی است که مردم را
برضد حکومت جابر برانگیزاند و ظلم را
از بن برافکند . اروپائیان اینگونه بر-
خواستن را «روات»(۱) گویند. مؤلف

از ج پیشداد

ماهیت قیام

شخصیت کلنل پسیان

من در قسمت اول مقاله تا آنجا که صفحات محدود روزنامه اجازه میداد صفات ومشخصات اساسی انقلاب را توضیح دادم(۲) ومتذکر شدم که انقلابات اساسی برطبق این صفات از حوادث نسبتا کوچکتر ومحدودتر متمایز میگردند واگر ما بخواهیم حوادث دستهٔ دوم را درردیف انقلابات اساسی بشمارآوریم چون آنهارا از کادر خود خارج کرده ودر برابر مقیاس وسیع تری قرارداده ایم سخت است که ارزش واقعی آنهارا درك کنیم .

بهمین جهت نیزما سعی میکنیم حادثه خراسان را بدون مقایسه آن مثلا با انقلاب فرانسه درهمان کادر اوضاع واحوال داخلی مورد قضاوت قرار دهیم وارزش آنرا روشن سازیم .

درحادثهٔ خراسان هیچیك ازآن صفات و شرایطی که آنهارا جزء اصول اساسی انقلاب شمردیم وجود نداشت نه تنها درخراسان بلکه در سراسر ایران فئودالیزم با اقتصاد عقب مانده ولی با قدرت و نفوذ عظیم خود حکمفرمائی میکرد . هر نقطهٔ از ایران قلمرو

1-Revolte

۲- قسمت اول مقالهٔ آقای ج . پیشداد درمراحل انقلابات جهانی ، انقلاب فرانسه درج شده است .

قدرت واختیار یکی از صاحبان املاک وسیع و تیول یکی از خاندانهای اشرافی ومالك بود تکامل صنعتی باوجود چندسال که از عمر مشروطیت ایران میگذشت ، بعلت شکست و متوقف ماندن انقلاب تازه آغازشده وهنوز ریشهٔ عمیقی درایران پیدا نکرده بود . قیام خراسان رابطهٔ باجهان کهنه وفئودالیزم را هم ازهم نگسسته بود وهیچگونه رژیم اقتصادی جدید ترومؤثری را برمردم عرضه نمیکرد .

هدف وسیع ومعینی را برای دگرگون ساختن شرایط و وضع اقتصادی خاص کشور تعقیب نمیکرد وراه مشخصی برای وصول باین هدف درپیش نداشت .

باین جهات حادثهٔ خراسان بمفهوم وسیع و علمی کلمه انقلاب نبود بلکه درآغاز کاروقبل ازاینکه درجریان وسیعتری بیفتد یك اقدام جدی و اساسی وصمیمانه ای بود برای تصفیه ادارات ومخصوصاً ژاندارمری وقت که بمروردرجریان عظیم تری افتاد وبشکل ماشینی برعلیه فساد دستگاه اداری بطور کلی بحرکت درآمد .

برای اینکه وسعت وماهیت وهدف این انقلاب را بهتر بشناسیم هیچ بهترازاین نیست که بقول خودمرحوم کلنل استناد نمائیم .

«لیکن نظر باینکه روساء از دادن حساب پولهائی که میگرفتند خودداری مینمودند وبیچاره مسترشوستر امریکائی هم مثل پیشکار حالیهٔ مالیهٔ خراسان ازآدم حساب میخواست وحساب داده نشد اوهم دیگر پول نداد و اساس قشون جدید التأسیس برهم خورد . و گویا مقصود واقعی هم همین بود .»(ص۳۵) جای دیگر:

«بخوبی حس میکردم مقصوداز اعزام من بخراسان اصلاح ژاندارمری نبوده ، کسی درخراسان طالب انتظام حقیقی امور نمیباشد» دراینکتاب موارد بسیاری میتوان یافت که نشان میدهد در قیام خراسان ابتدای کار تصور میشد بابر کنار کردن یك والی ، یك رئیس اداره مالیه، یك فرمانده وغیره انقلاب واقعی صورت گرفته وکارمملکت بسامان رسیده و یك ملت اسیر مبدل بیك ملت آزاد خواهد شد حتی درصفحهٔ۹۸ کتاب اظهار نظری وجود دارد که میتوانیم آنرا بمنزلهٔ کلیدی برای حل مسئله بشمار آوریم مؤلف ارجمند که برای جمع آوری اسنادومدارك معتبر وذیقیمت راجع باین حادثه متحمل زحمات زیادی گردیده است اینطور مینویسد :

«اگر معاندین اوصرفاً از نظر بغض وحسد اورا روانهٔ مشهدنکرده بودند ومقامی راکه حقاً درخور او بود تفویضش میکردند از نظر اخلاق

وجدان، انسانیت، و از نظر وطن پرستی کاملا عاقلانه بود و عواقب وخیم ناگواری هم مرتب نمیشد» بطوریکه خود نویسنده ارجمند کتاب شفاهاً بنگارنده توضیح دادند منظور اساسی ایشان از ایراد این جمله این بوده است که در آنموقع در نظر بود مرحوم کلنل را برای سر کوبی خیابانی باتفاق مخبرالسلطنه هدایت به تبریز بفرستند ولی او زیر بار نرفت و با اخلاق و صفاتی هم که داشت بودن اورا در مرکز از نظر مقاصدی که تعقیب میکردند صلاح ندیدند و باینجهت اورا بخراسان سنگ قلاب کردند.

ولی درهرحال این نتیجه بدست می آید که اگر مرحوم کلنل بخراسان نمیرفت قیام خراسان که در اساس کار از مردم سرچشمه نمیگرفت بوجود نمی آمد.

اما درمورد شخصیت علمی واخلاقی مرحوم کلنل.

مرحوم کلنل قسمت اعظم تحصیلات نظامی خودرا درزمان جنگ درآلمان گذرانید **تحصیلات وی در آلمان افکار و معتقدات خاصی راجع بمفاهیم وطن، مملکت، آزادی، همراه با بعضی تئوریهای منحرف که در مکتب امپراطوری آلمان رایج بود دراو ایجاد نمود** ودرعین حال اورا که ذاتاً شخصاً شریف و باعاطفه ودارای روح بشردوستی بود یك افسر بادیسیپلین، با انضباط با پرنسیپ بیار آورد. **مرحوم کلنل مردی بود شرافتمند، بسیار وطن پرست وفداکاریکی ازجمله افرادی بود که حقیقتاً وصمیمانه آرزوی ترقی و سعادت میهن خود را داشت**، باظلم واجحاف وتعدی سازگار نبود. دزدی ورشوه خواری وسوء استفاده از شغل ومقام اداری رادشمن میداشت **واین گفته وی که اگر مرا بکشند قطرات خونم کلمهٔ ایران را ترسیم خواهد کرد و اگر بسوزانند خاکسترم نام وطن راتشکیل خواهد داد بیانی بسیار صمیمانه وازسوزدل بوده است.**

اما مرحوم کلنل با اینهمه صفات و سجایای قابل تحسین **جریانهای سیاسی واجتماعی جهان رانمیشناخت، با اصول و موازین تحولات و انقلابات آشنا نبود: بهم بستگی سر نوشت آزادی برای او مسئله ای بود نا مفهوم و بغرنج، از وابستگی استوار دستگاه حاکمه ای که از آن سخت مینالید با قدرتهای مستولی وجهانگیر دولتهای امپریالیستی اطلاع صحیحی نداشت و بهمین علت** گرچه صمیمانه واز اعماق دلخود فریاد میزد که «ما باید ریشه های ننگین خیانت

را از جا کنده واصول اریستوکراسی رااز مملکت نابودسازیم عزم آهنین سلاسل قیودات ارتجاعی را از هم گسسته و تمام موانع عوائق را در هم می‌شکند(ص ۱۱۵)ولی در عین حال خودرا تفویض به«قول ایایاتی»مردی مانند صمصام السلطنه میکرد وگاه ازآقای تقی زاده برای نجات ایران استمداد میجست .

با این ترتیب می بینم مرحوم کلنل گرچه از لحاظ معتقدات وسجایای شخصی خواستار نجات ایران و بسائقه روح وفطرت پاك خود جویای اصلاحات بود ولی بعلت همان آشنا نبودن برمز تحولات و انقلابات و بعبارت صحیح‌تر نداشتن يك روح جهان بینی صحیح ومنطقی ملعبهٔ دست کارگردانان اسارت گردید و بعلت محدود بودن چشم انداز خود، کودتا را راه نجات ایران تشخیص داد وروقتی رنود از سوابق اختلاف او با قوام السلطنه اطلاع پیدا کردندو بوسیلهٔ تلگراف رمز جریان امر را از آقای معتصم السلطنه فرخ استفسار نمودند فوراً درمقام سوء استفاده از وجود او برآمدند واورا نیز بدون اینکه خود بخواهد یا بداند مبدل بیکی ازمهره های کودتا نمودند بااین ترتیب مردی پاك طینت ، شریف ووطن پرست با کمال میل حاضر بود تاقطرهٔ آخر خون خودرا فدای نجات ایران کند، آلت دست سلسله جنبانان کودتا گردید .

گرچه بعدها باین خبط عظیم خود متوجه شد وفهمید خونی که میبایست در آستان معبد مقدس آزادی ریخته شود برای محکمتر کردن زنجیر اسارت ملت ایران دارد فدا میشود ولی متأسفانه بسیار دیرشده ووقت گذشته بود. آن دیگر وقتی بود که عامل اصلی کودتا کنار رفته وپیچ‌ومهره‌ها تمام در جای خود استوار گردیده بودند آنوقت بود که خود رادرمسیر انتقام جوئی چون قوام السلطنه دیدو بالاجبار فکر تصفیهٔ اداری او مبدل ، بفکر وسیعتری که شامل مرکز کشور هم بود شدولی چون پایه‌سست بود. تشکیلات وسیع ومنظمی وجودنداشت ، دیگر تمام چاره جوئیهاد بر رسید واین مردشریف سر برسر عقیده‌خود. عقیده‌ای که مقدس ولی غیرمنظم ومشوش بود گذاشت

امادرمورد انقلاب مشروطیت :

این انقلاب فاتح مشروطیت نبود که بدست عده ای و بنفع دیگران «ربوده» شد. انقلاب مشروطیت بفتح نهائی نرسید. دنبالهٔ آن انقلاب در تاریخ کشورما هیچگاه قطع نشد. ایادی مخصوصی که‌درصف انقلابیون راه‌یافتند آن را در نیمه راه متوقف ساختند. فئودالیزم به نیروی قبل از انقلاب خود باقی ماند: اقتصاد صنعتی نتوانست توسعه‌ای شایسته پیدا کند: طبقاتی که باصول

قدیم بستگی داشتند بار دیگر درأس قدرت حکومت قرار گرفتند واز طرف دیگر تغییر و تحول عظیم واساسی که در روابط و مناسبات بین‌المللی بوجود آمده بود . بطوریکه تمام منابع قدرت در همه جا بدست صاحبان صنایع بزرك افتاده ودستهای آهنین آنها در همه جا حکومت میکرد : دیگر امکان نشو ونما برای ملتهای عقب افتاده نمانده بود . این‌ها درهمه جا خود را با قدرت کشور های صنعتی رو برو میدیدند باین‌جهات انقلاب مشروطیت درایران بفتح نهائی نائل نگردیدو بثمر نرسید . بنابراین درمورد انقلاب مشروطیت‌ایران‌قضیه شکل دیگری‌پیدا کرد. ایادی دشمنان آزادی ملل‌شرق حاصل انقلاب فاتحی را بخود اختصاص‌نداد ند بلکه بمددو دستیاری ورهبری همان دشمنان ، انقلاب‌را متوقف نمودند و آن‌را فلج کردندومانع پیروزی آن‌شدند .

مقدمهٔ مؤلف:

نویسندهٔ این کتاب از ابتدای ورود کلنل محمد تقیخان بخراسان (مشهد) تا روزی که آن فقید را در مقبرهٔ نادرشاه بخاك سپردند، حضور داشته و تا حدی که برایم ممکن بود خاطرات آندوران را نیك بخاطر سپرده‌ام.

مخصوصاً در دوران قیام، رفیق تحصیلی من مرحوم میرزا علی اکبر خان طاهباز رئیس دفتر مخصوص کلنل (محرم اسرارش) بود، کلنل باین جوان با هوش خیلی علاقه داشت و این جوان نوهٔ دختری مرحوم حاج محمد رحیم آقا طاهباز پدر **مجاهد** معروف صدر مشروطیت صادق طاهباز بود، او علاوه بر تحصیلات نسبتاً خوب درفن موسیقی نیز بهرهٔ کافی داشت ودر نواختن ویلن درعصر خود وحید وفرید بشمار میرفت قسمتی از اطلاعات نگارنده تحصیل خبر و اطلاعات از اوست، و اما ممکن است در طول این بیست و نه سال نقصانی درمحفوظات من حاصل شده باشد، بنابر این از خوانندگان گرام و نویسندگان محترم استمداد جسته، باردوم تمنا میکنم اگر بازهم لغزش وانحرافی در تاریخ حاضر مشاهده فرمایند با تذکر بنویسنده وهدایت و ارشاد او بتکمیل این تاریخ کومك فرمایند، چه آنکه فاصلهٔ این قیام با زمان فعلی اینقدر ها دور نیست و با وجود اینکه فاصلهٔ نسبتاً نزدیك است، متأسفانه بازهم در بعضی از مندرجات گذشته یا بطور تعمد و یا از نظر عدم اطلاع دقیق بنحو غرض‌آمیز له و علیه مرحوم کلنل محمدتقیخان و قوام‌السلطنه چیز هائی دیده میشود که برای تمیزصحیح از سقیم، درست از نادرست، انسان منصف و بیغرض را نیازمند اندیشهٔ بسیار میسازد.

من سعی میکنم واطمینان میدهم در درجهٔ اول جانب بیطرفی را تاحدممکن رعایت کرده وهرگونه‌اشتباهی راکه دیگران مرتکب شده‌اند با استدلال صحیح مرتفع سازم.

دوم ـ کوشش کافی بخرج داده‌ام که در نگارش من تعصب آمیخته بهمزاد و بومی وجود نداشته باشد تا نگویند که نویسنده‌چون‌اهل آذربایجان بوده، تحت تأثیر احساسات قرار گرفته است و اگر احساساتی هم بکار

رفته باشد ناشی از رعایت مصالح عالیهٔ ملت ایران است بنابراین مورخ وطن پرست نمیتواند دراینقبیل مواردبیطرف بماند . من این درس‌را در مکتب آزادیخواهان واقعی ایران آموخته‌ام .

سوم - چون غالباً بمناسبت ارادت و شغلی که داشتم درتماس نزدیک بوده و تا حدی بروحیه ، عقاید وافکار آن فقید وارد و از مصاحبهٔ با او پی بمنویات درونیش برده بودم ، ازاین جهة در هر کجای این کتاب ملاحظه میفرمائید چیزی در باره‌اش نوشته‌ام ، مبتنی بر عقیدهٔ شخصی و ناشی از استنباطات و اطلاعات اکتسابی خودم میباشد ، در این باره نیز اطمینان میدهم جز اتخاذ طریقهٔ راستی ودرستی راه دیگری نپیموده‌ام .

چهارم - آنچه در بارهٔ قیام خراسان در جراید و مجلات منتشر شده و یا در یکی دو کتاب آمده خیلی خلاصه و بلکه اجمالی از تفصیل واقعه بوده ودر بعضی ازآن نوشتجات پیرایه و یا پیرایه‌هائی بدان‌واقعه ، ناروا منتسب کرده‌اند که خوانندهٔ بیطرف نمیتواند در صحت‌آنها مردد نشود ، مثلا عنوان خورده حساب کلنل با سردارسپه در غرب ، آنهم بآن نحوی که در یکی از تواریخ استنساخی مندرج است و یا اینکه سردارسپه را بد نمیآمد که کلنل از بین برود و بهمین‌جهة قوام‌السلطنه را در امحاء او و اعوان وانصارش تهییج و ترغیب مینمود ! صحیح بنظر نمیرسد زیرا بفرض مختصر تکدر در عملیات جنگهای غرب ، تصورمیرود که در سردار سپه حس گذشت و اغماض وجود داشت و برخلاف قوام مردی کین‌توز و بیگذشت نبود ، چه آنکه اگر کلنل بغریزهٔ ذاتی قوام پی‌نبرده واورامرد بیگذشتی تشخیص نداده بود کار بآنجا که خواهید خواند نمیکشید

برای اینکه مطلب بیشتر روشن شود ، عین سخنان کلنل را در بارهٔ برخورد با سردارسپه ، در اینجا نقل میکنم :

« ما باروسهای تزاری دشمن سرسخت‌مشروطیت‌ایران‌میجنگیدیم»
« بهمدان حمله کردیم و بحمدالله فاتح شدیم رئیس‌آتریاد قزاق از من »
« وقت ملاقات خواست ، در اینموقع من بخوردن ناهار - نان و پنیرو »
« سبزی مشغول بودم اجازه دادم ، مرد بلند قامتی درلباس قزاقی »
«واردو ابتدا بناهار من متعجب شد ، تعارف کردم ، سپس گفتم شما؟...»
« گفت من رضا خان‌هستم وچون مدتهاست اززن وفرزند دور مانده‌ام»
« آمده‌م‌باکسب اجازه ازشما بدیدار آنها بروم ، گفتم خیلی مایلم با ما»
«همکاری کنید اظهار داشت کمال افتخار وسعادت‌هست ولی تمنا دارم »
اجازه داده شود بروم ، منهم موافقت کردم دیگر ملاقاتی روی نداد .»

این سخنانی بود که بحاج رحیم آقا طاهباز مربی قدیمی خود، در خراسان گفته بود، ولی شکی نیست که قزاق ایرانی بمناسبت تمایل صاحبمنصبان روسیهٔ تزاری، بحمایت از روسها جنگ میکردند، وژاندارمری که کلنل در رأس آن بود صرفاً بحمایت از وطن ودراینکه قوای قزاق در حملهٔ ژاندارمها بهمدان شکست خورده واسیر شده بودند، تردیدی نیست(۱) نویسندگان این پیش‌آمد را بعنوان خورده حساب، بحساب آورده‌اند.

در حالیکه سردار سپه با محمد طاهر خان میر پنج خورده حساب و بلکه دشمنی داشت و زمانیکه میر پنج رئیس یکی از دوائر قزاقخانه بودزیر دست او بکرات زجر کشیده وقبل از اینکه رضاخان بتهران حمله کند محمد طاهر خان میر پنج در رأس محاکمات قزاقخانه قرار داشت در نتیجهٔ رسیدگی بیك پروندهٔ محاکماتی رضاخان را بچهارروز حبس محکوم ساخته بود.

اینها یکنوع خورده حساب بارز وروشنی است که بعرض خوانندگان رسید، بعضی از دوستان محمدطاهرخان قطع داشتند بنا بر سوابق تیره ای که براثر انجام وظیفه برای خود ذخیره نموده سردار سپه وزیر جنگ قاعدتاً اورا سخت نسق وبالا اقل از کار بر کنار خواهد ساخت، بر عکس درزمان ریاست وزرائی خود یکروز بفکر محمدطاهر خان افتاده وتصمیم میگیرد اورا بخواهد واز وجودش استفاده کنند؛ هنگامی که دستور احضار به محمد طاهر خان ابلاغ میشود او هم دچار همان اشتباه دوستان خود میگردد، بخانمش میگوید قطعاً مرا بیچاره خواهد کرد چطور است نروم و از این گوشهٔ عزلت خارج نشوم تا ببینم دراحضار من اصرار میورزد یا خیر، زنش گفته بود بهتر است بروی، باترس ولرز بسیار از زیر قرآن مجید رد شده وروانهٔ عمارت صدارت میشود.

بتفصیل وارد مطلب نمیشوم. بطور خلاصه نحوهٔ ملاقات از این قرار بوده:

هنگامیکه محمدطاهرخان واردمیشود دبیراعظم باو میگوید حضرت اشرف امروز یکساعت زودتر از هر روز تشریف آورده و بانتظار شما

۱- در اوقات جنگ بین‌الملل واوان مهاجرت، رضاخان را در همدان جزء دستهٔ تیر اندازان همدان میبینیم که مصلای همدان را در دست دارند وبا ماژور محمد تقیخان صاحبمنصب ژاندارم در ۱۴ محرم ۱۳۳۴ درجنگ است واز آنجا شکست خورده بمرکز میاید.

تاریخ احزاب سیاسی صفحه ۷۳ تألیف بهار.

هستند ؛ دو دفعه هم تاکنون سراغ شما را گرفته اند وبا اینکه نیمساعت بوقت ملاقات باقی مانده ، آمدن شما را اطلاع میدهم .

پس از اندکی دبیر اعظم پرده را بالازده محمدطاهرخان را بورود وتشرف دعوت میکند ، محمدطاهرخان باچهرهٔ رنك پریده وحال پراضطراب ومتلاطمی وارد شده سلام میکند ، رئیس الوزارء باکمال خوشروئی احوال پرسی کرده وبطور گله مانند میگوید شایسته نبود تا من مصدر کار شدم آقایان گوشه گیری اختیار کنید ، اشاره میکندروی صندلی بنشیند ، خودش هم از پشت میز بلند شده در کنار محمد طاهر خان جلوس ومیپرسد وضع زندگی شما بهمان حال سابق است ؟

ـ آری مگر برای آن زندگی عیبی مشاهده فرمودید ؟

ـ ای محمدطاهرخان بس است ، بس است ، یکعمر رنج وخودخوری فشار بزن وفرزند کافی است . حالا بگو ببینم میل داری بامن همکاری بکنی ؟

ـ اگر این همکاری متضمن سعادت مملکت باشد ، چرا ، افتخار دارم .

ـ همان سعادت مملکت در نظر است .

باقیافهٔ متبسم وبطور شوخی میگوید :

ـ خرسی شکار کرده ام ومیخواهم آنرا بدست تو بسپارم .

ـ متشکرم ! اما من تا حال خرس چرانی نکرده ام .

ـ خرس چهار پا نیست . دو پاست (خنده میکند) امیر افشار را میشناسی ؟

ـ خیر قربان .

ـ میخواهم اورا بدست تو بسپارم تا باتفاق او زنجان عزیمت کنی ورفتار وکردار او را کاملا تحت نظر بگیری ، این شخص ؛ اول متمول ایران است ، سیصد پارچه قریه دارد ، دماغش هم چاق واگر او را بحال خودش واگذاریم ممکن است تولید زحمت شود ، دستور خواهم داد علاوه بر رفع احتیاجات زندگی ماهی یکهزار تومان هم پول بتو بدهد

ـ هزار تومان ! این چه پولی است که من بگیرم ، مشروع است یا . . .

ـ گفتم ، بس است ، بس است عمری بجا نکندن گذراندی ، چندصباحی هم راحتی لازم است.

دستور میدهد امیرافشار را وارد میکنند باو میگوید :

ـ این صاحبمنصب را میشناسی ؟
ـ خیرقربان
ـ این شخص محمد طاهر خان میر پنج برادر بزرك من ، پدر من ، دوست من است ، میخواهم تو را بدست او بسپارم که باتفاق حرکت کنید ؛ ضمناً علاوه بر کلیهٔ ما یحتاج زندگی ماهی هم یکهزار تومان باو خواهی داد .

امیر افشار در اجرای دستور کاملا جاهد و حتی شنیدم موقعیکه برحسب ضرورت ریاست انبارغله بعهدهٔ محمدطاهرخان واگذار شد(۱) پیوسته مقرری اورا منظم تهران میفرستاد .

خورده حسابی‌را که بامحمد طاهر خان داشت اینطور تصفیه نمود در اینصورت برای کوچکترین برخورد با کلنل محمدتقیخان نمیتوان گفت حسابی باز کرده‌و برای انتقام‌او انتهاز فرصت میکرد .

شنیدم سرلشگر خدایار خان در قزوین ویا تاکستان تبریك عرض کرده بود ، میپرسند تبریك برای چی ؟ عرض میکند برای کشته شدن کلنل محمدتقی خان ، فوق‌العاده برافروخته شده و پس از کمی تأمل میگویند کشته شدن یك سرباز رشید ومفید بحال کشور تبریك ندارد .

درمحاکمهٔ ماژور اسمعیل خان بهادر وقتی رو نوشت مکاتبات و تلگرافات کلنل را بدست سردارسپه دادند واقعاً متأثر شده بود ، وهمین‌تأثر بود که ببهای جان ماژور بهادر تمام شد ومجدداً بخدمت‌قشون‌وارد گردید.

دوران قیام کلنل کوتاه بود یعنی از ۱۳ حمل ۱۳۰۰ شروع ودردهم میزان ۱۳۰۰ خاتمه یافت ، از آن زمان تاکنون ۲۹ سال بیش نمیگذرد

۱ ـ در خلال سقوط کابینه قوام السلطنه وتشکیل کابینهٔ مشیرالدوله سردارسپه موقع را مناسب دیده برای تحصیل نفوذ بیشتری دستور داد که محمد طاهرخان میرپنج که از افسران قزاق بوده انبار غلهٔ دولتی‌را در تحت اختیار خود بگیرد و مستقیماً درتحت امر و ارادهٔ سردار سپه اداره شده تا بدینوسیله بتواند رشتهٔ حیاتی مردم تهران را دردست داشته‌باشد ودر مواقع مقتضی‌وهنگامی که سیاست مشار الیه اقتضا مینماید در گندمی که بخباز ها برای پخت نان شهر داده میشد بنفع وپیشرفت سیاست خود اعمال نفوذ نماید وچنانچه بعداًخواهیم دید این مسئله درریاست وزرائی وی کاملا بنفع او تمام شد ووسیله ای برای اعلام حکومت نظامی بدست وی داد . جلد اول تاریخ کودتای ۱۲۹۹ تالیف مکی صفحه ۳۶۰

کوشش برای کشف حقایق بمناسبت کوتاهی زمان خیلي مشکل نیست ولی نویسنده باید در تجزیه و تحلیل وقایعی که در همان دوران کوتاه رخ داده دقیق وعمیق شود .

در این قیام فقط دو نفر باهم زور آزمائی میکردند ؛ یکی بحق و دیگری بناحق ، خوانندگان گرام ضمن قرائت متن کتاب تشخیص خواهند داد که کی محق بود .

پنجم - لازم دانستم بمناسبت؛ مراحلي از انقلابات جهاني و سپس انقلاب مشروطیت خودمان وچند نهضت وقیام آزادی طلبي رادراین کتاب از نظرخوانندگان بگذرانم وردیف آن مراحل عبارتند از :

۱ - مراحل انقلابات جهاني :

انقلابات اسپانیا

انقلابات ایطالیا

انقلابات فرانسه

۲ - انقلاب مشروطیت ایران

۳ - قرارداد ۱۹۰۷ وتأثیرات زهرآگین آن ، منجمله توپ بستن مجلس شورای ملي وانهدام مشروطیت ایران .

٤ - ایستادگی مردانهٔ ستارخان قائد بزرك آزادي ایران وسایر مجاهدین در تبریز واعادهٔ مشروطیت .

۵ - قرارداد ۱۹۱۹ قرارداد معروف به: شوم ، منحوس ، خانه برانداز وایران بربادده .

٦ - تأثیرات تحول عظیم جهانی درآزادی واستقلال ایران ورهائی سیاست خارجی ایران ازسیاست بلامعارض انگلیس

۷ - نهضت جنگل - بیوگرافی وخدمات برارج مهندس حیدر خان عمواوغلی مجاهد ودموکرات بزرك ؛ بمشروطیت ایران .

۸ - قیام خیابانی در تبریز .

۱ = مراحل انقلابات جهانی

اگر اندکی حس کنجکاوی را بیدار و بدقت انقلابات سراسر گیتی را مورد مطالعه قرار دهیم بخوبی آشکار خواهد شد که انقلابات اکثراً از جانب و یا جوانبی صرفاً حمایت و یا کومك و رهبری گردیده و یا لااقل از ابراز همدردی بدان دریغ نمیشده است .

در اینجا بهترین شاهد مثال ما انقلاب اسپانیا است که بدین ترتیب شروع شد :

آخر سال ۱۸۱۹ در قادس قوائی جمع آوری و برای اعزام بامریکای جنوبی نامزد شد ، در اول ژانویهٔ ۱۸۲۰ ریگو «Rigo» رئیس این فوج اتباع خود را وادار کرد که خودشان را طرفدار قانون اساسی ۱۸۱۲ معرفی کنند .

بروز جنبشهای بعدی در کرنی ، بارسلن ، ساراگس ، منتهی بنتیجه شد و فردیناند مستبد پادشاه اسپانیا مجلس ملی کورتس «Cortes» را در ابتدای مارس دعوت و بحفظ قانون اساسی ۱۸۱۲ که مجدداً برقرار شد سوگند یاد کرد . «۹ مارس ۱۸۲۰» .

سه ماه بعد از این انقلاب ، انقلاب دوسیسیل بدست آزادیخواهان و یکعده از سپاهیانی که شیفتهٔ آزادی بودند آغاز گردید .

پیشرفت آزادیخواهان اسپانیا سبب شد که اهالی ناپل نیز دست بکار شوند ، بلافاصله پس از شکست آزادیخواهان ناپل ، آزادیخواهان «پیمون» ایالت شمالی ایتالیا نیز انقلابی برپا ساختند .

جنبش «پیمون» که مانند اسپانیا و ناپل جنبش ملی بود در شهر «الکساندری» با فریادهای مرده باد آلمان یعنی مترنیخ و طرفدارانش شروع شد . (۱)

مدیران این انقلاب منظورشان این بود که با این جنبش و ابراز فداکاری و ایثار جان شیرین باهالی ناپل ابراز همدردی نمایند • متأسفانه این انقلابات باتمام فداکاری کوشش وخونریزی مفید نیفتاد تا آنکه انقلابات سال ۱۸۴۸ یعنی بیست وهشت سال بعد از انقلاب

---

۱ ـ تاریخ قرن ۱۹ دو جلد ، تألیف آلبرماله فرانسوی

اول درمقابل مقاومت فردیناند دوم علیه آمال ملت بالاخره کارخودرا کرد هیجان ناپل درظرف چندروز بسایر ممالك ایطالیا سرایت و بالنتیجه در نیمهٔ مارس همانسال انقلابیون شاهد فتح وظفررا درآغوش گرفته و پرچم دموکراسی « حکومت مردم برمردم » را در سرتاسر ایطالیای مستقل باهتزاز درآوردند .

این انقلابات جنبهٔ همدردی و کومك بیکدیگر را داشت و اکثراً بر محور نابود ساختن حکومتهای استبدادی و بر قراری مشروطه دور میزد .

مردمان ساده دل و پاك نهاد ، آن عصرشعر استادزندگی یعنی سعدی ایران را بکاربسته و بمفاد « بنی آدم اعضای یکدیگرند » ، از بذل هرگونه کمك حتی ایثار جان دربرابر پیشرفت آزادیخواهی و سرنگون ساختن کاخهای استبداد دریغ نمیورزیدند .

انقلابات فرانسه

انقلاب کبیر یا انقلاب اول فرانسه که درسال ۱۷۹۲ میلادی رخداد نتیجه اش این شد که پس از محاکمهٔ لوئی شانزدهم و اعدام او حکومت ترور بوجودآمد که آن حکومت را ناپلئون اول از بین برد .

انقلاب دیگری؛ کهمادرچاپ اول اختصاراًذکری ازآن بمیان آوردیم انقلاب داخلی فرانسه درسال ۱۸۳۰ بوجودآمد.

این انقلاب مولود مظالم وفساد طبقهٔ اعیان واشراف بویژه دربار کهنسال بوربن های عیاش و ستمگر وبالاتر ازهمه عناد ، لجاج و خصومت شارل دهم بود .

این انقلاب درتاریخ قرن ۱۹ آلبرماله چنین توجیه شده است : « در آغازانقلاب ، فرمانهای شارل دهم، صبح دوشنبه درروزنامهٔ وابستهٔ بدولت موسوم به « مونیتور » بضررملت انتشاریافت ، روزنامه نویسها که قبل از سایرین گرفتاراختناق وازاین فرامین آسیب میدیدند ، در ادارهٔ روزنامه « ناسیونال » گرد یکدیگرجمع شده وبنام قانون بدولت اعتراض و بیانیهٔ شدیداللحنی راکه « تی یر » انشاء کرده بود امضاء نمودند.

تی یر؛ درموقع ختم خواندن بیانیه اظهارداشت :

شما؛ میدانید که امضاء جمعی لازم نیست باید بعوض امضاء سردرپای

این اوراق نهاد ، اینك سر من.

بیانیه ای که بقلم تی یر انشاء شده بود ، میگفت حکومت قانونی از میان رفت وحکومت زوروقلدری شروع گردید ، میگفت دولت مساوات را نسخ کرده بنابراین ما دیگر نمیتوانیم از یك چنین حکومتی اطاعت کنیم.

باین ترتیب شورشیان انقلاب با کمال مهارت و ازخودگذشتگی با قوای شارل دهم پیکار نمودند ».

خطای بزرك شارل دهم از اینجا شروع میشود ؛ وقتی فرمان چهارگانه را که درزیر ملاحظه خواهید نمود ، درقصر (سن کلور) امضا کرد بادست خود تیشه را بریشهٔ بوربن ها زد ، باین معنی مقدمات بلوای عام از شب سه شنبه ۲۷ تاشب چهارشنبه ۲۸ ژوئیه ۱۸۳۰ تهیه و تنظیم گردید .

این نقشه را مردمی که: درزیر بارجور، ظلم وفساد طبقات عالی له می شدند وهمچنین فشارفوق الطاقه‌ای که باعث بیداری آنان شده بود ، باتفاق جمعی ازجمهوریخواهان پرحرارت با کمکهای پر بهای شاگردان با ایمان وغیر تمند مدرسه دارالفنون فراهم آوردند .

فرامین چهارگانهٔ نقض قانون اساسی عبارت بودند از: صدور فرامین نسخ آزادی مطبوعات ، انحلال مجلس، تغییر قانون انتخابات وتاریخ انتخابات جدید .

این نقض قانون اساسی ازطرف شارل دهم انقلابی را بر پا ساخت که درظرف چهارروز یعنی ازروزدوشنبه ۲۶ تا روز پنجشنبه ۲۹ ژوئیهٔ ۱۸۳۰ اساس سلطنت وزور گوئی بوربن هارا سرنگون ساخت.

نتیجه این شد که باتمام خونریزی وپیکاری که انقلابیون کردند، با کمك «آدولف تی یر» شارل دهم بوربن عوض شد وبجای اولوئی فلیپ بوربن اورلئان را گماردند !.

انقلاب سوم فرانسه درسال ۱۸٤۸ یعنی ۱۸ سال بعدازانقلاب ۱۸۳۰ بوقوع پیوست که نتیجهٔ این انقلاب هم بدست ناپلئون سوم عبث وبیهوده شد واز بین رفت.

انقلاب سوم فرانسه در سال ۱۸۷۰ یعنی ۲۲سال بعد ازانقلاب دوم رخ داد .

این انقلاب ، پس ازفتح آلمان وتسخیر پاریس و بزندان افتادن ناپلئون بدست آلمانها؛ حکومت کمون اول را بوجود آورد .

حکومت کمون اول پس از تسخیر پاریس بمحاصره افتاد وتوسط قوای دولتی که همان آدولف تی یر« که میگفت: درعوض امضاء باید سردر پای

این اوراق نهاد اینك سرمن» دررأس آن قرارداشت با کشتار فجیع و جاری شدن سیل خون از بین رفت !

در تاریخ دیپلماسی بین‌المللی انشاء پوچومکین(۱) درباره آدولف تی‌یر چنین نوشته است . تی یر درانقلاب بورژوازی فداکاریهای بی مانندی بخرج داد . نامبرده یکی از تاریخ نویسان فرانسه وشغلش «آوکا» و کیل دادگستری بود، تألیفاتی ازقبیل تاریخ انقلاب فرانسه، تاریخ کونسولگری (۲) امپراطوری ناپلئون نوشته وبچاپ رسیده است .

روزنامهٔ (ناسیونال) که در بالا اشاره ای بدان شد در همان سال ۱۸۳۰ توسط تی‌یر ایجاد گردید . این شخص برای عدم اضمحلال حکومت پادشاهی کمکهای مؤثر و بیجائی نمود .

منظور نگارنده نوشتن بیوگرافی تی‌یر نیست ولی در ردیف وقایع انقلاب نام او بیشتر بچشم میخورد و ناگزیر دنبالهٔ بحث بنام او کشش پیدا میکند .

تی‌یر درسال ۱۸۳۲ بمقام رئیس‌الوزرائی فرانسه رسید. درسال ۱۸۶۹ یعنی ۳۷سال بعد وکیل مجلس شورای ملـی فرانسه بود ، با اعلام جنك ناپلئون سوم بآلمانها کاملا مخالفت میکرد .

پس ازاینکه درسال ۱۸۷۱ فرانسه ازآلمان شکست خورد حکومت ناپلئون سوم از بین رفت وتی‌یر اولین شخصی است که بریاست جمهوری

1- PotemKin

۲ـ تعریف کونسول: دررم قدیم هرسال دو نفر کونسول یکی کونسول اول دیگری کونسول دوم ازطرف مجلس شورای ملی برای ادارهٔ مملکت واجرائیات تصمیات قانونی انتخاب میشدند. ازاین دو نفر درسال بعد حق انتخاب سلب میگردید ودو نفر دیگر برگزیده میشدند .

ناپلئون نیز پس از فتح ایطالیا واسپانیا شخصیت ممتاز وقابل احترامی شده بود ، مجلس شورای ملی فرانسه بپاس احترام، بناپارت را به کونسول اولی و دو نفر دیگر را بنام‌های «سی‌یِ Sieyés» و «روژردو کو Roger docos» بکونسول دوم وسوم انتخاب کرد

ناپلئون نخواست ویا نتوانست خودرا باینمقام راضی کند ، رفته‌رفته زیرآب این دونفررا زد وخودرا برای کونسول دائمی فرانسه تحمیل کرد. زان سپس طولی نکشید کودتا کرد وامپراطوری فرانسه را شخصاً تشکیل داد .

فرانسه رسید .

مختصری درباره کمون دوپاری

در ۱۸ مارس ۱۸۷۱ پس از شکستن محاصرهٔ پاریس، مردم بیدار دل پاریس انقلاب کردند و در آخرمه همانسال حکومت کمون را تشکیل دادند ، رویهمرفته این کمون ۴۲ روز حکومت کرد . قتل عام کمون ها و جریان سیل خون وسیلهٔ قوائی انجام شد که تی یر در رأس آن قرار داشت .

این جنبشهای انقلابی همچنان ادامه داشت . فرانسه کانون انقلاب عالم شده بود ، بنابنوشتهٔ شوالیه ژانتز که یکی از خویشاوندان و محرم اسرار مترنیخ صدراعظم اتریش بود و بعقیدهٔ آلبرماله مؤلف تاریخ قرن ۱۹ ، بانظر صائبی هم نوشته بود ، انقلاب فرانسه اروپا را بدنبال خود کشانید . نوشتهٔ ژانتز چنین است « نهضت ارتجاعی ۱۷۹۳ که موقتاً جنبش انقلابی را درفرانسه معوق گذارد موجب پیدایش همان جنبش در سایر ممالك گردید »

از آن به بعد چون سایر انقلابات اروپا بانقلابات فرانسه تأسی جسته و از کانون انقلاب الهام میگرفتند ، فرانسه دردنیا ، موسوم به : مادر انقلاب گردید والحق ملت فرانسه ازهرحیث وظیفهٔ تاریخی خودرا بخوبی انجام داد .



یکی ازدوستان با ایمان ، آزادیخواه پرو پاقرص وفاضل من آقای ج پیشداد انتقادی برچاپ اول کتاب ؛ بویژه نام دوم کتاب من نوشته بودند ، این انتقاد ازصفات ومشخصات «انقلاب» اعم آغاز گردیده ودقیقانه تجزیه وتحلیل شده است ، همانطوری که نویسندهٔ دوست نوشته است ، من از انتقاد نمیهراسم اساساً کتابی را که قابل انتقاد نباشد زیاد درخور مطالعه نمیدانم ، انصاف نیز اجازه میدهد که انتقاد اصولی و بسیارمدققانه ایشانرا نوعی ازدروس با ارج تلقی کنم وچون ازروی کمال بیغرضی رهبر شده اند اولا ازنام دوم کتاب دراین چاپ صرفنظر و بهمان نام « قیام کلنل» اکتفا گردید . ثانیاً برای اینکه مرحلهٔ ازمراحل بزرك انقلاب جهانی « انقلاب فرانسه» وحق فداکاری ملت آزادهٔ فرانسه نیك اداء شده باشد قسمت اعظم مرقومه ایشانرا با مقدمه ای که برای نحوهٔ تولید انقلاب چیده اند درج میکنم .

ابتدای این بحث بسیارجالب باانتقاد کتاب ارتباط مستقیم دارد و بعداًوارد ادوار بردگی ، فئودالیته ، بورژوازی ونتیجتاً منتهی به پیروزی

تاریخی و نهائی انقلاب فرانسه میشود :

☆☆☆

« در مورد عنوانی که برای این کتاب برگزیده اند مسائل بسیاری هست که باید حلاجی شود تا بتوان در باره ارزش اجتماعی وسیاسی کتاب نامبرده قضاوت صحیح تری نمود .

نخستین سؤالی که در اینجا بنظر می‌رسد اینست : اساساً انقلاب چه معنی ومفهومی دارد ؟

این مسئله باید حتماً در آغاز گفتار حلاجی شود و این مفهوم روشن گردد زیرا اگر ما بمعنی ومفهوم علمی و صحیح این کلمه آشنا نباشیم یا بدان توجه نکنیم یا استنباط ما نزدیك بهم نباشد ایجاد تفاهم بین من و نویسندهٔ محترم کتاب کمی مشکل خواهد بود: زیرا وقتی مقدمات یك مسئله غلط بود نتیجهٔ این مقدمه سازی غلط نیز غلط ازکار درخواهد آمد .

☆☆☆

انقلاب برای اجتماعات بشری یك مسئله نغز و بی سابقه‌ای نیست . در حیات بشر اولیه دورانی بود که موجود انسانی اساساً بانقلاب احتیاجی نداشت وسیلهٔ تولید او عبارت بود از سنك وفلاخن . این وسیلهٔ بسیار ساده وابتدائی تولید، بهره گیری‌از زحمت ورنج دیگران رابرای فردی ولوهر قدر قوی پنجه و شیراوژن هم بود غیر ممکن واساساً غیر لازم میساخت : هیچکس بزمین بیش‌از آنچه که شبانگاه‌درآن بیارامد محتاج نبود . کسی مفهوم تملك زمین را نمیدانست : بین همه افراد مساوات‌کامل برقرار بود بدون اینکه لازم باشد کسی برای حصول آن مبارزه و فداکاری کند ولی انسان نمیتوانست در این مرحله بدویت کامل بماند . وسائل تولید او بتدریج رو بترقی وتکامل‌نهاد و با تکامل این‌وسائل‌تولیدی‌استحصال بمقیاس وسیع‌تری امکان‌پذیر گردید . باین معنی که یك فرد زحمتکش‌در نتیجهٔ زحمات روزانه خود میتوانست مقدار محصولی که احتیاجات بیش‌از یکنفر را تکافو کند تولید نماید . این بزرگترین تحولی بود که در تاریخ حیات بشری‌حادث گردید وسطح وشکل‌اجتماع را بکلی تغییر داد . ترقی و تکامل وسائل تولیدی و این پیشرفت وتحول عظیم ارزان تمام نشد بلکه این امکان را برای عدهٔ معدودی بوجود آورد که درصددسلب حق‌و سلب آزادی‌دیگران برآیند : آنهارا بسود خود بمزدوری بگیرند ! زمین هائی را که آنها زراعت می کنند غصب نمایند ، آنهارا بنده و بردهٔ خود بشناسند، بسود خود بکاروادارند‌ویك سیستم سیاسی‌خاصی‌را که‌بقای‌این‌وضع

را امکان پذیر سازد بعنوان سنتی جاویدان بر قرار سازند . این دوره را تاریخ بعنوان دورهٔ غلامی یاد کرده است .

ولی همانطور که از طرف عده‌ای معدود دست اندازی بحقوق اکثریت مردم و اجتماع آغاز شد متقابلا مقدمات طغیان و انقلاب برای برهم زدن سیستم غلامی و ایجاد دوران نوینی در زندگی بشر نیز بتدریج آماده میشد تا بالاخره دریک مرحلهٔ خاصی از تاریخ پس از کشمکشها، جنگها، خونریزی های وحشیانه بنیان سیستم غلامی درهم شکست. انقلاباتی که در جریان تاریخ قدیم بر علیه این سیستم صورت گرفت سرانجام بکلی فاتح شد و فئودالیزم را با سیستم اقتصادی خاص خود جانشین دوران غلامی نمود . فئودالیزم هرگز به محنتها و رنج قاطع بشری که تمام حقوق زندگی آنها از دست آنها گرفته شده بود خاتمه نداد . معهذا قدم مترقیانه‌ای در تاریخ بود . قدم بزرگی بود که نوع بشر در راه ترقی و آزادی برداشت ولی بالاخره این سیستم نیز دوران خود را بپایان رسانید فرسوده و منحط شد : آنچه دیروز قدم بزرگی در راه ترقی بود امروز دیگر معبر تاریخ را سد میکرد . تکامل صنعتی و قدرت فنی دیگر نمیتوانست در حدود و ثغور چهار دیواری قلاع فئودالها محبوس بماند : انسداد معبر تاریخ امکان نداشت . با وجود این فئودالیزم بالجاجت مأیوسانه‌ای برای دوام خویش دست و پا میکرد . انقلابات متعددی بوجود آمد : مبارزات سخت و وحشت انگیزی بین نیروی جوان و کهن در گرفت و سرانجام آنچه جوان و نیرومند و شاداب بود بر آنچه فرتوت و ناتوان شده بود غالب گردید و بدوران سلطهٔ اقتدار فئودالیزم و اصول خان خانی خاتمه داد و قلاع استوار و پررونق و شکوه فئودالها نیز که وابستهٔ با اقتصاد فئودالیزم بودند درهم شکست .

ضربت نهائی وقطعی را انقلاب کبیر فرانسه بر پیکر فئودالیزم زد و سیستم نوین سرمایه داری و اقتصاد صنعتی را جایگزین اقتصاد فئودالیزم نمود در اثر این انقلاب جای فرماندهان وصاحبان قدرت واختیار تغییر یافت و بهره کشی از رنج مردم از فئودالهای ده نشین بصنعتگران شهری انتقال یافت .

این فتح آسان بدست نیامد . وقتی نغمهٔ طغیان یك طبقهٔ نوینی در اجتماع که اقتدار صنعتی را دردست خود متمرکز میساخت در اروپا طنین انداز گردید اروپای فئودال بر علیه انقلاب فرانسه برخاست : روسیهٔ تزاری که بزرگترین تکیه گاه فئودالیزم بود بر رأس نیروهای ضد انقلابی فرانسه قرار گرفت و با دول پروس ، اطریش ، وسوئد برای سرکوبی انقلابیون فرانسه

اتحادیه‌ای بوجود آورد . شعار این اتحادیه این بود .

«دفاع از حق پادشاه فرانسه دفاع از حق تمام پادشاهان است .»
کاترین ملکهٔ روسیه ودشمن بی امان انقلاب فرانسه بزرگترین فئودال عصر خود شمرده میشد بامر او کلیهٔ روابط بین روسیه و فرانسه جمهوری قطع گردید . کلیهٔ اتباع جمهوریخواه فرانسه بعنوان «تخمه‌های خطر» از آن کشور اخراج گردیدند .

فئودالها و اشراف فرانسه، که تا آن زمان و در طی یك دوران چندین صد ساله تمام مزایای زندگی وحقوق انسانی را بخود اختصاص داده و ملت را بنده وخدمتگزار خویش میشناختند . ادامهٔ اوضاع وحفظ سیادت خودرا غیرممکن دیدند.

اینها ناظر غروب آفتاب عظمت واقتدار خود بودند و باین جهت عدهٔ کثیری از آنها بدربار کاترین ملکهٔ روسیه پناهنده شده ودرآنجا زمین، پول ، قصر مقام وعنوان وجاه وجلال از ملکهٔ سخاوتمند روس دریافت داشتند، ازهمانجا بود که صدای آنها برعلیه فرانسه یاغی، فرانسه جمهوری‌خواه؛ فرانسه‌ای که به «حقوق آسمانی» آنها تجاوز کرده بود بلند شد. اینها درمقام متهم ساختن ملت پیروزمند وطبقات جوان ودر حال رشد و نمو فرانسه از هیچ دروغی ، از هیچ دشنامی فروگذار نکردند اینها از تمام وسائلی که در دسترس آنها گذاشته شده بود برای بدنام ساختن حکومت نوین فرانسه منتهای استفاده را نمودند .

کاترین ملکهٔ روسیه تمام نیروی خودرا چه درداخل روسیه وچه درخارج برای مقابله با کلیهٔ آثار وواکنش های احتمالی انقلاب فرانسه تجهیز کرد. درعین اینکه دشمنان داخلی فرانسه را آزاد گذاشته بود تادرمتهم ساختن ملت خود بکوشند خود نیز محکمهٔ تفتیش عقاید برای جلب ومحاکمهٔ طرفداران فرانسه بوجود آورده وهر نوع فکرمترقی را که از آن بوی مخالفت بافئودالیزم بمشام میرسید بعناوین فحش آمیزی ازقبیل «مالیخولیای فرانسوی» «بیماری واگیر فرانسوی» و «طاعون فرانسوی» ملقب ساخته ومحکوم میکرد . برطبق تبلیغات دربار کاترین وتمام اروپای فئودال درفرانسهٔ انقلابی دیگراثری ازحقوق بشری باقی نمانده، وتمام اصول مقدس انسانی نقض شده ودستخوش هرج ومرج گردیده بود !

تزاریسم روسیه باینها هم اکتفا نکرد . برای درهم شکستن انعکاس انقلاب فرانسه درلهستان صدهزارسرباز بکمك فئودالهای جبار وستم گستران کشور اعزام داشت «تانظم وانضباط» را برقرارسازند ستمگران لهستانی

از کمك روسیه کمکی که ملت آنها را ذلیل میکرد مانند فرستادگان آسمانی استقبال کردند و بامدد سرنیزه آن ها نهضت آزادیخواهانهٔ ملت لهستان را بیرحمانه درهم شکستند. گواینکه با این ترتیب کشور آنها مبدل بمستعمرهٔ روسیه میشد ولی چون آنها از انقراض نجات می یافتند هیچ عمل ضدانسانی وضدملی دراین امر نمیدیدند.

درآن زمان نه تنها مالکین بزرگ وصاحبان اراضی وسیع لهستانی بلکه بطور کلی اروپای فئودال برای بقای خویش چشم امید به تزاریسم روسیه داشت و سراسر اروپای فئودال برای درهم شکستن کانون انقلاب دست بدست هم داد. باهمهٔ اینها وعلی رغم همهٔ اینها انقلاب فرانسه فاتح گردید واروپارا بدنبال خود کشانید. هدف اساسی ونتیجه نهائی تمام این انقلابات عبارت بود ازدگرگونه کردن وضع وشرایط اساسی اقتصادقدیم برقراری روابط اقتصادی نوین ومتناسب باوسائل تولیدی و تکامل یافتهٔ نوین، تبدیل اجتماع فرسوده ووامانده بیك اجتماع تازه و مترقی تغییر اصولی دروضع اساسی وفرهنگی وفکری مردم.

با این ترتیب مؤلف محترم کتاب «قیام کلنل محمدتقی خان پسیان در خراسان» توجه میفرمایند که انقلاب برای خودصفات و مشخصاتی دارد. برای بیشتر روشن شدن مسئله این مشخصات را بدین گونه میتوان خلاصه کرد. هیچ انقلابی درسراسرجهان وسراسرتاریخ مولودفکروخواست فرد معینی نبوده ونمیتواند باشد بلکه بستگی بتکامل تولیدی داشته وزمینهٔ آن ازمدتها قبل درعمیق ترین زوایای حیات جامعه آماده گردیده است وافراد برجسته فقط توانسته است این جریان را رهبری کنندوعظمت آنهاوابستگی بمیزان اتقان وصحت این رهبری میباشد

انقلاب همیشه هستهٔ مرکزی وجوانترین طبقهٔ درحال رشدونموجامعه را دررأس تمام قوای انقلابی بدنبال خوددارد وازپشتیبانی جدی آنها بر-خوردار است:

همیشه هرانقلابی مستلزم تغییرروابط وشرایط اقتصادی و اجتماعی جامعه بوده و کوشیده است بین روابط ومناسبات تولیدی وخاصیت اساسی وسائل تولید هم آهنگی برقرارسازد ودوران مترقی تری را درحیات اجتماع شروع کند.

اینها است مشخصات اساسی هرانقلاب.

مؤلف محترم کتاب درصفحه ۲۳ سطر ۷ ببعد درمقام مقایسه انقلاب مشروطیت ایران با انقلاب فرانسه چنین مینویسد: «همانطوری که تانتیجهٔ

زد وخورد انقلابیون فرانسه نامعلوم بود هشت نه نفراز بیباکترین وکلا بیك اعتراض نابهنگام آنهم بدون امضا برضد فرمانها اکتفا کردند ولی وقتی اوور تصرف شد دیگرهمین وکلاء ازشرکت درانقلاب بیمی نداشتند خودرا بانقلابیون رسانده گفتند ما هم هستیم : با این عرض اندام ادارهٔ انقلاب فاتحانه ای را بدست گرفته وفتح ملترا بتردستی برای خودربودند ودرپایان چنین نتیجه میگیرند : «همین چندنفرفرانسوی « رنك ناپذیر» اگرمن غیرحق فتحیرا ربودند بازبرای فرانسه بود : ولیانقلاب فاتحانه مجاهدین ایران متأسفانه بنفع ایران ربوده نشد»

وقتی ازانقلاب باصفات مشخص ومعلوم آن ازنظراصولی بحثمیکنیم دیگرصحبت سراین نیست که مثلا چند نفرابن‌الوقت نیزخودی داخل‌جریان کنند وافتخاراتی موقتی برای خودقائل شوند : ثمرات اساسیانقلاب به دست آمده است افتخارانقلاب فرانسه اختصاصاً بملت فرانسه تعلق دارد . ثمرآن جانشین شدن اقتصاد صنعتی بجای اقتصاد فئودالیزم است . انقلاب فرانسه علیرغم دشمنی سبعانهٔ تمام جباران اروپا وتزاریسم روسیه که آن را «طاعون فرانسوی» مینامیدند فاتح شد وزمینهٔ فتح سیستم نوین رادر تمام اروپا فراهم ساخت . باینجهت انقلاب فرانسه تنهامتعلق بفرانسه نبود نیروهای ارتجاعی آن قدرتهای اروپائی وتزاریسم روسیه را بمنزلهٔ ناجی خود مینگریستند و قدرت مترقی و انقلابی آن بروح صنعتی عصر اتکاء داشت .

۲ - انقلاب مشروطیت ایران

انقلاب مشروطیت ایران که درآغاز کار پاك و منزه بود ، درمقابل مظالم ورفتار خشن وسبعانهٔ دربار قاجاریه که دولت تزارحامی و طرفدار آن بود ، وسیلهٔ بریتانای کبیر بطور آشکار ونهان از طرف جنوب ایران ظاهراً حمایت میشد ،

بطوریکه بعضی ازمورخان نوشته اند ، امثال پرفسور ادوارد برون مستشرق ، حامی وطرفدارش بودند ؛ لیکن تدقیقات و تحقیقات بعدی بعضی از مدققین ومتتبعین پرده را بالازد وحقایق را عریان ساخت .

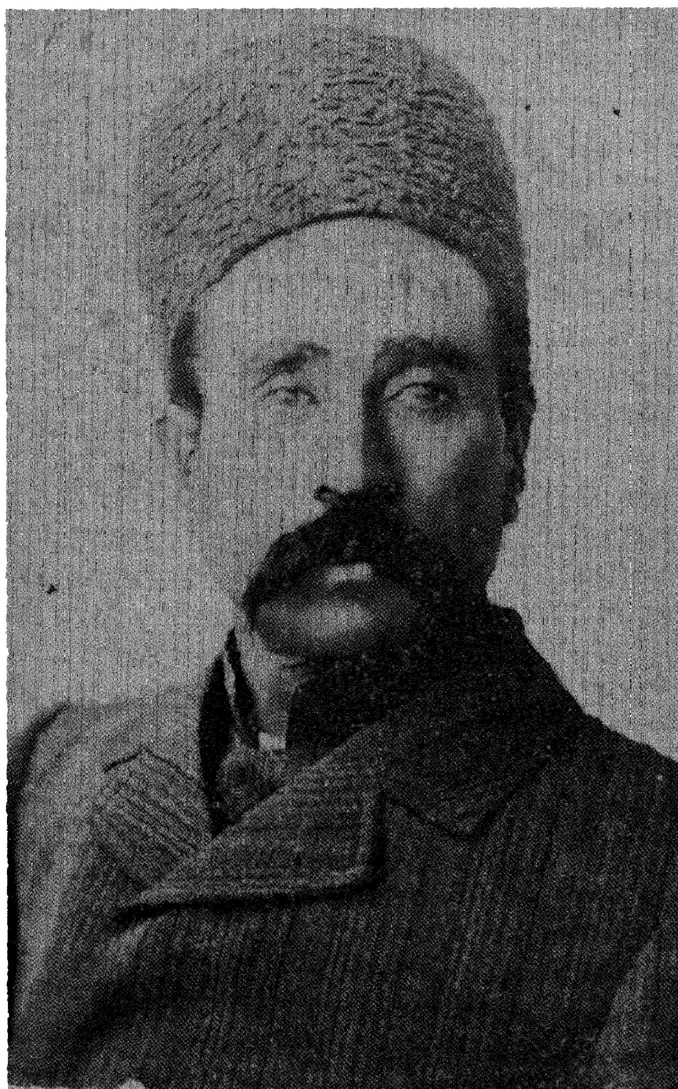
پایهٔ تحقیقات آنها بجائی رسیده‌است که بجرأت میتوان نوشت انقلاب مشروطیت ما دردوصف طبیعی ومصنوعی قرار گرفته بودند باین معنی که صف اول انقلاب‌را درشمال ایران با کمال ازخودگذشتگی و بدون‌درنظر گرفتن منافع همسایه شمالی (تزار) اداره مینمودند وصف دوم درجنوب باحال نوسان کرکری میکرد و بدستورانگلیسها پس‌وپیش میشد !

سران انقلاب شمال ایران « تبریز رشت » را باتمام قدرتی که بکار بردند نتوانستند تطمیع کنند ، حتی ستارخان درمقابل وعدهٔ صریح‌ومذاکرهٔ حضوری قونسول روس درسنگر مبنی براینکه ماهی سیصدتومان بگیرد و بریاست قره سوران برقرار و برای‌خودآقائی کند ، زیر بار نرفت‌وپیشنهاد اورا باتودهنی رد کرد (۱)

---

۱ - دربلوای تبریز ، که داستان آن را در فصل علیحده ای بنام « مقاومت تبریز » در مقابل محمدعلی میرزا نوشته ام وملاحظه خواهید فرمود . روز ۱۶ جمادی الثانی ۱۳۲۶ مطابق با تیر ماه ۱۲۸۷ شمسی « باخیتافت » کونسول روس مقیم تبریز بمحلهٔ امیر خیز بدیدارستارخان شتافت . نحوهٔ مذاکرهٔ این دوتن درتاریخ کسروی جلد سوم صفحه ۱۵۵ چنین مندرج است . « کونسول میگوید : آمدم از شما پیمان بگیرم که بجنك پیش دستی نکنید تا پیش‌آمد باگفتگو پایان پذیرد . ستارخان پاسخی ساده داده و گفت . « ماهیچگاه بجنك پیشدستی نمیکنیم وهمیشه ازآنسوی بما میتازند و ما جلوشان میگیریم » . سپس حاج شیخ علی

بقیه پاورقی درصفحه ۴۹



ستارخان سردار ملی وقائد بزرگ آزادی ایران
لکهٔ سیاهی که در نتیجهٔ زبونی وکار ندانی نمایندگان پارلمان و شکست آزادیخواهان تهران ، بدامن تاریخ ایران نشسته بود . این مرد با جان بازیهای خود آن را پاک کرد ومشروطه را بایران باز گردانید

سایر سران انقلاب از طرف شمال همه مانند ستار خان صرفاً حامی و طرفدار واقعی انقلاب و بکرسی نشاندن امیال مقدس مشروطه ـ خواهان بودند .

توجه خوانندگان را اجمالا بطرف جنوب معطوف میسازم و باذکر یکی از اسناد زندهٔ تاریخ که عیناً در زیر درج میشود دعوی ما مبنی براین که صف شمال باصف جنوب ازحیث ثبات قدم وایمان بمشروطه کاملا متمایز بودند ؛ ثابت میشود .

این سند عبارت از نامهٔ جرج بارکلی به سرادواردگری وزیرامور خارجه انگلستان مورخه ۱۶ آوریل است :

صمصام السلطنه همه روزه منتظر ورود سردار اسعد است که از قرار راپورت دوهزارسوار بختیاری همراه دارد واز قرار مذکورتصمیم عزم شده که دردوم آوریل بطرف تهران حرکت بنماید ؛ وازقرارمذکور حالا رؤسا باهم متحدشده اند وظاهراً هیچ احتمالی نمیرود که قشون شاه درکاشان درمقابل آن ها مقاومت نماید ، عدهٔ قشون مزبور تقریباً هزارو پانصد نفراست منجمله سیصد نفر بختیاری که محتمل است دراولین فرصتی که بدست بیاورند بهم قبیله های خودملحق شوند .

مستر گرهم جنرال قونسول تاحال درمتقاعد نمودن صمصام السلطنه

بقیهٔ پاورقی صفحه ۴۷

اصغر ودیگران نیز سخنانی راندند . کونسول بستار خان پیشنهاد کرد که بیرقی از کونسولخانه فرستاده شود واو بدر خانهٔ خود زده در زینهار دولت روس باشد ونوید میداد که سرقره سورانی آذربایجان از دولت ایران برای او بگیرد . ستارخان چنین گفت : من میخواهم هفت دولت بزیر بیرق ایران بیاید . من زیر بیرق بیگانه نروم . کونسول که این پاسخ را شنیده بود خیره ماند ...

مربوط بگراور ستارخان

این مرد بزرگ که اینهمه فداکاری کرد، نه تنها مجسمهٔ ازاودرتهران وجودندارد ونه تنها خیابانی درتهران بنام او نامیده نمیشود بلکه آرامگاه ابدی او نیزرفته رفته از بین می رود ! متأسفانه خدمات وفداکاری اعاده دهندهٔ مشروطیت رادر نظر ندارند !. آیا اینگونه رفتارو حقشناسی با بزرگترین مفاخر آزادی ایران پسندیده است.؟. افسوس!

برای حفظ تلگراف کمپانی هند واروپ که سر کردهٔ مزبور شکایت‌داشت که برعلیه او بکار برده میشود ، موفق شده معلوم میشود وعدهٔ که مستر گرهم بموجب تعلیمات من باو داده است که بعد از آوریل عایدات مخابرات داخلی باو پرداخته خواهد شد او را نرم کرده‌است . برای ایفاء باین تعهد در اوائل آوریل یك مبلغ قلیلی (۱۲۳۱) قران از بابت عایدات مخابرات داخلی درعوض بصمصام السلطنه پرداخته‌شد»

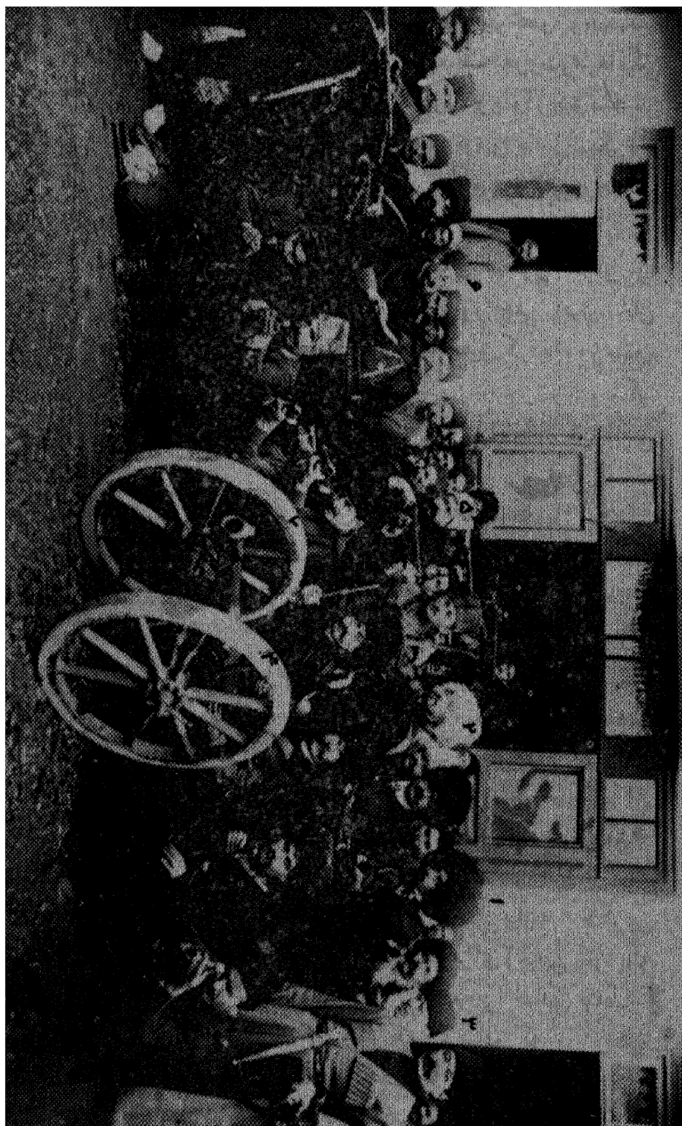
یکی ازدوستان قدیمی من که در بنداست درمراحل انقلاب ایران و درپایان این نامه نوشته است که :«اینهاهستندآن کسانی که بعدهادراثر تبلیغات‌عمال انگلیس درشمار بزرگترین آزادیخواهان درآمدندو نام امثال حیدر عمواوغلی وعلی مسیورا پوشانده‌اند » (۱)

« ... وچون لازم بود روزی که آزادیخواهان ازقزوین بتهران میرسند سردار اسعد وقشون اوهم حاضر باشند و بنام(قهرمانان آزادی)زمام حکومت رابجای آزادیخواهان واقعی‌دردست خود که همان دست انگلیسها همان دست پردازندهٔ ۱۲۳۱ قران و امثال آن بود . بگیرند » واردشان ساختند .

آری همانطور که گفتیم انقلاب در بادی امر کاملاسیرت‌وصورت‌ایرانی داشت اولین شعلهٔ این آتش مقدس از آذربایجان وبلا فاصله از رشت و سپس‌ازنقاط‌دیگرایران زبانه کشید ولی متأسفانه این‌آتش مقدس درقسمت های جنوبی ایران برسر حفظ مقام وتثبیت (ایلخانی) و همچنین حفظ منافع کمپانیها ازآن اشتعال واقعی افتاد ودست‌آویزجرج بارکلی‌هامستر گرهم هاوو ... عمال سرادواردگری شد .

مردان وجوانان شمال ایران که در طریق تحصیل مشروطیت قدم گذارده بودند، اکثراً باایمان ، سرسخت متهور ودر پیشرفت مرام خود

۱ـ درمقاومت تبریز یکی از پشتیبانان ستارخان علی‌مسیو بودفداکاریهای‌علی مسیودرانقلاب‌تبریزوخدماتیکه درانجمن‌ملی وحزب‌اجتماعیون‌عامیون‌تبریز خودودو نفرازفرزندانش‌موسوم به: حاجی‌خان‌وحسن نموده‌اندهرگزفراموش نخواهد شد ، ملت ایران جانبازی پیشروان مشروطیت‌را باکردارآنانکه سرپوشی برروی خدمات قهرمانان واقعی‌آزادی گذارده‌اند فرق‌میگذارد من که یکی از فرزندان آذربایجان عزیز ایرانم در این هنگام که چهل ویکسال ازماههای ایستادگی تبریزمیگذرد بروان او وفرزندانش درود میفرستم .



۱ - ییرم خان ۲- صادق طاهباز ۳- حیدر عمو اوغلی ۴- دکتر اسماعیل خان مرزبان (امین الملک)
۵ - حاجی خان خیاط ۶ - میرزا حسین خان کسمائی ۷- سردار معتمد و عده‌ای از مجاهدین گیلان

عدهٔ از مجاهدین گیلان

آنزمان متمم قانون اساسی با خون این مجاهدان با کدل نوشته شد ..

فوق‌العاده ساعی و فداکار بودند ، از هیچ چیز هراس و باکی نداشتند برای جان خود ، زن ، فرزند ، خواهر ، برادر ، دراین راه پرخطر وسهمگین حقیقتاً بهائی قائل نبودند ودرعین‌حال با کمال‌عدل‌وانصاف، مروت‌ومردانگی درتجزیه‌وتحلیل‌اوضاع‌واردعمل‌میشدند‌واگرفردی‌راخارراه‌آزادی‌تشخیص وازطریق اندرزوبالاخره اتمام حجت‌درنیل بمقصودتوفیق‌حاصل‌نمیکردند آنگاه تصمیم شدیدی اتخاذوبارعایت تمام موازین‌منطقی‌وعقلائی‌ووجدانی نسبت بپیشرفت مشروطیت گام برمیداشتند .

مثلا اقدامات و فداکاریهای حزب اجتماعیون عامیون ایران را نویسندگان مزدور منقلب و حقایق امر را در ترور علی اصغر خان اتابك دگرگون ساخته اند ! اینجانب تاآنجائیکه تحقیق کرده‌ام مؤسسین حزب اجتماعیون تهران که بستگی بحزب اجتماعیون‌عامیون‌تبریزوباکو وتفلیس داشتند بشرح زیر درحدودچهل‌نفرمیشدند ، ودراینجابذکراساسی چندتن ازآن‌ها اکتفامیشود .

سیدجمال‌الدین‌واعظ اصفهانی-یحیی‌میرزا - ملك‌المتکلمین - میرزا قاسم‌خان‌سوراسرافیل - جهانگیرخان - حیدرخان‌عمواوقلی-ضیاء السلطان معروف بچراق برقی - صادق طاهباز - میرزا محمد صادق طباطبائی میرزا محمد علیخان تربیت - حاجی خان خیاط - میرزا آقا (فریار) مدیر عصر انقلاب - آقا شیخ ابراهیم تبریزی نماینده مجلس -سلیمان میرزا - میرزاسلیمان خان میکده - اسدالله خان کردستانی نماینده مجلس ارباب کیخسرو - شریف الدوله بنی آدم - شریف زاده تبریزی - سید محمد رضا مدیرروزنامه مساوات - سیدجمال‌الدین قمی مدعی‌العموم‌تهران میرزامحمد نجات - بامداد- سید کمره ای وعلی‌اکبردهخدا درمقابل فشار افکار عمومی‌آزادیخواهان واقعی واستنباطات و معلومات خودشان از هر راهی داخل شدند نتوانستند بامیرزا علی اصغرخان کنار بیایند ، ناگزیر دریکی ازجلسات سری حزب تصمیم گرفته میشودکه برای‌آخرین بار یك نفر بعمارت صدارت رفته و با او ، اتمام حجت کند ، میرزا صادق طاهباز داوطلبانه نزد اتابك اعزام میگردد عین‌گفتار میرزا صادق که از زبان مرحوم پدرش (طاهباز) درمشهد شنیدم این‌است .

میرزا صادق درعمارت‌صدارت حاضر وبامعرفی خود تقاضای‌شرفیابی میکند ، صدراعظم ازشنیدن نام نماینده حزب اجتماعیون عامیون عصبانی وتاظهر طاهبازرا پشت درمعطل میسازد ، چنددقیقه بظهر پیشخدمت پرده را بالازده طاهباز بدرون اطاق وارد ومیبیند سفرهٔ ناهارچیده شده‌تعجب

میکنند ، ازدر دیگر اطاق اتابك وچند تن از محارم او وارد و بر سر سفره مینشینند ، طاهباز را پهلوی خودش مینشاند .



صادق طاهباز مجاهد سر سخت

نگاههای اطرافیان نسبت به طاهباز استهزاء آمیز بوده و گوئی برای تمسخر این نماینده ، قبلا مذاکره و تبانی بعمل آمده بوده است .

اتابك بشقابی جلوی طاهباز گذاشته خود برایش برنج میکشد ، صادق ازخوردن غذا امتناع ورزیده ودر گوشی چند کلمه ای با اتابك صحبت میکند، گفته بود من مأمورم عرض کنم که شما هرچه وعده فرمودید عملی نشده ، بعداز آمدن شما مملکت یکپارچه آتش شده در عراق حاج آقا محسن ، در شیراز قوام الملك درقم متولی ، در ماکو اقبال السلطنه ماکوئی ، بپشت گرمی شما بمال و جان و ناموس مردم تجاوز نموده اند ، وحضرت اشرف درعوض جلوگیری آنهارا تقویت میکنید . قبل از بازگشت شما بایران هوا خواهان شما میگفتند حضرت اشرف بکلی تغییر ماهیت داده اند ولی افسوس عملیات شما میرساند که در ماهیت شما ابداً تغییری حاصل نشده ، اتابك برافروخته شده در عوض جواب مرغی را تشریح و یك ران و یکبالش را جلوی طاهباز میگذارد ، طاهباز میگوید من برای سورچراندن نیامدم ، پیغام من جواب دارد یاخیر ؟

- جواب شما بامتلاشی کردن این مرغ تلویحاً داده شد و بعلاوه شما حق مداخله دراین اموررا ندارید .

- من یکی ازافراد این مملکتم ومشروطیت وقوانین آن اجازه مداخله میدهد ، وانگهی من ازطرف جمعیتی آمده وعقاید آن هارا ابلاغ کردم بهتراست استعفا بدهید هم خودتان وهم مردم را راحت کنید .

- گفتم شما هنوز دهنتان بوی شیر میدهد . (از کثرت عصبانیت

سبیلهای خودرا میجویند)

ـ اجازه میفرمائید ؟ بلند میشود .

درحین خروج ، اتابك وجمعیت سر سفره همه باصدای بلندقاه‌قاه‌خنده کرده بودند ، طاهباز هم بلند گفته بود ، بشما خواهند فهماندکه ما حق مداخله داریم ،تأمل کنید . (۱)

۱ـ صادق طاهباز فرزند حاج رحیم آقا طاهباز بمناسبت‌عدم گرفتاری نامهای مستعار ازقبیل دکتررحیم زاده . رحیم‌اف ؛برای‌خودانتخاب کرده بود .

روز پنجشنبه شانزدهم مرداد ۱۲۸٦ مطابق با ۱۱ رجب ۱۳۲۵ جنبشی درانجمن‌آذربایجانیان درتهران رخ داد واین جنبش براثر وصول تلگرافی بودکه ازمردم ارومی رسیده وحاکی از کشتارفجیع سپاهیان دولت عثمانی‌بود وانبوه جمعیت رو بمجلس‌آوردند ،در بخش دوم تاریخ کسروی صفحه ۲۱۲ چنین نوشته شده :

«.. وچون فرارسیدند ازمجلس تقی‌زاده و میرزا فضلعلی و حاجی امامجمعه برای خاموش گردانیدن ایشان بجلودویدند ولی مردم‌خاموش‌نمی شدند وسرانجام گفته شد پنج تن ازمیان خود بر گزینند که بمجلس روند وبفرستادگی ازآنان گفتگو کنند .

این پنج تن چون بمجلس رفتند صادق رحیم اف که یکی از ایشان بود بسخن پرداخت . صنیع الدوله بهوا داری از اتابك میکوشید و پاسخهائی میداد ونداشتن پول وسربازرا بهانه میآورد . سپس با وزیر علوم (حاجی مخبرالسلطنه) که درمجلس میبود گفتگوآغازشد که چون این تکه ارجداراست خود گفت وشنیدرامیآوریم :

رحیم اف : بنده ازطرف اینمردم سئوال میکنم‌آیا این وزیرداخله مسئولیت نظم داخلی را قبول فرموده یانه ؟..

وزیرعلوم : بلی ما هرهشت وزیرقبول مسئولیت کرده ایم .

رحیم اف : بنده هرهشت وزیررا عرض میکنم . در صورتیکه می فرمائید قبول مسئولیت فرموده اید پس جهت چیست که داخلهٔ خودتان را نظم نمیدهید ؟!..

وزیرعلوم : اینقدرکه ازقوهٔ ما بفعل درمیآید ولازمهٔ کوشش است که میکنیم .

بقیه پاورقی درصفحه ۵۵

جریان را بکمیتهٔ مربوطه گزارش میدهد ، تصمیم نهائی گرفته می شود ودر نتیجه بحکم قرعه صادق طاهباز مأمور ترور میشود ، اما چه شد که

بقیهٔ پاورقی از صفحه ۵۴

رحیم اف : پس معلوم میشود که بیش از این از قوهٔ این هشت وزیر بفعل نمیآید که نظم بدهند . درهرصورت بنده هم ازطرف این مردم عرض میکنم که ماهم باین اندازه قانع نیستیم .

وزیرعلوم : ماشب عیش خودمانرا آنشبی میدانیم که استعفاداده باشیم لیکن روز قبل درمجلس هم گفتیم وجدان ما ، مانع است که دروقت استراحت و آسایش برویم ودراین وقت که وقت کار وزحمت است خودرا عقب بکشیم وعلاوه یقین میدانیم آنروزیکه ما پایمانرا عقب گزاریم مملکت ایران بباد فنا خواهد رفت .

رحیم اف : این گمانیست که خودتان میفرمائید .

وزیرعلوم : شاید این حرفی که شما میزنید مردم راضی نباشند

رحیم اف : بنده ازطرف مردم عرض میکنم در صورتیکه این وزراء مسئول ادارات خودشانرا منظم ندارند یا مانعی داشته باشند یا اینکه نخواهند نظم بدهند استعفا بدهند با کمال تشکر وامتنان قبول خواهم کرد . ازطرف مردم میگوییم : از امروز تا ده روز دیگر هرگاه وزراء ادارات خودشان را تنظیم واغتشاش سایر ولایات را رفع کردند فبها والا باید استعفا بدهند وهیچ عذری هم قبول نخواهیم کرد .

رئیس مجلس : خیلی خوب

وزیرعلوم : اگر سریازده روز یکنفر بزند سر یکی را بشکنند از وزراء خواهید دید ؟!..

رحیم اف : بنده آنچه را که اسم اورا بینظمی میگویند عرض میکنم واورا ایراد خواهیم گرفت .»

چون دراینجا انبوه جمعیت در پشت سر صادق طاهباز بود جرئت نکردند باو بگویند : شما هنوز دهنتان بوی شیر میدهد با استناد بتاریخ کسروی که تاریخ پرارجی است بدنیست بعضی ازرجال فعلی را که باماسك آزادیخواهی جلوه گرند بشناسید . کسروی در دنباله گفتگوی صادق طاهباز رحیم اف مینویسد :

«تااینجااست رویهٔ گفتگو . به بینید تا چه اندازه پرده دری میرفته از این سخنان مخبرالسلطنه واز بهانه آوردنهایش پیدا است که باهمهٔ این فشارمردم ، اتابك وهمراهان اودراندیشهٔ کناره جوئی نمیبودند وچنین می خواستند که بمانند تامشروطه راازمیان بردارند .»

عباس آقا اتابك را ترور و جان خود را هم درراه مشروطیت داد اینك تفصیل واقعه :

عباس آقا هنوز وارد بیستمین سال نشده جوانی بود زیبا . پرحرارت شجاع و باصطلاح تودل برو، جنب سرای حاج ملاعلی صرافی کوچکی داشت دارای یك خواهر و یك برادر بود ، وقتی قرعه بنام صادق طاهباز اصابت میکند ، توجه حضاررا باقدامات گرانبهای صادق جلب و میگوید : او در انقلاب وجودفوق العاده ذی اثر وفقدانش ممکن است جبران ناپذیر و کار انقلاب را بتأخیر اندازد ، و بعلاوه اودارای پدر، مادر، خواهر، برادر، زن وفرزند است ، اما من خودم هستم باخواهر و برادری که ازحیث معیشت تا حدی راحتند ، پیشنهاد کرده بود که این افتخار نصیب اوشودورای اکثریت هم پذیرفته بود .

چون عباس آقا تیر اندازی بلدنبود ، در پاچنار کوچهٔ فراش باشی منزلی اجاره کردند ودرآنجا حیدرخان عمواوغلی همه روزه مشق تیراندازی باومیاموخت ، پس ازحصول مهارت در تیراندازی بطور منظم درپی اتابك بودند تاآنشبی که بمجلس رفت .

اتابك اکثریت مجلس را مانند موم دردست داشت و درفریب دادن آنها مهارت داشت! اگرحزب اجتماعیون عامیون درترور او تأخیر میکرد امکان داشت درراه آزادی چاله ها وبلکه چاههای عمیق وسهمگینی ایجادشود با وجود اتابك ومحمد علی میرزا امکان نداشت، متمم قانون اساسی بسهولت تدوین وازتصویب مجلسی که دردست اتابك بود بگذرد .

آذربایجانی ها ازطفولیت محمدعلی میرزا را میشناختند و برفتار ناپسندودرندگیهای او کاملا آشناو بالمره اورا طرفدار مشروطیت نمیدانستند اتابك مترنیخ ایران چاکرغلام خانزادش که باروسهای تزاری سر وسری داشت ودر باطن مطیع و فرمانبر تزار بود باطناً مایل بود نیات محمد علیمیرزا را عملی و مقام خودرا محفوظ نگهدارد ، در اینصورت برای آزادیخواهان درنك جایز نبود ، لذا عباس آقا را باچند نفر بطرف مجلس اعزام کردند .

جمعیتی درجلوی مجلس وجود داشت ، ابتدا بعباس آقا گفتند اتابك ازآن درخارج میشود ، چند قدمی که رفت مجدداً باو گفتند ازاین درخارج میشود ، هنگامیکه عباس آقا خواست تیراول را خالی کند میبیند دست شادروان سیدعبدالله بهبهانی دردست اوست، یکی ازمامورین کمیته بنحوی سیدرا ازاو جدا



عباس آقا قاتل اتابک
عباس آقا «بروسی خان» که «اول خیابان علاء الدوله قدیم «فردوسی»
عکاسی داشت گفت: شیشه این عکس را خوب نگهداری کنید قیمتی خواهد شد



میرزا علی اصغرخان اتابک مترنیخ ایران

میکند و عباس آقا سه تیر پشت سر هم بر روی قلب اتابك شلیك و قلوب آزادیخواهان را روشن میسازد ، پس از ختم کار اتابك ، بجای داخل شدن در صفوف مردم اشتباهاً بطرف دروازهٔ شمیران روانه میشود و در آن نزدیکی عده‌ای سرباز قراول چاتمه را میبینند ، خودرا میبازد و ناچار انتحار میکند .

لازم بتوضیح است: اتابك درروز ۲۱ رجب سال ۱۳۲۵ که برای آخرین بار جهة گول زدن نمایندگان بمجلس آمده بودتا و کلارا نرم نرمك باخود رام سازد و کار مشروطیت را یکباره بساز د، دستخط شاه را که بنام (جناب اشرف اتابك اعظم) بتاریخ شهر رجب صادر گردیده بود برای مجلسیان خواند و بنا بر نوشتهٔ کسروی با جمله های فریب آمیز مجلس آنروز را بپایان رسانید .

کسروی در فصل (کشته شدن اتابك) صفحه ۲۱۸ و ۲۱۹ از بخش دوم تاریخ مشروطیت چنین نوشته است :

« اتابك در اندیشه کناره گیری نمیبود . او را از اروپا برای بر انداختن مشروطه خواسته بودند و گذشته از محمد علی میرزا ، بادولت روس دراین زمینه پیمانی میداشت وهیچگاه نمیبایست خودرا کناره گیرد .»

دراینصورت ما حق داریم افعال ناپسند اورا بمترنیخ اطریش شباهت داده واز کشته شدنش آزادیخواهان را خورسند نشان دهیم . ونیز درهمان صفحهٔ ۲۲۱ مینویسد :

«اتابك باشیرین زبانی و نیرنك سازی نمایندگان را فریفته بادل شاد وروی گشاده میگفت ومی شنید ومیخندید وهیچ نمیدانست که آخرین ساعت زندگی را بسر میبرد وزمانش تاهنگامی است که اینجانشسته است چون چائی وقلیان بپایان رسید اتابك باآقای بهبهانی بپائین آمدند و دست بدست هم داده گفتگو کنان راه افتاده تا بیرون در بهارستان رسیدند . دراینجا گدائی ازآقای بهبهانی پول خواست واو که باین پرداخت دو سه گامی جدا افتاد ولی اتابك که همچنان گام برمیداشت وچشم بسوی درشگه خود میداشت که نزدیك بیاید ناگهان جوانی از جلو درآمده باششلول که در دستش میبود سه تیر پیاپی باو نواخت که هرسه کارگر افتاد . تیری نیز بپای سیدی از تماشاچیان خورد اورا زخمی ساخت .

اتابك بزمین افتاد وجوان زننده چون خواست بگریزد سربازی از نگهبانان در مجلس او را دنبال کرد جوان زخمی نیز باو زد ولی از سراسیمه گی یا چون میدان را بخود تنك میدید تیری هم بروی خودتهی کرد که بمغزش رسید ودر زمان افتادو جان داد.»

کسروی درصفحه ۲۲۲ که سطر اول آن سه کی از جان دادن عباس آقا

است عکس حیدر خان عمو اوغلی مجاهد بزرك ودموکرات واقعی ایران را چاپ کرده وعباس آقا راهمچنان که من معرفی کرده‌ام با اختلاف بسیار کوتاه معرفی کرده ومینویسد:

«جوان کشنده همچنان بروی زمین ماندو کسی اورا نمیشناخت تا پولیس رختهایش را کند وبجستجو پرداخت ، واز جیبش کارتی در آمد که در آن چنین مینوشت : عباس آقا صراف آذربایجانی عضو انجمن نمرهٔ ٤١ فدائی ملت نام پدرش حاجی محمدوخود عباس آقا نام داشته»

باستناد تاریخ کسروی که نوشته است «ولی از سراسیمه‌گی یا چون میدان را بخود تنك می‌بیند» گفتهٔ مامبنی براین که وقتی چشمش بعدهٔ قراول سرباز چاتمه‌می‌افتد خود را باخته وانتهاری‌میکند کاملا صحیح است.

دریکی ازمجلات هفتگی تهران نحوهٔ ورود اتابك را بایران خوانده‌م همین نویسنده درشمارهٔ بعدهمان مجله قتل اتابك را از معماهای تاریخ معاصر معرفی وباحروف درشت مینویسد:

«عباس آقا اتابك‌را کشت یا موقرالسلطنه» وباز درزیراین عنوان علاوه کرده است که :«هفت نفردرحضورمحمدعلی‌شاه هم عهدشدند وپشت قرآن را مهر کردند که اتابك را بکشند.»

پیداست که اکثر مطالب نوشتهٔ این نویسنده از تاریخ کسروی استنساخ ونویسنده خوددریکجا اسمی‌ازتاریخ کسروی نیزبدین ترتیب:

«بطوریکه مرحوم کسروی دربخش دوم تاریخ مشروطیت‌ایران‌می نویسد : همینکه حاج حیدر خان از واقعه آگاه گردید مصمم شد که از مجاهدین وسربازان نیروئی پدیدآورد وبا کردان اقبال السلطنه دست و پنجهٔ نرم کند ...» برده است .

معلوم میشود این نویسنده بتاریخ کسروی ارجی قائل است و الا اکثر نگارش خودرا ازمندرجات تاریخ آنمرحوم انباشته نمیساخت بنابراین من گفتار تاریخی کسروی را که حلال این معما است برای تسکین خاطر آن نویسنده ومرادشان مخبر السلطنه عیناً دراینجا نقل میکنم:

«عباس آقا که بودوچرا اینکاررا کرد ؟!

میباید دانست که‌درباره‌ٔ کشتن اتابك سخنان بیهوده ای بسیار گفته اند . هنوز هستند کسانی که میگویند : اتابك را یحیی‌میرزا زد و برای اینکه دیگری را بدنام گرداند یك تیری نیز بعباس آقازده‌اورا برانداخت. یا میگویند عباس آقارا پس از کشتن اتابك حیدرعمواوغلی زدکه زنده نماند. وراز کاربیرون نیفتد، ویامیگویند دستور کشتن اتابك را محمدعلی

میرزا داد چون این در نهان خواهان مشروطه میبود ؛ ولی اینها پندارهائی است که از روی دلخواه و برای خودنمائی بافته اند.» راجع بحیدر عمواوغلی و کمیتهٔ اجتماعیون عامیون آنچه در صفحهٔ ۲۲٤ نوشته است من در فصل نهضت جنگل- بیوگرافی حیدرخان تاحد لزوم خواهم نگاشت اما در اینجا از ذکر این جملات کسروی بمناسبت روشنی بیشتر ناگزیرم :

«هرچه هست این حیدرعمواوغلی کشتن اتابك را بگردن میگیرد .»

درصفحه ۲۲۵ نیز مینویسد:

«یکچیزی که میباید در پایان گفتار بیفزاییم اینست که انگلیسیان چون اتابك را افزار دست سیاست روس میشناختند از او آزرده می بودند، و باشد که کشته شدن اورا آرزو مینمودند ، و بدستیاری آقای تقی زاده از پیش آگاهی میداشتند .»

نویسندهٔ همان مجله درصفحه ۲۲مجله زیرعنوان (قتل اتابك) به روزنامهٔ مجلس با این عبارات :

«روزنامه مجلس درهمان روز وقوع واقعه چگونگی قتل اتابك را بدین شکل بیان میکند که ما برای اینکه سبك نگارشات روزنامه های آنروز را هم بنظر خوانندگان رسانیده باشیم نقل میکنیم»

استناد جسته و در مقاله خود گنجانده است . من نیز بمناسبت قسمت مربوطه را باز برای روشنی بیشتر از روزنامهٔ مجلس استنساخ و در اینجا درج میکنم تا مطلب نیك روشن شود.

.. درحالتیکه حضرت آیت الله آقاسیدعبدالله مجتهد دست جناب اشرف اتابك اعظم را در دست داشته ازصحن عمارت بهارستان خارج و بفضای جلوخان وارد شدند از تصادف امور سائلی بذیل عنایت حضرت آیت الله متشبث شده بکثرت الحاج حضرت آیةالله را چندقدمی عقب نگاهداشته در بین این احوال جوانی «عباس آقا نام تبریزی الاصل» که مدتی بود در تهران بشغل صرافی اشتغال داشته پیش میآید و با رولول سه تیر متوالیاً خالی کرده وزیر داخله یکمرتبه بزمین میافتد. نویسندهٔ مجله علاوه کرده است که : «تلگرافی هم که همانروز ازطرف مجلس بولایات مخابره شده واقعهٔ قتل اتابك را تقریباً همینطور که روزنامهٔ مجلس نوشته بود شرح میدهند وقاتل اتابك را عباس آقا صراف تبریزی معرفی میکنند .»

بنابراین ، این واقعهٔ تاریخی بسیار بارز و روشن است ، نه راز نهفته‌ای است و نه معمای لاینحل و نه ازمسائل نودمجهولی.

این نویسنده شاید مرادشانرا ازفرط دوستداری ؛ آنطوری که باید

نمیشناسند و کور کورانه بگفتار ایشان دل میبندند . مراد ایشانرا من در فصل قیام خیابانی آنطوری که بوده و میباشد معرفی کرده ام . در اینجا باجمال عرض میکنم که ایشان حرص وولع وافری در کاستن زحمات وفداکاری شخصیت های آزادی ایران داشته ودارند . او بنان و نمك اتابك ومهربانی هائیکه در دوران مسافرت اروپا دیده بود بیشتر ارج میگذارد تا بنام مشروطیتی که برای مجلسیان حامل بود ودروزی نیزمعنی آنرا هم «باخدا فرستادن اتابك» بمجلسیان مژده داد . بروید تواریخی راکه از نای دل سوختگان آزادی تراوش کرده و بخامهٔ شیفتگان استقلال وطن ترسیم یافته ورق بزنید تاصداقت گفتارواصالت رفتارآنان درراه بدست آوردن آزادی ومشروطیت ایران دستگیرتان شود.

این قبیل مرادها ؛ مانند پشیزقلبند که سکه شناسان حقیقی اینان و امثالشان رانیك میشناسند. ومن بنابر وظیفهٔ ملی، درمعرفی آنها ، دراین کتاب باوجودیکه بعضی از آنها بر کرسی های قدرت تکیه‌دارند، بی پروائی نموده‌ام .

اکنون مطلب را از سطر نهم صفحه بیست چاپ اول کتاب دنبال می کنیم :

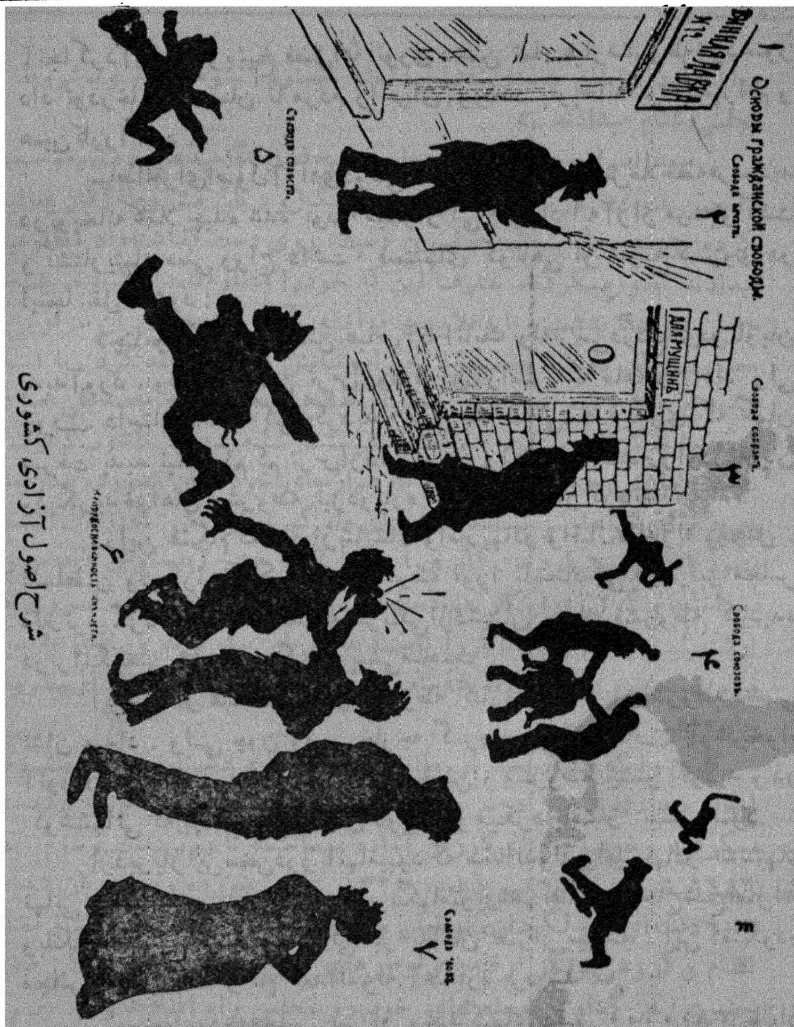
ماحصل عباس آقا با کمال رشادت اتابك را کشت وخودنیز شهید شد جسداورا بحوضخانه مجلس بردند .

قبلا گفته شد که صادق طاهباز برای آخرین بارجهة اتمام حجت نزد اتابك فرستاده شد ، درهمان هنگامی که عباس آقا بانتظار آمدن اتابك بود صادق طاهباز نیزطبق دستور حیدرعمواقلی بمسجد شیخ عبدالحسین که آقا سید جمال الدین واعظ اصفهانی مجاهد بی پروا در آنجا وعظ میکرد حاضرشده ومخصوصاً خودرا بعده‌ای نشانداده بود ، با این وصف صادق طاهبازرا دستگیروزندانی کردند .



دراینجا رشته این سخن‌را متوقف و باقدامات ناروای محمدعلیمیرزا وآموزگاران اومیپردازم :

محمدعلی میرزا چون درحکومت استبدادی سالیان دراز بامقام ولایت عهدی درتبریز خونریزی ها ، سفاکیها و جلادیها نموده و خوی درندگی عادت ثانوی او شده بود ، نمیتوانست و بالمره نمیخواست ، بمشروطه و قوانین آن سر تکریم وتعظیم فرودآورد . بنابراین برای برانداختن بنیان مشروطه باعمال بسیارزشتی دست زد ، منجمله بدستوراو جمعی ازاوباشان شرابخوار وعربده‌جودرمیدان توپخانه چادرها بپا کرده ومستبدین را در



شرح اصول آزادی کشوری

۱- آزادی مطبوعات یعنی ازمشروب فروشی شماره ۱۲ دولتی ودکا خریده ودرمعبر عمومی سر آن را باز نمایند ۲- آزادی اجتماعات درمستراح عمومی مانعی ندارد ۳- آزادی اتحادیه یعنی جمعی ازاو باشان متحدشوندو برمغز کارگر مظلومی بکوبند. ٤- آزادی وجدان یعنی هر کس مایل شد باچماق مظلومی را دنبال کند بلامانع است . ۵ - مصونیت شخصیتها ؛ یعنی مشت زدن بچانهٔ شخصیت های معصوم چندان مهم نیست - آزادی بیان یعنی ناسزا - گوئی زن بشوهر.. اینها اصول آزادی کشوری تزاریسم بود که محمدعلی- میرزا نیز بپیروی ازآن مکتب استبداد ، طرفدار همان اصول بوده و در رواج آن با کمك مستبدین اهتمام داشت !

آنجا گرد آوردند و بشیخ فضل‌الله نوری دشمن تمام عیار مشروطه نیز دستور داد تودرخانه ات بمان تا مردم را برای آوردنت بتوپخانه بر انگیزانم و همین کار را کرد .

بسا طاجرای اصول آزادی دولتی که در کلیشهٔ صفحهٔ پیش ملاحظه فرمودید در توپخانه کاملا چیده شده بود ، میخوارگی ، اتحاد ، به آزار مردم و کشت و کشتار بتمام معنی رواج داشت ، قسمتهای کوتاهی از تاریخ کسروی در اینجا نقل میشود :

«چنانچه گفته ایم کشتن عباس آقا اتابك را، ترسی دردلهای درباریان پدید آورد . ودر نتیجهٔ این ترس بود که آن آرامش سه ماهه رخ داد ولی چون داستان اتابك کهن گردید ، « و یك فدائی » دیگری که گمان میرفت پدید نیامد کم کم ترس ازدلها بیرون رفت ومحمدعلیمیرزا ودرباریان ودیگر بدخواهان مشروطه نیزدوباره بدخواهی آغاز کردند .

دراین هنگام گذشته ازشاپشال وامیر بهادر واقبال الدوله ومجلل ـ السلطان ودیگران که گردشاه را گرفته اورا بایستادگی در برابر مجلس دلیرترمیگردانیدند سعدالدوله نیز یکی ازدشمنان بزرك مشروطه گردیده در برانگیختن شاه به دیگران پیشی میجست .

این مرد از هنگامی که از مشروطه کناره جست ، با مشروطه دشمنی نشان میداد . ولی چون وزیر خارجه گردیده و کار کنان آزادیخواه آنوزارتخانه اورا نپذیرفتند کینهٔ او بامجلس . مشروطه بیشتر گردید و در کوششهائی که بهمدستی دیگران در دربار میکرد پافشار بیشتر نمود.

ازدیرباز این سخن درزبانها میبود که سعدالدوله وامیر بهادر نشستهای نهانی برپامیکنندو بزیان مشروطه نیرنگهامیزنند. گفته میشدحاج شیخ فضل الله وبلکه حاج شیخ مرتضی آشتیانی نیز باآنان همراز میباشد . این گفتگودر مجلس بمیان آمد و نام سعدالدوله آشکاره برد شد »

کمسیون بودجه‌مجلس پس از رسیدگیهای دقیق ۳۸۰۰۰۰۰ ریال از دریافتی سالیانهٔ دربار کم کرد محمدعلیمیرزا ابتداچیزی نگفت ولی رفته‌رفته همین‌مسئله را دست آویز قرار داده ودست باقداماتی زد که کاملا ناشایسته بود. با اینکه این رقم مربوط بدریافتی شخص‌شاه بود معهذا عدهٔ زیادی از قاطرداران. شتر داران . سرایداران فراشان را جیره ومواجب نداد و برعلیه مجلس برانگیخت و گفت جیره‌و مواجب شمارا مجلس بریده است کسروی مینویسد : با این‌سخن آندسته از کارکنان‌دربار را که گروه‌انبوهی وخودمردانی ناتراشیده ودژ آگاهی میبودند بدشمنی با مشروطه ومجلس

برانگیخت*. اینان بدسته بندی پرداخته بایسنو و آنسو میرفتند و بمشروطه و مجلس دشنام میدادند.»

سعدالدوله و همدستانش، حاجی شیخ فضل‌الله، سیدعلی یزدی و مؤسسین «انجمن فتوت» هریك مجالس سری تشکیل و بزیان مشروطه آغاز فعالیت کرده بودند. با اینحال مجلسیان دست روی دست گذاشته داد مظلومیت میدادند تصور میکردند بصرف این که خودرا مظلوم قلمداد کنند حریف سر جایش خواهد نشست و یا انقلابیون فرانسه بآسیا و بویژه ایران سرازیر و بحمایت آنان بامحمد علیمیرزا و پیرامونیانش پیکار خواهند کرد. با اینکه میدیدند واز منابع موثق نیز تحصیل اطلاع میکردند که محمدعلی میرزا بهمه جا تلگراف میکنند، قاصد میفرستند تا مردم را بآشوب دعوت و بدشمنی بامشروطه وادار میکنند بازهم ازجای خود تکان نخورده و درصدد بسیج آزادیخواهان بر نمیآمدند! برای جلوگیری از آتشی که در حال اشتعال میبود اقدامی نمیکردند. کار هارا به آنچه پیش آید خوش آید محول میساختند و گوئی دراینکار هم دست تعمدی وجود داشته است. کسروی هم نوشته است «میخواستند کاررا باستمدیدگی از پیش برند ونیازی به بسیج نیرو نمیدیدند این یك اندیشهٔ خامی میبود که در دلهای برخی از پیشروان جامیداشت».

کاری را که صد درصد ازوظایف مجلسیان بود دشمنان مجلس و مشروطه انجام میدادند، یعنی درخرید تفنك، آلات وادوات دیگر جنك پیشدستی میکردند وخود را برای کارزار آماده میساختند تا روز بیست وسوم آذر ۱۲۸۶ شمسی برابر نهم ذیقعده ۱۳۲۵ تکانی خورده ومهیای کار شدند. ابتدا دسته‌ای از ولگردان ولوطیان وقداره بندان سنگلج بسرپرستی مقتدر نظام و گروهی دیگر ازقلدر ولوطی‌های چاله میدان بسرکردگی صنیع حضرت، هر کدام از محله های خود رو بمجلس راه افتادند ودر بین راه باهم تلاقی و یکی شدند وقتی بمسجد سپهسالار رسیدند وارد مدرسه شده هرچه دلشان خواست بمشروطه و بمجلسیان دشنام داده و ازآنجا روانهٔ مجلس شده بپرتاب کردن سنك پرداختند وچندین گلوله نیز بدرمجلس خالی کردند.

مجلسیان در را بروی آنها بسته وخود در تالار مجلس مظلوم وار در کنجی نشسته پروائی از این همهمه نکردند و ابداً دست از آستین بر نیاوردند.

بازهم مجاهدین، درود بروان آنها. دو یا سه تن ازآنان در گلدسته‌های

مدرسهٔ سپهسالار برای نگهداری مجلس پاس میدادند . جداً بشلیك پرداخته این انبوه جمعیت را که مجلسیان تصور میکردند زمین را بآسمان خواهد دوخت باتیراندازی پـرا کنده ساختند . این جمعیت متشکلهٔ از اوباشان مقاومت نکرده رو بتوپخانه نهادند .

درتوپخانه نیز بنا بردستور محمد علیمیرزا همان استرداران ، شترداران زنبورکچیان ، توپچیان ، فراشان ، غلامان ، که تصورمیکردندجیره و مواجبشان را مجلس کسر کرده ویا بریده باضافهٔ سربـازان فوج امیربهادر اجتماع کرده چادرها بر افراشته دیك ودیکبر بکار گذارده و بساط میخوارگی بر طبق اصول آزادی کشوری محمد علیمیرزائی چیده شده بود. در یك چنین روزی میدان توپخانه کانون دشمنان آزادی شده وچون بد خواهان بهیاهو پرداخته بودند ، بازارهانیز بسته شد ودشمنان آزادی ومشروطیت رو بمیدان توپخانه آورده جمعیت کثیری گرد آمد و بدشنام مشروطه ومشروطه خواهان پرداختند ، رسوائیهائی تاریخی در اینجا ببار آمـدکار بآدم کشی کشید ! کسروی مینویسد : « امروز در میدان توپخانه خون نیز ریخته شد میرزاعنایت نام جوان زنجانی بادست اوباشان تکه تکه گردید» نویسندهٔ حاجی شیخ فضل‌الله نوشته است که او بطرف سید محمدآقا تیر خالی کرد مردم اورا باقـداره پاره پـاره نموده وجسدش را بدرخت میدان مشق آویزان کردند ولی حقیقت جزاین بود وحبل المتین راستش‌رانوشته‌است: «میرزا عنایت‌هفتصد تومان اسکناس باخود میداشت که درمیان اوباشان‌از جیبش درآورده به‌بغلش گذاشت وآنان این رادیدند نیز ساعت وزنجیرش زر بوده ، اینها اوباشان را بکشتن جوان وا داشت . اوباشان نخست با رواول باوتـاخته چند تیری زدند وسپس باقداره زخمهای بسیار رساندند وچون او بیجان افتاد پسر نقیب پیش‌آمده ودیگران را بکنار کشیده‌چنین گفت :(ایحضرات مسلمانان شاهد باشید ودر نزد جدم روز قیامت شهادت دهید که من در راه دین اول کسی هستم که چشم مشروطه طلبـان را بیرون‌آوردم) این را گفت وباکارد چشم‌آن جوان راکند سپس اورا از درخت آویختند که هریکی ازاوباشان قداره‌ای باو میزدند.»

بچند نفر دیگر بنا برعایت همان اصول‌آزادی کشوری زخمهازدند منجمله علی‌آقانام صراف واسماعیل نام‌شاگرد درزی .

این بساط قلدری بایك تلگراف رسیده از تبریز مانندکاخ‌پوشالی فرو ریخت وموجبات دلگرمی مجلسیان فراهم‌گردید . •

محمد علیمیرزا ازروی خدعه وتزویر اشك تمساح میریخت ،تهدید

تبریز و تأسی سایر ولایات برشادت تبریزیان . سیل تلگرافات زنندکار خود را کرد ، انجمن ری با گروهی بسیاری مجلس آمد حبل المتین تعداد راسه چهار هزار آنهم همه مسلح و مکمل نام برده است . تلگراف تبریز که مانند لقمهٔ درست کردهٔ دیگری دردهن «ستمدیدگان مجلس» گذارده شد مهمتر از هرگونه اقدامی بود .

تبریز بیدار وانجمن ملی هوشیار باجلب نظر وموافقت سران مجاهد و برهبری آنان محمدعلیمیرزا را بعنوان اینکه سوگند خود راشکسته از پادشاهی خلع کرد و بلادرنك تصمیم کاملا بخردانهٔ خود را بتمام ایالات و ولایات تلگرافاً اطلاع وهمداستانی آنها را خواستار گردید ، بلافاصله تو دهنی دیگری هم زد وآن عبارت از دستور تلگرافی بصاحبمنصبان آذربایجانی ؛ که با سربازان خود در تهران میزیستند و محمد علیمیرزا بآنها پشت گرمی و دلگرمی میداشت صراحتاً باین صاحبمنصبان گوشزد کردند که اگر کوچکترین اهانتی از آنها نسبت بمجلس دارالشورای ملی بشود خانه های آنان در آذربایجان ویرانه ، زنان و فرزندان آنان را دستگیر خواهند ساخت .

این تلگراف نیز بسیار بجا ومؤثر واقع شد ملایان واوباشان و لوطیان از ادامهٔ توقف در توپخانه مأیوس شده بساط قلدری را برچیده وبدربار عظمتمدار شتافتند .

تلگراف تبریز کمر محمد علیمیرزا خم نمود و بعادت همیشه دست توسل بدامان بیگانگان دراز کرد .

در کتاب آبی خواندم که نمایندگان سیاسی روس و انگلیس برای ادامهٔ سلطنت او پافشاری میکردند و بطوریکه کسروی نوشته است منظورشان این بوده است که (ریشهٔ آشوب از ایران کنده نشود) و نامه ای دراین باره بهمدستی مشیرالدوله نوشته نزد رئیس مجلس فرستاده اند ، درنتیجهٔ این کار هایکرشته از گفتگو ها درپرده رخ داده وبطوری که از جلسهٔ روز شنبهٔ ۲۹ آذر ۱۲۸۶ برابر ۱۶ ربیع الاول ۱۳۲۵ مجلس شورای ملی مفهوم میشود ، گفتگو از قانون شکنیهای شاه بمیان آمده وبعضی از نمایندگان دراین باره تند سخنی میکرده اند تقی زاده بجلوگیری برخاسته وچنین گفته است : « این مذاکرات که میشود فعلا لازم نیست ... نتیجه درمجلس خصوصی گرفته وبهمه اطلاع داده میشود »

این پیش آمدهای تلخ وشیرین یکی بعد ازدیگری ناشی ازفداکاری حزب اجتماعیون عامیون وازخود گذشتگی عباس آقا بود، محمد علیمیرزای

کژدم‌صفت، مارزخم خورده ای شده وتنها چیزی که در اندیشه میپروراند حفظ مقام استبدادی خود بود . این را اکثراً میدانستند بالاخص تبریز اورا خوب میشناخت وگفتاراو را مبنی برتبعیت از قانون ونگهداری مشروطه هیچگاه باور نمیکرد . ازاینرو برای یکسره نمودن کار واحیاء آزادی ونگهداری مشروطه قد مردانگی علم نمود که تفصیل آنرا در « ایستادگی مردانه ودلاورانهٔ تبریز » خواهید خواند .

اینك روی سخن را بگرفتاری مجاهد سرسخت صادق طاهباز بر میگردانیم . گفتیم که او را دستگیر و زندانی نمودند . اجتماعات آزادیخواهان مخصوصاً حزب اجتماعیون عامیون که اولین حزب کاملا بانفوذ در ایران بشمار میرفت ، شروع بفعالیت کردند . استخلاص طاهباز یکی ازهدفها بود ، مستشارالدوله صادق که یکی ازرجال واقعی وپاکدامن صدر مشروطیت است ، درمجلس‌شورای ملی ازصادق‌طاهباز دفاع کرده درمحکمه نیزکلیهٔ اشخاصی که صادق را درشب واقعه درمسجد شیخ عبدالحسین پای منبر وعظ آقای سید جمال‌الدین (١) دیده بودند

محمد علی میرزا از هشت تن ازآزادیخواهان صدر مشروطیت دل پری داشت وقبل ازتوب بستن مجلس هشت نفررا از مجلس خواست - و منظورش این بود که این هشت نفررا یاازکشور خارج کنند ویا بدست اوسپارند . تا در حضورش شکم آنهارا بدرند . نام شش تن از آنها را کسروی در تاریخ خود صفحه ٢٤ بخش سوم چاپ دوم بدین ترتیب آورده است .

مجلسیان که انجمنها را پراکنده گردانیدند امید می بستند که محمد علی میرزا از خشم و تندی کاسته نرم روئی خواهد نمود لیکن او بگستاخی افزوده فردای آنروز بیرون کردن هشت‌تن ازسران آزادیرا خواستار گردید .

ازآن هشت تن یکی میرزا جهانگیرخان مدیر صور اسرافیل ، دیگری سید محمد رضا شیرازی مدیر مساوات ، دیگری ملك المتکلمین ودیگری سید جمال واعظ ، دیگری بهاء الواعظین ، دیگری میرزاداود خان بود . امادوتن دیگررا نشناخته ایم . »

معلوم نیست این دوتن را بعداً بمرحوم کسروی معرفی کرده اند یا خیر . بهرحال نویسنده این کتاب خیلی سپاسگذارمیشودکه نام آن دو تن را باو معرفی نمایند تا در «قیام خیابانی» وفصل مربوط بشهدای آزادی

بقیهٔ پاورقی درصفحه ٦٩

گواهی دادند تابالاخره این جنبش منتهی باستخلاص طاهباز شد ولی پس از دوسه روز بحال تبعید ازایران خارج گردید.

مجاهدین صدر مشروطیت ، فداکاریهای خارق العاده بخرج دادند منجمله همین صادق طاهباز که نام مستعار سیاسی او دکتر رحیم زاده و یارحیم اف بود. روسهای تزاری‌را خسته کرد ، محمد علیمیرزا مکرر بدربار تزار اطلاع داد که اکثراً وجوه و تجهیزات جنگی که ببندر پهلوی و جلفای تبریز میرسد و بداخلهٔ کشور روانه وتحویل مجاهدین « بعقیده او اشرار وبیدینان » میشود یکی از عاملین مؤثرش دکتر رحیم زاده «طاهباز» مقیم باکواست.اوآدرس آزادیخواهان‌است ، او کسی‌است که‌از مخالفین ما که تبعید میشوند درباکو نگهداری و بانجمن اجتماعیون‌عامیون هدایت میکند. ویك کانون بزرگی علیه سلطنت ما درآنجا تشکیل داده است. دردستگیری اواقدام وشتاب کنید زیرا سلطنت درخطراست.

محمد علیمیرزا دراینجا راست میگفت زیرا که یکی ازبرادران صادق طاهبازدرسرای زکی‌یوف باکو، حجرهٔ تجارت داشت و اغلب از آزادمردانی که بآنجا تبعید میشدند. ازطرف حزب اجتماعیون‌عامیون تهران بآنجا رهبری میگردیدند.

پشت‌کارت پستال میرزا محمد علی نوری‌مجنون‌وطن که درصفحهٔ بعد گراورشده حاکی ازاین است که یکی ازآوارگان وطن ، موسوم به عبدالرحیم الموسوی آوارهٔ دیگری را موسوم بمیرزا عبد الکریم معرفی و نوشته است: «آدرس مخلص بادکوبه سرای زکی یوف بتوسط آقای صادق رحیم زاده بفلانی میرسد.

درانبارتجارتخانهٔ رحیم زاده صندوق های چوبی بابعادمختلف روی هم انباشته شده‌وظاهراً«اتی کت»آنها حکایت ازصابون‌وامثال آن‌مینموده ولی‌محتوی‌تمام‌صندوق‌هاعبارت‌ازافزارآلات‌جنگی‌وتسلیحات بوده‌ومنظماً از

بقیهٔ پاورقی ازصفحه ۶۸

مورد استفاده قرار گیرد.

درصفحه ۲۵ همین تاریخ کسروی در بارهٔ فواید خدمات آقا سید جمال واعظ بمشروطیت ایران چنین مینویسد :

« او نیز از سخنرانان توده ولی مرد پرده دری نمیبود. بیشتر سخنان او را در روز نامهٔ و پژه ای بنام « الجمال » چاپ کرده اند.... بویژه که خود او یکی از بنیادگزاران مشروطه بشمار میرفت و راستی آنست که زبان او درپیشرفت جنبش بسیار کارگر افتاده بود.»



این ژنده پوش اندوخته‌اش دانش و خو اسمش آزادی ایران بود، این هم نوری بود. شیخ فضل‌الله دشمن مشروطه نیز نوری! چون اشعار در گراور خوانا نشده در پاورقی چاپ شد(۱)   نمرهٔ ۱۰

۱ـ ظلم چون من ز خطهٔ ایران / کرده آواره یک گروه نفوس
هر کجا خطه ایست ایرانی است / یا ز تبریز یا که از گروس
یا ز مازندران و یا از رشت / یا ز تهران و سبدم یا از طوس
فوج فوج از جوانهای وطن / گذرند از عراض با افسوس

بقیهٔ پاورقی در صفحه ۷۱

طریق بندر پهلوی وجلفای تبریز برای مجاهدین فرستاده میشده.
روسها «دربدر» دربی چنین شخصی بتکاپو افتاده بودند.
برای دستگیری چنین شخصی در باکو و تفلیس بیش از همه جافعالیت میشد. تا بالاخره یکنفر اهل اردبیل را که اسم کوچکش صادق وشهرتش رحیم زاده بود، دستگیر و بدربار محمدعلی شاه تلگرافاً اطلاع دادند، شب وصول این خبر؛ گوئی در دربار جشنی بر پا بود و اطعام مسکین‌می کردند!
وقتی صادق رحیم‌زاده مشابه اعتراف نمود آنشخصی که مطلوب شما است منم، بسیبری تبعید شد، صادق حقیقی همچنان بفعالیت خودادامه‌میداد توب، تفنك، موزر، هفت تیر، بمب، نارنجك وانواع آلات حرب را از طریق لهستان بنام صابون وغیره بباکو واز آنجا بداخله ایران حمل میکرد وبرطبق دستور انجمن ایالتی آذربایجان که جانشین مجلس شورای ملی شده وشرح آنرا درفصل ایستادگی تبریز خواهیدخواند بوسیلهٔ «کمیسیون جنك» بین آزادیخواهان مجاهد تقسیم میشد.
درحدود متجاوزازششصدهزارتومان اعانه ازاسلامبول تفلیس، باکو، وداخلهٔ ایران جهته مخارج مجاهدین جمع آوری ووسیلهٔ همین صادق طاهباز رابط حزب بمخارج ضروری وواقعی میرسید که پس از پیروزی نهائی مجاهدین بحسابش رسیدگی ومفاصا گرفت.
ازاین صادق طاهباز مجاهدصدرمشروطیت داستانها دارم که هر یك خود کتابی لازم دارد، ولی من باب نمونه وشاهدمثال یکی دوفقره از کارهای اورا برای روشن شدن تاریخ ورفع سوء تفاهم ازنظرخوانندگان گرام گذراندم.
ناگفته نمیگذارم برای اینکه ازفداکاری ورشادتها وبالاخره از

بقیهٔ پاورقی صفحه ۷۰

از تعدی همه پراکنده پر شده هند وروم وخطهٔ روس
آن یکی کنده دل ز اهل وعیال وانیك ازملك ومال خودمأیوس
نیز داماد یکشبه از ظلم شد فراری زنزد تازه عروس
این دومصراع را ز هجر وطن نالم هرصبح وشام چون ناقوس
میزنم داد تا رسند بداد
بل شود چارهٔ ز استبداد
مجنون وطن غلامحسین نوری ایرانی ۱۳۲۶

خود گذشتگی مجاهدین بکاهند وارزش معنوی شخصیت‌هارا تنزل دهند ترور میرزا علی‌اصغرخان اتابك را بدستورمحمدعلی میرزا منتسب ، و دیگری رامعرفی کرده‌اند که‌درمجلهٔ تهران مصور ملاحظه شد ، من بآن نویسندهٔ محترم عرض میکنم خوب بود در این مورد بصادق صادق که از آغاز انقلاب مشروطیت تاکنون درطریق صداقت قدم زدهٔ و ذره ای انحراف حاصل ننموده است مراجعه میفرمودید ، بهرحال من اطمینان دارم که حاج محمدرحیم آقاطاهبازذره‌ای راه خطانپیموده وحقایق همانست که ازقول او نوشته شد ، واز تاریخ کسروی وروز نامه مجلس نیزشواهد مسلم ومسجل ارائه گردید قاتل اتابك عباس آقابودوچنانچه وجودحزب اجتماعیون‌عامیون راکسی بتواندمنکر شود وجود عضویت عباس آقا وکارت عضویت اورا هم میتواند انکار کند ؛ لاغیر ...



پس ازمدتی صادق طاهباز یعنی صادق واقعی درباکودستگیرودستور استخلاص صادق اردبیلی براثر دوندگیهای خویشاوندان او بسیبری مخابره وبباکواحضارمیشود .

بعد ازورود صادق اردبیلی ، در محکمه باو میگویند شما اشتباهاً گرفتارشده بودید ، اوتجاهل میکند ومیگوید این صادق که شماگرفته‌اید کاره ای نیست ، مجاهد وکارگردان من بودم « منظورش این بود که صادق‌طاهبازرارهاواورامجدداً بسیبری عودت دهند »خویشاوندانش‌اورا ازتجاهل برحذر میسازند ، بآنهاگفته بود برای وطن از دست من وشما کاری ساخته نیست ؛ من‌خورسندم که چند ماه در زندان سیبری بسر بردم تا طاهباز وامثال اوتوانستند آزادانه بکارهای ملی بپردازند ، از دست من اینکارساخته است که بجای او درزندان سیبری بسر برم ، از هر کس یکنوع فداکاری بایستی بمنصهٔ ظهوررسد ، بروید‌سعی کنید طاهباز حیدر خان عمو اقلی ، علی مسیو و مانند آنهاگرفتار نشوند ، و الا ریشهٔ استبداد درمملکت ماقوی‌وزحمات مجاهدین عبث وبیهوده خواهدشد .

طاهباز سخت گرفتار بود ، تاهمین صادق اردبیلی وعدهٔ دیگر از مجاهدین آوارهٔ ازوطن مقیم باکو ، تفلیس ، عشق آباد ، بیست هزارمنات اعانه جمع آوری‌وباادادن تعارف، موجبات استخلاص وفرارش رابسوی وین پایتخت‌اطریش فراهم‌ساختند .

فتوت ومردانگی ،غیر تملی‌وایمان بمسلك‌درمجاهدین صدرمشروطیت بحدوافر وجود داشت ، سرموفقیت آنهارا دراین صفات ممدوح وملی



ردیف پائین از چپ براست ۱ـ حیدرخان عمواوغلی ۲ـ ابوالقاسم خان بختیاری ۳ـ مدیرالصنایع ٤ـ اسمعیل فدائی عمواوغلی صف بالا از چپ براست. ۱ـ علیزاده ۲ـ عباس آقا برادر حیدرعمواوغلی ۳ـ میرزا عبدالباقی.

آقای علیزاده در سالهای ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ رئیس رسیدگی ادارهٔ حسابداری وزارت راه و در سنوات اخیر رئیس ضرابخانه و اکنون در وزارت دارائی میباشند.



توضیح : این عکس درسال ۱۳۲۹ قمری هجری یکروز پیش از تبعید حیدرخان مجاهد ودمکرات معروف ، در عکاسخانهٔ روسی خان برداشته شده ومخصوصاً پشت عکس‌را که حاکی‌ازآرم عکاسخانه بودگراور کردیم

پسند باید جستجو کرد ؛ برای گرفتن مشروطه فداکاریها کردند، خونهای جوانانی امثال عباس آقا ، علی مسیو ، صادق طاهباز (۱) وده هاهزار نفر مانند آنها نثارراه آزادی شد ، مجاهدین تبریز واهالی آزادهٔ آن شهر ؛ هنگامی که در تنگنای قحطی مصنوعی که نو کران محمد علی میرزا ایجاد کرده بودند ، افتاد ماهها یونجه خوردند ودر مقابل گرسنگی اطفال معصوم خم باپرونیاوردند . تا فتح و پیروزی از آن مجاهدین شد .
ولی باید متأسف بود از اینکه زحمات و جان بازیهای آنها بمناسبت مداخلات بیگانگان که تفصیل آن درفصل بعد « قرارداد ۱۹۰۷ » مندرج است ، نتیجهٔ کاملا مطلوب نداد ودرانقلاب وقفه حاصل شد !

حقیقتاً انقلاب مشروطیت مادر آغاز کار سیرت وصورت ایرانی داشت مخصوصاً درسمت شمال، بدبختانه یکعدهٔ چند نفری بنابر تمایل دیگران همین مشروطیت نارس راهم بنفع خودواربابانشان منحرف نموده و باین نیز اکتفا نکرده درانحصار خودنگهداشتند ؟ !

همانطوری که تانتیجهٔ زد وخورد انقلابیون فرانسه نامعلوم بود هشت نه نفراز بیباکترین و کلا بیك اعتراض نابهنگام آنهم بدون امضاء دست زده و برضد فرمانها اکتفا کردند ولی وقتی اوور تصرسلطنتی (۲) درسال ۱۷۹۲ میلادی تصرف شد دیگر همین و کلاازشرکت درانقلاب بیمی نداشتند خودی بانقلابیون رسانده گفتند ما هم هستیم . با این عرض اندام ادارهٔ انقلاب فاتحهٔ ای را بدست گرفته فتح ملت ورهبرانشرا بتر دستی برای خود ربودند .

انقلاب فاتحانهٔ ایران نیزمتأسفانه بنفع ایران ربوده نشده هیچ استدلالی روشنتروجامع ترازتجدید قرارداد نفط «دارسی» براین دعوی نیست ...

اگرانقلاب مشروطیت ماکاملا فاتح وعلیرغم تمایل دشمنان آزادی بثمررسیده بود ، متعمداً متوقفش نمیساختند، وچنانچه وسائل کهنه وفرسودهٔ عهد فئودالیزم ایران بوسائل نووافکارمترقی تبدیل میافت ، و اگر کشاورزی ازسیستم بدویت خارج و صنعتی و ماشینیزه میشد . امروز ده ها هزار

---

۱ ـ صادق طاهباز ازوین پیشنهاداتی وسیلهٔ سیدضیاءالدین طباطبائی برای مستوفی الممالك حکومت وقت درجنك اول فرستاد . هنوز نتیجهٔ آن پیشنهادات معلوم نبود که بدست متفقین دروین کشته شد .

۲ ـ اکنون این قصر که سالیان درازمقرستمگران بود ، موزهٔ ملی است

کشاورزان بینوای آذربایجان وسایر نقاط ایران دچار وضع رقت و ملاکت بار نمیشدند. کشاورزان آذربایجان در انقلاب مشروطیت باوجودیکه تفنگ انقلاب بردوش و قطار های سنگین فشنگ را بر گردن داشتند با وجودهزاران موانع و مشکلات در پشت گاوها بشیار زمینهای کوه ودامنه ودشت مشغول واز بذرافشانی غفلت نمیورزیدند، امااسروزچه باعث شده است که فرزندان آنها بحال آوارگی ودرماندگی زاد و بوم خودرارهاو بگدائی در تهران مشغول شده اند ؟ !

این پیش آمد ناگوار و بسیارتلخ دلیل بارزی است بر دعوی توقف مشروطیت که بدست همان چندنفری که آقای ج پیشداد در انتقاد اصولی خود وجودآنهارا مؤثردر توقف انقلاب ندانسته‌اند ، انجام یافته‌است .

نگارنده معتقدم نظر ایشان دربارهٔ انقلاب فرانسه با در نظر گرفتن جهات مختلف منجمله میزان بسط وتوسعه فرهنك ورشدونمو ملت فرانسه در راه آزادی صدق نماید ولی با در نظرگرفتن همان جهات در بارهٔ مشروطیت ما نمیتواند صادق باشد . چه آنکه وجود چند نفر ابن الوقت درانقلاب فرانسه ممکن بود تأثیر نکند ولی‌درصف انقلابیون‌مشروطیت‌ما متأسفانه‌این‌ابن‌الوقت‌هاتأثیر کردند وهرچه استاد ازل گفت بگو گفتندو بهر راهی که ارباب اصلی آنهارا بنفع خود هدایت کرد رفتند .

بانیان وفدائیان انقلاب صغیرمشروطیت باخونهای پاك وشفاف خود قانون اساسی ومتمم آنرا (۱) بدست آوردندوریشهٔ استبدادمحمدعلی‌میرزای خونخوار را باتمام کوششهائی که شابشال و کلنل لیاخوف رئیس بریگاد قزاق و مخصوصاً نمایندگان سیاسی دولت جابر تزار برای نگهداری او بخرج دادند ، از بیخ و بن برافکندند .

همان قانونرا که باخونهای اولادان وطن نوشته شده وزینت یافته است ، همان ابن‌الوقت ها باآب میشویند !

قانونی که هریك ازحروف‌کلمات آن با قطرات خون یکی از جوانان آزادیخواه ومشروطه طلب ایران‌نوشته شده بدست همان‌ابن‌الوقت های «غیرمؤثر» بزبان‌ملت جرح وتعدیل‌میشود !

---

۱ ـ متمم قانون اساسی که مشتمل بر۱۰۷ ماده ودرحقیقت اصول عمدهٔ قوانین اساسی درهمین‌نسخه مندرج است درتاریخ ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ هجری قمری امضاشده است .

قانون‌اساسی‌مشتمل بر ۵۱ اصل‌مورخ ۱۴ ذی‌القعدة‌الحرام ۱۳۲۴ میباشد

بنا بر این کمیت و کیفیت ، زمان ومکانرا اگر در نظر بگیریم همانطوریکه اشاره شد نظر آقای . ج . پیشداد در بارهٔ ابن الوقتهای ایران و عدم تأثیر آنها در بارهٔ انقلاب ، صدق نمیکند . زیرا رهبران انقلاب ما ازعدهٔ معدودی ترکیب یافته بود ، چندنفر ازآنها از انقلاب ومشروطه سود خود وارباب خود را میجستند و نتیجتاً بمشروطه شخصی خودشانهم رسیدند واکنونهم من غیرحق بنام رجل صدرمشروطیت معروف وازاین نام نامسمی نیزاستفاده کرده و بریش مامیخندند .

اگر بواسطهٔ دوری زمان کسی دربارهٔ آنان معرفت نداشته باشد تاریخ اشخاص را خوب میشناسدوقطعاً قضاوت در بارهٔ آنها را بدست فراموشی نخواهد سپرد ، زیرا قدر مسلم ایناست که «حقیقت قابل استتار نیست » دیریا زود ماسك آزادیخواهیرا از صورت آنها خواهدگرفت وبه نسل معاصرونسل های آینده معرفی خواهد نمود ولو اینکه در قید حیات نباشند .

آقای ملك الشعرا درمورد ماسکدارها وابن الوقت ها در تاریخ احزاب سیاسی چنین ابرازعقیده کرده‌اند .

«آنروزهرکس برخلاف آزادی عقیده و آزادی قلم وحکومت ملی وقانون دم میزد کمترین مجازاتش این بودکه در خانه بتمرگد و یا گورش راگم کند رفته رفته مرتجعین حس کردندکه مقاومت دربرابر این قوهٔ تازه وحزب نوظهور فایده ندارد اول ساکت شدند بعد خود را داخل مشروطه خواهان کردند ، یعنی باحزاب سیاسی پیوستند » یعنی رهبران غیرواقعی وابن الوقتها ! وآنانکه مانند سعدالدوله ازبیخ مستبد بودند ، لباس استبدادرا درآوردند و با لباس مشروطه خواهی نتیجهٔ زحمات آزادیخواهان واقعی را عبث و بیهوده ساخته و بریش بانیان وفدائیان حقیقی مشروطیت لبخند زدند . واین لبخندبامبارزهٔ آزادیخواهان واقعی وازجان گذشته ، هنوز ادامه دارد . وقدر مسلم ایناست که غلبه باحق خواهد بود



بپاس حقشناسی و بیاد مرحوم علی مسیو یکی ازمجاهدین ارجمند صدر مشروطیت ، مؤسس حزب اجتماعیون عامیون تبریز؛ گفتار این فصل را بادرج شرحی که آقای مهندس کریم طاهر زاده بهزاد ، مجاهد جوان عصر انقلاب مشروطیت ایران در بارهٔ تشکیل این حزب نوشته اندپایان میدهم .

فرقهٔ اجتماعیون عامیون در تبریز

انتشار فرمان مشروطهٔ ایران در تاریخ ششم شهریورماه ۱۲۸۵- مطابق ۲۹رجب۱۳۲۴(۱)در تبریز تولیدوجد وسروری کرد که در تبریز بیسابقه بود. نویسنده که در آن تاریخ قریب به۱۶سال بیشتر نداشتم خاطر- دارم تمام طبقات مردم از عوام وخواص ازانتشارفرمان مشروطیت اظهار مسرت میکردند ، بدون اینکه معنی حقیقی آنرا بفهمند ؛ طولی نکشیدیك اختلاف شدیدی بین طبقات بظهور رسید ! حتی بعضی از کسانیکه درروز های اول خودشانرا بیرق آزادی میدانستند دراین ایام درپس پرده بر علیه آن مشغول فعالیت شدند ! میرهاشم ومیر ربیع برادران وامثال آنها دررأس این اغفال شدگان بودند ! طولی نکشید که مستبدین وآزادیخوان بکلی ازهم جداشده ودوطبقهٔ متخاصم تشکیل دادند، ایندوطبقه یکی عمال دولت ودیگری منورین افراد ، کسبه وصنعتگران بودند، پس از توپ بستن شورای ملی سه‌شنبه دوم تیرماه مطابق بیست‌سوم جمادی الاول۱۳۲۶ این اختلاف بشدت اشد خود رسید وابراز رشادت طبقهٔ ملی خارج ازشرح و بسط است خیلی میل‌داشتم که طرز تشکیل اردوی ملی راشرح بدهم که باچه احساساتی درسر دفترها حاضرشده وداوطلبانه نام‌نویسی میکردند ، وباچه‌شوق‌وذوقی میخواستند اسلحه برداشته با اردوی ملی بطرف تهران حرکت بکنند تاآزادی‌خواهان رانجات دهند ، (ومن باسن ۱۸ ساله دراین دفترنام‌نویسی کرده بودم) باوجود همهٔ این احساسات و غلیان ملی اشخاص مطلع و دانشمند میدانستند که بدون اتحاد واتفاق ازروی اصول حزبی این اقدامات به نتیجه نخواهد رسید بایداقدام اساسی کرد . درچنین ایامی که هر کس سر کلافه راگم کرده بود مرد قوی قلب و با تدبیر ومطلع مثل علی مسیو قدعلم کرده و شالودهٔ فرقهٔ اجتماعیون عامیون را طرح ریزی کرده واین مرد وطن پرست با فداکاریهای فوق العاده این فرقه رااداره میکرد، سازمان این فرقه خیلی‌مفصل است ودراین صحبت مختصر نمیگنجد فقط میشود از اساس آن تذکراتی داد .

مرکز فعالیت این حزب کاملا محرمانه بوده و بطوریکه نام اورامرکز غیبی میگفتند ویکعده کسانی مثل مرحوم حاج رسول صدقیانی ، حاج‌علی دوافروش ، یوسف‌خزدوز(۲)، حاج علینقی گنجه ، میر علی اکبر سراج ، و

۱ ـ درمجموعهٔ قوانین دورهٔ اول ودوم فرمان مشروطیت۱۴جمادی الثانیه ۱۳۲۴ مندرج است .

۲ ـ یوسف خزدوز بدستور کمیتهٔ مرکزی حزب اجتماعیون‌عامیون بجهاتی که برمؤلف معلوم نیست . ترورشد .

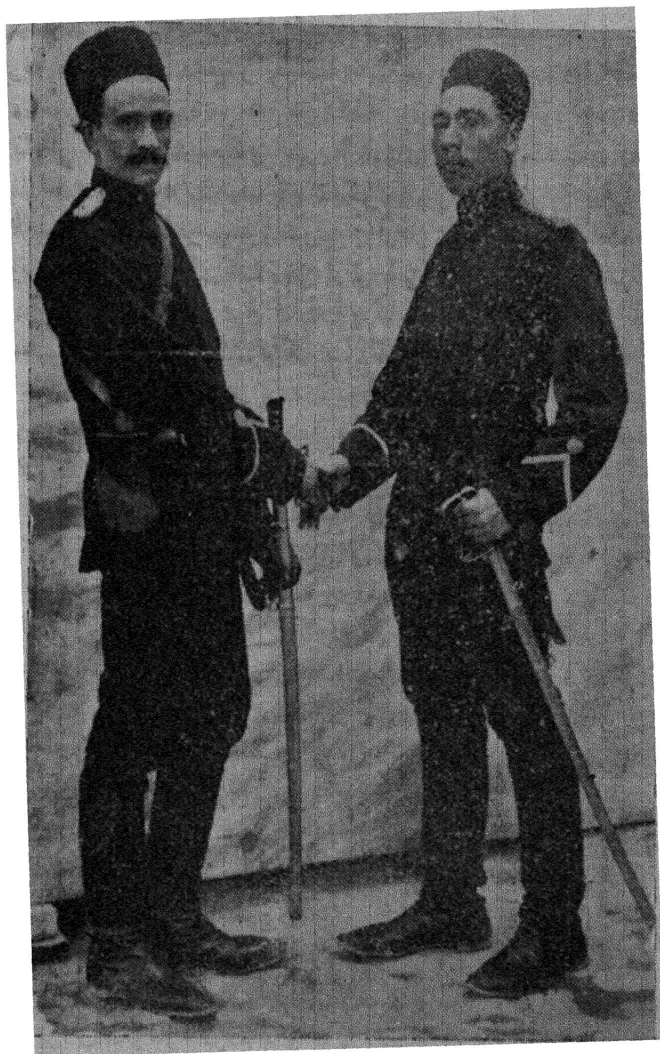
عدهٔ دیگری بارهبری علی‌مسیو کمیتهٔ مرکزی را تشکیل میدادند این کمیته با فرقه هم نام خود درقفقاز رابطهٔ سیاسی داشته است . در درجهٔ دوم رؤسای حوزه هائی بودند که هر کدام زیر دست خود ۱۱ نفر عضو داشتند ولی اینها مدت مدیدی بغیر ازشبهای تاریك ومکانهای بی چراغ که مباداهم دیگریرا بشناسند بایکدیگر روبرو نشدند و آشنائی پیدانمی کردند یعنی هر ۱۱ نفر دستور حزبی راازسرپرست خود دریافت‌میکردند وخطرناکترین دستورات کمیتهٔ مرکزی بدون جزئی تخلف بموقع اجرا گذاشته میشد ، روزهای اول که تشکیل این حزب مورد تمسخر فراشهاو فراشباشیها واقع شده وخیال میکردند این سازمان را بایك اقدام کوچك نابود خواهند کرد ولی طولی نکشید که به اشتباه خود پی بردند و عملیات این حزب یك تزلزل غیرقابل وصفی درارکان تشکیلات وافکار فراشهـا و فراشباشی‌ها انداخت .

امروز ازکلمهٔ فراش وفراشباشی طبقهٔ جوان مامطلبی درك نمیکنند ولی آنهائی که یادهای دلخراشی ازآن دوره دارند وقتی که نام فراش‌و فراشباشی را میشنوند مو،در بدنشان راست میشودکافی است که ازعملیات آنها یك مثالی بیاوریم :

کریم نامی که عضو حزب‌اجتماعیون‌عامیون‌بودودراجرای دستورات هیئت‌مرکزی بی‌باك‌ومتهورمیبود درگردش‌شب‌ازطرف دسته‌های فراشهای محله گرفتار شده فراشها این فدائی راباپاتوق فراشباشی برده دریك‌زیر زمین چهار میخ کشیده‌وروی بدن اوشمعهای زیادی روشن و نصب کرده وتاپایان سوختن شمعها خواسته بودند که اواسرار حزب رافاش کندولی وقتیکه موفقیت‌حاصل نکرده‌بودند اورا زنده قطعه قطعه کرده وبزندگی این میهن پرست خاتمه داده بودند .

مثال دیگر: ـ حسن آقا نام‌مجاهد را زندانی ویك پای‌آنرا در کند وزنجیر کرده ودستهای اور انیز بسته‌وهر روزشلاق زده وپول میخواستند یکروز فراش فکرتازهٔ کرده واز قوطی عقربی نزدیك‌پای زندانی‌انداخته واز زندانی‌پول‌میخواهند والتماس وخواهش حسن‌آقا بجائی نمیرسدبالاخره زندانی باپای چپ خود بایك ضربت عقرب رامیکشد ، فراش از این عمل او سخت عصبانی شده‌واورا بباد فحش وضربات شلاق گرفته وهی میگفته است که فلان فلان شده عقرب دولت را میکشی ؟ ای بابی عقرب دولت را میکشی ؟

این قبیل اعمال وحشیانه یکی دوتا نبود هرفردی از افراد این‌حزب



از چپ براست : ۱ ـ حسن‌خان ۲ ـ کریم طاهرزاده
ازعکسهای زمان انقلاب آذربایجان این عکس گویا در تاریخ ۱۳۲۹ هجری انداخته شده است این افسری که با اینجانب عکس برداشته یکی ازمجاهدین میهن پرست میباشد و نامش حسن‌خان برادرحسین خان که در یك جنك باصمدخان شجاع الدوله بدست سربازان او اسیرشد و تیرباران گردید میباشد. نایب حسن‌خان هنوز زنده ودرتبریزاقامت دارد
مهندس طاهر زاده بهزاد

که دست فراشها میافتادند سرنوشت مشابهی پیدا میکرد بنابراین درمقابل این تشکیلات مفصل آدم کشی ووحشی گری یك حزبی که اعضای اوعبارت ازعدهٔ کسبه وصنعت گر بودند چه فداکاریها وچه رشادتهائی میبایست از خود بروز بدهند تا پی این کاخ وحشی گری واستبداد را واژگون سازند.

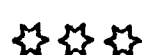
حزب اجتماعیون عامیون ازدادن تلفات جانی ومالی مضایقه نکرد خدمات غیرقابل شرح وتوصیفی انجام داد وخیلی ناگوار است که مابدانیم صدی نود این فدائیان حقیقی درراه آزادی نابود شده وچراغ خانوادگی آنها برای ابد خاموش شد و برای مثال، خود مرحوم علی مسیو، یوسف خزدوز، شیخ سلیم، حسین باغبان، محمد صادق خان چرندابی، موسی خان عموزاده نویسنده وصدها فدائیان دیگر رامیشود نامبرد.

برای درود بروح پاك این فدائیان راه آزادی بعضی ازاین مردان پاك را نام میبریم. -

حاج محمد میراب، میرزا آقابالا معروف بمکتب دار، ملا حمزه خیابانی، میرزا غفار واعظ چرندابی، میرعلی اکبر لیل آبادی، شیخ الاسلام ششکلانی، قلمه بان باشی، میرعلی اکبر ویجویه، حسن آقا چرندابی.

يك عدهٔ دیگرازاعضاءاین حزب که از تبریز بقفقازمسافرت کرده ودر آن ایام بنام مجاهدین قفقاز وارد تبریز شده بودند بدین قرار بودند.

مشهدی حسن خیاط، مشهدی محمدعلی کلاهدوز، داروغه، تقی اف، علی اکبرخان برادرمیرزا جلیل مدیر روزنامه ملانصرالدین، مشهدی اسماعیل «نابود کنندهٔ شجاع نظام» اسدخان صادق عمواوغلی، حسن آقا و «وداد بیگ» «نام بردگان بادو نفر گرجی درشبی که باردوی عین الدوله در باسمنج هجوم برده شد بشهادت رسیدند» باید این راهم تذکر بدهم که این فرقه درحدود هزار وسیصد وبیست وشش قمری تشکیل وتا ورود سربازان روسیهٔ تزاری که اواخر ۱۳۲۹ هجری قمری بوده ادامه داشت گواینکه اواخر عده زیادی از فراشها وفراشباشیها بعبارت دیگر گروه ناپاك باتغییر لباس ونام وارد این حزب شدند وبنام پاك این حزب صدماتی وارد کردند.



نوشتهٔ آقای مهندس طاهرزاده بهزاد در اینجا خاتمه یافت. مؤلف قبلا متذکر شدم که عده ای مستبد وقتی نتوانستند برویهٔ پیشین خود دوام بدهند باهمان عقاید استبدادی خود بلباس مشروطه درآمدند؛ درتبریز نیزاین عمل نظایرداشته است باین معنی که عده ای مستبد بحزب سیاسی پیوسته ودرتخریب آن کوششها کرده بودند!

ذات نا یافته از هستی، بخش
کی تواند که شود، هستی بخش

بطور کلی در بارهٔ مشروطیت میتوان نتیجه را باین نحو خلاصه کرد:
انقلاب مشروطیت ما متوقف ماندو بطور بایسته و شایسته بثمر نرسید؛ انقلاب هنگامی ثمر بخش میشود که در پشت سوختن ها، وسائل ساختنها بمفهوم واقعی تولید انقلاب آماده گردیده باشد.
برانداختن اصول پوسیدهٔ فئودالیته و نگون ساختن کاخهای ستمگری حتماً مستلزم برافراختن اصول نو، فرهنگ نو، صنایع نوومیکانیزه کردن کشاورزی است.
از این انقلاب بمفهوم واقعی طرفی بسته نشد، امید میرود عاقبت از زحمات وفدا کاری جان بازان وازخود گذشتگان واقعی انقلاب مشروطیت نتیجه‌ای مثبت بدست آید زیرا این کلمه در گوشهای اولادان وطن طنین انداخته و آنطوریکه شایسته میباشد این نهال آزادی را بثمر رسانده و بارور خواهند کرد.

۴ـ قرارداد ۱۹۰۷

بمباران مجلس شورای ملی ایران وانهدام مشروطیت

دردورانی که سلطه وقدرت با دول بزرك و جابر بود ملل کوچك و بویژه ملتهائی که دارای منابع حیاتی ازقبیل نفط .آهن . پولاد ودیگر مواداولیه بودند زیرچنگال بیرحمانهٔصاحبان اقتدارو نفوذدر بدترین شرایط عمری بتلخی بسیاروجان کندن تدریجی میگذرانندند !

یکی ازاین دولتهای جابررا باید روسیهٔ تزاری نام برد .این‌دولت قبل ازشروع جنك باژاپن قریب پانصد ملیون ملت چین را مانند مومی درمشت نابکار خودداشت و بهر شکلی که میخواست ، میساخت !

اکثراً قراردادهای ۹۹ ساله باچین مظلوم منعقد وشیرهٔ حیاتی‌اورا مانند زالو میمکید و در مکیدن خون ملتها حرص و ولع عجیبی بکار میبردتا درسال ۱۹۰۴ ژاپن که‌مدتها ناظر براین اوضاع تطاول‌وغارتگری روسیه بود دیگ‌طمعش بجوش‌آمد و بر آن شد که این خان یغمارا یابطور کلی ازآن خودسازد ویا لااقل سهمی ببرد ، این اندیشهٔ نابکارانهٔ دولت جابر دیگریعنی ژاپن‌همچنان‌تقویت‌میشدتا بدولت روسیه اعلان جنك داد.

روسیه چون ازمنافع بیکران چین نمیتوانست چشم بپوشد و از طرفی خودرا قادر بمقابله باژاپن میدانست جنك‌را قبول کرد .

پیکاراین‌دو‌دولت خونخواردرروز ۲۷ ژانویهٔ ۱۹۰۴ باشدت هرچه قویترشروع گردید .

روسیهٔ‌تزاری چون ازداخلهٔ خود مخصوصاً از ناحیهٔ آزادیخواهان دربیم بود ، این‌واهمه‌اورا ناگزیرساخت دست‌استمداد بطرف آزادیخواهان درازودرصدد برآمد که ازروحیهٔ ناسیونالیستی که درآن عصرصفت‌ممدوحی بشمارمیرفت وجای خودرا بسیستم مترقیتری نداده بود ، استفاده نماید .

بآزادیخواهان‌چنین وانمود کردند که وطن‌درخطراست.ما باژاپن‌در جنك هستیم، بهتراست فعلا اختلاف‌را کنار گذارده تکلیف‌ژاپن‌را یکسره کنیم وپس ازحصول موفقیت وشکست ژاپن باز ممکن است هریك در ابراز عقیده وسابقه راه قبلی را بپیمائیم .

بعضی ازناسیونالیستها این پیشنهادرا قبول ودرصفوف جنگجویان

داخل و بطرف فرونت روانه شدند .

طولی نکشید که این جنك بضرر دولت روسیه پایان یافت ؛ یعنی در اواسط اکتبر ۱۹۰۵ بشکست قطعی روسیه تمام شد وسیادت او در چین قهراً بژاپن تفویض گردید .

برای ملت فلك زدهٔ چین فرقی محسوس نبود زیرا زالوئی رفت وزالوی تازه نفس دیگری بجایش نشست و بدتر از زالوی سلف شروع به مکیدن بقایای خونش کرد .



در آندوران افق سیاسی کشورما نیز مانند چین تیره و بلکه بدتر از چین بود چه آنکه چین درزیر لگدچکمه های سربازان یك دولت قوی مانند روس یاژاپن جان میداد ولی ما ازدوسودچار تهاجم شده و بدبختی بزرگتر این بود که این دوهمسایهٔ قوی برای توازن سیاسی وحفظ منافع خوددر صدد برآمدند به عوض ومعوض های سیاسی پردازند ، درایران نیز منافع اقتصادی وسیاسی خودرا باتهیهٔ یك قرارداد کاملا برخلاف اصول بین المللی و برخلاف قواعد انسانی تأمین سازند .

تنظیم ومبادلهٔ این قرارداد که مدتها بطورمحرمانه بر روی مواد آن بین دولتین روس وانگلیس مباحثات طولانی میرفت ، معلول پیشرفت سریع نفوذ روس درآسیا بود .

این پیشرفت ازلحاظ بمخاطره افتادن هند سیاستمداران انگلیسی را برآنداشت که موقعیت خودرا ابتدا درافغانستان وسپس در تبت و ایران مستحکم سازند !

روسیه نیز چون آقائی ، حکمفرمائی واقتدارومخصوصاً بهره گیری ازچین ونفوس کثیر و مظلوم آنرا ازدست داده بود کاملامیل داشت منافع ازدست رفته را درجای دیگر بدست آورد وخسارت خودرا جبران نماید.

بنا براین، طرفین؛ انعقاد و مبادلهٔ قرارداد ۱۹۰۷ را کاملا بنفع خود تشخیص ودر ۳۱ اوت ۱۹۰۷ دولتین مذکور آنرا امضا نمودند .

نگارنده برای استحضار نسل معاصر؛ عین قرارداد مزبوررا ازاینجهة که در آغاز انقلاب مشروطیت ما (مانند سرخری) بمیان آمده ، عیناً دراین جانقل میکنم تامعلوم شود انگلیس ها ازمشروطیت ماچگونه حمایت می کردند؟!

متن فرانسه و ترجمهٔ فارسی این قرار داد درتاریخ ۱۵ شعبان ۱۳۲۵ ، هجری قمری برابر ۲٤ سپتامبر ۱۹۰۷ میلادی توسط «سر اسپرینك رایس» وزیرمختار انگلیس درایران ضمن مراسلهٔ زیر جهةسعدالدوله وزیر امورخارجهٔ ایران «دشمن مشروطه ومشروطه خواهان . » فرستاده شد .

مراسله : «جناب مستطاب اجل اکرم افخم را با کمال احترام تصدیع افزا میگردد بموجب دستور العملی که از دولت متبوعهٔ دوستدار رسیده شرف دارم که صورت ترتیب منعقدهٔ فیمابین دولتین انگلیس وروس مورخهٔ ۳۱ اوت ۱۹۰۷ را تا اندازهٔ که راجع بدولت علیه ایران است لفاً ابفاد دارم محض تسهیل قرائت نوشتهٔ مزبور ترجمهٔ غیر مستند آنرا بنسخهٔ فرانسه الحاق داشت محض احتراز ازهرگونه اشتباه نیز باید اظهار بدارم که مسلم است نسخهٔ فرانسه سندیت خواهد داشت صورت این قرار داد رسماً بدول معظمه ابلاد خواهد شد وبزودی نیز انتشار خواهد یافت .»

مقدمهٔ ترجمهٔ فصول معاهدهٔ دولتین روس و انگلیس راجع بایران که در یاد داشت سفارت روس بوزارت امور خارجه ایران ارسال شده . چنین است :

مقدمه :

« بفضل الهی ما نیکلای دوم امپراطور بل استقلال کل ممالك روسیه ومسکو و کیوو ولادیمیرو نوگرود پادشاه غازان وحاجی طرخان ولهستان وغیره وغیره وغیره اعلام میداریم بموجب موافقتی فیمابین ماو اعلیحضرت پادشاه انگلستان وامپراطور هندوستان حاصل شده بودو کلای ما در پطرز بورغ بتاریخ ۲۸ر۳۱ اوت ۱۹۰۷ قراردادی را که راجع بکارهای ایران وافغانستان وتبت وشرح آن کلمه بکلمه از قرار تفصیل ذیل است منعقد و ممضی داشتند .»

متن قرارداد

اعلیحضرت امپراطور کل ممالك روسیه واعلیحضرت پادشاه انگلستان وامپراطور هندوستان چون ازروی صداقت مایل بودند که بارضایت طرفین بعضی مسائلی راکه در آسیا دولتین در آن ذی منفعت بودند تسویه نمایند مصمم شدند که بعقد موافقتی ازهرگونه اختلافات فیمابین روسیه وبریطانیه جلوگیری نمایند وباین مقصود امپراطور روسیه ایزولسکی وزیر امورخارجه را واعلیحضرت پادشاه انگلستان وایرلاند وامپراطور هندوستان سر نیکولسون سفیر کبیر خود مقیم دربار روسیه را وکیل خود قراردادند وایشان بعد از ارائهٔ اختیار نامجاب خود که صحیح و معتبر بود مراتب ذیل را مقرر داشتند :

فصل اول

دولت بریتانیا متعهد میشود که درماوراء خطی که از قصر شیرین شروع شده ازاصفهان ویزد وخواف گذشته بنقطه‌ای در سرحد ایران در

مقطع حدودروسیه وافغانستان «ذوالفقار»منتهی میشود برای خودامتیازی خواه تجارتی باشد خواه سیاسی ازقبیل امتیازراه‌آهن و بانك وتلگراف وحمل و نقل و بیمه وغیره تحصیل ننماید وازرعایای انگلیس یا دولت‌دیگر درتحصیل این امتیازات تقویت نکند ودرصورتی که دولت روسیه‌درتحصیل این قبیل امتیازات تقویت بکند دولت انگلیس بطورمستقیم یا غیرمستقیم تعرض ننماید .

بدیهی است محل مفصلهٔ فوق قطعه‌ایست که دولت بریطانیا متعهد میشود درآنجا درصدد تحصیل امتیازی نباشد

فصل دوم

دولت روسیه ازطرف خودمتعهد میشود که درماوراء خطی که از سرحدافغانستان‌از«گزیك»شروع‌شده‌از بیرجند و کرمان گذشته ببندرعباس منتهی میشود برای خود امتیازی خواه تجارتی باشد خواه سیاسی‌ازقبیل امتیازراه‌آهن و بانك وراه و حمل و نقل و بیمه وغیره تحصیل نکند و در صورتی که دولت انگلیس درتحصیل این‌امتیازات تقویت بکنددولت‌روسیه بطورمستقیم یا غیرمستقیم تعرض ننماید بدیهی است محل‌مفصلهٔفوق‌قطعه‌ایست که دولت روسیه متعهدمیشود درآنجادرصدد امتیاز نباشد.

فصل سوم

دولت روسیه‌متعهدمیشود که‌بدون مذاکره‌وقرارداد بادولت‌انگلیس ازاینکه دروسط خطوط مفصله درمواد ۱ و۲ امتیازی برعایای انگلیس داده شود مخالفت ننماید وهمچنین بریطانیا درباب امتیازی‌که برعایای دولت روسیه درنقاط مزبورداده شود همین تعهد را مینماید تمام‌امتیازات که فعلا درنقاط مفصلهٔ درمواد دوم موجود است بحال خود باقی خواهد بود .

فصل چهارم

واضح است که عایدات گمرکات ایران غیرازگمرکات فارس وخلیج فارس که محل تأدیه اصل وفرع قروضی میباشد که دولت ایران از بانك استقراضی ورهنی ایران تا تاریخ امضاء این قرارداد نموده است کماکان بهمان مصرف خواهد رسید واضح است که عایدات گمرك ایران درفارس‌و خلیج فارس و نیزعایدات صیدماهی در کنارهٔ بحرخزر که متعلق بایران‌است وهمچنین عایدات پست وتلگراف کمافی‌السابق بمصرف استقراض خواهد رسید که دولت ایران از بانك شاهنشاهی تا تاریخ امضاء این قرارداد نموده است .

فصل پنجم

درصورتیکه در استهلاك یا درتأدیهٔ تنزیل قروض ایران از بانك شاهنشاهی ایران وبانك استقراضی و رهنی تا تاریخ امضاء این قرارداد نموده است بی‌ترتیبی بروز نماید واگرمقتضی بشود که درعایداتی که‌محل استقراض است که از بانك استقراضی ورهنی ایران شده است روسیه در نقاطی که درماده دوم ذکرشده است نظارت نماید واگر برای‌دولت‌انگلیس اقتضا نماید که درعایداتی که درمادهٔ اول این‌قراردادذکرشده‌است‌نظارت نماید دولتین روس وانگلیس متعهد میشوند که قبل ازوقت دوستانه‌مبادلهٔ افکارنموده دراقدامی که برای نظارت بایدبکنند اتفاق کرده‌ازاقدامی که مغایراساسی این قرارداد باشد احترازنمایند .



پنج ماده ای‌که راجع بایران بود درج شد بقیه مواد مربوط بسایر نقاط‌آسیا است که بدرج آن نیازی نیست .

درپاسخ مراسلهٔ سراسپرینك رایس وزیرمختارانگلیس بتاریخ ۲۵ رمضان ۱۳۲۵هجری قمری شرحی بامضاء مشیرالدوله وزیرخارجهٔ‌ایران صادرشد که باحذف‌قسمتهای تعارفات دیپلماتیك کوتاه شدهٔ مطلب نامه‌این است : « تصدیق خواهید کرد قرارداد مزبورفیمابین دولتین‌قوی‌شوکتین انگلیس وروس منعقد شده بنابراین مفادآنهم‌راجع بدولتین مرقومتین که قراردادرا امضا کرده اند خواهد بود ودولت علیه ایران نظر باستقلالی که بفضل‌خداوند متعال بخودی خودداراست کلیهٔ حقوق واختیاراتی راکه ازاستقلال تام این دولت علیه حاصل است از اثر نفوذ هرقسم قراردادی که مابین دویا چنددولت خارجه در باب ایران منعقد شده یا میشود اصولا وحتماً مصون ومحفوظ میدارد .»

نامهٔ وزارت امور خارجه با رعایت نزاکت سیاسی خوب تنظیم وقرارداد مذکوررا رد مینماید ودردنبالهٔ نامه چنین مذکوراست : «درباب وجوه استقراضی هم بدیهی‌است که دولت علیه فصل‌قراردادهائیرا که دراین باب منعقد شده بدون تخلف رعایت خواهدنمود »

دولت روس‌درقرارداد مذکوروی‌تبخترفرعونی که داشت‌هیچگونه اشاره‌ای بقراردادهائی که‌قبلا درباره‌استقراض بین اووایران‌مبادله‌شده‌بود نکرده‌واین بارایران‌را بصورت‌لقمهٔ‌چرب‌و نرمی باموافقت‌حریفش« و باتزاید نفوذ درقسمتهای‌مهمی‌ازایران»زیردندانش گذاشت‌ومشغول جویدن‌وفروبردن‌شد.

سرادواردگری وزیرامورخارجهٔ انگلیس مطابق اسنادموجود بانی

ضربت براستقلال ایران معرفی شده وبا انعقاداین قرارداد میخواست جلو توسعهٔ نفوذ سریع روس را بگیرد وبهمین لحاظ در تقسیم مملکتی که دروازهٔهند محسوب شده ومیشود همت گماشت وبطوری که درنقشهٔ صحیح وسند تاریخی ضمیمه ملاحظهمیفرمائید. ایران را بسهقسمتمنقسم نمود،قسمتی را که شامل تهران وایالات شمالی و غربی و شمال غربی و شرقی میشود بروسیه داد قسمتی را در جنوب که شامل گزیك مرزایران وافغانستان میشود وازآنجا بکویر لوط سپس بکرمان و به بندرعباس منتهی میشود بخود اختصاص داد؛ منطقهٔ سوم را هم که عملا زیر نفوذ خود داشت بنام منطقهٔآزاد نامید .

فعلا این موضوع را دنبال نکرده وبشرح مقایسهٔنقشه ای که آقای وحید مازندرانی در کتاب خود چاپ کرده با نقشه ای که اینجانب با زحمت بدست آورده ودراین کتاب بنظر خوانندگان میرسد مبادرت میورزم .

نقشه کتاب آقای وحید مازندرانی اولا دارای اشل نیست دوم عراق عرب راکه درآنزمان جزء مملکت عثمانی بوده کشورمستقلی نشان داده وممملکتعثمانی را ترکیه نامبرکرده است . چهارم ـ تاریخ نقشه معلوم نیست .ازهمه مهمتراینکه این نقشه فاقدنشان دادن جزایر بحرین که صددرصد متعلق بایران بوده وبایستی باشد وهست ، میباشد .

نقشهای که اینجانب برای این قرارداد بدستآورده ام و ملاحظهمی فرمائید ،مورخ سال ۱۳۳۹ هجری قمری یعنی درسیسال پیش بدو رنك چاپ شده است قسمتمنطقهٔ روس سبز، منطقهٔانگلیس ،قرمز، منطقهٔآزاد سفید است . این نقشه میرساند که دولت ترکیه راکمالاتاترك هنوز تشکیل نداده ویا درشرف تشکیل بوده است زیرا آن کشور را بنام « مملکت عثمانی » قلمداد کرده است . با این توضیحاتلازم نگارندهدرصحت این نقشه هیچگونه تردیدی ندارم.

اینك دنبالهٔ مطلب:

مرحوم مشیرالدوله رونوشت نامهٔ مورخ ۲۵ رمضان ۱۳۲۵ راجهة نمایندگان سایردول مقیم تهران ارسال داشت. بریچمن امرسنوزیرمختار امریکا مقیم تهران درجواب نوشت : «خاطرجمعی میدهد که دولت متبوع دوستدار نسبت باین دولت علیه واشکالاتی که واقع شده است با نیتصافی ودلسوزی امیدوارند که نهایت سعیرا درانتظام مخالفتآن مرعی خواهند داشت . »

این قرارداد پس از علنی شدن در نظر آزادیخواهان ایران با نفرت تلقی و در سایر دول دموکرات نیز تأثیر نامطلوب و بلکه تأثیر زننده کرد سفارت ایران مقیم لاهه نوشته بود «... یکی از مطالب مهم مندرج در این قرارداد که طرفین تعهد کردند مسئله بیطرفی در آسیا است باین معنی که بعضی از دول آسیارا بیطرف قرارداده و باین واسطه رفع اختلاف ما بین خودشان نموده وطوری نمایند که دیگر دول اروپا در آتیه آسیا و مسئله سیاست آنرا مورد واسباب منازعه واختلاف خودقرار ندهند درهر صورت فواید این عهدنامه، بدیهی است برای دولتین متعاهدتین است و برای کشور-های ضعیف و ناتوان زیانش بسیار.

وزیر مختار ایران درلندن چنین اظهار نظر کرده بود « با این وضعی که ایران دارد قرارداد بین روس و انگلیس با اینکه تعیین منطقهٔ نفوذ نموده ودر باب رهن واستقراضات شرایط قرارداده اندرویهمرفته برای ایران بهتر است ! خاك بر فرق چنین سفیری، یك مرد آزادهٔ وطن پرست یك نوکردلسوزایران ، یك مرد باوجدان ویك انسان بتمام معنی ؛یعنی مسترمورگان شوستر که با فشار همان روسهای جابر از مالیهٔ ایران بر کنار و بمیهن خودباز گشت نمود ، در کتاب خودموسوم باختناق ایران درباره این قرارداد چنین نوشته است :

« قرارداد ۱۹۰۷ چیز مسخره و پرتزویری بود و نمیتوانست برای روس وانگلیس در منع اسنخ ام میجر استو کز جهة زاندار مری ایران دلیلی باشد . زیرا درمقدمهٔ همان قرارداد تصدیق وتصریح شده که روس وانگلیس تعهد دارند که تمامیت ارضی واستقلال ایرارا محترم شناخته وتمایل صمیمانهٔ خود را برای حفظ نظم صلح‌آمیز وترقی ، در سراسر ایران اعلام داشته اند ویکی ازاصول اولیهٔ حق حاکمیت یك کشور آنست که در ادارهٔ امور داخلی لااقل درحدود حقوق بین‌المللی مختار باشد . »

رجال و محافل انگلیسی و کارگردانان حکومت هند که احساسات شدید ضدروس داشتند باقرارداد ۱۹۰۷ بصورتیکه امضاء شده بودمخالف بودند و بیشتر آنرا برله روسها میدانستند لرد کرزن درتاریخ ششم فوریهٔ ۱۹۰۸ درمجلس لردها گفت خطر حقیقی برای هندوستان از نقطه ای است که درمنطقهٔ نفوذ روس واقع شده وآن راه خلیج‌فارس است. «منظورش بندرعباس بود » لرد کرزن عقیده‌مندبود که انگلستان باامضاء این‌قرارداد سیاست دیرین آسیائی انگلیس‌را فدای مقتضیات دیپلماسی اروپائی ساخت واین کار خیانت نسبت باعتمادی بود که ایرانیها درطی نیم قرن بدوستی

انگلستان نموده بودند . لرد کرزن درست میگفت ودر بارهٔ مخالفت با این قرارداد زیان بخش باستقلال و تمامیت ارضی ایران از گوشه عزلت خارج شده وعلناً گفت « گمان نمیکنم این قرارداد از لحاظ قسمت ایران منتهی بامنیت هندوستان ویا استقلال ایران بشود ویا موجبات تأمین صلح وآرامش‌را درآسیا فراهم سازد وباز گفته بود که این قرار داد نه فقط درنظرایرانی ها وخارجی‌ها بمنزلهٔ قصدتقسیم ایران تلقی‌خواهد شد بلکه روسیه حتی‌یك لحظه هم خودرا حقیقتاً پابند اصولی که در مقدمهٔ قرارداد قیدشده نخواهد دانست . لرد کرزن درست‌میگفت‌در بمباران مجلس‌شورای ملی‌ایران حدس او بیشترصائب جلوه خواهد کرد .

در بالا متذکر شدم قسمت سوم که بنام منطقهٔ آزاد نامیده میشد ، عملا زیر نفوذ منطقهٔ انگلیس بود ، از لحاظ کم کردن طمع روس ها علی‌الظاهر آن منطقه را بصاحب خانه واگذار نمودند. اینك براین گفته شاهدی اضافه میکنم وآن اینست که پس از پیدایش تحول عظیم جهانی بدست زحمتکشان خیلی ازاسرار بیرون ریخته شد وبسیاری ازراز های نهفته علنی گشت ؛ منجمله دولت نوبنیاد اتحاد جماهیر شوروی در نوامبر ۱۹۱۷ مواد عهدنامهٔ سری موسوم به: موافقت نامه بیست و هشتم ماه مه ۱۹۱۵ را منتشرساختند . بموجب این قرارداد سری روسها قسطنطنیه و تنگه های داردانل را تصرف میکردند ، وانگلیسها درعوض تمام منطقهٔ بیطرف یعنی منطقه آزادی که بین دومنطقه نفوذروس وانگلیس‌درایران واقع شده بود برمنطقهٔ خود افزایش‌میدادند ، ودرنتیجهٔ اجرای قرارداد ۱۹۱۵ روسهم درشمال ایران آزادی عمل بطور مطلق پیدا میکرد . با این وصف سرادوارگری وزیر امورخارجهٔ انگلیس برسر سفیرما شیره مالیده وبنحویکه بچه ای‌را گول بزنند . گفته بودصحبت تقسیم ایران بمنطقه نفوذ دربین نیست ، ما استقلال وتمامیت ارضی ایران را در این قرارداد تضمین کرده ایم . منظورما رفع رقابت وایجاد صلح وسازش است ، گمان دارم وقتی دولت ایران متن آنرا دید ایرادی نگیرد واگر دولت ایران بهیچیك از ما امتیازی ندهد در حقیقت این قرار داد راکان لم یکن کرده است !

این قرارداد زیانبخش درهر کجا که عواطف انسانی وانسان‌دوستی وجود داشت تولید نفرت و انزجار کرد ، مطبوعات اروپا و ایران نیز شروع بتجزیه وتحلیل وانتقاد وانزجار نمودند .

روزنامه « نویه ورمیا » چاپ پطرزبورغ نوشته بود تابحال در

تاریخ سابقه ندارد که یك مملکت آزادی را مانند ایران دودولت بین خود تقسیم نموده باشند وامروز این مسئله واقعیت یافته است.

یکی از رجال ایران از قول مطبوعات کشورهای روس وانگلیس گفته بود که بهتر از این لقمهٔ خداداد هیچوقت بگلوی هیچیك از دول سرازیر نشده بود. دولتین روس و انگلیس سرزمین ایرانرا بدون اینکه جنبندهٔ صدا کند درنهایت آسانی و کمال راحتی و بدون کشمکش و بالاخره بدون جنك فیما بین خود تقسیم کردند!

در شماره ۲۷ دسامبر ۱۹۰۷ همین روزنامه شرح خشن و تندی مبنی بر این که بصداقت ودوستی روسیه شك و تردید میبرند منتشر ساخت. مجدداً مقالهٔ دیگری تحت عنوان «بریطانیای کبیر و آلمان» مبنی بر یك پیش بینی منتشر ساخت و کوتاه شدهٔ آن این است: قرار داد ۱۹۰۷ ممکن است هم باعث صلح وهم موجب جنك شود: غلبه با کدام یك خواهد بود بستگی برویه سایر دول وخود ما دارد زیرا بواسطه دوستی با انگلیس ها دولی را که تابحال با او دشمن بودند باخود دشمن ودولی را که با او دوست بودند باخود دوست میکنیم.

روزنامهٔ «بورس گازت» نوشته بود: شکل این قرار داد بیسابقه است وجای تعجب نخواهد بود هرگاه دولت ایران که بدون اطلاع او اینکار شده است اظهار عدم رضایت بنماید.

روزنامه «کلن گازت» آلمانی نوشته بود انگلیس وروس البته میتوانند مابین خودشان هر قرار دادی که میخواهند منعقد نمایند ولی این قرار داد نمیتواند سایر ممالك را از ایران مستقل بر کنار دارد. حال که روس وانگلیس برای خود منطقهٔ منافع و نفوذ معین کرده اند سایر ملل هم آزاد خواهند بود واین بستگی بقابلیت و لیاقت خود ما نست.

ادوار برون انتقاد شدیدی در «آلبانی رویو» نوشته و گفته بود که ایرانیان انگلستان را حامی آزادی میشمردند و بسبب این قرار داد از آن عقیده بر گشته اند. همین روزنامه نوشته بود قید حفظ استقلال و تمامیت ایران راهم که در مقدمه جاداده اند حیله وتزویر میشمارند زیرا که درخود قرار داددرواقع ایران تقسیم شده

روزنامه «دیلی نیوز» آزادیخواه چاپ لندن نوشته بود: کسانیکه مخالف قرارداد بودند این عمل را گناهی نسبت بعالم آزادی میپنداشتند ولی ممکن است این قرارداد بدتر از گناه یعنی خطای محض باشد اساس این قرار داد وقتی گذارده شد که روس دولت بزرگی بود وژاپن مارا ازحمله

روس ایمن نساخته بود و ایران طعمه خوبی بنظر میآمد که منتظر درندهٔ بود .

چون نوشته های دیلی نیوز بمناسبت آغاز مشروطیت ما و بحث در آن باره جالب است با وجودی که ضیق صفحات کتاب اجازه نمیدهد معهذا نمیتوان از درج آن غفلت ورزید در دنباله مقالهٔ خود مینویسد : نفوذ مادر ایران درموقع جنگ ترانسوال تقریباً از میان رفته بود و تعرفهٔ جدید گمرکی ایران بنفع روسیه بود تجارت ماراازبین برد درچنین وقتی امضاء قرارداد با روس سیاست عاقلانهٔ بود و بدین ترتیب ممکن بود هند را از حمله روس محفوظ بداریم و قسمتی از تجارت خود را درایران برای خود نگهداریم ولی از آنوقت تا بحال اوضاع شرق میانه بکلی تغییر یافته و بواسطهٔ شکستی که بروس رسید هیچ درقوه ندارد که با انگلستان وژاپن مقابله نماید واز همه مهمتر تغییری است که درایران روی داده سه سال قبل ایران عبارت بود از شاهی ودرباری ووزرائی رشوه خوار تجارت ومملکت همه آمادهٔ تصرف ودرملت ایران آثاری از زندگی و بهبودی نبود ، امروز ایران بیدار شده هوش ملی واستقلال بسرش برگشته وبانهایت جدوجهد وشور بفکر اصلاح کار خود از روی اساس پارلمانی افتاده با این وصف تمام اوضاع دگرگون شده است .

سه سال قبل انگلیس درمواقع دشواری درایران فقط ملتجی برأی ومیل روس میتوانست بشود اما امروز نکته دراین است که بچه نحوجلب اعتماد خود ایران رابکنیم .

دیلی نیوز دردنبالهٔ مطلب نوشته است که: درهمین شماره عقیده یك شخص محترم ایرانی رادر بارهٔ قرار داد چاپ کردیم . از خواندن آن شرح معلوم میشود که ازحیث شهرت و نفوذ وتجارت خبط بزرگی کرده ایم مامقام خودمان را در تبت وافغانستان که هیچ محل خطر نبود بااین قرار داد ایمن کردیم ودرعوض قسمت بزرك ایرانرا بدایرهٔ نفوذ روس گذاشته ایم در اینصورت جای تعجب نیست که مستر لینچ اینهمه داد وفریاد برپا سازد . شمال ایران نه فقط ازلحاظ تجارت و جمعیت وسایر نقاط مزیت دارد بلکه اهالی آنجا مردمان خیلی مطیع و بصیرند **وشمال جائی است که مادهٔ اصلاح ازآنجا پیداشده است .**

دربارهٔ قسمتهای اخیر مقالهٔ او اختصاراً ناگزیر از تفسیرم .شمال ایرانرا خیلی مطیع نام برده است ،آری مطیعند ولی درمقابل قانون آنهم قانونی که مردم باخون خود آنرا نوشته اند .

بصیرند از آن لحاظ که نه زیر بار این قرار داد و نه زیر بار قرارداد اوت ۱۹۱۹ رفتند. بطوریکه دیلی نیوز نوشته است انگلستان مرتکب خطای نابخشودنی شد و بهمین جهت اگرهم بقول خودشان وجاهتی در ایران داشتند ازدست دادند .

من در آغاز فصل «انقلاب مشروطیت» خودمان نوشتم کـه قسمت شمال باقسمت جنوب ازلحاظ ایمان بمشروطه وثبات قدم از یکدیگر متمایز بودند دیلی نیوزهم مینویسد :شمال ایران جائیست که مادهٔ اصلاح آز آنجا پیدا شده است .

و باز مینویسد : ایرانیها که عقایدشانرا امروز درج کردیم در نهایت تلخی ولی باقوت قلب درمقابل این خطر بزرك خود را نگاه داشته اند . ملت ضعیف یکه وتنها وقتی میتواند حقوق خود را حفظ کند که بتواند در مقابل قزاق روسی مقاومت نماید . هر عبارتی که محض پنهان کردن تقسیم منطقهٔ تجاری وغیره بکار برند عقیدهٔ ما براین است کـه کار استقلال ایران ساخته شده، هرقدر کم از ایران باخبر باشیم باز اینقدر از این جنبش اطلاع داریم میدانیم در این نهضت اصلاح طلبانه، روسیهٔ مستبد طبق سیاست خود عمل کرده است. زیراروس هروقت دولت ضعیفی رامیبیند که میخواهد تجدید حیات نماید سرش را فوراً میکوبد وباهمه احتجاجات « روز نـامه تایمز» امیدواریم وزراء آزادیخواه انگلستان خود را ازچنین گناه عظیمی کنار بکشند .

روزنامهٔ «تایمز» نوشته بود «پارلمان ایران جاهل است وتا کنون لیاقتی دراجرای قوانین وانتظامات نشان نداده وازاصلاح مالیات عـاجز مانده‌اند شاه نیزهرقدر که میتواند پول درراه تفرقه وفساد اصلاح خواهان صرف میکند ومفتنین هم مداخلهٔ دول خارجه را کمك خیالات خود برای دفع اصلاح طلبان میدانند .»

وقتی عبارات اولیهٔ تایمز را مبنی بر نسبت دادن جهالت وعدم لیاقت نسبت بپارلمان خودمان خواندم درشگفت شدم . آقـای مدیر تایمز جوابی راکه ممکن بـودآنروز باو بدهند خودش تلویحاً بخود داده و تصدیق ضمنی نموده است که شاه برای تفرقه وفسـادآزادیخوان هرقدر دلش می خواست پول میداد . الخ. دراینصورت پارلمانی راکه کتش راعاقدین قرار داد ۱۹۰۷ بسته بودند انتظار داشتند بیش از آن فعالیت کند. آیامجال فعالیت ویا بروز لیاقت بپارلمان ایران دادید که او تکامل وتجاهل بخرج داد ؟

روزنامه حب المتین ایران نوشت که انگلیس از یك طرف جنك اقصای شرق را برپانمود ودولت روس رافوق العاده گرفتار وپریشان ساخت

وازطرف دیگر بهرشکلی که بود خیالات اهالی روسیه رابسمت آزادی معطوف داشت وبعد از فراغت ازجنك باژاپن دولت روس یکسره دچار انقلاباتداخلی گردید و تارفت خبر دارشود انگلیس نفوذ وقدرت خود را درسرزمین تبت استوار ساخت . »

این‌قسمتی‌را که قبلانوشتم درشماره ۳۰ رجب ۱۳۲۵ قمری در مقالهٔ اول حبل‌المتین مندرج است٬این مقاله مفصل است ومن باختصار نکات لازم را استنساخ کردم . همین روزنامه با شهامت در دو شمارهٔ قبل از آن نوشته بود :«سبحان‌الله کدام تمدن اذن میدهد که برای محافظت هندوستان٬ انگلیس مملکت ما را مال‌المصالحه قرار دهد و روس را در عوض سلب نفوذش در افغانستان و تبت ٬ از ایالات شمالی ایران عوض کرامت فرماید .»

در شمارهٔ دیگری نوشته بود :«همهٔ این کشمکش ومنازعه در سر لحاف ملانصرالدین بوده است نه انگلیس از این معاهده به پطرزبورغ وسایرنقاط روسیه دست‌تصرف دراز خواهد کرد ونه‌روس ازاین عهدنامه مالك جزایر اصلی بریطانیا خواهد شد . همانا اگر گذشت و بخششی از هرسمت بطرف مقابل و حریف باشد از خاك دیگران است روس جنوب شرقی ایران را بانگلیس میبخشد وانگلیس شمال‌ومرکز ایرانرا بروس عطا وموهبت فرموده است . پس ما باید بفکر کار خود باشیم و دودستی با همهٔ دقت ومواظبت کلاه خودرا نگاه داریم وبهیچوجه معتقدباین‌فصول معاهده که جملگی بر ضرر ما بسته شده نباشیم.»

یکی از وکلای ایران در پارلمان ایران ٬ که بنا برعقیده ابرازی تایمز اندن هم‌جاهل بود و هم لیاقتی ازخود نشان‌نداد٬درباره این‌قرارداد در مجلس علنی چنین‌گفت : «دولتین روس وانگلیس خود میدانندهرنوع قراری با یکدیگر بدهند منتهی نبایستی دراینمورد نازك اینطور برعلیه ما معاهده بکنند لیکن‌حال که کرده‌اند خود میدانند ولی بقدر سرسوزنی خودرا بهیچ کلمهٔ از کلمات آن مقید وپابند نمیدانیم . »

دولتین ایران وافغانستان برعلیه موافقت‌نامهٔ انگلیس‌وروس شدیداً اعتراض کردند مع‌الوصف دولتین روس وانگلیس اعتنائی بافکار عمومی ملت ایران وافغان نکرده عهدنامه‌ای را که ازنظر خوانندگان گذشت بموقع اجراگذاردند .

اینك مضار علنی وعملی آن برای خوانندگان توضیح میشود .

قبلا تذکر دادم که لردکرزن در همان موقع اعلام داشته بود این

قرارداد نه فقط در نظر ایرانیها و خارجیها بمنزلهٔ قصد تقسیم ایران تلقی خواهد شد بلکه روسیه یك آن هم خودرا حقیقتاً پابند اصولی که درمقدمهٔ قرارداد قید شده نخواهد دانست .

اینك شاهد گفتهٔ اورا می‌آورم . هفت‌سال بعد یعنی درفوریه ۱۹۱٤ سرادواردگری همان پهلوان عاقد قرارداد بسفیر جدید انگلستان در پطرزبورغ نوشته‌بود : دراینجاشکایت نسبت بطرز اجرا ونتیجهٔقرارداد در بارهٔ ایران موجود است چون قرارداد ۱۹۰۷ بر اصل حفظ استقلال ایران‌امضاء شده وحالا روسها برای حمایت از شاه بشمال ایران (۱) قوا وارد کردند اگر قونسولهای روس همواره در کارهای ایران مداخله می‌کنند و من ازاین جهة حیرتی ندارم چون قبل از قرارداد هم روسها درشمال ایران ودر تهران نفوذ وتسلط داشتند ولی اشغال نظامی شمال ایران از طرف روسها و اینکه هیچگونه اثر و علامتی جهة تخفیف این مداخلات دیده نمیشود وبعلاوه تجارت‌روس تجارت انگلستان را درشمال ایران از بین برده و بواسطهٔ مشکلاتی که در راهها و جاده های جنوبی ایران هست تجارت ما بکلی فلج مانده و ممکن است نفوذ بازرگانی روسیه حتی جنوب ایران را که خارج از منطقهٔاواست فرا بگیرد واین اوضاع در اینجا باعث نگرانی شده و اگر بجای اینکه برای دولت‌ایران مشکلاتی ایجاد نمایند فقط در صدد باشند قوای قزاق ایرانی را مرتب کنند و قشون خود را از ایران بیرون ببرند و دستور بدهند کنسولهای آنها در کار های مملکت دخالت ننمایند در اینصورت امیدواری بیشتری برای تسکین افکار عمومی در اینجا و زمینهٔ بهتری برای پیشرفت کار راه‌آهن سراسری ایران فراهم خواهد گردید .

نگارنده فعلا وارد این بحث که چرا یك مورخ انگلیسی‌عمل وزیر امورخارجهٔ مملکت خودرا که‌صددرصدبزیان دولت وملت ایران‌بود. تأیید وآنرا با مصالح سیاسی انگلستان عمل‌صحیحی جلوه داده ویابدفاع از سرادواردگری پرداخته‌است. نمیشوم.منظورمن‌ازآوردن‌نامه‌سرادواردگری برای تأیید پیش بینی لرد کرزن بود . از اینجهة این نامه را درج کردم که بی‌بندوباری دولت تزاردر عدم اعتنا باصول معاهداتی که بسته ومی بست‌معلوم ومشخص شود : ملت آزادهٔ روس‌حق داشت برعلیه چنین‌دولتی انقلاب عظیم جهانی را برپا سازد تا هم خود وهم همسایگان ضعیف‌راازشرقلدری آندولت «شداد» رها سازد .

---

۱ ـ بعلفاوسپس بتبریز ویك کشتی‌جنگی به بندرانزلی



آن قزاق ایران را که سرادوارد گری درنامهٔ بالانوشته بود تقویت شود کدام قزاق بود ؟

درج تاریخچهٔ ایجاد آن بدرازا خواهد کشید . همینقدر کافی است اجمالا با استفاده از تواریخی که در دسترس نگارنده میباشد بریگادقزاق را برای نسل معاصروآیندگان معرفی کنیم .

یکدسته سپاه درعهد ناصرالدین‌شاه بدست صاحب‌منصبان روس تشکیل گردید واز آغاز تشکیل کوشش لازم بکار رفته و میرفت که این بریگاد و افرادش کور کورانه فرمانبرصاحب‌منصبان روسی بوده وعلاقه ای‌نسبت به ایران وایرانیت نداشته باشند . باوجودیکه صاحب‌منصبان وافرادش‌ازخزانهٔ ملت ایران حقوق میگرفتند ابداً دربند نبودند که‌درمواقع لزوم بحفظ حقوق ارباب اصلی یعنی ملت ایران بمقتضای نوکری ملت عمل‌نمایند . این‌مکتب جابرانه را دولت روس ایجادنموده بود تا درمواقع مقتضی بسودخود بکار اندازد .

درفصل گذشته نگاشتم که محمدعلیمیرزا نقشه ای را که برای انهدام مشروطیت چیده بود وگروهی ازاوباشان را درتوپخانه گرد آورده بود با تهدیدات شدید مجاهدین تبریزازمیان برداشته شد وناگزیرروی‌همان امیال‌سخیف و کثیف خود بطرح نقشهٔ دیگری پرداخت باین معنی ازدههٔ دوم خرداد ۱۲۸۷ برابرجمادی الثانی ۱۳۲٦ که اجرای قرارداد ۱۹۰۷ بشدت خودمیافزود برای برانداختن بساط مشروطه‌ومجلس‌وتهیهٔ‌زمینهٔ کامل جهة اجرای‌قراردادمزبور بین‌محمدعلیمیرزاوسفارت‌روس‌تبانی‌شدیدی‌آغاز وچون کلنل لیاخوف افسرروس دررأس همان بریگاد قزاق ایران قرار داشت وتحت تعلیمات «لشگرقفقاز» که محل ستاد آن در پطرز بورغ و تفلیس بودانجام وظیفه‌میکرد، جهةاجرای‌اقداماتی که‌ازسفارت روس بمحمد علیمیرزا تلقین شده بود ، انتخاب گردید .

برای اجرای مقصود زشت خودشان برنامه ای‌تنظیم کردند.ابتدای برنامه حاکی ازشوراندن سربازهای سیلاخوری برمردم بود.

اینکارانجام ودرمردم رعبی ایجاد شد . ومردم خواستند بازار هارا به بندند ولی خودشان جلوی انسداد بازارهارا گرفتند .

کاردوم ازاجرای برنامه رفتن محمد علیمیرزا بباغ شاه بود و رفت .

سوم کشیدن چندتوپ بدروازه های شهربود کشیده‌شد.

چهارم ایجاد بینظمی مصنوعی ومداخله دادن قزاق در تأمین شهر بود اینکارهم با دادن سیصدنفراز فوج وصدنفرقزاق باختیارنظمیهٔ شهر عملی گردید .

راه شمیران راهم بدست سردارفیروزسپردندوآمدند بمجلس گفتند اینکارهارا برای امنیت شهرطبق دستورانجام داه ایم وریختن سیلا خوری ها بکوچه وبازارمهم نبود و با این ترتیب ظاهراً امنیت شهر دستاویز بود ولی درباطن تمام اینکارها برای امحاء آزادی صورت میگرفت و مجلسیان بیخبروآنانکه خبرداشتند چیزی نمیگفتند زیرا سرسپردهٔ بدربار بودند .

برای اینکه صف مخالفین خوب آراسته شده باشد وشمع گل وپروانه وبلبل ، همه در گردشاه حلقه بزنند ، امیربهادر که چند روزپیش برخلاف آئین ایرانیت بسفارت روس پناهنده شده بود ازسفارت خارج ویکسر بباغ شاه رفت تاهروقت شاه تصمیم باستحمام گرفت او باشمشیر برهنه داخل حمام شده دفع اجانین کند !

روزهیجدهم خرداد ۱۲۸۷ قزاق ها درشهر بگردش افتاده در خلع سلاح آزادیخواهان که بطورانفراد دیده میشدند اقدام میکردند دردنبالهٔ این کارها یك بیانیه بنام (راه نجات وامیدواری ملت) ازطرف محمدعلی میرزا درشهرمنتشرونسخه ای هم ازآن بایالات وولایات مخابره کردند.

درابتدای بیانیه چنین آغازسخن شده بود:

«ملت قدیم وقویم ایران فرزندان حقیقی وروحانی ما هستند البته خوشوقت نخواهند بود که دولت شش هزارسالهٔ ایشان پایمال هوی وهوس مشتی خائنین خودغرض وخودخواه که بکلی ازشرف ملیت دور واز حیث انسانیت مهجورند گردد..»

وآزادیخواهان ودلباختگان مشروطیت راخائن وخودخواه نام میبرد ردرجای دیگر نوشته بود که :«صراحتاً بشمامیگویم که بهیچوجه من الوجوه ممکن نیست بیش ازاین دولت وملت خودرا دچارحوادث وانقلابات دیده و ازاعمال مغرضین صرفنظر فرمایم ..»

دراینجا انقلابیون را تهدید کرده وبا این حرفهای میان تهی می خواست آنهارا ازمیدان بدر کند .

ضمناً برای فریب مردم نوشته بود « بطوریکه دستخط فرموده ایم و بعموم دول اعلان فرموده ایم ایران مشروطه ودرعداد دول کنستی توسیون محسوب است وکلا و مجلس شورای ملی در کمال امنیت (!) و قدرت

بتکالیفی که از برای آنها مقرر است عمل خواهند کرد...»

او تصور میکرد وکلای ملت هم مانند امیر بهادر و سعدالدوله وامثال آنها نوکر شخصی او هستند ولی غافل از این بود که قانون اساسی ومتمم آن تکلیف هر کس را بصراحت روشن ساخته وهر کسی را از عالی تادانی وظیفهٔ مشخص مقرر است وشاه نیز فقط از نظر تشریفات وظائفی دارد منجمله اصل چهل ونهم ازمتمم قانون اساسی مورخ ۱٤ ذی القعده ۱۳۲٤ که مشتمل بر یکصدوهفت اصل است چنین مقرر رموده :

«صدور فرامین واحکام برای اجرای قوانین از حقوق پادشاه است بدون اینکه هرگز اجرای آن قوانین رامعویق ویا توقیف نماید.»

استادان او نمیخواستند ملتفت شوند که دراصل سی وپنجم همین قانون مقرر فرموده اند«**سلطنت ودیعه ایست که بموهبت الهی از طرف ملت بشخص پادشاه مفوض شده**»

وقتی محمدعلیمیرزا پشت پا بسوگند زد وبنحویکه خواهیدخواند مجلس مقدس را بتوپ بست. آن ودیعه ای که ازطرف ملت بشخص شاه مفوض شده بود، همان ملت ازاوسلب کرد. این ملت هنوززنده است و اگر بمقدرات ملی وقوانین او که باخون نوشته‌شده دست تجاوزی درازشود آیا آنچنان سرنوشت وتاریخ تجدید نخواهد شد؟



قبل ازاینکه قزاقهاظاهراً باختیار نظمیه‌درآیندودو تی‌ها(مخبرالدوله) برای اینکه تلگرافات مجلس وآزادیخواهان بگوش ایالات وولایات نرسد. سیم هارا قطع کرده بودند. مخبرالدوله‌دوباره‌سیم‌هارا متصل کرد تا این راه نجات ویا اعلام خطردولتی باایالات وولایات مخابره شود.

درمقابل راه نجات دستوری‌محمدعلی‌میرزا اعلام خطری هم‌ازطرف دونفر بنیادگذارمشروطیت‌شادروانان‌سیدعبدالله بهبهانی‌وسیدمحمدطباطبائی بصورت تلگراف بقزوین ارسال شد تا ازآنجا وسیله میرزا احسن رئیس‌ـ المجاهدین بنقاط لازم ومخصوصاً تبریزمخابره شود. عین تلگراف درج می‌شود:

خدمت علمای اعلام وحصون اسلام انجمن ولایتی وسایر انجمنها تبعه چندنفر درباریها از قبیل امیربهادرکه از اول مشروطیت بشدت مشغول افساد واخلال‌روابط بین ملت وسلطنت بوده دست فسادشان بدامن‌خارج درازگشته استقلال مملکت رادر معرض خطر عاجل گذاشته بانواع وسائل

مناسبه ازحضورهمایونی استدعا شده بود چند روزقاطبهٔامراء وسرداران درمنزل حضرت اشرف عضدالملك متحصن وتبعیدآنها را از دربار استدعا نمود وقبول نشد ولی بازازقوه بفعل نرسید روزپنجشنبه اعلیحضرت بصورت خیلی موحشه بغتتاً بباغ شاه که بیرون دروازه است تشریف برده اردوی مفصلی درآنجا تشکیل داده‌دیروز یکشنبه «۱۷ خرداد ۱۲۸۷» درموقع شرفیابی چند نفر ازسران امرا را امر بتوقیف فرموده بیرون دروازه‌ها توپ گذارده ازحالت حاضره موحشه خیلی اهالی مشوش سیمها مقطوع اقدامات‌در باریان کلیتاً با نهدام‌مشروطیت ومجلس‌قریب‌وقوع‌عبدالله‌الموسوی بهبهانی - محمدبن‌صادق طباطبائی .

دردنبالهٔ این‌اقدام‌انجمن های‌آزادیخواهان‌درمدرسه سپهسالارمجتمع شدند . مدرسهٔمزبور وبهارستان مملوازآزادیخواهان مسلح شده بود .همه برای‌دفاع‌از آزادی بایك‌روحیهٔ بسیارقوی آماده‌ومهیای‌جان بازی‌شده بودند.

روز چهار شنبه بیستم خرداد بپایان رسید ، انجمن ها جـداًبه بسیج پرداخته بودند . روز بیست ویکم خرداد نیز بدانسان گذشت ولی متأسفانه روز بیست ودوم خرداد بطوری که کسروی نوشته :

« غلامرضاخان سرهنك قزاقخانه از سوی شاه بمجلس آمده چنین پیام آورد: گردآمدن انجمنها درمدرسه وبهارستان نیکی نمیدارد . بویژه که پارهٔ جوانان افزارجنك همراه میدارندآنان پراکنده شوند تاما خودمان بامجلس گفتگو رادنبال نموده بپایان رسانیم» (۱)

درهمین‌هنگام‌توپهارا بدستور شاه بدروازه‌های‌دوشان‌تپه‌وشمیران گذاردند.

این پیام که توأم با توپ گذاری بوددلهای‌بعضی را ازشجاعت تهی ساخت ودرهمان‌وقت بهبهانی ،سیدعبدالله ، تقی‌زاده ممتازالدوله ،مستشار-الدوله ویکعدهٔ دیگر بمدرسه شتافته در صدد تفرقهٔ مردم برآمدند .مردم نپذیرفتند وغوغائی برپاساختند و گفتندفریب این سالوس ریاکار وسوگند شکن رانخورید . بهبهانی وقتی سخنان مردم راشنید دودل شد حق داشت دو دل شود ولی تقی زاده ایستادگی کرده « چنین وانمود که رازهائی در کاراست . وازهر راهی بودمردم را ازآنجا پراکندتنهااز هر انجمنی‌یکی دوتن برای نگهداری‌کاچال وافزار باز مانـدندتاریخ کسروی‌بخش سوم صفحه۱۷» (۲)

---

۱ - اینکار طبق ماده‌دو وسه پرگرام‌لیاخوف انجام شد .

۲ - پس‌از مطالعه مواد پرگرام لیاخوف بقهقرا برگردید واین مطالب را دوباره بخوانید.

این کارنا بجا باعث نومیدی آزادیخواهان مجاهد و دلیری دشمن شد.
کسروی مینویسد: « درهمان شب یوزباشی مهدی که از پیشگامان آزادی بوده، ودر زمـان سروزیری عـین الدوله آسیب و گزند سختی از دست دولتیان کشیده بود. از بس ترس و نومیدی، تریاك خورده خود را کشت ونخستین قربانی دورنگی نمایندگان او بود»
این پراکندگی مردم شاه ولیاخوف را شـادمان ساخت زیرامیدان فعالیت برای آنها وسیعتر شد.

لیاخوف وسفارت روس گفتگو رابا شاه ادامه داده نمیگذاشتند خیر اندیشی باو نزدیك شود، گرچه او نه خیر خود رامیخواست ونه رفاه مردم را. او تصور میکرد سفارت روس مانند برادری اورا محافظت وتقویت خواهد کرد غافل ازاین بود که این دولت نالوطی فقط درجستجوی سود خودو زیان دیگران است، گوئی کدویش را از کاه پر کرده بودند.
هرچه آنها ومخصوصاً لیاخوف میگفت قبول میکرد بـرای حفظ مقام خود بنده و بردهٔ روسهای ترازی شده بود. اینك برای اثبات این گفته‌ها دوشماره از راپورتهای لیاخوف را که یکی مورخ ۱۹ خرداد ۱۲۸۷ ودیگری ۲۳ خرداد ۱۲۸۷ برابر ۲۷ و ۳۱ مارس ۱۹۰۸ میباشند و بستاد قشون روس درقفقاز داده است ودر کتـاب «شورش ایـران» تألیف مستشرق معروف پرفسور برون نیز مندرج است دراینجا درج میکنیم.

محرمانه ـ نمرهٔ ۵۹

جناب جلالتمابا در بیست و ششم مای اعلیحضرت شاه مرا باترجمان اول سفارت بباغ شاه دعوت کرد وبا تقریرات دوستانه موافقت خود را بتکلیف سابق که پیش جنابعالی عرض کرده ام بشرط تدبیری که تخلیص گریبان از اعتراض دول اروپا بجهته تبدیل کردن حکومت مشروطه باستبداد قدیمی ممکن باشد بیان کرد ومنضماً بموافقت خود گفت که خواهشش این است که هرقدر ممکن است خونریزی کمتر باشد ولی با این خواهش اوجسارت کرده درجواب گفتم که خونریزی دراین جنك مجبوری وضروریست چون از باغ شاه برگشتیم من وترجمان مذکور همان شب درسفارت ترتیبی بجهته معاملهٔ آینده باآشیانهٔ دزدان که دراین شهر بنام مجلس نامیده میشود معین نمودیم دراین ترتیب که یك اساس است برای اجرای کارهای آتیه اول قراری که داده شد این بود که تا دم آخر باید مجلس وطرفداران اورا بکلی غافل کرده وبسفارت نیز نباید گذاشت چیزی مکتوم شود تا یکدفعه کاررا

بمخالفت و باستعمال قوهٔ مرتبه عسکریه آشیانهٔ دزدان ورشوه خواران(۱) را خراب وحامیانش را که مقاومت وممانعت کنند بکشیم وآنها را هم که زنده بودند درعدلیه محکوم و باجزاهای بسیار سخت مجازات دهیم چون حال تمام مأمورین وشاه دردست است که همیشه درهر کاری اعم از اینکه خوب باشد یا بدمسامحه وعیب جوئی کرده و باین جهة تمام کارهارا ناتمام میگذارند لازم دیدیم بعد از آنکه ترتیباتی که معین کردیم قبول شد ازطرف شاه بخود من آزادی تامه دراجرای کار داده شود چنانچه مجبور نباشد که امر احدی را دراین کار قبول کرده باشم ولو از هر که صادر شده باشد تا اینکه کار بکلی تمام شود اگرچه از اوامر سابق وتعلیماتی که جناب جلالتمآب عالی داده اید موقع وحدود قوت بنده کاملا معلوم است ولی بازجسارت کرده واستدعا میکنیم که حدودات مداخله بنده را دراین کار که دردست دارم غیر از خدمات سری که در موقع خواهم کرد معین فرمایند وقتی که ترتیبات کار رامعین کرده ایم ازطرف سفیر و شاه تصدیق شد صورت اورا بدون تأخیر بجناب جلالتمآب عالی میفرستد منتظر اوامر عالی

تهران - ۲۷ مای روسی - برابر ششم ژوئن ۱۹۰۸

کلنل و.لیاخوف

پرگرام خطرناك شیطانی لیاخوف

محرمانه نمرهٔ ۶۰

جناب جلالتمآبا ترتیباتی را که از طرف بنده و ترجمان اول سفارت معین شده بود سفیر بعد از آنکه اجمالا با پطرز بورع مخابره کرد واز پطوز بورع قبول کردند اما شاه مانند یك ایرانی بسیار تردد کرد میترسید از اینکه خونریزی خواهد شد بنا کرد بعضی تصورات بیجا کردن یعنی صلح وغیره چون اینرا دیده مجبور شدیم که وسیلهٔ قطعی وآخری خودرا بکار ببریم که این ترتیبات از طرف دولت روسیه قبول وبهترین ترتیبات برای حال حاضر ملاحظه شده است اگر شما قبول نکنید دولت روسیه دیگر بهیچوجه ازشما حمایت نخواهد کرد وهرچه هم بعد ازاین بشما واقع بشود خود را مسئول نخواهد دانست وسیلهٔ قطعی ما بسیار مهم و مسئله مؤثر بود شاه بالطبع بدون تأخیر قبول کرد و آزادی کامل نیز بجهة اجرا و اتمام کار داد مواد اساسی این ترتیبات بقرار زیر است :

اول - باپولی که ازطرف سفارت وشاه داده خواهد شد رشوت دادن

۱.. دراینجا ناگهان گفته آقای دکتر مصدق دردورهٔ چهاردهم بیادم آمد . .

بو کلای مهم مجلس و وزراء که در جلسهٔ آخری ترتیبی را که بایشان داده خواهد شد قبول و بر وفقش عمل کنند .

دوم ـ تادقیقهٔ آخر یعنی حاضر شدن کلیهٔ ترتیبات بطور دوستانه با مجلس رفتار نمودن وچنین وانمود کردن که شاه بامجلس صلح کند همچنین داخل مکالمه شدن بامجلس.

سوم ـ سعی کردن بارشوت یاوسائل دیگر بجهة خارج کردن مردمان مسلح ازمجلس ومسجد وانجمنهای نزدیك.

چهارم ـ اقدامات کردن که رؤسای انجمنهارا با رشوت و غیره با خود طرفدار نموده تادرروز موعود ، اعضاء انجمن خودرا نگاهداشته و نگذارند بیرون بروند .

پنجم ـ یکروز پیش یـا درروز اجرای کار فرستادن قزاقها با تبدیل قیافت ، بمجلس ومسجد تاازآنجا بهوا شلیك نموده هم بهانهٔ برای هجوم وخراب کردن مجلس بدست بدهند و هم کسانی را که در مجلس ومسجد مقاومت خواهند کرد بکشند .

ششم ـ کمال دقت وجهد کردن برای اینکه مبادا کسی بسفارت دول اروپا خاصه انگلیس داخل شود .

هفتم ـ وقتیکه تمام ترتیبات حاضرشد در یك روز معینی مجلس و اطراف اورا باقزاق بریگادوتوب محاصره وخراب کردن و کشتن کسانی را که درمقابل مقاومت کنند .

هشتم ـ تسلیم کردن خانهای رؤسای مشروطه طلبان وو کلاء بعد ازتخریب مجلس بسرباز وعوام ناس که غارت کنند .

نهم ـ گرفتار کردن رؤسای مشروطه خواهان و و کلا وطرفداران مجلس را وبدار زدن نفی کردن آنها نظر باهمیت موقع وشخصی ایشان

دهم ـ بجهته آسوده کردن خیال جمهور ودول اروپ اعلان کردن که مجلس دوباره بازخواهد شد .



شاه موافقت خود را باین ترتیبات بیان کرد و گفت بهتر است که سرباز وسوار ایرانیهم دراینکار اشتراك بکنند ولی بنده بملاحظهٔ اینکه اینوقت برای بریگاد قزاق بهترین اوقات است که وظیفهٔ حقیقی خود را ازپیش برده ورسوخ کاملهٔ خود را در حیات سیاسی دولت ایران محکم و اجرای خیالات آینده راآسانتر کند قطعاً ومنحصراً رد کردم. اما درخصوص مداخلهٔ شخصی وفعلی بنده درروز بمباردمان سفیرراضی نمیشد ومیترسید

که دول سایره اعتراض کنند ولی بنده امرجناب جلالتماب عالی‌را درنظر داشته و بملاحظهٔ اینکه کار را بدست افسر های ایرانی ندهم . **اگر چه افسرهای ایرانی قزاقخانه صداقت خالصانه بروسیه دارند ولی** هرچه باشد بازهم ایرانیند ممکن‌است که در موقع اجرای کار حساب ملی آنهارا مانع شده‌و کاررا بکلی خراب کنند . بمداخلهٔ شخصی‌وفعلی‌خودقرار دادم من جناب جلالتماب عالی‌را امنیت کاملا میدهم که در بریگاد قزاقخانه که دردست بنده‌است افسر وغیرافسر انتظام و صداقت مخصوص بجهة کار دارند . درصورتیکه مانعی ازخارج ظهور نکند موفقیت‌کار مسئولم منتظر اوامرعالی ۳۱ مای‌روسی کلنل و.لیاخوف

منظور لیاخوف وسفارت روس از جمله و عبارات : رسوخ کامل درحیات سیاسی دولت ایران برای استحکام اجرای خیالات آینده همانا اجرای‌کامل مواد قرارداد ۱۹۰۷ بود که ایران را یکباره ببلعند وبه۱۷ شهری که سابقاً بلعیده بودندضمیمه نموده وشکستی‌را که ازژاپن خورده بودند جبران نمایند خوشبختانه ضربت زحمتکشان خیالات آیندهٔ آنهارا درهم شکست .

باجرای یکی‌از موادابن برگرام محمدعلی‌میرزا هشت‌تن اززعمای مجلس ومبارزین راه آزادی را از مجلس خواست که‌من جریان‌آن‌را در پیش نوشتم . مجلس نیزباکمال رشادت‌جواب ردداد ودرواقع تودهنی زد منظور تنظیم‌کنندگان برگرام لیاخوف هم همین‌بود .

بعضی ازنمایندگان که شاید وابستگی با برگرام پیدا کرده بودند گفتند بهتراست این‌چندتن‌را بسپاریم وباین کشمکش‌خاتمه دهیم . بهبهانی گفته بود اگرما این درخواست دربار‌را بپذیریم‌نظایر بسیاری پیداخواهد کرد . باین جهة پایداری مجلس دررد تقاضای نامشروع محمدعلی میرزا پایدارتر شد .

بنحویکه قبلا ذکرشد بمناسبت قطع سیم ها ایالات وولایات از جریاناتی که در مرکز رخ میداد بی اطلاع بودند . روز هجدهم خرداد هنگامی که درصدد استعلام بر آمدند معلوم شد تمام سیم ها مقطوع است فردای‌آنروزانجمن ایالتی‌تبریز تشکیل‌و بجستجو پرداخت . آراء مختلفی برای کسب اطلاع از مرکز بمیان آمد . در بین این گفتگو ها رئیس تلگرافخانه بانجمن‌آمده (راه‌نجات) را با خود آورد ، رؤسای انجمن ازاینکه سیمها متصل شده خواستند ازموقع استفاده وبتلگرافخانه بروند ولی این اقدام مفید نمیشدزیرا آنها وسیلهٔ نمایندگان مجلس میخواهند

کسب اطلاع کنند . آنها هم تحت نظر بوده و قادر بحضور در پای سیم نبودند .

با حصول اطلاع از مفاد «راه نجات» حدس زدند که چه نیرنگها بکاررفته ومیرود و درپس پرده چه اقدامات شومی نهفته است ، اما از حقیقت امر بی اطلاع بودند ، برای آزمایش تبریزیان قدمردانگی علم کرده ووسیلهٔ عدهٔ علمای آزادیخواه بمخابرهٔ این تلگراف مبادرت کردند .

« صدمه ای که ازاین مخالفتها خدانکرده ملحوظ است جزء اعظم متوجه بخانوادهٔ سلطنت است» در بیستم خرداد نیز تلگرافی با انجمنهای ایالات و ولایات باین مضمون مخابره کردند .

« رفتار وحرکات مخالفانه وخائنانه این شخص خائن دولت و ملت ووطن مسبوق شده بلادرنك باقدامات مادی ومعنوی مؤثره قیام نمایند که دارالشورا و مبعوثین محترم ملت درخطر مهاجمات خائنین هوقع غیرت و فتوت است که از برکت یك قوهٔ متحده ملی عموم ملت ایرانرا ازشروفساد خائنین مستخلص نموده وبسعادت ابدی نائل شویم انجمن ایالتی آذربایجان درپاسخ ، ندای بیزاری ازمحمد علیمیرزا بلند شد وایالات شیراز. خراسان اصفهان و کرمان با انجمن تبریز همصدا شدند . تعاقب این اقدام یك تلگراف دیگری توسط رئیس المجاهدین بدین مضمون مخابره نمودند .

از تلگرافخانه قزوین توسط رئیس المجاهدین بعموم سوار وصاحبمنصبان کشیکخانه آذربایجان حاضرین اردوی تهران بموجب این تلگراف بهمهٔ آن برادران دینی ووطنی اعلام واخطار میشود برتمام ملت غیور آذربایجان ثابت ومحقق شده است شاه بنای مخالفت و عصیانرا که با اساس مقدس مشروطیت ودارالشورای کبری گذاشته باتکاء واطمینان شما میکند توضیحاً و صراحتاً مینویسیم که اگر بمجرد وصول این تلگراف بدار الشورای کبری ملتجی وتلگراف با نشانه گرفته مخابره نمودید فبها والا بدانید که معاملهٔ یك خائن ملت ووطن در آذربایجان با خانه و کسان شماها شده بهیچ چیز شماها ابقا نخواهد شد البته زین ننك ملی راکه باعقاب شما ها نیزمتوجه خواهدشد ازخود بردارید . انجمن ایالتی آذربایجان .

انجمن نمیدانست که صاحبمنصبان آذربایجانی در انهدام مشروطیت مداخله ندارند و کلنل لیاخوف یکتنه برای ویران کردن مجلس و کشتار سران و رهبران آزادی و غارت اموال و نوامیس ملی قبول مسئولیت کرده است .

تبریز بجوش و خروش درآمده و با نهایت شهامت در نگهداری

مشروطه دست وپا میکرد در تهران نیزمجلس دار الشورا تصمیم گرفت مجدداً شاه را ازعواقب وخیم افکارخطرناکش مستحضرسازدوبتکمیل این منظور درروز بیست وششم خرداد برابر پانزدهم جمادی الاولی ۱۳۲۶ لایحه ای که گویا آقای مستشار الدوله صادق آنرا انشاء نموده بودند بدربار فرستادند . بعضی‌ازعبارات کوتاه این لایحهٔ مفصل‌را نقل میکنیم .

« ... ندای غیبی اسلامیت وایرانیت افراد اهالی را از خواب‌غفلت طولانی بیدار وبراهی هدایت فرموده که هادی عقل‌وتجربه درطی‌مراحل تاریخ اختیار نموده لذا یکباره خاص وعام مملکت باوجود اختلاف مدارك پی بمخاطرات و مهالك برده بیك حرکت غیورانه از فضاحت بی حسی خودرا دورساخته متنبه باین دواصل اصیل استقلال ملت واستحکام قومیت شدند که قوای مملکت ناشی از ملت‌است‌وسلطنت ودیعه ایست که بموهبت الهی ازطرف ملت بشخص‌پادشاه مفوض شده‌است .. »

«. . . درحالتی که خون دلها درفوران و کلیهٔ ایران درهیجان‌است نقض قانون اساسی از شمال تا جنوب واز مشرق تا مغرب ایرانرا با ناله وافغان پر کرده که اگر این ناله وفریاد هایکجا جمع‌شوندخدای نخواسته چه‌آهنك مخالفی از آن ظهورتواند کرد بالجمله تکلیف بروکلای‌ملت خیلی سخت‌شده‌وانتظار مردم‌تهران وفشار ولایات دراعادهٔ احترام‌قوانین واصلاح کلیهٔ امورآن بآن درتزاید ومجال‌را از دست میبرد . آنچه‌بطور قطع برعقلای مملکت ثابت شده است علت واقعی‌اینهمه خرابیها وتکرار اتفاقات ناگوار که‌شأن‌عهود وشیشه دلهارا یکجا میشکنند و حرمت قانون با نوامیس‌سوگندا‌سلامی یکسره برطرف میکنند دوچیز است :

اولا شبهات مغرضین تاکنون مانع شده است که درقلب شاهانه این اعتقاد راسخ شود که درسلطنت مشروطه‌تمامی امور درتمام اوقات بایددر مجاری قانون سیر نماید تا اصول ذیل قانون اساسی ازلفظ بمعنی رسد.

« اصل چهل وچهارم : شخص‌پادشاه ازمسئولیت مبری است وزراء دولت درهرگونه ازامورمسئول‌مجلس‌هستند.»

«اصل چهل‌وپنجم :کلیهٔ قوانین ودستخطهای پادشاه درامورمملکتی وقتی اجرا میشودکه بامضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت فرمان ودستخط همان وزیراست ».

« اصل پنجاه وهفتم : اختیارات واقتدارات سلطنتی فقط‌همان‌است که درقوانین مشروطیت حاضره تصریح شده است»

«اصل‌شصت وچهارم: وزراء نمیتوانند احکام شفاهی یاکتبی‌پادشاه

را مستمسك قرارداده سلب مسئولیت ازخودشان نمایند »،

درصورتیکه کلیهٔ اموراز جزئی و کلی درمجرای وزارتخانه‌هافیصل پذیرفت مسئولیت نیك وبدآن ازشخص همایون شاهنشاهی مرتفع وبرعهدهٔ وزراء تحقق میابد.

نمایندگانی که حامل این لایحه بودندباسردی پذیرائی شدندوبدون اخذنتیجه ودریافت پاسخ بازگشت کردند!

پاسخ محمدعلی میرزا پس ازچندروزتهیه شد ومن دراینجا نیزمانند لایحهٔ مجلس بعضی ازعبارات کوتاه آنرا نقل میکنم:

درصدردستخط نوشته‌است‌السلطان‌ابن‌السلطان‌ابن‌السلطان‌مورخ ۱۳۲۶ که با خود محمدعلیمیرزا شش‌تن میشوند.

«بمجلس شورای ملی ... تمام مردم ایران ودایعی‌است که‌پروردگار عالم بحکمت بالغه حفظ وحراست وآسایش وامنیت قاطبهٔ آنانرا برعهدهٔ کاملهٔ ما واگذارفرموده ..».

« .. ولی جواب بعضی از مطالب اظهاریه را لزوماً مقرر وهیئت دارالشوری را ملتفت میفرمائیم که درچندین جا از حدود معینه تجاوز شده است..».

«.... ازروی نهایت جود وسخا سلطنت خودودولت ایران را بتمام دول عالم درعداد دولت (کنستی توسیون) اعلام فرموده ... »

«.... چون بنا بمتابعت قانون اساسی واز روی حلم و بردباری که خلاق عالمیان دروجود ما ودیعه‌قرارداده‌هرقدردراصلاح اموروزمع انقلابات مملکتی را ازقوای ثلثه مترصد شده نتیجه جز بعکس ندیدیم ..»(۱)

بدینسان برگرام لیاخوف یکی بعدازدیگری پیشرفت کردتاروزسه شنبه دوم تیر ماه ۱۲۸۷ برابر ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ مبارزه آزادیخواهان و کارگردانان دولت بشدت در گرفت کسروی مینویسد: «محمد علیمیرزا که از بیست روزباز دشمنی آشکار گردانیده‌بود امروز چون زمینه را آماده میدیدید بکار پرداخت. ازآن سوی آزادیخواهان پس ازیکهفته زبونی، درروزهای آخربه بسیج پرداختند وباهمهٔ دیری که رخ داده بودششصد تن کما بیش تفنگدار گردآوردند. که در میان ایشان سران جنك آزموده و دلیر نیز می بود. از جمله چندتن ازافسران قزاقخانه (ابولفتح زاده ودیگران) که از دو سال باز.

۱ـ ناگزیر برای قلع وقمع انقلابیون وانهدام مشروطیت دست بدامان شابشال و کلنل لیاخوف زد!

ازقزاقخانه بیرون آمده بودند واینزمان باآزادیخواهان همراهی مینمودند همچنین میرزا صالح خان وزیر اکرم که محمد علیمیرزا اورا ازحکمرانی تهران برداشته بود باچندتن ازنوکران کارآمد خود با،جاهدان همراهی نشان میداد. اینان که نیروئی میبودند ویکدسته ازآنان در بالا خانه های عمارت شمالی مجلس آنجا که اکنون چاپخانه‌مجلس است ویادرپشت بامهای مجلس‌مسجد وفراز منـاره‌ها سنگر گرفته بنگهداری مجلس میکوشیدند یکدسته‌دیگر که‌ازآذربایجـن میبودند درپشت بام‌حیاط (انجمن آذربایجانیان) که در آن نزدیکی میبود ـ خانه ظل‌السلطان وزارت فرهنك فعلی ـ سنگر بسته وهمچنین خانه‌های ظل‌السلطان رادردست میداشتند میرزا صالح‌خان درخانه های بانوعظمی‌خواهرظل‌السلطان می نشست درهمانجا سنگربندی کرده بود. اینان اگر سران کاردانی داشتندی وسامانی درمیانشان بودی بیگمان بشماره‌شان افزودی وبیگمان چیرگی بهرهٔ آنان گردیدی لیکن سران کاردانی نمیداشتندوسامانی‌درمیانشان‌نمی‌بودوخواهیم دید که‌تقی‌زاده ودیگران چه رفتاری کردند. از آنسوی بسیاری از تفنگداران روز جنك رونهان کرده نیامدند. (۱) یکدسته از آنان که نگهداری مجلس میکردند شبها بخانه های خود رفته تنها هفتاد تن کما بیش برای نگهبانی میماندند. شب سه‌شنبه نیز بیش از هفتاد تن نمانده بودند بامدادان کـه جنك برخواست ازآن شماره کاست که نیفزود.»

آغاز جنك وتوب بستن مجلس‌شورایملی

صبح روز سه‌شنبه۲تیر۱۲۸۷ برابر ۲۳جمادی‌الاولی۱۳۲۶قزاقهاو سربازان‌دورادور‌مجلس ومسجدسپهسالار را محاصره کردند و کلیه راههارا بروی عابرین بستند.

علی‌آقا میرپنج بایکصد وبیست نفرقزاق تحت فرمان‌خودمامورمحاصرهٔ مسجد شده بود. چهارتوپ آتشبار درمیدان بهارستان بکار گذاشته‌بودند میرپنج قاسم‌آقا باسوران ابوابجمع خود مأمور خیابانهای اطراف مجلس شده و از اجتماع مردم جلو میگرفتند.

علی‌آقا میرپنج با قزاقان خود طبق پروگرامی که قبلا برای حملهٔ اوتعیین شده بود. بطرف‌مسجد روانه شد باوجودشلیك مجاهدین پروائی نکرده بحیاط مدرسه وارد وآنجا راگرفت و فتح مدرسه را باربابخود لیاخوف اطلاع داده لحظه‌ای طول‌نکشید که‌آزادیخواهان بافشارقزاقهارا از مدرسه خارج ودرمدرسه رابستند.

---

۱ بمادهٔ چهارم کنل لیاخوف مراجعه شود.

چون میرپنج علی آقا دستور تیراندازی نداشت ناچار پشت درمدرسه قزاقها را بصف کرده ومنتظر دستور شد این خبر نیز بلیاخوف رسید دستور داد ۲۵۰ سوار و ۲۵۰ پیاده باچهارتوپ بسمت مجلس روانه شوند خود لیاخوف بنا بر گفته پرفسور برون با شش نفر از افسران روسی بادرشگه بمیدان رزم حاضرشدند .

درتاریخ کسروی تعدادنفرات قزاقها را که پروفسور برون از قول مامانتوف روس نوشته بیش ازآنچه در بالانوشتیم قلمداد نموده است .

درآن هنگام شمارهٔ قزاق کمتر از دوهزارتن نمیبوده ، ازآنسوی ازسربازان یادی نکرده درحالیکه یك فوج سربازان سیلاخوری همراه قزاقان میبودندکه لیاخوف آنها رابنگهداری درهای شرقی مسجد ومجلس وآن پیرامونها گمارد نیز ما میدانیم که علیخان ارشد الدوله (همان مردیکه ازسرجنبانان آزادیخواهان بشمار میرفت ورئیس انجمن مرکزی میبود) با دیگران از نزدیکان محمدعلیمیرزا درجنك پا درمیان می داشتند (۱)

اگرنظر مجددی براپورت لیاخوف خطاب بجناب جلالتمابا بیفکنیم شرکت یك فوج سربازان ایرانی را نمیتوانیم قبول کنیم زیرا گفتیم او یکتنه افتخار این مسئولیت !) را بعهده گرفته و پیشنهاد محمد علیمیرزا رامبنی برمشارکت سربازان ایرانی رد کرده بود وسندی هم برای پیشنهاد مجددشاه بااینکه لیاخوف وجود سربازان ایرانی را در اینکار ننك آور لازم شمرده باشند در دست نیست .

قزاقها وسربازها مانع از ورود وخروج اشخاص غیرمجلسی ، بمجلس بودندودراین باره برعایت اجرای برگرام لیاخوف کاملاسختگیری میکردند. قبل ازاینکه آمد ورفت ممنوع شود طباطبائی ، بهبهانی ، حاج میرزا ابراهیم آقا امامجمعه ، مستشار الدوله ، میرزا محمدصادق طباطبائی (۲) ، حکیم الملك بااحساس خطر خانهٔ ملت راخالی نگذاشته و بمجلس حاضر شده بودند . پیروان وخویشاوندان آنان نیزآنها را تادرون مجلس همراهی کرده و بحمایت ازمجلس وبنیادگذاران مشروطیت قد مردانگی افراشته بودند .

---

۱ - بمادهٔ چهارم برگرام لیاخوف مراجعه شود

۲ - همان مردی که در انتخابات قلابی دورهٔ پانزدهم قانون گذاری رئیس انجمن انتخابات تهران بود وبرای حفظ آبروی پدر آن مرد وارسته وبزرگوار و بنیادگذار مشروطیت ، انتخابات را ابطال و با وجود تمام مشکلات کناره گرفت و برشت رفت .

قاضی ارداقی ملک المتکلمین . میرزا جهانگیرخان سوراسرافیل و دیگر سران آزادی بمناسبت احساس خطر از چند روز قبل بخانه ملت پناهنده شده و در آنجا بودند .

بهبهانی وطباطبائی بشیوهٔ همیشه بجلو گیری از جنگ میکوشیدند . بمجاهدین اخطار کردند که درجنگ پیشدستی نکنند و بویژه بافسران روسی تیر نیندازند . این مردمصفا و نیك نهاد بیخبر بوداز پر گرامی که برای انهدام کاخ آمال و آرزوی ملت ریخته شده . نمیدانستند سر انجام دچار چه سرنوشت دلخراشی خواهند شد افسوس که درمجلس پولی و آل آجیلی نبود که مانند دربار برای کسب خبر تقسیم شود وشگفتی در اینجاست که جمعی از نمایندگان بآنسو گرویده وتحت تأثیر یکی از مواد برگرام لیاخوف قرار گرفته بودند . شگفتی بیشتر دراینجاست که اخلاف این قبیل نمایندگان مزدور مانند اسلافشان از کار درآمدند . وضع ادوار پیشین سند مااست .

اگر این دوسید جلیل القدر راکسی ازماهیت جریان آگاهی داده بود کار بآن سختی نگرائیده بود ولا اقل اجازهٔ تیر اندازی بطرف روسهای جابر همان نامردانی که خانهٔ ماراتقسیم کرده بودند ، داده میشد ،

از چندین طرف دهانهٔ توبها بطرف عمارت بهارستان میزان شده بود ، گوئی میخواستند انتقام ژاپن وشکستی را که از آندولت خورده بودند، از بهارستان بکشند ،

هردو طرف درمقابل یکدیگر آماده شده بودند ، کبریتی لازم بود که آتش جنگ رامشتعل سازدناگهان سید جمال الدین افجه‌ای پیر مرد غیرتمندو باشرف باچندین صد نفر به امدادمجلس از کوچه‌های تخت بر بریهاو جلو عمارت ظل السلطان روانه شد ، روسها جلو اورا نتوانستند بگیرند توبی باگلوله یا بی گلوله شلیك شد وسیداز الاغ بزمین افتاد ، افسرش از روسها بعلامت اعلام جنگ رولول خودراآتش کرد وجنگ آغاز شد .قزاقهامجتمعاً بشلیك پرداختند مجاهدین نیز بآنها پاسخ دادند دوسه تن از پیرامونیان سیدافجه‌ای کشته وزخمی شدند واز این‌دقیقه خونریزی برای انهدام کاخ مشروطیت آغاز شد !

قزاقها بملاحظهٔ داشتن توب و نفرات بسیار نیازی به سنگر بندی ندیده بودند . ولی مجاهدین کار آزموده برخلاف اینکار را کرده و از پشت سنگرهای خود آغاز شلیك کردند. تیر اندازان کار آزموده مجلس وتیر اندازان زیر دست انجمن آذربایجانیان عدهٔ بسیاری از قزاقها را از پا درآوردند .

اینها میدانستند که داد مظلومیت درمقابل ستمگرمفید نیست و باید خون را با خون‌شست با کمال مهارت تیر اندازی‌میکردند . برای هریك فشنك خود قیمتی برابر یك جان قائل‌بودند .
گلوله مانند ژاله میبارید . یکی از افسران توبچی (قزاق‌روس) با این وصف خود را نباخته باتوپ شروع بشلیك کردو با این‌ترتیب جنك بمنتهای شدت رسید. اسبهاواسترهای‌توبخانه با بارهای‌قورخانه پیاپی‌اززیردرختها بیرون میجستند وآماج گلوله قرار میگرفتند و بخون درمیغلطیدند
در ابتدای جنك پیروزی از آن مجاهدین بود ولی چیزی که باعث عدم پیشرفت‌این پیروزی شد همانا تأکیدزعما در نینداختن تیربرافسران روسی بود . افسری که باگلوله توب جماعتی از آزادیخواهان را نابود میساخت چرانباید اورا هدف قرار داد ؟ اینکار برتجری دشمن افزود با تمام این احوال بازهم فیروزی ازآن آزادیخواهان بود باوجود اجرای این دستورعدهٔازآنها بیکی‌از توبها حمله‌ورشده ومیخواستندآن توب را بمجلس ببرند هنگامی که کار جنك باینجا گرائید جریان را بلیاخوف گزارش دادند و او بلاد رنك بمیدان حاضر و دستور داد تمام توبها از چهارطرف‌شروع بشلیك کنندواین‌توبها راکافی‌ندانستند از باغ‌شاه‌دوباره توپ خواست . یکی از توپها را که در دهنهٔ میدان رو بمجلس گذارده بودند گلولهٔ مجاهدین باین توپ چی مجال تیراندازی‌نمیداد ناگزیرآن را بپناهی برده و شروع بآتشفشانی کردند . مقاومت در درون مجلس با گلوله های‌توپ که‌پی‌درپی بداخل و بدنه‌های عمارت‌میخورد کارعاقلانه‌ای نبود ، از طرفی اشخاصی که در درون مجلس بودند ، تصور این همه شقاوت و درندگی نمیکردند ، وهم،گریبانگیر آنها شده و ناگزیردیوار سمت شرقی بهارستان را شکافته از آنجا بیرون رفته باترس و لرز خودرا بخانهٔ امین السلطان رساندند
مجاهدین که در گلدسته‌هاو بامهای‌مجلس‌میجنگیدند،پس‌ازمشاهدهٔ تهی شدن مجلس ازسران آزادی دلسردشده سنگرها راتهی و باینطریق آتش نشانی از این سمت‌خاموش‌شد ولی انجمن آذربایجان ومیرزاصالح خان و پیرامونیانش همچنان ایستادگی کرده بشدت پیکار میکردند . لیاخوف برای نابودی آنها دستور داد سر توپها رابطرف‌انجمن و خانه بانوعظمی گردانیدند ،توپهادرمقابل تعداد قلیل مجاهدین وتفنگهای آنها در حکم استعمال گاز خفه کننده بود که نامردان در جنك بکارمیبرند. او چون در نزد جناب جلالتمآب با قبول مسئولیت کرده بود از هر نوع

اقدام فجیع و شنیعی خود داری ننمود ! باینکار هم اکتفا نکرد یکدسته از قزاقان را به پشت بام قراولخانه (۱) اول خیابان صفی علیشاه فرستاد که از آنجا جنگ آغاز کنند. توپها پیوسته بهارستان را میکوبیدند. بهارستان با اصابت گلوله های توپ ویرانه شده بود ؛

یکی از تیراندازان زبردست از پنجره های عمارت ظل السلطان با تفنگ ماوزری پیدا شد و توپچیان را یکی بعد از دیگری هدف قرارداد . هنوز توپچی بتوپ نزدیك نشده باتیر این تیرانداز ماهر نقش زمین میشد میرپنج فرمانده توپخانه که در کنار لیاخف بود سختی زخمی شد. این تیر انداز میتوانسته است لیاخوف را نیز هدف قراردهد اما دستور رهبران بزدل مانع بود.

تا اینموقع که چهارساعت ازجنگ میگذشت شلیك توپها بطرف خانه‌های بانوعظمی وانجمن آذربایجان ناگزیر آتش آنجا نیز خاموش گردید چون مقاومی درجلو اراذل های لیاخوف نبود جنگ پایان یافته تلقی شد . مع‌الوصف توپچیان پیوسته بشلیك ادامه میدادند. خانه‌های بانوعظمی و ظل السلطان وانجمن آذربایجان کوبیده میشد .

جنگ که پایان پذیرفت نوبت اجرای مادهٔ هشتم پروگرام لیاخوف شد . سربازان سیلاخوری و گروه دیگراز اوباشان را که در گوشه و کنار برای پایان جنگ نگهداشته بودند بعمارت بهارستان ریخته بکندن در و پنجره وغارت اشیاء آنجا پرداختند . انجمن آذربایجانیان، انجمن مظفریه هم که مشغول جنگ بود و همچنین خانه‌های بانوعظمی، ظل السلطان نیز تاراج شد .

مجاهدین دلاور بمناسبت فقدان رهبر دلسوز، بی سروسامان شده خفیف گردیدند اگراین دسته‌های جنگجو وجنگنده های دلیر درست رهبری شده ودلگرمشان میساختند امکان نداشت شکست بخورند.

در تاریخ کسروی نامی ازاین دلاوران برده شده من نیزمفتخرم که نام آنها را زینت صفحات کتاب خود سازم :

«ابوالفتح زاده (اسدالله‌خان) با دو برادرخود، این مرداز مهاجران وخود درقزاقخانه سرتیپ میبوده ، ولی از دو سال پیش بالیاخوف راه نرفته بادو برادرش از قزاقخانه بیرون آمده بودند وامروز درمیان جنگندگان بالاخانه های مجلس میبودند .

۱ ـ شنیدم در آیندهٔ نزدیکی این مکان که روزی مقتل آزادیخواهان بوده تبدیل بسینمائی زیبا خواهد شد تا اسم آنرا صاحب فراریش چه گذارد ؟

حسن خان پولادی . این مرد درقزاقخانه سرهنك میبوده واو نیزاز دوسال پیش بیرون آمده بود وامروزدرمیان جنگندگان مجلس بود .

منشی‌زاده (۱) این درقزاقخانه‌ازکارکنان دفتری‌میبوده واو نیز بیرون آمده وامروزدرمیان جنگندگان بود .

حاجب السلطان که بایکدسته‌ازتفنگداران‌مظفرالدین شاه‌ازانجمن مظفریه می‌جنگید وچون تیراندازان زبردست میبودندتیرهاشان همه‌بآماج میخورد .

اسماعیل خان سرابی که او نیزدرمیان تفنگداران‌انجمن‌مظفری‌میبود وسپس‌درپیش‌آمددیگری بدارآویخته شد.

حامدالملك که سپس درمیان مجاهدان بنام بود و درکاشان بدست نایب‌حسین‌کاشی کشته گردیدسید عبدالرزاق که جوان غیرتمندی میبود و سپس باستانبول گریخت وازآنجا بمجاهدین گیلان پیوست وبتهران آمد و بامیرزا علیمحمدخان سرتیپ کشته شد .

خواهرزادهٔ میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل (گویانامش اسدالله میبوده) که درهمان جنگها کشته شد شجاع لشگر خلخالی که در انجمن آذربایجان یکی ازجنگندگان بسیاردلیر اومیبود و سپس گریخته بباکو رفت .

مسیب‌خان که او نیزآذربایجانی میبود وسپس یکی از سردستگان گردید .

سلطان العلمای خراسانی مدیرصور اسرافیل که از ادارهٔ روزنامهٔ خود درخیابان چراغ برق می‌جنگید ونارنجکی بقزاقها پرانیده‌بود .

میرزا صالح خان وزیراکرم که ازخاندان کلانتر باغمیشه تبریزمیبود (سپس لقب حشمت الدوله) میداشت . مردانه بآزادیخواهان پیوست و دلیرانه جنگهائی کرد .»

رویهمرفته‌ازسنگرهای‌مجلس‌یکساعت‌وازسنگرهای‌انجمن‌آذربایجان وانجمن مظفری وازخانه های بانوعظمی وظل‌السلطان توسط وزیراکرم وکسانش‌چهارساعت جنگ‌شد. ازقزاقها گروهی کشته‌شدندولی‌ازمجاهدین تنها خواهرزاده میرزا جهانگیرخان ومتفرقه بسیار کشته شد .

ازقول ماماانتوف روسی که گویا خبرنگار یکی‌ازجراید روسیه‌بود

---

۱ ـ درتاریخ احزاب سیاسی صفحه ۳۲ و ۳۳ منشی زاده را عضو کمیتهٔ مجازات معرفی کرده اند که در حکومت اول وثوق الدوله گویا تیرباران شده بود .

چنین نوشته اند . گزندیکه قزاق دیده بود بسیار گران وهمهٔ بیمارستان اززخمیان سخت پرشده بود . آنانکه زخمشان سبك بود پس از پانسمان بخانه های خودرفتند، دو پزشك ایرانی ودکتر ویسیپوشکو ازبس زخم بندی کردند راستی ازپا درآمدند . درچادرها واطاق کار خون موج میزد وبوی گوشت تازه میآمد کشتگانرا هم در دوصف در حیاط سرباز خانه نزدیك بیمارستان گذاشته وجمعی درگرد آنها وحه سرائی وگریه میکردند

از قول آقای مستشارالدوله که خود نیز در جمع فراریهای مجلس بمنزل امین الدوله رفته بود چنین نوشته :

همانروز چون آفتاب سرزد یکنفر از مجلس بخانهٔ ما آمده اطلاع داد که قزاقان بمجلس آمده اند زود تر بیائید بدرخانه های دیگرانهم رفته اطلاع داده بودند، در حین رخت پوشیدن حاج میرزا ابراهیم آقا درخانه را کوبیده پیغام داد « من رفتم شماهم زود بیائید .» او رفت من نیز لباس پوشیده روانه شدم وقتی بمجلس رسیدم جمعی قبل ازمن آمده و وعده ای هم بعداز من آمدند . باشلیك توپ ممکن نبود با بیتابی انبوهی که درمجلس بودند آنهارا نگهداری کرد ناچاردیوار مجلس راشکافتیم بهبهانی . طباطبائی امام جمعه ودیگرانرا بادستهٔ انبوهی ازمردم از آنجا خارج وخود درمجلس ماندیم وپس ازاندکی ازآقایان پیام رسید که مادر جای امنی هستیم شماهم بیائیدتا باهم اندیشه وراه چاره پیدا کنیم ناگزیر منهم باپیغام آورنده رفتیم و بمنزل امین الدوله فرزندمیرزاعلیخان امین ـ الدوله وارد شدیم . اوازپناهنده شدن ماها دلخوش نبود میگفت خانهٔ مرا خراب خواهند کرد . بهرحال دراندیشه فرورفتیم ونتیجه این شد که بهبهانی وطباطبائی وامام جمعه بهرنحوی هست خودرا بری رسانندودرآنجامتحصن شوند شاید دردنبال آنها مردم هم بآنجا بگروند وگروهی تشکیل گردد باین نیت آقایان روانه شدند وپس ازاندکی بازگشته گفتند تمام راههارا قزاق گذاشته وراه عبور برای مامسدودشده است . در این اثنا بنا برآنچه پرفسور برون نوشته امین الدوله بقزاقخانه تلفن کرده آگاهی داد که آقایان در خانهٔ من هستند مستشار الدوله میگوید : او گفت . « اجازه میدهید من بخانهٔ نیرالدوله بروم وبرگردم ...» گفتم بروید ، ولی نمیدانم آیا ازآنجا تلفن کرده است یانه . میگوید بهرحال درگرماگرم این ترس وسرگردانی بودیم که ناگهان درپارك امین الدوله راکوبیدند وهمینکه گشوده شد ناگهان دستهٔ انبوهی ازسرباز ونوکر وجلو داروومردم بیسر وپا بدرون ریختند ماکه درحیاط ایستاده بودیم باهیاهو واشتلم روبسوی

ماآوردند . همین که نزدیك شدند هنگامه دلگدازی بر پا شد که بگفتن راست نیاید . بیش ازهمه بدستارداران پرداخته توگوئی کینه همه را از ایشان بازمیجستند ، میزدند ، دشنام میدادند ، رخت از تنهاشان میکندند من کنارتر ایستاده بودم وچون مرا ازشمار ایشان نمیگرفتند کاری با من نداشتند ولی از آسیبی که بآقایان میرسانیدند دلم نزدیك بود بترکد .
بهبهانی وطباطبائی وامام جمعه خوئی‌را چندان زدند که اندازه نداشت ، یکی ازاینرو سیلی یامشت یاقنداق تفنك مینواخت وآن یکی فرصت نداده ازآنرو مشت یاسیلی میحوابانید ، میدیدم سرلخت آقا سید عبدالله درهوا این ور وآنور می رفت درهمه این آسیبها تنها سخنی که از زبان ایشان بیرون می‌آمد جمله « لااله الا الله » بود بویژه بهبهانی که هرگز جمله دیگری بزبان نراند . پس ازآنکه اززدن سیر شدند بکندن ریش ها پرداختند دسته دسته موهارا میکندند ودورمیانداختند . دراین میان کسانی راهم باشوشکه یا با ابزاردیگری زخمی ساخته بودند که خون از سر یا ازگردن یا ازرویشان روان میگردید . دراین هنگامه دلگداز بود که حاج میرزا ابراهیم آقارا کشتند(۱) گویا اوششلول همراه داشته و دست باز کرده بیباکانه خونش را ریخته اند . ولی‌چندان شلوغ ودرهم می‌بود که من ازچنان رخ دادی آگاه نشدم تاسپس‌آنرا ازدیگران شنیدم

این‌آقایان را باوضع بسیار رقت باری از خانه امین الدوله خارج کرده میبرند دربین‌راه قاسم‌آقامیرپنج بعنوان اینکه این آقایانرااعلیحضرت نخواسته از دست جلادان قزاق نجـات میدهد . تا اینجـا باین ترتیب که ملاحظه نمودید مادهٔ هشتم پرگرام لیاخوف عملی و اجرا شد حالا برویم بباغ شاه ببینیم آنجاچه خبراست اجرای این ماده در آنجا بمنتها درجه تکمیل وفاتحهٔ مشروطیت خوانده میشود !

درباغ شاه چه خبراست ؟

آقای مستشارالدوله دنبالهٔ این پیش‌آمدجگرخراش‌رااینطورعنوان کرده بود . اگر قاسم‌آقا میرپنج نبود بی‌گمان ما ها بدست قزاقها و سربازان قطعه قطعه شده بودیم . کار مداخلهٔ قاسم آقا بجائی کشید که با همراهان خود دست بشوشکه کرده درمیان ما ومهاجمین‌افتاد وبهرنحوی بود ما را بکوچهٔ کمال الملك رساند و در آنجا درخانه ای را کوبید که گویا متعلق بسید علی‌نامی بود ، زنها وقتی‌ماهارا باآن‌وضع‌دیدندآنچه

۱ ــ کسروی مینویسد : چنانکه دیگران میگویند چون اوتفنك در دست میداشته قزاقان درآغاز آمدن نخست اورا کشته اند .

بز بانشان آمد بقاسم آقا گفتند . اینها پیشوایان دین ماهستند اینها نمایندگان مجلس، هستند . ای نامسلمان آیا چه کرده بودند باین حالشان انداخته اید؟

« قاسم آقا متانت و بردباری را ازدست نداده میگوید خواهران جای این گفتگوها نیست دررا باز کنید آقایان اندکی استراحت کنند نان چائی برایشان بیاورند »

قاسم آقا چند نفررا دنبال درشکه میفرستد که آقایانرا بخانه هاشان برساند. یکنفر مفتش نظمیه در بین بوده میگوید نمیشود بایستی بباغ شاه تلفن کنم و کسب اجازه نمایم . پس از تلفن او این آقایانرا دردرشکه گذاشته بباغ شاه میبرند وقتی پیاده میشوند باز عده ای قزاق و سوار بسرشان ریخته بنای زدن را میگذارند دراینجا هم حشمت الدوله بیاری آنها قیام وازاین مهلکه نجاتشان میدهند و باحال بسیار بدی همه را بدرون باغ شاه برده و هریك را بچادری میبرند . مستشارالدوله را هم میبرند بچادری که ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس وشیخ مهدی پسرشیخ فضل‌الله نوری در آنجا محبوس بوده اند .

در باغشاه عدهٔ دیگری از پیروان بهبهانی وطباطبائی کند و زنجیر شده بودند کمی ازشب گذشته یکنفر آمده ملك المتکلمین ، میرزا جهانگیر خان وقاضی ارداقی رامیبرند .

ممتازالدوله وحکیم الملك بدستیاری یکی از نوکران امین الدوله خودرا پنهان ساخته وشب آنروزخونین خود را بسفارت فرانسه رسانده و بعداز چندروز روانهٔ پاریس شدند .

سیدجمال افجه ای پیرمرد شرافتمند که مدتها پنهان بودپس ازخروج از نهانگاه بدستورمحمد علی میرزا از تهران تبعید شد .

بهبهانی پس از سه روززندانی بودن بخاك کلهر تبعیدشد .

طباطبائی هم پس از سه روز آزاد شد اول بهونك رفت وسپس بخراسان عزیمت کرد .

داستان تقی زاده و پناهنده شدن او را بسفارت انگلیس کسروی چنین نوشته :

« چنانچه دیدیم این نمایندهٔ جوان آذربایجان درروز های بازپسین خواهان جنك میبود . با اینحال در این روز از خانه بیرون نیامد و رخ ننمود درحالیکه گذشته از نمایندگی رئیس انجمن آذربایجان نیزمیبود که درجنك پادرمیان خواستی داشت ، و بهر حال بایستی بیرون آید شگفتتر آنکه میگویند : تقیزاده ازداستان جنك پیش از دیگران آگاه شده بوده

اینست بامدادان نوکرخودرا بخانه های کسانی میفرستاده و پیام میداده :
« امروزجنگ خواهد شد زودتر بیائید » با اینحال خود او بیرون نیامد
دراین باره میرزا علی‌اکبرخان دهخدا نویسندهٔ گفتار های صوراسرافیل و
کسان دیگری نیز باوی همراهی کردند. پرفسور برون نوشته: تقی‌زاده دیر رسید
وقزاقان راه ندادند ولی ما ازچنان چیزی آگاه نمیباشیم و آنچه میدانیم
هرکه آمد وخواست راه پیدا کرد وتقی‌زاده که خانه اش در پشت مجلس
می بود میتوانسته زودترازدیگران بیاید » بعلاوه یکی از مواد پرگرام
لیاخوف با این رویداد تباین دارد

درپاورقی صفحه ۱۰۴ جلدسوم تاریخ کسروی نوشته شده « خانهٔ تقی
زاده درروبروی مجلس میبوده . دوروز پیش از بمباران آنرارها کرده
خانهٔ در کوچه های پشت مجلس میگیرد . »

دنبالهٔ نوشته کسروی چنین است : « باری مادراین باره گفته های سید
عبدالرحیم خلخالی را که دستیارمدیرمساوات ودرآنروز باتقی زاده همراه
میبوده در دست میداریم که خودآنها را میاوریم . می گوید . در آنروز
من خواستم به بهارستان بروم ازهرسو که آهنگ آنجارا کردم راهم ندادند
دراین میان که بازمیگشتم درخیابان دوشان تپه بنوکرتقی‌زاده برخوردم
که مرا آواز داد پرسیدم آقا کجا است ؟ گفت : در خانه همراه او روانه
شده بخانهٔ تقی‌زاده رسیدم . امیرحشمت ومیرزا علی‌اکبرخان دهخدا وچند
کس دیگر درآنجا میبودند نشستیم گفتگو میکردیم که ناگهان آوازشلیك
برخواست دانستیم جنگ آغاز شده همچنان درآنجا میبودیم تا جنگ پایان
پذیرفت وچون همه آن پیرامونها را سربازان فراگرفته بودند کسی را
یارای بیرون رفتن نمیبود وما همچنان گرسنه نشسته نمیدانستیم چه باید
کرد چندان ترس برما چیره شده بود که با چشم خود دیدم موهای سر
دهخدا سفید گردید . چون شب شد علیمحمدخان تربیت خویشاوند تقی‌زاده
بیرون رفت و بادرشکهٔ آمدمن وتقی‌زاده ودهخداو یکنفردیگردرآن نشسته
یکسر بسفارتخانه انگلیس رفته پناهنده شدیم »

سید حسن مدیر حبل المتین نیز فردای آنروز بسفارت انگلیس
پناهنده شد .

میرزاجهانگیر خان وملك‌المتکلمین فردای آنروزدر باغشاه بدست
جلادان محمد علی میرزا خفه شدندو بدرود زندگی گفتند روانشان شاد.

قاضی ارداقی راهم سیزده روز بعداز بمباران مجلس مسموم کردند .

میرزا محمد صادق طباطبائی بفرمان شاه از ایران خارج وباروپا

رفت .

مستشارالدوله پس ازماهها بندی بودن رها شد .

حاج آقاامام‌جمعه‌خوئی پس‌از رهائی از زندان باغشاه در تهران‌ماند و بزندگی پرداخت.

شیخ مهدی پسر شیخ‌الله و ابوالحسن‌میرزا شیخ الرئیس‌نیز پس‌از رهائی‌از ایران‌خارج شدند .



درهمانروز که ملك المتکلمین‌ومیرزاجهانگیر خان را کشتند بتکمیل برنامهٔ لیاخوف‌درهمان باغ شاه اطاقی‌را برای دادگاه‌وبازپرسی ورسیدگی انتخاب واین آقایان بعضویت برگزیده شدند .

مؤید الدوله حکمران تهران ، شاهزاده مؤیدالسلطنه ، سیدمحسن صدرالاشراف (۱) ، ارشدالدوله ، میرزا عبدالمطلب یزدی مدیرروزنامه آدمیت، یکنفرمیرپنج قزانخانه میرزااحمد خان‌اشتری(۲) باقر خان پدر

ازهمانروز کسانی را که‌در پیرامون آقایان‌طباطبائی‌و بهبهانی گرفتار گردیده‌واز آنان کاری سرزده بود درآن دادگاه محاکمه و پرسش‌نموده مرخص میکردند آقامیرزا محمدعلی پسر ملك المتکلمین‌را هم پس از کشتن پدرش رها ساختند . دستگیری آزادیخواهان پیوسته‌ادامه داشت . یکعده بیست دونفری‌راما درزیر قل‌زنجیر می بینیم که‌ارداقی ویحی قاضی میرزا نیزدرآن میان دیده میشوند !

سلاسل زنجیر استبداد بر گردن‌این بیست ودونفر مجاهداتصال‌داشت و در زیر این زنجیر، دلهای آزادیخواهی نیزبهم پیوسته و با این شعر تکمیل میشد :

خواهی که دادت بر در صد سلسله بیدار را

همت بکش گردن بنه زنجیر استبداد را

بیست نفر بقیه از اینقرارند : ۱- مدیر روح‌القدس ۲- میرزا حسین نوکر آقا بالا خان سردار ۳- شیخ ابراهیم‌پسر عموی‌روح‌القدس ٤-آقا مجید سیگارفروش ٥- آقاعلی‌سرباز ٦- شریف‌صحاف ۷- میرزا محمد

۱ - وزیر دادگستری و نخست وزیر سابق که اکنون استاندار خراسان‌است . .

۲ - میرزا احمدخان«یاآقای اشتری» را و اکنون نیز هست از عدلیه برده بودندواو بگرفتاران‌دلسوزی بسیار نشان‌میداد تاریخ کسروی بخش سوم ص ۱۱۳

علیخان مدیر روزنامه ترقی ۸- مشهدی باقر تبریزی ۹ - حشمت نظام ۱۰ شاهزاده ناصرالممالك ۱۱ -میرزا علی‌اکبر خان‌معتمددیوان ۱۲-میرزا محمد علی پسر شادروان ملك‌المتکلمین که پس از کشته‌شدن پدرش آزاد شد ۱۳- نایب باقرخان «۱۴-میرزاداود خان» ۱۵- میرزا بزرك‌تبریزی ۱٦- شیخ‌ابراهیم‌طالقانی ۱۷-حاجی خان‌خیاط که‌پس‌ازاستخلاص بمجاهدین گیلان پیوست ودرصفحه‌۱٥ این کتاب زیرشماره ٥ نشان‌داده شده ۱۸-علی بیك نوکر مستشار الدوله ۱۹- حاجی محمدتقی بنکدار ۲۰ - میرزاعلی اکبراورداقی برادر شادروان قاضی‌ارداقی .

از این بیست‌و دو تن این سه نفر: میرزا محمدعلی فرزند ملك و حاجی محمد تقی بنکدار ومیرزا علی‌اکبر ارداقی درتاریخ کسروی زنده معرفی شده اند ولی تحقیقات نگارنده یکنفر را براین‌سه‌نفر افزود و آن رقم ۱٤ میرزا داود خان است . این رجـل صدر مشروطیت کـه افتخار گرفتاری‌باغ شاه را کسب ودر زیر زنجیر استبدادمانند دیگران‌جان‌میداد فرزند میرزا مسیح‌خراسانی است که زمانی دبیراعلم ودبیر الممالك و سالیانی ممتد در مجلس منشی و اکثرا ایشان را منشی باشی نیز خطاب میکردند ،سه‌دوره نیز نمایندهٔ‌خراسان‌بوده‌علاوه برادوار نمایندگی ۲۲سال است که متوالیا سمت‌ادارهٔ‌معاونت اداری مجلس‌راادامه‌میدهند،این مجاهد که‌یادگار‌صدرمشروطیت‌است دردوران‌قیام‌خراسان‌معاون‌اداره‌ایالتی خراسان‌وازهمکاران کلنل محمدتقی‌خان بود نسبت بکلنل‌ارادت‌صمیمانه‌داشت.

علاوه براین بیست ودوتن‌بازهم مجاهدینی یافت میشدند که‌بمناسبت بغض و کینهٔ مستبدین دربارمخصوصاً محمد علیمیرزا بطورمجرد ویا دونفر سه نفردرزندان باغ شاه بودند منجمله ضیاء السلطان چراغ برقی ومدیر روزنامهٔ‌روح‌القدس که این دو نفررا باتهام انداختن‌بمب درخیابان‌اکباتان بطرف کالسکهٔ محمدعلیمیرزا هرشب بوسط باغ میآوردند وبسه پایه بسته تازیانه میزدند . فریاد این دوتن مظلوم درتمام باغ انعکاس مییافت ، تمام محبوسین خود ودرد خودرا فراموش و بحال این دوتن بسیاراندوهگین وماتمزده بودند . فرمانده باشقاوت این شکنجه سلطان باقرخان نام داشته یکی ازشبها که شلاق فراوانی بضیاءالسلطان‌چراغ برقی‌وبه‌رروح‌القدس میزنند وباحال بیهوشی‌آن دوتن‌را بزندان اعاده میدهند سلطان‌باقرخان مجالی نداد که‌آنها برای خوردن شلاق مجدد تجدید قوا نمایند ، بشتاب بزندان رفته آندوتن را دوباره بیادشلاق‌خودمیگیرد. باز،خشمش‌فرو کش نکرد وبجان سایرین افتاد . حاجی محمد تقی بنکدار ، ارداقی ، میرزا

داودخان و یحیی میرزا را با شلاقهای آتشین خود ، زجرداد . یحیی میرزا در ضمن خوردن شلاق خونسردی خارق‌العاده ای از خود نشان میداد بروی ضارب نگاه نمیکرد چند شلاقی که سلطان باقرخان بسر و روی او نواخت ابداً خم بابرو نیاورد .

یحیی میرزا گرچه چنین روزی را ندیده بود اما میدانست که آزادی مفت بدست نخواهد آمد از جانبازیهای آزادیخواهان سایر ملل آزادیخواه اطلاع داشت و میدانست که با آن آزادگان چه ستمها رفته و چه شکنجه ها دیده اند .

خونسردی یحیی میرزا و عدم توجه بقیافهٔ باقرخان ، ضارب راجری ساخت و بر آن داشت که یحیی میرزا را بحال بیاورد ولی غافل از این بود که اگر سرش را هم ببرد آه و ناله و تضرع و زاری نخواهد کرد. دراینمیان محکمتر ایستاد و پاهارا عقب و جلو گذاشت ، فهماند که میخواهد کتك فراوانی به یحیی میرزا بزند ، یحیی میرزا هم با کمال خونسردی و متانت که خاص خودش بود بآرامی سرخودرا اززیر زنجیر پیچانیده رو بدیوار نشست و پشت خودرا بدم شلاق سلطان باقرخان داد ، ضربه‌های شلاق پشت سرهم تکرار و فقط صدای شلاق دراطاق طنین میانداخت تا شصت هفتاد شلاق متوالیاً نواخت وچون جزیك پیراهن یك لا رخت دیگری درتن یحیی میرزا نبود گمان میرفته است اوازحال رفته .

باقرخان خسته شده باهمان حالت درندگی از زندان خارج میشود بمحض خروج او ، یحیی میرزا رورا برگردانده بایك قیافهٔ گشاده و آرامی میگوید : «رفت آن نامرد» همهٔ زندانیان هم زنجیراو ازاین بردباری و شجاعت او درشگفت میشوند. با آنهمه شلاقی که خورده بود دامن خونسردی را ازدست نداده لب بسخن گفتن بازو داستانهائی از رنج و فداکاری آزادیخواهان فرانسه سرودو با این رفتار و گفتار خود آب بر آتش دلها ریخت. روان او و سایر شهدای راه آزادی شاد .

داستان بمباران مجلس واجرای پروگرام کلنل لیاخوف که بیگمان با قرارداد ۱۹۰۷ بستگی تام داشت وتخریب دارالشورای ملی وانهدام مشروطیت را دراینجا بادرج آخرین راپرت کلنل لیاخوف پایان داده و می رویم برسر «ایستادگی تبریز» ودلاوریهای مجاهدین جان برخی آنشهر غیر تخیز .

تهران محرمانه راپرت نمره ۶۳
مورخ ۱۲ ژوئن ۱۹۰۸

جناب جلالتمآبا تلگراف عالی را در حضور افسرهائی که **در راه روسیه و اجرای خیالات او** حاضرند **تن و جان** خود را فدا کنند در خصوص خدمتگذاری بریگاد قزاق **در تخریب مجلس** با اعلیحضرت امپراطور کرده بودند با دستخط خودشان مرقوم فرمایند « آفرین قزاقها » « **تشکر به افسران شجاع** » خواندم تمام ایشان غرق مسرتی شدند که تعریفش خارج امکان است وچنان صدای خودرا بزنده باد بلند کردند که تا مدتی دراز عکس صدای زنده باد آنها مسموع بود شدت مسرت افسرهارا بیان کردن غیرممکن است افسرها متفقاً قرارداده اند که بنده از جنابعالی خواهش کنم که ازجناب سردارقفقازیه خواهش کنید حسیات صادقانهٔ افسران را در راه اوامرتاجدارروسیهٔ عظمی و تمام هستی خود را برای انجام فرامین امپراطوراعظم خودشان فدا کنند عرض نمایند متشکر الطاف اعلیحضرت امپراطوراعظم

کلنل و . لیاخوف

اکنون که چندین سال ازآن جنایت بزرك یعنی توب بستن مجلس و انهدام مشروطیت ما میگذرد ، بازهم خورده لیاخوف ها وبقایای او دیده میشوند که در کشورما دست از پا دراز تر شاغل کاری بوده وبنام اینکه اینان ازاعقاب همان جنایتکاران دست وروشسته وسفیدند باتهایت پرروئی زندگی میکنند وشگفتی دراینجا است که دشمنان اینهارا که هستی بخش برملل ضعیف وناتوان شدند ، دشمن میدارند . و این دشمنان مسلم را که با نوامیس مقدس ملی اوآنگونه رفتارسبعانه نمودند ، دوست میپندارند !

۴ ـ ایستادگی تبریز

پس از اینکه مجلس شورای ملی با آن وضع جگر خراشی که خواندید برانداخته شد ، حکام مستبد سایر ولایات بارباب خود تأسی جسته آنها هم انجمنهای ملی را برانداختند وچوب وفلك رادوباره بمیان آورده قانون را دورانداختند !

آتش مقدس آزادی را در تمام شهرها باستثنای رشت و تبریز خاموش ساختند . راجع بمقاومت موقتی رشت در کتاب آبی چنین نگاشته اند:

«در تاریخ ۲۴ ژون آگاهی از کودتای شاه رسید (۱) نگهبانان در جلوخانهٔ حکمران گذارده سه توپی هم درچندجا گذاردند ، روز ۲۷ دستور داده شد مردم بازارهارا بگشایند. ولی کسی گوش نداد . حکمران یکدسته سرباز فرستاد که ناچارشان گردانند واین بود جنگی رخ داد که سه تن کشته گردید وچهارده تن زخمی شدند . روز ۲۹ بازارها بازشده آرامش برپا گردید.»

در تاریخ کسروی نسبت بعمل ظهیرالدوله حکمران گیلان ابراز شگفتی شده است که چرا او که ازهواداران مشروطه بشمارمیرفت، بچنین عملی دست زد ؛ خودپاسخ خودرا باین شرح داده است :

« به نوشتهٔ برون یك کشتی جنگی روسی ببندرانزلی آمده بحکمران آگاهی داد که اگرانجمن وآزادیخواهی را برنچینند ، اوخود بکارپرداخته خواهد برچید و بدینسان ظهیرالدوله را ناچار گردانید » .

جریان اسف آور توب بستن مجلس و نحوهٔ گرفتاری آزادیخواهان تهران را سریعاً برشت اطلاع دادند بنا بر این با ظهیرالدوله که خود از مشروطه خواهان بشمارمیرفت نمیبایستی جنك میکردند ، وظهیرالدوله نیز نمیبایستی پیش دستی میکرد میبایست بمقتضای آزادیخواهی باآزادیخواهان کنار آمده وقوائی تشکیل میداد وجلوحکومت تهران را که بصورت اولیه خود یعنی استبداد درآمده بود میگرفت ویا اگر نمیتوانست بکشتی پاسخ میداد این گوی واین میدان تا همان عمل لیاخوف را دررشت نیزاجراواین ننك را مانند تهران وتبریز مستقیماً عاید خودشان میساختند . اگر چنین

---

۱ ـ کودتای شاه ولیاخوف ۲۱ ژون ۱۹۰۸ بود :

شده بود ، نگارنده نیز دراینموقع که دارم ایستادگی تبریز را مینویسم حق رشت را هم آنطوریکه باید برای همین مورد بخصوص ادا میکردم بهرحال اجر آزادیخواهان رشت بمناسبت بستن بازار و پیکار باحکمران در جای خود و در صفحات تاریخ تا همان اندازه که میتوانستند و کردند ، محفوظ است .

امااز اصفهان وشیراز ، که قبلا هزاران مواعید پهلوان وارانه میدادند کوچکترین جنبشی برای مقاومت در برابر حکومت استبداد تهران و عمل ننگین محمدعلیمیرزا ابراز نشد .

ظل السلطان هم که ازنام مشروطه وقانون وزحمات آزادیخواهان می خواست بسود خوداستفاده وبجای برادر بتخت سلطنت نشیند ، هنگامی که دیدآزادی ومشروطه ومجلس را از بین بردند ، از ترس جان و برای حفظ اموال خود اوهم مانند برادرش به بیگانهٔ دیگری متوسل شد یعنی آن یکی بدامان روس افتاد واین یکی بدامان انگلیس !

ولایات آذربایجان هم همین حال را داشتند ، دراین میان فقط شهری که ممتاز ازدیگر ولایات بود همانا تبریز است ولی تبریز هم ابتدا دچار همان سرنوشت شدولی بعدجبران کرد .

درهمان روز بمباران مجلس در تبریز هم دولتیان جنگ را آغاز و برانجمن ایالتی آذربایجان تاخت آوردند اینك باید دید ، چرا انجمن تبریز غافل گیر شد؟

محمد علیمیرزا چون سالیان دراز در تبریز نشو ونما کرده راه وچاه راخوب میشناخت و بروحیهٔ طرفداران خود هم نیك آشنائی داشت قبل از بمباران رابطهٔ خود راباتبریزیانی که استبداددرروحشان رسوخ یافته ، باشیر اندرون شده بود ، که باجان میبایستی دررود ، برقرار ساخت منجمله سید هاشم معروف به دوچی . دستورات لازم مبنی برهجوم بانجمن و برچیدن آزادی را بمیرهاشم فرستاده بود چند محله ازقبیل دوچی ، سرخاب باغمیشه ، ششگلان که درشمال مهران رود تبریز واقع شده خواهان و هوا دار استبداد میبودند واین محلات در دست دولتیان بود . تنها محله‌ای که از شمال مهرانرود جداطرفدار مشروطه وآزادیخواهی بشمار میرفت همانا محلهٔ امیر خیز است .

چنانچه بستر رود خانهٔ مهرآنرود را خط مرزی بین مشروطه‌خواهان ودولتیان قرار بدهیم فقط محلهٔ امیرخیز درآنسمت مرز مشروطه‌خواهان باقی میماند که‌در آغاز جنگ بایستی یکتنه باچندین محلهٔ مستبد پیکار کنند اگر چه از سایر محلات آزادیخواهان باآن محله کمك شده ومیشد .

محلات آزادیخواهان بدو بخش، بخشیده شد. یك بخش را باقر-
خان و بخش دیگر را ستارخان بعهده گرفتند.

مغازه های مجیدالملك که دردست آزادیخواهان بود شروع به سنگر
بندی نمودند. مجاهدین خیابان و نوبر زیر نظر باقرخان ومجاهدین امیر-
خیز وسایر پیرامونها بسر پرستی ستارخان در آمدند.

آغاز جنك ازطرف دولتیان شد. مناره های سیدحمزه وصاحب الامر
که در ارتفاع نسبتاً بلندی، قراردارد وسایر محلاتی که از طرف دولتی
ها سنگر بندی شده بود، بشلیك گلوله پرداختند شجاع نظام که داستان
کشته شدن اورا بتمهید مجاهدبزرك حیدرخان عمو اوغلی خواهید خواند
اول کسی بود که از روی مغازه‌ها بسوی آزادیخواهان شلیك کرد تا از
از طرف ارباب بزرك وولی نعمت مضاف علیه لقبش لاقل به الملك
تبدیل و هم لقب شجاع الملك هزاره‌شود اماا ینهم آرزوئی بود که‌وسیلهٔ
بمب حیدرخان عمواوغلی بگور برد.

نخستین روز جنك تصور میکردند بایك حمله مجاهدین از پا در
خواهند آمد، بهمین لحاظ مانند باران بر سر مجاهدین گلوله میریختند
گاهی هم پیشرفت کرده امیدوارمیشدند ولی دلیری و پا فشاری ستارخان
وباقرخان ومجاهدین ازجان گذشته امیدآنها را مبدل بیأس میساخت. آنها
برای محمد علیمیرزا ولقب، مقام، جاه وجلال فردی میجنگیدند، ولی
اینها برای خاطر آزادی، وخاطر مردم .خاطر قانون واعقاب خود جان
فشانی میکردند.

دو روز باینسان گذشت ودولتیان کاری ازپیش نبردندروز سوم جنك که
روز پنجشنبه‌چهارم تیرماه ۱۲۸۷ بود همچنان جنك و گریزمیرفت‌ودومجاهد
بزرك درمقابل تگرك گلوله ایستادگی میکردند.

دو یاسه روز بعدازبمباران‌مجلس محمد علیمیرزا برای اینکه‌رشادت
خودرانمایانده‌باشد تلگرافی بمضمون زیر بمیرهاشم دوچی مخابره نمود.

جناب مستطاب شریعتمدار آقای میرهاشم سلمه‌الله تعالی باکمال‌قدرت
فتح کردم مفسدین را تمام گرفتار کرده سید عبدالله رابکربلا فرستادم‌سید-
محمد رابخراسان ملك‌المتکلمین‌ومیرزاجهانگیر را سیاست کردم مفسدین
تماماً محبوس شماهم باکمال قدرت مشغول دفع مفسدین باشید واز من
هرنوع تقویت بخواهید حاضرم منتظر جواب هستم جنابان حجج الاسلام
سلمهم‌الله را احوال پرسم همین تلگراف را بایشان نشان بدهید.

محمد علیشاه قاجار

با درنظر گرفتن تبانیهای قبلی وصول یك چنین تلگرافی بیك سید که در رأس لوطی های محلهٔ دوچی قرار داشت معلوم است چه تأثیری را متضمن بود کوچکترین تأثیرش این بود که شاه بازبان مبارك امر بقتال مردم مظلوم وآزادیخواه داده است آنها هم بر تجری خود افزودند.

شجاع نظام وسایر سرکردگان دولتی برشادت وشجاعت مجاهدین پی نبرده بودند تصور میکردند که بامختصر فشار شهر را تسخیر خواهند کرد وآنچه لیاخوف درتهران کرده بوداینها هم درتبریز خواهند کردولی دراین سه روز جنك پی بعدم قدرت خودشان برده وفهمیدند که حریف پرزور است وکارتبریز باتهران از زمین تاآسمان فرق دارد. فهمیدند که آنها برای دیگری وبسود دیگری میجنگند ولی حریف برای خود و اعقاب خود.

جنك پیوسته ادامه داشت، گاهی بساعات بعد از غروب روز هم میکشید، رفته رفته ازسوی دولتیان دست بتاراج نیز زده میشد. آنانکه اسلامیه را در تبریز بنا نهاده وباآزادی مخالف وحتی فتوای ریختن خون آزادیخواهان را داده بودند خانه هاشان بتاراج میرفت و بایستی هم برود خانهٔ حاج میرزاحسن مجتهد مستبدهمکارصمیمی شیخ فضل الله تاراج شد.

روزشنبه ششم تیر ماه۱۲۸۷ که جنك بشدت درکار بود و سواران دولتی شکست خورده بودند خانه آن مجتهدمستبدتاراج شد وخانهٔ اوراهم گرفتند وسنگربندی نمودند، دوباره سواران هجوم آورده عده‌ای کم از مجاهدین راکه درآنجا میبودند خارج ساختند و پس ازیکساعت دوباره مجاهدین هجوم آورده آنجا راگرفته سواران رابعقب راندند.

اولین قربانی ایستادگی درتبریز **آقابالاخان خیابانی** بود که در: برگشت دومی سواران بخانهٔ حاج میرزاحسن این جوان دلیرمجاهدفا ر بگریختن نشده وقتی سواران نزدیك میشوند دونفر را کشته وخودش نیز بدست سواران کشته میشود، سواران نعش اوراآتش زدند!

جسد نیم سوز اورا مجاهدان وخویشاوندانش بروی تابوتی گذاشته برای اینکه سفاکی وناپاکی دولتیان را بهمه نشان دهند اول در کوچه ها گردانیدند سپس بکنسولخانه ها بردند و ازاینجا بود که مجاهدین سخت تکان خورده بمقاومت خود افزودند؛ خویشاوندان آقا بالا خیابانی هم حس خونخواهی شان بیدارشد. ازحالا پیکار شدید وخیلی شدیدتر میشود. ازآنطرف ملایان ملانما مشروطه خواهان را (بابی) خطاب وبسواران

دولتی میگفتند «جان ومال ایشان حلال است » (۱) بهمین جهت سواران ازهر نوع کشتارفجیع و تاراج دریغ نمیکردند وباز بهمین جهت میرزا ـ ابولحسن پزشك که مردی دانشمند واروپا دیده ودر محلهٔ دوچی سکونت داشت بدستور شکرالله خان شجاع نظام دستگیر و بنام اینکه بابی است اعدام شد . پس از آن تلگرافی توسط سپهسالار اعظم بشاه مخابره کرد که میرزا ابولحسن حکیم نوادهٔ میرزا سلمان حکیم رئیس ومدرس تمام بابی ها بود گرفته دادم تیر باران نمودند .

تاروز نهم تیر دولتیان با تمام زوری که‌زدند کاری از پیش نبردند بیوك خان پسر رحیم خـان قره داغـی بایکصده از سواران خود بکمك دولتی هاآمد .

شاه بپدرش رحیم خان دستور داده بود بکمك برخیزد اما رحیم ـ خان گفته بود مجاهدین لایق نیستند که من خود بروم . بنده زاده رامیفرستم .

فردای آنروز بیوکخان بـا هفتصد نفر سواران تازه نفس خود از راه خیابان بشهر تاخت آورده باقر خان درمیان خیابان سنگری ساخته بود ودستهٔ از مجاهدین بایکدستگاه توپ در آنجا بپاس مشغول بودند .سواران بیوکخان اسب تازان بنزدیك تیررس که‌رسیدند، مجاهدین باتوپ و تفنك بشلیك پرداخته دسته‌ای‌ازسواران را بخاك هلاکت ریختند بقیهٔ سواران تاب نیاورده با (بنده زادهٔ رحیم خان) مشمشمانه گریختند ومجاهدین موقع را مغتنم شمرده آنها را دنبال وعدهٔ دیگری ازآنانرا کشتند .



یکی ازیادداشتهای آقای مهندس طاهرزاده بهزاد که شاهدعیان است و خوشبختانه از کید حادثات رسته ونمونه‌ای از جنك یکی از سر دسته های مجاهدین تبریز است در اینجا بمناسبت درج میکنیم ودر دنبالهٔ آن بنگارش خود وسایر پیشرفتای مجاهدین ادامه میدهم :

نمونه‌ای ازهنر نمائیهای مشهدی محمد صادق خان چرندابی

تلگراف خانه تبریز سنگر مجاهدین محلهٔ چرنداب بود. بنای تلگراف خانهٔ که‌درایام گذشته شاهدصحنه‌های پرشور سیاست بود حالاسنگرمجاهدین میباشد ، مدتیست خبیرالسلطنه رئیس تلگراف خانه و مأمورین مخابرات درنتیجهٔ شدت جنك محل مأموریت خودشان را ترك کرده و کلیهٔ ماشین

---

۱ ـ اینکار ناپسند در چند سال پیش بنام دیگری در آن صفحات تجدید شد !

آلات آنجا بی‌سرپرست و اکثر اوقات ماشینهای مخابراتی کار میکنند و معلوم است که از تهران و سایر شهرها مشغول مخابره هستند ولی کسی نیست که از گرفتن و کشف مخابرات اطلاعی داشته و نتایج آنرا باستحضار صاحبان آن برساند.

جای حیرت و یا میزان صفا و صداقت مجاهدین از اینجا معلوم میشد که از اینهمه ماشین آلات که آنجا موجود بود یك پیچ و مهرهٔ آنها حیف و میل نمیشد.

محل تلگرافخانه درسمت جنوبی باغ عالی قاپو واقع شده و از نقطهٔ نظر جنك حفظ آنجا دارای اشکالات فراوانی بود. و گویا بهمین جهت یکی از رشیدترین سردسته های مجاهدین را برای حفظ و حراست آنجا انتخاب کرده بودند. این ایام خطرناکترین و پرهیجان ترین وسخت ترین روزهای تبریز بشمار میرفت، ساختمانهای مجد الملك کلیهٔ بناهای سمت شرقی باغ عالی قاپو در دست سوار های شجاع نظام وضرغام وتفنك چی های انجمن اسلامیه بود. دراین روزها پیش جنك همه وقت ضرغام بود، قبل از همه صدای ده تیر او شنیده میشد (ده تیر یاماورز) ده تیرضرغام هر تیرش که خالی میشد دودفعه صدا میکرد و بالاخره هم معلوم نشد که این چه جوراسلحه‌ای بوده که بعوض یك صدا دومرتبه صدا میکرد و این اسلحه بلای جان مجاهدین بود زیرا وقتی صدای اورا میشنیدند باکمال احتیاط میگفتند که ضرغام شرق کرد وخودشان راآمادهٔ جنك میکردند. این مرد خونخوار هنگامیکه شلیك میکرد هرده تیررا بطور تسلسل خالی میساخت که درواقع صدا بیست دفعه شنیده میشد. اگرچه بعضی ها اوائل تصور میکردند این صدای دومی از ترکیدن گلولهٔ او بعداز اصابت بهدف تولید میشود، ولی زان پس بارها تیر های او بسنگرهای ما اصابت کرد و این حدسیات تأیید نشد.

امروز زودتر از هرروز صدای ده تیر ضرغام شنیده شد ودرپی آن از کلیهٔ سنگرهای دولتیان صدای تیر تفنك شلیك شد. امروز روز جهنمی و روزیست که هیچکس امید به ادامهٔ حیات ندارد. صدای توپ وتفنك به صدای رعد و برق بیشتر شباهت پیدا کرده بود، عدهٔ مجاهدینی کـه در تلگرافخانه بودند قریب بنجاه نفر اینها درساختمان خود تلگرافخانه ودر پنج خانه هائیکه در جوار تلگرافخانه واقع شده بودند سنگربندی کرده مشغول جنك شدند، صدای توپ وتفنك از یکطرف صدای شیپوروخروش مهاجمین ازطرف دیگر قویترین دلها را آب میکرد. از ترس دهن هـا

خشك میشد ، لب ها ترکیده خون میریخت ، چندنفر تاب مقاومت نیاورده پا بفرار گذاشتند ولی زودتر از دیگران شربت شهادت نوشیدند زیرا این محل راه فرار نداشت سر راهها دردست مهاجمین بود ازاین عده چندنفری بهروسیله بود موفق بفرار شدند ، عدهای هم در حال فرار و عدهٔ دیگر درسنگرها کشته شدند ، مشهدی محمدصادق خان این مرد پولادین درطبقهٔ دوم بنای تلگرافخانه میجنگید ابداً ترس وواهمه بخود راه نمیداد بعداز چندین ساعت جنك ، مهاجمین به در خانههای روبروی ساختمان تلگرافخانه هجوم آورده آنجا را گرفتند و فاصلهٔ بین طرفین ده پانزده متر بیشتر نبود بطوریکه از پشت سنگر ها بهمدیگر فحش وناسزا می گفتند ، حتی همدیگر را هم بنام میخواندند . مشاهدهٔ زخمیها و کشتگان ، مجاهدین را سخت متأثرمیکرد ، بهتضرع زخمیها واستمداد آنها پاسخ داده نمیشد وبعضی از زخمیها اصرار میکردند لااقل مجاهدین آنها را بکشند تا با آنحال زخمی بدست دشمنان آزادی نیفتند .

مجاهدین ناچار یکی پس از دیگری خانههای اطراف تلگرافخانه را از دست داده وعقب نشستند متأسفانه قطارهای فشنك خالی میشود . چندصندوق فشنگی کهموجود بودچندبارقطارهارا پر کرده بودولی دیگرذخیرهایموجود نیست مرحوم محمدآقاعموزادهمن که یك مردساده و بی سیاستی بود پیش محمدصادق خان رفت ،وقتیکه باو نزدیك شد منظرهٔ وحشت آوری مشاهده کردم دیدم سرپرست مالوله دهتیر را محاذی پیشانی محمدآقا گرفته و با خشم باو میگوید اگر یکدفعهٔ دیگر این حرف را بزنی از توی دهنت میزنم . مرد غیرتمند نمیتوانست کلمهٔ عقب نشینی رفرار را بشنود میل داشت صد مرتبه کشته بشود ولی از جلوی دشمن فرار نکند .

میان رفقای ما ملاقاسم نامی بود که با همان دستار ولباس ملائی بصف مجاهدین درآمده وازهمه مجاهدین مسن تر بود دراینوقت سرپرست مارا مخاطب قرارداده گفت از کشته شدن باکی نداریم ولی با کشته شدن بنتیجه نمیرسیم باید زنده بمانیم که مردم را حفظ بکنیم . مشهدی محمد صـادق خان بایك وضعی که ازشدت تأثر وغضب سیاه شده بود گفت من حاضرم پیشنهاد شمارا بپذیرم ولی راه عقب نشینی نداریم . ملاقاسم گفت چرا داریم حیاط تلگراف خانه بسمت غربی دری دارد که دارای قفلی است که با یك تیر میشودآنرا شکست وازآن حیاط هم بحیاط دیگرمیشود راه پیدا کردو بالاخره بدین وسیله میشود ببازارچهٔ خیابان رسید ودرآنجا سنگردوم را ایجاد کرد. محمد صادق خان گفت جنك راباید ادامه داد ولی شمااگر بتوانید

چند نفر بروید این راه را ایجاد بکنید اول جنازه های کشته ها وزخمی‌ها را ببرید وقتیکه آنهارا نجات دادید بمن خبر بدهید . مجاهدین مطابق نظر او اقدام‌ودر آخرین‌دیواری که می‌شکافتند دچار خطر دیگری شدندو آن این بود که مجاهدین خیابان که در بازار میبودند بتصور اینکه شتربانیهای دشمن دیوارا می‌شکافند شروع به شلیک کردند ، با زحمت زیاد بآنها فهماندیم که ما مجاهدین تلگرافخانه هستیم پس از انجام عمل برگشته و به مشهدی محمدصادق خان خبردادیم ، گفت شماهمگی‌راه بیفتید من پشت سرشما میآیم ، این غیرتمند ازهمه عقب‌تر میآمد ، با این وضعیت ماوارد بازارچهٔ خیابان شده جلوی حمامی که اسمش حمام محمدصادق‌بود شدیم بمحض‌ورود ببازارچه بـا کمال حیرت مشاهده کردیم که بیش از سیصدنفر مجاهدین آنجا اجتماع کرده اند ومرحوم میر هاشم که نانوا بود وباوجود اینکه اینها خبرداشتند که محمد صادق خـان چهار ساعت بیشتر است ازهرسمت محاصره شده است قدمی بکمك‌او بر نداشته اند ، محمد صادق‌خان که سخت‌متأثر وعصبانی‌بود حضاررا مخاطب قرارداده و آنانرا مورد توبیخ قرارداد . حرف خیلی‌سنگینی زد یعنی گفت لچك زنهاسرتان باشد بااین بی‌همتی ، همهمه درمیان مجاهدین بلندشد وما هاتصور کردیم که ازدست دشمن که نجات پیدا کرده ایم حـالا در دست دوستان کشته خواهیم شد ولی مرحوم سیدهـاشم گفت رفقا اگرمن هم چهار ساعت بااین شدت درمحاصره بودم عصبانی‌شده و آنچه که نگفتنی است میگفتم دست محمدصادق خانرا گرفته ودلجوئی واظهار شادمانی کرد که بقیه مجاهدین نجات یافته اند چندتا نان سنگکی میان مجاهدین تقسیم کردند و پس از نیمساعت استراحت و شور کلیهٔ مجاهدین را تقسیم کرده و اقدام به هجوم متقابله کردند .

هجوم متقابلهٔ مجاهدین

درنقشهٔ‌هجوم متقابل مجاهدین چرنداب پیش‌قراول شدند که بقوای دولتیان که در بازارچهٔ مقدم باغ عالی قاپو پایگاه داشتند هجوم ببرند و برای عملی کردن این نقشه ما میبایستی از بـازارچه نو وارد کوچهٔ‌مرحوم سیدتقی پیشنمازشده واز آنجا از خانه های مردم خودمان را به پشت بام بازارچه رسانده وازدریچه های گنبد های بازارچه ، دست به هجوم بزنیم دراین اثنا عدهٔ رفقای مابه سی‌نفر میرسید بهرنگوی بود خودمانرا ببالای گنبد ها رسانده وسواره های شجاع نظام راکه توی بـازار چه بودند هدف قرارداديم . دراین هجوم من حدس میزنم که کمتر تیری خطا رفت.

پهلوی من یك جوانی که هم‌اسم‌من کریم نام داشت‌تهور بخرج‌داده بالای گنبدرفت وقتی که تفنك را راست کرد تیر خالی کند ناگهان از بالا به پائین‌واژگون‌شدفوراً‌اورا گرفته‌ومشاهده‌شد که تیردشمن چندسانتیمتر پائین‌تر ازقلبش اصابت واز پشت بیرون رفته برطبق شعار مجاهدین دو نفر داوطلب شدند که اورا از رزمگاه خارج کنند. کریم خواهش میکرد که اورا تکان ندهند تالااقل راحت جان بدهد این گفتار و چهرهٔ پژمرده او هیچوقت از اعماق خاطرم محو نمیشود، خواهش اوپذیرفته نشد این‌جوان دردوش اسماعیل که اورا میبردجان داد، وقتی این خبر بچرنداب رسیده بود همان شب در آق مسجد (مسجد سفید) ساکنین محلهٔ چرنداب بنام من مجلس عزا ترتیب داده بودند! چند نفر نگاههای حسرت رابدرقهٔراد کریم کرده بودند.

مردشیردل محمدصادق خان مجاهدین را مخاطب قرار داده و گفت کارتان را انجام بدهید بامرده بازی نکنید، کشته شدن‌و کشتن‌شعار ماست این دیگر تماشا و حسرت ندارد. هجوم را ادامه دادیم و طولی نکشید بازارچه ازدولتیان خالی شد واین اولین رخنه ای بود که همان‌روز بصف دشمن وارد شد، ازپشت بازارچه پائین‌آمده دشمن‌را تعقیب کردیم طولی نکشید باغ عالی‌قاپوهم بدست‌ماافتاد. مزهٔ‌هجوم از پشت گنبدهای بازارچه بمذاق ماالذیذ آمده بود، اینك بالای پشت بام بازارچه اورسی دوز ها رسیدیم بی‌درنك هجوم را شروع کردیم ولی متأسفانه در اینجاهم قربانی دادیم. موسی که یك جوان فوق‌العاده خوش قیافه و تماشائی ولی درکارها خیلی بی‌رویه و بی‌سلیقه بود واو بمناسبت بی‌احتیاطی و بی‌پروائی جان‌خود را از دست داد، آنطوری که بمن گفتند این مرحوم جلوی دریچهٔ گنبد نشسته سرش را ازدریچه بطرف پائین خم کرده بدقت قراول میرود که تیرش خطانکند ودرهمانحال تیردشمن پیشی‌جسته از دهنش خارج‌میشود وبدون اینکه یك کلمه حرف بزند جان شیرین خودرا درراه آزادی از دست میدهد. جنازه اورا هم توسط مرحوم محمد آقا عموزاده با یکنفر دیگر بمنزلش فرستادیم محمدصادق خان مثل شیر بدون ابراز خستگی به هجوم خود ادامه میداد طول نکشید بازار خالی شد واز آنجا پائین آمدم چون هوا تاریك‌میشد جنك شدت خودرا ازدست‌داد وبالاخره جنك آنروز خاتمه پیدا کرد، ودوباره تلگرافخانه بدست ما افتاد.

این بود جنك و گریز وسرگذشت یك روز مجاهدین و انقلابیون مشروطه. شادباش ارواح آن مردان دلیر وشهدای راه آزادی که‌مردانه

برای گرفتن آزادی و اعادهٔ مشروطیت جان می‌دادند و ارزش برای بقاء حیات قائل نبودند سعادت آنها دراین بود که با کمال افتخار شهید شدند واوضاع تأثرآور مجلس شورای امروزرا مشاهده نکردند.

این بود نمونه ای ازهنر نمائیهای مجاهدین در ایستادگی تبریز که آقای مهندس طاهرزاده بهزاده نوشته‌اند.

قبلا متذکر شدم که بیوك خان با هفتصد تن سوار های تازه نفس، ضرب شصت مجاهدین را خورد ومجاهدین بدنبال آنها افتاده وعده‌ای از سوارانش را بهلاکت افکندند این پیشرفتهای مجاهدین دربار را سخت آشفته ساخته بود، باین اندیشه‌افتادند که مخبرالسلطنه را باید برکنار وعین الدوله را بجای او گسیل داشت زیراعین‌الدوله دشمن بنام‌مشروطه خواهان بود وتصور میکردند بمحض اینکه پای عین‌الدوله بباسمنج برسد، ریشهٔ مشروطه بخودی خود خشك خواهدشد. خوشبختانه خواهیم‌دید که عین‌الدوله‌هم نتوانست کاری از پیش ببرد. دیگران را نیز بیاری او گسیل داشتند.

پیش ازرسیدن عین الدوله بیوك خان زمینه را سخت دیده وفهمید که همان راهزنی وغارتگری‌در بیابان بهتراست، باقی ماندهٔ‌سواران‌خود را برداشت وراه قره داغ را درپیش گرفت. پس ازاینکه، تعیین عین‌الدوله بسمت ولایت آذربایجان درشهرمنتشرشد مخبرالسلطنه هم ازجلفاراه‌اروپا را درپیش گرفت وآزادیخواهان را بحال خودگذاشت تا دشمنان آزادی هرچه میخواهند بسرشان بیاورند، بجای او مقتدرالدوله که بلباس آزادی ملبس شده ولی دراینموقع که جنگ‌آغازشده بود، زندگی درمحلهٔ‌دوچی را بزندگی باآزادیخواهان ترجیح داد، موقتاً بکفالت معین شد تاعین‌ـ الدوله برسد. عین‌الدوله روزدهم تیرماه ۱۲۸۷ همان‌مقتدرالدوله‌راپای سیم خواسته باوگفت: این ستارچه‌قابل‌است در مقابل اینهمه استعداد در ولایت ایستاده است...!»

این تلگراف مقتدرالدوله را برانداشت که‌رحیم خان پدربیوکخان را پای سیم بخواهد واورا بیاری بطلبد شاید پدرتواندآبروی ریختهٔ‌پسر راجمع کند. روز۱۷ تیرماه رحیم خان باسواروسربازبسیاری که‌میداشت با توپهائی که سابقاً ازانجمن ایالتی‌آذربایجان برای حفظ آزادی گرفته بود بتبریزرسید ودرباغ صاحبدیوان نشست وبازاردشمنان‌آزادی را گرم گردانید. مردم نیزازآمدن‌اومتوهم شده‌فشارخودرا برآزادیخواهان افزون ساختند. کونسول روس هم ازموقع استفاده کرده عدهٔ ازتجاربنام

را ازقبیل حاجی حبیب لك ، حاج محمدرضا شکوئی ، حاج ابراهیم صراف حسن آقا تاجر باشی و یکعدهٔ دیگر را برانگیختند که بوسط افتاده آزادیخواهان را ازادامهٔ پیکار بازدارند، پیام آور آنها ملاحمزه بود پیشنهاد میکرد که آلات جنك را برحیم خان سپارید ودرزینهار دولت روس درآئید میرهاشم خان مجاهد و باقرخان گوش باین یاوه سرائیها نداده همچنان پیکار را ادامه دادند .

گاهی بمناسبت دودلی بعضی ها تاحدی وقفه درکار مجاهدین حاصل میشد . امور شهر هم ازطرف محمدعلی میرزا برحیم خان تفویض شده واز هرطرفی که بتصور آید راههارا بر مجاهدین مسدود میساختند . با اینهمه مجاهدین درکار خود استوار وانجمن نیزدرهدایت آنها کمال حسن تدبیررا بکارمیبرد ومجاهدین نیزازاطاعت دستورانجمن غفلت نمیورزید . حزب اجتماعیون عامیون هم بااجتماعیون عامیون با کو و تفلیس تماس گرفته وازآنجا کمك میخواستند، آنحزب نیز لازمهٔ فداکاری و کمك را درراه پیشرفت کار مشروطه طلبان بمنصهٔ ظهورمیرساند . همانطوریکه در فصل مشروطیت ایران نوشتم دررساندن تسلیحات جنگی ومخصوصاً مجهز نمودن آزادیخواهانی که ازوطن آواره وهجرت کرده بودند جداً کوشا بود

تا روز دو شنبه ۲۲ تیر ماه جنك همچنان ادامه داشت در این روز رحیم خان باسواران خود بشهردرآمد پشت سراوسهام الدوله رئیس فوج ملایر نیز وارد شهر شد روز سه شنبه بخلع سلاح هریك ازمجاهدین که در کوچه و خیابان دیده میشدند، دست زدند . خانه شادروان علی مسیو رهبر حزب اجتماعیون عامیون را که درمحلهٔ نوبر بود غارت کردند، مجاهدینی که در آن نزدیکی ها بودند خودرا پنهان ساختند .

این یك پیروزی موقتی بود که نصیب رحیم خان شد و بمناسبت این ظفر تلگرافاتی بدربار مخابره وهریك بتوصیف رشادت خود بدیگری سبقت گرفت وبا این پیشرفت موقتی کاررا پایان یافته میپنداشتند .

چون تمام محلات بتصرف درنیامده بود ، ستارخان باعدهٔ قلیل خود مردانه ایستاده ومقاومت میکرد ، ستارخان که سالیانی بود در تبریز به دلیری ، شهامت وشجاعت مشهور شده ودراین جنگهای اخیر کاردانی ولیاقت خودرا ثابت کرده بود ، میدانست که این پیروزی های دولتیان چندان مهم نیست و باید مردانه مقاومت کرد وآنهارا ازپا درآورد . ازاینرو با وجودیکه بعضی ازمحلات مجاهدین دست ازجنك کشیده بودندوازسنگرها عده ای ازمجاهدین قفقازی ودلیران دیگر بمحلهٔ امیرخیز پناهیده و بستارخان

گرویده و از جان و دل بهمکاری او تن در داده بودند مقاومت میکرد با اینکه در مقابل آنهمه سواران دولتی فوج ملایر، فوج رحیم خان، سواران شجاع نظام لوطی‌های محلهٔ دوچی که واقعاً لشکری محسوب میشدند، او با قوای اندك مجاهدین و روحیهٔ بسیار قوی ایستادگی مینمود. از آنطرف ارك که یکی از سنگرهای بسیار مهم و استوار بشمار میرفت و محل قورخانهٔ مجاهدین بود وسیلهٔ چند تن از مجاهدین غیور نگهداری میشد از طرف دیگر حاج شیخ علی اصغر و میر کریم سخنرانان آزادی در این چند روزه مسجد صمصام خان را انتخاب وجمعی از مردم که از آزادی کنار رفته بودند بآنجا دعوت و بنام مشروطه سخنرانی های مؤثر میکردند اینهم یك پشتیبانی مفید از ستارخان بود.

دولتیان ارجی برای این اقدامات در مقابل انبوه لشکر خود قائل نبودند واکثراً در این تصور بودند که ستارخان یا فرار خواهد کرد و یا دستگیر خواهد شد دیگر گمان نمیکردند که این مرد دلیر در مقابل انبوه دشمن خواهد ایستاد و خواهد جنگید و سرانجام پیروز خواهد شد.

کسروی در تاریخ خود نسبت باین دلاوری ستار خان چنین مینویسد:

«.. این ایستادگی گردانهٔ ستار خان یك کار بزرگی میباشد. در تاریخ مشروطیت ایران هیچ کاری باین بزرگی و باین ارجداری نیست این مرد عامی از یکسو اندازهٔ دلیری و کاردانی خود را نشان داد و از یکسو مشروطه را بایران باز گردانید»

در اینموقع مشروطه از تمام ایران رخت بربسته وفقط در تبریز و آنهم فقط در محلهٔ امیر خیز وجود داشت.

صفحات این کتاب گنجایش شرح کامل ایستادگی غیورانهٔ تبریز غیرتخیز را ندارد اجمالا میتوان گفت در حدود یازده ماه پس از بمباران مجلس شورای ملی، دلاوری ستارخان قائد بزرك آزادی ایران وفداکاریهای بی‌مانند انجمن ایالتی آذربایجان که درطول این یازده‌ماه جانشین مجلس دارالشورای ملی ایران شده بود ورهبری حزب اجتماعیون عامیون که شادروان علی‌مسیو در راس آن قرار گرفته بود، مهمتر، صبر و بردباری مردم تبریز در مقابل قحطی مصنوعی که دولتیان و نوکران محمد علیمیرزا ایجاد کرده بودند که نتیجتاً مردم و اطفال آنها مدتی با یونجه سدجوع میکردند، مصائب ودشواری‌های دیگر را بجائی رساند که نه تنها مشروطه در تمام محلات تبریز مستقر شد بلکه بتمام ایران باز گشت کرد و نام پرافتخاری برای آذربایجان عزیز ایران در صفحات تاریخ انقلاب

گیتی جای گذاشت . شاد زی آذربایجان .

تبریز و دلاوران آذربایجان و وطن پرستان آوارهٔ از وطن مقیم اسلامبول یا باکو و یا تفلیس و یا نقاط دیگر زحمت و فدا کاری خودشان را تا حدی که در قدرت داشتند بجا آوردند ، اگر بعد از آن مداخلهٔ بیگانگان آنرا متوقف ساخت موضوعی است جداگانه و از حساب فدا کاران مشروطیت ایران خارج. ننگ بر آنکسی که به بیگانه پناهنده شد و درود بروان مجاهدین و آزادیخواهانی که در باغ شاه ، در تبریز و یا نقاط دیگر ایران برای بدست آوردن آزادی از جان شیرین خود دست کشیدند .

۵ - قرارداد ۱۹۱۹

دربارهٔ این قرارداد شوم که درسی ویکسال پیش ودر دومین‌دورهٔ حکومت وثوق الدوله با انگلستان بسته شد؛گفتگوهای بسیاری رفته و مقالات فراوانی درجراید ، عصرمنتشرگشته وحتی کتابی هم بنام« ابطال الباطل » تألیف‌آقای عبدالله مستوفی منتشرشده است .

آقای مستوفی بمناسبت بیمهری که نسبت بآذربایجان و آذربایجانی دریکی دوجای کتاب‌خود موسوم‌به «زندگانی من» کرده ما آذربایجانیان را ازخودآزرده ساخته است . ولی‌آذربایجانی‌حسابهای شخصی‌راهیچگاه با حسابهای عمومی واجتماعی مخلوط نمیسازد ، باین لحاظ حساب ما و مستوفی را باصطلاح محاسبین بانکی در محل‌خاص«اکسترابودجه‌تر»می گذاریم . ولی‌ازنظرعمومی‌وازنظرتجزیه وتحلیل‌زبان این قرارداداانصافاً بایدتصدیق کرد که‌هیچکس‌مانندمستوفی‌یکتنه بجنك وثوق‌الدوله‌و بریطانیا نرفته است . اوحاق مطلب را گفته وحق موضوع را نیك اداء کرده‌است اومانند بعضی ازمورخین‌دچار نسوان نشده و باصطلاح نعل ومیخ بکار نبرده است . ازاینروتاریخ او تاآنجائیکه مربوط بمردم ایران است و وجنبه های عمومی دارد با ارج میباشد .

مؤلف این کتاب نیز برعایت ترتیب وقایع پس‌ازدرج ترجمهٔ‌قرارداد ۱۹۱۹ونامهٔ کاکس‌سفیرانگلیس اجمالی دربارهٔ اینقرارداد توضیح میدهد.

ترجمه قرارداد اوت۱۹۱۹

نظربه روابط‌محکمه دوستی‌ومودت که‌ازسابق بین‌دولتین ایران و انگلیس موجود بوده است ونظر به اعتقاد کامل به‌اینکه مسلماً منافع مشترکه‌واساس‌هردودولت درآتیه‌تحکیم وتثبیت این روابط رابرای طرفین الزام مینماید ونظر بلزوم تهیهٔ وسائل ترقی وسعادت ایران بحداعلی‌بین دولت ایران‌ازیکطرف ووزیرمختاراعلیحضرت پادشاه‌انگلستان بنمایندگی ازدولت خود ازطرف دیگر مواد ذیل مقرر میشود

(۱) دولت انگلستان باقطعیت هرچه تمامتر تعهداتی را که مکرر درسابق برای احترام‌استقلال مطلق وتمامیت ایران نموده است تکرار می نماید .

(۲) دولت انگلستان خدمات هرعده مستشار متخصص را که برای لزوم استخدام آنها درادارات مختلفه بین دولتین توافق حاصل گردد بخرج دولت ایران تهیه خواهد کرد این مستشارها با کنترات اجیر و بآنها اختیار داده خواهد شد کیفیت این اختیارات بسته بتوافق دولت ایران ومستشار خواهد بود.

(۳) دولت انگلیس بخرج دولت ایران صاحبمنصبان وذخایر و مهمات سیستم جدید را برای تشکیل قوه متحدالشکل که دولت ایران ایجاد آنرا برای حفظ نظم درداخله وسرحدات درنظردارد تهیه خواهد کرد عده ومقدارضرورت صاحبمنصبان و ذخایر ومهمات مزبور بتوسط کمسیونی که ازمتخصصین انگلیسی وایرانی تشکیل خواهد گردید معین خواهد شد.

(٤) برای تهیه وسایل نقدی لازمه بجهته اصلاحات مذکورهٔ در مادهٔ ۲و۳ این قرارداد دولت انگلستان حاضر است یك قرض کافی برای دولت ایران تهیه و یا ترتیب انجام آن رابدهد تضمینات این قرض باتفاق نظر دولتین ازعایدات گمرکی یاعایدات دیگریکه دراختیار دولت ایران باشد تعین میشود تا مدتیکه مذاکرات استقراضی مذکور خاتمه نیافته دولت انگلستان بطورمساعده وجوهات لازمه که برای اصلاحات مذکورلازم است خواهد رسانید.

(٥) دولت انگلستان باتصدیق کامل احتیاجات فوری دولت ایران بترقی وسائل حمل ونقل که موجب تأمین وتوسعهٔ تجارت وجلوگیری از قحطی درمملکت میباشدحاضر است که بادولت ایران موافقت نموده اقدامات مشترکه ایران وانگلیس راراجع بتأسیس خطوط آهن ویااقسام دیگر وسائل نقلیه تشویق نمایددراین باب باید قبلا مراجعه به متخصصین شده وتوافق بین دولتین درطرحهائیکه مهمتر وسهلتر ومفیدتر باشد حاصل شود.

(٦) دولتین توافق مینمایند در باب تعیین متخصصین طرفین برای تشکیل کمیتهٔ که به تعرفه گمرکی مراجعه وتجدید نظر نموده و بامنافع مملکتین و تمهید و توسعه وسائل ترقی آن تطبیق نمایند

جناب مستطاب اجل اشرف افخم

امیدوارم که حضرت اشرف دردورهٔ زمامداری با موفقیت خودتان درامور مملکت ایران یقین کرده اید که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان همیشه سعی نموده است که آنچه درقوه دارد کابینهٔ حضرت اشرف را برای اینکه ازیکطرف اعاده نظم و امنیت درداخله مملکت تکمیل واز طرف دیگر روابط صمیمانه بین دولتین ایران و انگلیس محفوظ باشد

تقویت نماید .

برای ابراز جدید این احساسات که همواره مکنون خاطر کابینه لندن بوده است حالا ماذون هستم که بحضرت اشرف اطلاع بدهم که در موقع امضای قرارداد یکه مربوط برفرمهائی است که کابینه حضرت اشرف اجرای آنرا درنظر گرفته اند دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حاضر خواهند بود بادولت علیه ایران برای اجرای تقاضاهای ذیل موافقت نمایند .

(۱) تجدید نظر در معاهدات حاضره بین دولتین .

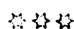
(۲) جبران خسارت مادی وارده به مملکت ایران بواسطهٔ دول متخاصمهٔ دیگر .

(۳) اصلاحات خطوط سرحدی ایران درنقاطی که طرفین عادلانه تصور نمایند .

انتخاب ترتیب قطعی و زمان ووسائل مقتضیه تعقیب مقاصد فوق در اولین موقع امکان موضوع مذاکره بین دولتین خواهد گردید .

اینموقع را برای اینکه احترامات فائقه خود را بحضرت اشرف تقدیم نمایم مغتنم میشمارم .

(ب . ز . کاکس)



این قرارداد را پس از اینکه مشیرالدوله براثر فشار افکار عمومی ملت ایران لغو کرد ودرمتن کتاب قیام کلنل بتاریخ آن نیز اشاره شده ، آقای سیدضیاء الدین نیزدراعلامیهٔ خود تحت عنوان سیاست خارجی ، بخاطر اصول آزادی وحق حاکمیت الغاء آنرا مانند پتکی که برمغز مرده‌ای زده شود ، تذکر دادند ، تاریخ قرارداد را « اوت ۱۹۱۹ » قلمداد کرده اند ولی درتاریخ احزاب سیاسی تألیف آقای ملك الشعراء بهار صفحه ۳٤ تاریخ بستن قرار« مورخ ذی القعدهٔ ۱۳۳۷ مطابق دسامبر ۱۹۱۹ درج گردیده .

انعقاد این قرارداد که مرحوم کلنل نیزدر بارهٔ آن بحث ودرمتن قیام کلنل خواهید خواند ، باتجارب تلخی که از قرارداد ۱۹۰۷ حاصل شده بود سیاستمداران بریتانیا را متنبه نساخت : انتقادات دیلی نیوز ، پرفسور برون همچنین انتقادات جرایدآزادیخواه روسیه ، بورس گازت وجرایدآلمان وحبل‌المتین وسایرسیاستمداران آزادیخواه ووطن پرست ایران را بااین که ۱۲ سال بیش از آن تاریخ نمیگذشت ، یکباره درطاق نسیان وفراموشی گذاشت!

گویا کلافهٔ سردرگم شده ونمیتوانست اطراف وجوانب کاررا خوب جمع وجور کند ، جنگ بین الملل تمام شده ولی دامنهٔ آن درروسیه بشکل

مهیجی توسعه مییافت و بصورت تحول عظیمی درجهان جلوه گرمیشد .
دوست وحریف سابق خودرا منکوب میدید ، گرچه فتح نهائی نصیب متفقین شده بود وروسیه نیزیکی از متفقین بشمار میرفت اما ازاین فتح طرفی برای دوست دیرینش تزار بسته نشد زیراآتشی ازداخل کشورروسیه که سالیانی بود درزیرخاکستر نهفته میبود ناگهان باوزیدن تندباد انقلاب جهانی، اززیرخاکستر بیرون آمد واوضاع رابطورحیرت انگیزدگرگونه ساخت ، حسابهائی راکه متفقین بویژه انگلستان بسودخود و بزیان ملل کوچك کرده بودند بکلی واژگون و آن طومار لایزال درهم نور دیده شد .

چون آتشی درشمال ایران درشرف اشتعال میبود ، برای خاموش کردن ، برای عدم سرایت آن بحقوق آسمانی آنها ، برای عدم نفوذ بهند درصدد برآمدند این بارتنها بمیدان حق کشی و خودکامگی ، افتاده و با انعقادقراردادی ایران را یکباره مستعمره سازند و برتمام شئون حیاتی اواسب چنگیزی بتازند .
ازطرف دیگرمصمم شدند با تشکیل دولتهای کوچك ، کوچك، ازقبیل ارمنستان ، قفقازستان ، ترکستان ، ترکمنستان وغیره درریشهٔ انقلاب رخنه نمایند ، تادرآینده دست تحسربهم نسایند. وبتکمیل اینمنظورهم اقداماتی کردند که ورود درآن موضوع بحث مارا بدرازا خواهد کشاندوقلت صفحات کتاب هم اجازه نمیدهد ، ماحصل اینکه از این اقدامات توفیقی حاصل نکردند.

درانعقاد قرارداد ، شوم ۱۹۱۹ جدیتی بکار برده و مصراً در صدد تحمیل آن برآمدند ، با این قرارداد دور کن معظم و بعبارت صریح استقلال وهرگونه حق حاکمیت مابدست آنها میافتاد، رکن اول مالیه کشورورکن دوم قشون ایران بود .
با وجودیکه این قرار بحد وافرمخالف داشت وازهمه مهمتر این که مجلس ایران درمقابل مخالفت ملت نمیتوانست حتی دربارهٔ آن کوچکترین سخنی بگوید چه رسد باینکه درمجلس علنی مطرح ویـا در بارهٔ آن شور بنماید، دونفرانگلیسی بنام آرمیتاژاسمیت برای ادارهٔ مالیهٔ کشورودیگری ژنرال دیکسن برای ادارهٔ قشون ایران واردمملکت شدند .
تاریخ تجدید میشود ولی گاهی هم دیده ایم که درصحنهٔ سیاست، تاریخ با بیشرمی تجدید گردیده است. قراردادا وت ۱۹۱۹ تجدیدتاریخ محسوب میشود تصادفاً قرارداد ۱۹۰۷ نیز درماه اوت بین دولتهای روس تزاری وانگلیس

بسته شد .

با مخالفتهای شدید وقیامهائی که وقوع یافته و یا درشرف وقوع بود ضربتی میبود که بر پیکر قرارداد وارد میشد ، بقول دیلی نیوز ایرانی هوش وهواس دموکراسی بسرش برگشته ودرجادهٔ اصول قانونی قدم گذارده بود ایرانی برای همین مشروطهٔ نارس که بدست عاقدین قرار داد های مذکوره متوقف شده بود خونها ریخت دیگر ممکن نبود زیر بار بردگی برود ، دیگر ممکن نبود برای بندگی سندرسمی هم بسپارد . اگر وثوق الدوله عاقد قرار داد طرفدارانی در اطراف احمد میرزا داشت ملت هم مخالفینی در گردشاه جمع کرده ومضار این قرارداد را خوب در گوشذهن شاه کرده بودند .

بدیهی است وقتی رشته های حیاتی کشور از قبیل مالیه وقشون در دست اجنبی باشد دیگر فاتحهٔ استقلال کشور خوانده شده است و ایرانی بهیچ قیمتی حاضر نبوده ونیست دست از استقلال خود بکشد . روی همین اصل مقدس بود که احمد میرزا زیر بار نرفت که نرفت و بهمین جهة نام نیکی از خود در تاریخ باقی گذاشت .

کار این قرارداد بجائی کشید که وسائلی برانگیختند تاشاه را بلندن برسانند و شاید که بتوان در آنجا تصدیقی و لو ضمنی و یا تلویحی از او بگیرند .

در اوائل سال ۱۳۳۸ شاه مصمم شد که بسفر فرنگستان برود(۱) ونصرة الدوله وزیرامورخارجه نیز بااوهمراه شد، ابتدا احمدمیرزا بااستامبول رفته باپدرش محمد علیمیرزا که بعد از انقلاب روسیه وفقدان میزبان وارد استامبول شده ودرآنجا اقامت گزیده بود ملاقات کرد ودربارخلافت از وی پذیرائی گرمی بعمل آورد وبتحریك احتشام السلطنه سفیر ایران که با وثوق الدوله ونصرت الدوله بدبوداز وزیرخارجه پذیرائی بسیارزشتی کردند وحتی درروزی که شاه ناهاردعوت داشت ومهمان سلطان عثمانی بودوزیرخارجه ویکنفرهمراه انگلیسی که جزء موکب شاه ازتهران عزیمت کرده بود دعوت نشدند ومقارن ظهراز قصر سلطان بازگشتند . همچنین صمد خان ممتاز السلطنه سفیر پاریس خواست بازی احتشام السلطنه را تجدید کند وبا روابط زیاد وخصوصیتی که شاه باصمدخان داشت احتمال دارد که ازطرف شاه نیزانگشتی بشیر زده بود ؛ ولی نصرت الدوله دست پیشی گرفته صمدخان را ازسفارت کبری درپاریس عزلش کرد ودر مهمانخانه ای که منزل داشت سفارت ایران را باز کرد و پرچم ایران را بر پا نمود .

۱ ـ تاریخ احزاب سیاسی تألیف آقای بهار صفحه ۳۷

معذالك صمدخان دست از تحریکات خود برنداشت و سیاسیون پاریس و جراید ملی را همدست کرده بوزیرخارجه وبدولت ایران حملاتی آورد و به بهانهٔ عقد قرارداد، دولت را طرف تعرض ساخته و حتی نوشته شد که دولت رسمی ایران صمصام السلطنه است (۱) که هنوز استعفا نداده است ودرنتیجهٔ این صحبتها از شاه هم خوب پذیرائی بعمل نیامد و مامورین مجلس صلح نیز بهمین دلائل کاری نکردند ورسوائی بررسوائی افزودند ویك کلمه ازدعاوی ایران درباب خسارات واردهٔ از جنك و برهم زدن بیطرفی این مملکت پیش نرفت و کسی اعتنا نکرد .

موکب شاه ازپاریس بلندن رفت بدیهی است درلندن دیگر این بازیها ودسته بندیها ممکن نمیشد (۲) از رجال بزرك ایران ناصر الملك آنجا بود ، شاه وموکب او که وزیرخارجه ونصرت السلطنه عمومی شاه و وسایر درباریان باشند درمهمانخانهٔ مجللی فرود آمدند ، اتفاقاً قبلا اطاقیکه مقابل اطاق شاه واقع شده بود از طرفی بمستر وینستون چرچیل وابستهٔ سفارت بریطانیا درتهران که آنروزها عوض شده وعضو وزارت خارجهٔ انگلستان درلندن بود اجاره رفته ومستر چرچیل در آن اطاق سکونت داشت !

من ازچند تن همراهان شاه شنیده ام که روزی که بنا بود شبش شاه ایران در مجلس ضیافت پادشاه انگلستان در باب قرار داد ۱۹۱۹ که انگیس آنرا منعقد ساخته بود صحبت کند . درتاریخ احزاب سیاسی نوشته اند « بین دولتین منعقد شده بود » و چون این دولت قانوناً نمیتوانست قبل از استعفاء کتبی کابینهٔ سلف خود ، حکومت قانونی باشد بااین لحاظ من انعقاد آن قرار داد را یکجانبه یعنی از طرف انگلستان معرفی کردم زیرا انگلستان که دردنیا براست وریسی سیاسی و پشت هم اندازی معروفیت دارد درآن موقع از کثرت عجله‌ای که داشت حتی ظواهر قانون را هم رعایت نکرد !

پس ازآنکه صورت نطق پادشاه انگلستان را برای شاه آوردند وقرارشد که جوابی تهیه شود **شاه ازحسن قبول آن سرباز زد و گفت:**

---

۱ ـ شاه تکلیف استعفاء بصمصام السلطنه کرده بود او میگوید ما استعفا نمیدهیم ونداد ، بدون اینکه دولت صمصام السلطنه استعفا بدهد وثوق الدوله ازطرف شاه مأمور تشکیل کابینه شد .

۲ ـ درکشور ما درانقلاب ، ازحقوق ملت ایران بهر صورتی که ممکن بوده مدافعه شده ، نام آن اقدامات را بازی ودسته بندی گذارده اند !

کسانیکه پول گرفته‌اند تصدیق کنند ، من هرگز تصدیق نخواهم کرد !

این پاسخ باعث پریشانی حواس در ملتزمین شد ، ابتدا بنصرت السلطنه متوسل شدند مفید نیفتاد ، سپس ناصرالملك را واسطه قرار دادند اوهم هرچه کوشش کرد به نتیجه‌ای که آنها « یعنی همانها که بقول شاه پول گرفته بودند » میخواستند نرسید .

وبالاخره پاسخ ساده ای باین نحو تهیه شد که درجراید هم منتشر گردید ومضمون پاسخ این بود : « درباب قرارداد ، مملکت من کشوری دموکراسی‌است و باید این قرارداد بمجلس شورای ملی‌ارجاع شده وپس از تصویب مجلس‌شورای ملی بصحه برسد »

آقای لقمان الدوله ادهم گفته بودند : من درسرمیزحاضر بودم که بعد از پادشاه انگلستان هنگامی که شاه نطق خود را بعبارت « مملکت دموکراسی » رسانید، خانمی بپهلوی‌من بودعصبانی‌شده بدموکراسی بد گفت !

آنزن تا حدی بزعم سیاستمداران انگلیس منجمله سرادواردگری محق بود دموکراسی تاوقتی درنزدآنهامحترم است که سود سرشارشان‌را تأمین کند. وقتی بپای‌زیان برسد، دموکراسی لعنتی‌میشودودیکتاتوری‌را بر آن ترجیح میدهند ، کمااینکه درپی همین کشمکش‌هااین‌مسئله‌واقعیت پیدا کرد !

همانشب ناصرالملك بشاه گفته بود :کارخودت را ضایع کردی ! شاه نیز پاسخ داده بود که: اگردرسویس کلم فروشی کنم بهتراست تادرچنین مملکتی پادشاه باشم !

ناصرالملك هم باآن حرف نام خودرا درتاریخ ضایع کرد .

پس‌از مراجعت شاه باوجودیکه کابینهٔ وثوق‌الدوله بر سرکار بود و قرارداد هم بابمراحل اجرا گذارده بود ، پشتکارآزادیخواهان و ناراضی ها ومخصوصاً قیام خیابانی درتبریز که مولود مخالفت بااین قراردادبود ، پایهٔ قرارداد از بنیان سست کرد .

انتحارشرافتمندانه کلنل فضل‌الله‌خان افسرژاندارمری نیز براین‌سستی بنیان قرارداد مزیدشد ازقول احمدشهریور که یکی ازقضات دادگستری وپدرآقای مهندس علی‌اکبرشهریور، همکار، دوست وهمسایه مؤلف‌است(۱)

۱ــ این تاریخ یعنی تاریخ‌احمدشهریور باوجودیکه رنجش را کشیده اند ومستندیکی ازتواریخ معاصراست ، بازهم بوارث بالاستحقاق مسترد نشده تا برای استفادهٔ عموم چاپ کند، این تذکر بنابرخواهش آقای‌مهندس علی‌اکبرشهریورفرزند مرحوم احمدشهریورداده شد .

چنین بیان شده « صاحبمنصبان انگلیس تصمیم داشتند که صاحبمنصبان قشون ایران ازدرجهٔ سلطانی «سروانی» ببالا باید انگلیسی باشند و ایرانیان تا رتبهٔ نایب دومی «ستوان یکم» نباید ترفیع یابند و نتیجهٔ مطالعات مذکور در ورقه ای نوشته شد که تقدیم رئیس الوزراء شود بدون اینکه ذکری ازوزیرجنگ بمیان آید وتوسط اوراپرت تقدیم دولت شود.»

این جریان کاملامستبدانهٔانگلیسها باعث شد که، کلنل فضل‌الله‌خان که از صاحبمنصبان تحصیل کرده ومجرب بود و تحصیلات خود را در انگلستان بپایان رسانده‌و برای جامعهٔ مادرآنموقع که دچارفقرآدمهای تحصیل کرده بودیم میتوانست بسیارمفید باشد، انتحار کند.

این افسرشریف ازابتدای تأسیس ژاندارمری داخل خدمت‌آن‌اداره شد وتادرجهٔ سرهنگی «کلنل» ارتقاء یافت.

نظر باینکه او خودکاملا انگلیسی میدانست و بمضار صورتمجلس کمیسیون نیزآگاهی میداشت‌وامضا کردن آنصورت راخیانت بزرك‌نسبت باستقلال و شرف ایرانیت میدانست ازامضاء این ورقه ننگین خودداری وبهمین سبب مورد اعتراض وزیرجنك قرار گرفت وچارهٔ منحصر بفرد را درانتحارشرافتمندانه تشخیص داد. بنابراین تصمیم گرفت و در روز اول حمل«فروردین» برابر۲۹ جمادی‌الاخر۱۳۳۸ بعدازاین که‌نیمروز ازعید راگذرانده ودرهنگامی‌که باصطلاح نوروزشده ومصنوعاً مسرتی در مردم دیده‌میشداودرخانهٔ‌خود، خود کشی کرد.

روانش شاد وننك برآنها که‌آنصورتمجلس‌را برای خوش‌آیندار باب اصلی امضا کردند.

گفتاراین فصل را بانام پرافتخار کلنل فضل‌الله خان پایان داده و میرویم برسرتأثیرات تحول عظیم جهانی دربارهٔ این قرارداد ها و امحاء سایراندیشه های زیان بخش.

۶ - تأثیرات تحول عظیم جهانی

درفصول قبل نوشتم که تأثیراین تحول خیلی از طومارهای ظالمانهٔ دولت های قوی را درهم نوردید، ودر فصل قرار داد۱۹۰۷ نیز اشاره بافشاء خیلی رازها شد، بویژه بیرون ریختن اسرار تزار وانگلیس دربارهٔ قرارداد۱۹۱۵ راجع بتقسیم قسطنطنیه و بغازهای داردانل، تسلط واستقلال عمل دولت روس درشمال ایران، ودرعوض واگذاری منطقهٔ آزادموضوع قرارداد ۱۹۰۷ بانگلیس، نیك توضیح شد ودانستیم که اگرچنین تحول بزرگی بسود ملل ضعیف وناتوان رخ نمیداد حال وروز آن ملل معلوم بود ازچه قرار ممکن بود شود.

یکی ازآثاربارز وروشن همانا عزیمت آقای سید ضیاء الدین بباکو وانعقادقراردادهائی باآندولت پوشالی بود، هنوز عرق اعضاء میسیون اعزامی خشك نشده بود که بامساعی زحمتکشان ومؤسسین همان تحول بزرك دولتهای کوچك کوچکی که همسایهٔ جنوبی مابروی کار آورده بود یکی بعد ازدیگری ضمیمهٔ دولت نوبنیاد شدند، پس ازمراجعت آقای سیدضیاءالدین نیك روشن شد که پایه های قرارداد ۱۹۱۹ تق ولق شده ودرحال نگونی است. ودر همین موقع بود که جراید لندن شروع بریختن اشك تمساح برای قرارداد محتضر کردند.

نوشتندقرارداد انگلیس وایران درمخاطره افتاده، منافع انگلستان دچار خطر شده است.

نمیتوان باین قسمت جهانی بادیدهٔ بی اهمیتی نگریست، باوجودیکه دولت انگلستان درنظر گرفته است روح قرار داد را بقالب دیگری ریخته واثر کسیون تقویت بآن بزند، معهذاتصور نمیرود که منافع انگلستان تأمین شود. ازاین حرفها درلندن بسیار پراکنده شد؛ تایمز نیز بصدا در آمد ماصدای گریه اورا دربارهٔ قرار داد ۱۹۰۷ شنیده ایم، صدای نوازش و طرفداری آزادیخواهانهٔ دیلی نیوز راهم شنیده ایم.

تایمز درتاریخ بمجلس شورای ملی جوان ما توهین کرده است، فعلا کافی است اززبان تاریخ باو گفته شود که:

بزرگش نخوانند اهل خرد   که نام بزرگان بزشتی برد

صدای تایمز در اینمورد چنین است : مقالهٔ از قول مخبر تایمز که از انگلیسی ترجمه‌شده درشمارهٔ ۷۸ روزنامهٔ رعد مورخ ۲۸ شوال ۱۳۳۸ گویا مقارن رفتن و یا برگشتن آقای سید ضیاءالدین بباکو منتشر شد . بتیتر های این مقاله نیك توجه فرمائید .

نقار در ایران ، انحطاط نفوذ انگلستان ، بمخاطره افتادن قرار دادد انگلیس و ایران .

« تهران ۱٦ مه - پس از سقوط باد کوبه وضعیات اینجا بانهایت سرعت رو به‌فساد (۱) نهاده و پاره‌ای احتمالات برای قرارداد انگلس وایران ومنافع انگلستان ظاهر گشته ولذالازم است بطور صریح وعلنی وضعیات را بیان کرد :

اگر چه واضح ومبرهن است که حکومت هندوستان هیچگاه طرفدار عقد قرار دادمذکور نبوده وبیم آن داشت که دچار مسئولیتهائی چند گردد وعلاوه براین‌یقین نداشت ملت‌ایران آنرا باحسن نظر تلقی کرده وبپذیرند معذالك قرارداد مذکور برزمینهٔ وسیعی وضع گشته وصرفنظر از آن که احتمال دارد وضعیات‌عمومی وسیاسی مساعدت ننماید تصور میرفت مطلوب واقع شود .

نظر باینکه وزیر مختار انگلستان خویش رامحل وثوق واطمینان دولت ایران قرار داد وفهماند که ایران یکه وتنها میباشد ممکن است در پرتو چنین قرار دادی ایران یکدوست (۲) مقتدری مانند انگلستان برای خود تحصیل نماید ومنافع وی را مصون ومحفوظ دارد معهذا دولت ایران نیز ناگهانی تصمیم بعقد آن داد این واقعه اساساً ترتیبی بود که میتوان گفت مجاهدتی بعمل آمده‌است که‌اقدام‌جدیدی درشرق‌وسطی‌معمول‌شده باشد وبهترین مشابه‌آن اتحاد انگلیس وپرتقال میباشد .

هیچ هیئات دولتی اعم از سلطنت خواه ، جمهوری طلب روحانی و ضد روحانی هیچگاه بفکر الغاءآن نیفتاد است (!)

بدبختانه ملت ایران باندازهٔ ملت پرتقال اعتماد واطمینان نسبت بانگلستان ندارد « ونمیبایستی هم داشته باشد ، بگفتار لرد کرزن ومقالهٔ دیلی نیوز مراجعه مجدد شود عبارت کوتاهی از دیلی نیوز را در اینجا تکرار میکنم : « سه سال قبل انگلیس درمواقع دشواری درایران

۱ - این فسادرا ، فسادمحمدعلیمیرزائی ویافسادلیاخوفی میتوان نام گذارد .

۲ - از اینها که خودشان را بجای دوست بایران قالب کردند قرنهاست زیان دیده ومیبینیم . گفتار سیاستمداران منصف انگلستان نیز سندما است .

فقط ملتجی برای ومیل روس میتوانست بشود اما امروز نکته دراین است که بچه نحو جلب اعتماد خود ایران را بکنیم » اینک دنبالهٔ نگارش مخبر تایمز :

.. بناءعلیهذا هرگاه تصور کنیم که چون آن قرارداد منعقد شده‌است وما میتوانیم آنرا بحال خود واگذاشته وآنهم نتیجه داده وبارآور میشود موجبات خرابی آنراهم فراهم‌ساخته و باهیچ پایه وبنائی جز قوای مادی برای آن باقی نخواهیم گذاشت .

باپیشرفت‌قوای بلشویزم درشرق وسطی« چنانچه ما بچشم خویش مشاهده میکنیم» نفوذ روسیه که موقتاً رو به انحطاط نهاده بود مجددا جان گرفته ولی‌چون این مرتبه قسمت‌اعظم اهالی طرفدارآن هستند تحت سرپرستی و مراقبت اشخاص جدید ونیروئی تازه باکمال سرعت رو به باتساع نهاده است . هر عنصر حقیقی‌روسی‌اعم‌از بالشویکی وغیرآن طبعاً باکمال‌صراحت مخالف قرارداد انگلیس و ایران میباشد وبغـایت مسرور است از اینکه روسها مجدداً بیاد کوبه آمده وامیدوار است که بار دیگر نفوذ روسیه در شمال ایران مستقر گردد .

یك قسمت دیویزیون ایرانی که متمایل به« دنیکین » بود حالیه با همدردی به بالشویك‌ها مینگرد.

سابقاً وطن خواهان‌ایران‌مؤسسهٔ قزاق را تکفیر مینمودند ولی‌اکنون قهرمان آزادی‌ملت گردیده‌وفرمانده آن« استاروسلسکی » که یکنفر از وطن خواهان قابل روسیه ومنفرداً با کمال شایستگی مشغول کار است شخصی بسی قوی الاراده میباشد .

اغتشاش طوفان آسائی که ازشمال ایران ظهور کرده واگرچه غیر مترقبه نبود معهذا کشتی ایران را دچار تلاطم ساخته . درصورتیکه ناخدا بشدت مریض و ملاحان آن‌با اشتیاق‌برهائی‌آن فوق‌التصور ضعیف و و نحیف میباشد (۱) یکمرتبه دیگر دموکراتهای تبریز بر وفق دلخواه مشغول اقدامات‌گردیده (۲)ومخالفین سیاست انگلستان وقرارداد انگلیس وایران که درتهران هستند بانهایت چالاکی ازموقعیت استفاده نموده‌اند. هیئات دولت هدف حملات پیاپی واقع گشته و عدم رضایتی که عموم ازآن دارند بسفارت انگلیس هم سرایت کرده‌است درصورتیکه انگلستان

۱ ـ اگر ضعیف‌ونحیف نبود که بقول خودت « بطور ناگهانی‌تصمیم بعقدآن‌قراردادنمیگرفت وایران رایکباره نمیفروخت !

۲ ـ منظورش قیام خیابانی است .

بطور ناگهانی خود را حافظ و پرستار ایران معرفی نمود و اینك بنظر می آید که انگلستان در نظر چنان مستغرق گرداب عدم تمایل عمومی خواهد گشت که آنرا بهیچ چیز نمیتوان تشبیه کرد مگر بروسیهٔ تزاری قبل از حدوث جنك . (۱)

بعضی از این اشکالات راسفارت انگلیس بدست خود ایجاد ننموده است یکعده ایرانیان بواسطهٔ وطنخواهی و متنفر از روسیه درظرف جنك طرفداری ازمخالفین ما (۲) نموده و اینك یك فهرست بیهوده از اسامی آنها برسفارت تحمیل گشته در صورتیکه بامخالفت و بدون مساعدت آنها استقرار صلح سیاسی درایران که برای اصلاحات ضرورت دارد امکان‌پذیر نمیباشد .

درایران واروپا یك عده ایرانیانی وجوددارندکه مردود وزارت امورخارجهٔ انگلستان میباشند (۳) درصورتی که سابقاً جزء دوستان‌حقیقی مابشمارمیرفته وحالیه ممکن است در پرتو مساعدت آنها قرارداد نتایج مطلوبی ببارآورد . منجمله تقی‌زاده است که عجالتاً مخالف اصول هر اتحادی بودا کنون بالشویکها اسم وی‌را وردزبان ساخته وواقعاً بایستی بتهران آمده وآنچه‌راکه بجریدهٔ « تایمز » گفته است برای هموطنان خویش توضیح دهد.(٤)

واقعاً جای تأسف است که درچنین موقعی بایستی عمداًیا اتفاقاًوزیر مختارانگلیس (۵) مأموردربارتهران تغییریابد باید دانست وزیر مختار جدید که بصوب مأموریت خودعزیمت نموده‌وعموماًاورا مردقابل‌ونیکوئی میدانند درموقع فوق‌العاده مشکلی‌مشغول انجام وظیفه‌میگردد.

من واجب میدانم که هموطنان خودرا ازماجراآگاه سازم ولی در

---

۱ - آفرین آقای‌مخبر ! همان‌عدم تمایل عمومی بود که منجر بایجاد قیام‌هاشد .اینها زبانهائی بود که‌پی درپی ازطرف‌ارباب شمابماواردمیشد؟!

۲ - بعضی از ایرانیان ساده دل که در جنك دوم طرفدار جدی آلمان بودند باین لحاظ‌بود که‌آلمان را دشمن‌دشمنش‌میپنداشت.

۳-آنهائیکه طرفدار استقلال وحاکمیت مطلق کشورخود ایرانند وهمیشه بسود کشورخودحرف زده وقدم برداشته اند مردود وزارت امور خارجهٔ انگلستانند .

٤ - تامعلوم شود که اودردوستی ثابت قدم است واین موضوع در تجدید قرارداد نفط«دارسی»مسلم شد.

۵ - سر پرسی کاکس

اینجا عموماً میدانند که پس از عزیمت «سر پرسی کاکس» خلف وی قرارداد را بیروح یافته و برای اینکه هوای جدید در ریتین آن داخل نموده و به هوشش آورد لازم است مساعی جمیله بعمل آورده و مشکلات چندی را مرتفع سازد.

بدبختانه نمیتواند دراجرای وظیفه خویش چندان چشم داشتی بهم‌قطاران خود یعنی نمایندگان دول معظمه داشته باشد.»

تااینجابود خبر مخبر تایمز.

حکومت کمونیست جای امپراطوری تزار را گرفت و اوضاع نوینی بوجود آورد که درخلال خبر مخبر مذکور نمایان است. چون انگلیس ها با وضع تازه ای درجهان سیاست روبروشده بودند دست و پا میزدند. سعی داشتند بقول خودشان بجان این قرارداد خیلی محتضر روانی بدمند ولی هرگونه کوششی درمقابل آن تحول سیل آسا غیر مفیدمیبود. فعالیت آزادیخواهان وعدم تمایل عمومی کار اینقرارداد را بجائی منتهی ساخت که درفصل گذشته از نظرخوانندگان گرام گذشت. توضیح بیشتردر بارهٔ تأثیر این تحول جهانی را درفصل «ورود اولین سفیر کبیر شوروی بایران» ملاحظه خواهید فرمود. بنا راین باین فصل خود نیز پایان داده بشرح نهضت جنگل و بیو گرافی مجاهد بزرگ میپردازیم.

۷ - نهضت جنگل - بیوگرافی و خدمات

پرارج مهندس حیدرخان عمواوغلی مجاهد و دموکرات بزرگ
بمشروطیت ایران

درباره‌ٔ نهضت جنگل تاریخ را تاحدلزوم ورق زدم ، صحنه‌های بیم وامید، شیرین وتلخ دراین نهضت فراوان دیده میشود درتاریخ معاصر هیچ قیام ویانهضتی درایران مانند نهضت جنگل طولانی نبوده است ؛ بعضی هامیگویند این نهضت شالوده اش درابتدای جنگ ۱۹۱۴ و برخی معتقدند درسال ۱۳۳۳ هجری قمری باختلاف یکسال کم و بیش ریخته شد، هرچه بود مولود جنگ اول وطرف محبت آلمان والهامی ومرکز خلافت یعنی دولت عثمانی بود ، چه آنکه درفصل دوم کتاب « دکتر حشمت که بوده ؟ وجنگل گیلان چه بوده ؟ » صفحهٔ دهم پس ازیك مقدمه چنین نوشته‌است: این حزب « یعنی حزب اتحاداسلام » درنظارت یکعده از احرار و مشارکت نمایندگان دولت ترکیه و آلمان با موافقت زعمای مرکز تهران و نجف رفته رفته ازاحزاب دیگر قویترشد » منظور مؤلف آن کتاب ، حزب دموکرات تند رو و اعتدالیست . که خدمات آن دو حزب مخصوصاً حزب دموکرات در مبارزهٔ با دولت تزاری و قرار دادهای منعقدهٔ بین انگلیس وروس و . پس دولت و ثوق الدوله وانگلیس هیچگاه ازخاطره هامحو نخواهد شد.

درهمین کتاب ودرهمان صفحه ۱۰ نوشته است « که عدهٔ آنها بالغ ۱۵۰۰۰۰ رسید ولی این حزب دارای رشد سیاسی واقتصادی چندانی نبود فقط گفتارهای نفرت آمیز آنها برعلیه روسیه تزاری بود » حزب دموکرات واعتدالی قبل ازآغازجنگ بین الملل اول متفقاً بطرفداری ازمصالح کشور ایران داخل مبارزه بود ونتایج مفیدی هم حاصل کرد .

برای بی بنیانی و درهم ریختن پایه هـای یك حزب ولو هر قدر نفراتش زیاد باشد کافی است که فاقدرشدسیاسی واقتصادی وبویژهٔ تئوریهای علمی جدید باشد باهمهٔ این احوال باشارهٔ عقلائی چند برای احیاء آزادی و استخلاص از ستمگری روسیهٔ تزاری ائتلافی بمیان آمد ، احزاب دموکرات واعتدالی بااین حزب اتحاد اسلام که درباطن برای خاطر پیشرفت مقاصد جنگی آلمان و عثمانی علیه روسیه تزاری ایجادشده بود ، ائتلاف کردند



میرزا کوچك جنگلی

وعده‌ای از سران جنگنده را انتخاب و بشمال اعزام نمودند که در جنگل کانونهای لازم را بطور سری تشکیل بدهند تا وسیلهٔ اعانه و ارسال لوازم جنگی عدهٔ کثیری را در مازندران و گیلان جهة حمله بروسهای تزاری آماده سازند.

سپس از بین احزاب سه گانه: دموکرات، اعتدالی و اتحاد اسلام چند نفر انتخاب شدند که با نظر کمیتهٔ سری مرکز حزب اتحاد اسلام بچهار قسمت منقسم و بنقاط معینی مأموریت یافتند.

دستهٔ اول بسرپرستی اسماعیل خان مجاهد مأمور آستارا شد که بآنجا رفته حدود آستارا ومغان را اشغال نمایند.

دسته دوم؛ میرزا کوچك خان وعده ای مجاهد برشت و طوالش رفته و آنقسمتهارا اشغال کنند.

دستهٔ سوم بسرکردگی جوادخان تنکابنی گلیجانی و دکتر حشمت طالقانی بطرف نواحی ران کوه ولاهیجان ودیلمان بروند. این دستجات هریك بوسائلی ازتهران خارج شدند.

اسماعیل خان که عازم اردبیل بود درانجام مأموریت توفیقی حاصل نکرد وتشکیلاتی نتوانستند بدهند. جوادخان گلیجانی تنکابنی که باد کتر حشمت طالقانی ازتهران خارج شده بودند بلواسان رسیدند و در آنجا جوادخان بیمار ودرگذشت ولی دکتر حشمت بمناسبت این که دکتر علی اصغر حشمت برادرش بمناسبت کمك های حکومت گیلان در لاهیجان وجهٔ نیکی داشت موفق شد بآنجا رفته کاری صورت بدهد سالار فاتح، میرزا کوچك خان، کریم خان ونبی خان هم بطرف کجور روانه شده بودند.

دکترحشمت بزودی موفق شد درحدود یکصد و پنجاه نفر از بین روشنفکران و آزادیخواهان لاهیجان، لنگرود، رانکوه، و دیلمان همکار وهم عقیده برای خودانتخاب وآمادهٔ مبارزه باروسهای تزاری شود یکی ازشبها که بابنی عم وبرادر زادهٔ خود مشغول شور درکارها بود کاغذی آوردند که حاکی از آمدن میرزا کوچك خان بلاهیجان و

تقاضای ملاقات دکتر بود.

دکتر حشمت بمحل میعادگاه ، خانهٔ « مؤید دیوان » حرکت و در آنجا میرزا کوچك خان را ملاقات مینماید . از میرزا سؤال میکند چرا بمحلی که مأمور بودید نرفتید جواب میدهد بمناسبت نداشتن راه و تأمین جانی از طرف روسهای تزاری نتوانستم بروم و اکنون بزحمتی و بنام عوضی خودرا باینجا رسانده ام . دکتر حشمت میگوید حال که جوادخان در گذشته شما بجای او بیائید بامن همکاری کنید . میرزا کوچك خان میگوید لاهیجان و دیلمان منطقهٔ کرنز کم دارد ممکن است بزودی از بین برویم ولی فومنات وضعیت جنگی و جنگلهای بسیار دارد و برای تمرکز قوا مناسبتر از اینجا است که تمام درتحت تسلط قدرت مالکین که آنها نیز با محمد ولیخان سپهسالار روس فیل دارای رابطه و بستگی هستند .

دکتر حشمت پیشنهاد میرزا را قبول وهمان شب برشت حرکت نمودند ، دراین موقع دو نفراز مجاهدین اولین نهضت مشروطهٔ ایران نیز موسوم به شیخ عبدالسلام وسیدمحمدخان بجرگه آنها واردشدند . پس ازچندین هفته اقامت دررشت یکعده صدنفری همفکر و همدست پیدا کرده بطرف جنگل عزیمت و بجنگل « تولم » وارد شده آنجا را برای مرکز کار انتخاب کردند . در رشت نخستین کسی که باین دو تن گروید حاج احمد کسمائی وخویشاوندان او بودند . اکنون حاج احمد کسمائی نیز در جنگل است و برای کمك بافکارمیرزا ودکترمجاهدت و بجمع آوری ، پول ، اسلحه و دعوت نفرات جنگنده جداً کوشش مینماید .

کنسول روس را ازجریان اجتماع انبوهی درجنگل مطلع ساختند . اوازحکومت وقت مفاخرالدوله خواست که بدفع آنها اقدام کنند . حکومت یکعده دویست نفری که نفرات مخلوطی بودندانتخاب وازراه « پسیخان » بجنگل تولم اعزام داشت رفقای جنگلی موضوع عزیمت اولین ستون دولتی را بجنگلیها اطلاع دادند .

نفرات اعزامی مفاخرالدوله شب در پسیخان باستراحت پرداخت ودرهمان شب این عده ازطرف جنگلی ها خلع سلاح شده وعده‌ای ازآنان فراراً برشت برگشتند .

آغاز کار جنگل و تاریخچهٔ آن بنحوی بود که در بالا عرض شد وچون دوران فعالیت جنگلی ها ودوران فترت خیلی طولانی است کتاب من گنجایش نگارش شش هفت سال وقایع جنگل راندارد.

کارجنگل بجائی رسید که برای نخستین بار میرزا اعلام جمهوریت

کرد. این بار کار او نگرفت و برای بار دوم در تاریخ ۲۴ رمضان ۱۳۳۹ لایحه‌ای ازطرف میرزا مجدداً دررشت منتشر میشود.
این لایحه اعلام جمهوری را دربرداشته است. میرزا رسماً خود را بریاست وزماماری معرفی مینماید. ودرهمین هنگام بادی بکله اش خورده چند نفر از کارکنان صدیق نهضت را ازقبیل سردار محیی وحاج میرزا احمد کسمائی وچند نفر دیگر را دستگیر ومحبوس میسازد. اقدام دیگری که در آنموقع کرد تشکیل یك کمیته دررشت بعضویت احسان الله خان، خالوقربان میرزا محمدعلیخان ودو نفر دیگر که نام آنها نوشته نشده باضافهٔ یکنفر روس (۱) تشکیل وجهة تسخیر تنکابن قوائی اعزام داشت.
دراین نهضت، رهبری که بسیاست جهانی آشنائی کامل داشته باشد وجود نداشت قبل ازورود حیدرخان، تنها شخصیت علمی و جنگنده که نهضت را رهبری میکرد دکتر حشمت بود که درحکومت تیمورتاش با ۲۸ نفر دیگر اعدام گردید.
یکنفر موثق ازاهالی طالقان نحوهٔ محاکمهٔ دکتر حشمت وهمراهان اورا چنین بیان کرد:
در آنموقع که کارجنگل تق واق میشد میرزا فرار کرد دکتر حشمت که قبلا باو پیشنهادشده بود بخرج دولت برای تکمیل و تحصیل اطلاعات طبی عازم اروپا شود واو برای ادامهٔ نهضت و وفای بعهد و سوگند قبول نکرده بود باچندین نفر دیگر دستگیر میشوند.
همان شبی که آنها گرفتار میگردند درمنزل سپهدار رشتی مجلس جشن وقمار بوده است.
تیمورتاش دراین مهمانی ومجلس قمار شرکت داشته یکنفر ازمأمورین سراسیمه وارد مجلس شده دستگیری دکتر و سایرین را اطلاع میدهد. تیمورتاش میگوید صورت اسامی آنهارا همراه دارید مأمور میگوید آری مداد دورنگی بدست مأمور میدهد ومیگوید یك یك اسامی آنهارا بخوانید نخستین شخصی را که نام میبرد دکتر حشمت بوده، میگوید قلم قرمز بکشید دیگری را که گویا بقال بوده قلم آبی میکشند. بهمین ترتیب تاپایان صورت، قلم آبی وقلم قرمز کشیده شد ودرنتیجهٔ این محاکمهٔ غیابی و امری ۲۸ نفر محکوم باعدام وصبح آنشب بزندگی آنان خاتمه دادند!
من بخاطر دارم دردورهٔ چهارم که برای تماشا بمجلس رفته بودم ناصرالاسلام ندامانی هنگام طرح اعتبارنامهٔ تیمورتاش گویا باین سفاکی

تاریخ مکی صفحه ۳۹

و نظیر آن که عبارت از اعدام چند نفر میر آب «مقسم آب» اشاره‌ای کرد و تیمورتاش درجواب او گفت چون اجتماعات قدغن بود و آنها دریك نقطه معین اجتماع کرده بودند اعدام گردیدند!

این نهضت وقایع نویس معین ودلسوزی نداشته است که جریان ترتیب وقایع را منظم بنویسد باین لحاظ ترتیب وقایع نیز مانند عملیات جنگلیها مخصوصاً خودمیرزا متشتت است دراینصورت اگر تئوری تاریخ نویسی دراین فصل نیك رعایت نشده تقصیری متوجه نگارنده نمیشود و اینك این انقلاب را بطریقیکه درچاپ اول نوشتیم قبل از آغاز بیوگرافی حیدرعمواوغلی باین نحوخلاصه میکنیم:

انقلاب جنگل‌را مردی‌موجب شد که معتقد بقضاوقدر بود، غالباً کارهارا باستخاره برگذار میساخت؟ این مرد میرزا کوچك نام داشت و دارای تحصیلات علوم دینیه وعضواتحاد اسلام بود، درمدارس عتیق رشت‌مشغول تحصیل ابتدا معمم وتا انتها غیرمعمم بود!

درصفوف این نهضت چندین بار رخنه بارشده وتشتت آراء حاصل گردید مخصوصاً هنگامی که‌احمد کسمائی را دستگیر وموجبات آزردگی خاطر اورا فراهم ساخت!

اختلاف او با احسان الله‌خان باعث شد که نه‌بار این نهضت تغییر اون بدهد.

میرزا برخلاف دکترحشمت که اکثرا کارهارا با تحصیل آراء رفقای عاقل و باشعور انجام میداد، بمشورت عقیده نداشت، رفته رفته استبدادرأی برسایرصفات اوچیره میشد. سخنان رفقای صمیمی و باوفای خود را بهیچ میگرفت وبسیاردهن‌بین بود وتحت تأثیرتفتین مفتنین میرفت! کم کم غرورونخوت وخودسری بر وجودش مستولی گردید تا سرانجام بارتکاب قتل بیرحمانهٔ حیدرخان عمو اوغلی مجاهد و دموکرات معروف انقلاب مشروطیت، فرزند خلف ایران (۱) شیرازهٔ کار از دستش بیرون شد ودر کوههای طوالش و خلخال از سرما سیاه گردیدو رنودسرش را بریده بعنوان ارمغان بربها برشت آوردند!

خطای میرزا کوچك نسبت بقتل حیدرخان عمواوغلی محرز ومسلم وازاین جهة نام خودرا درتاریخ انقلاب جنگل برای همیشه لکه‌دار نمود!.

۱ـ... وبین خالوقربان و میرزا نزاع شده خالواز میرزا جدامیگردد وحیدرعمواوغلی که ازاحراردموکرات بود بدست میرزا کشته میشود. تاریخ احزاب سیاسی صفحه ۱۶۵ تالیف آقای ملك‌الشعرا بهار



حیدرخان عمواوغلی

مهندس برق از
پیشروان جنبش مشروطیت
«چکیده انقلاب» ایران
سراسر زندگی این
مجاهد رزمجو در خدمت
بملت ایران سپری شدو
سرانجام باشارهٔ دشمنان
آزادی ومشروطیت ایران
در آن شب تیره ، تیر-
باران شد.

اینک بیوگرافی آن مرد بزرگ ومجاهد بیپروا:

کسروی در جلد دوم تاریخ مشروطیت ایران صفحه ۲۲٤ دربارهٔ مجاهد بزرك حیدرخان عمواوغلی چنین نوشته است:

«دراین هنگام در تهران یك مرد آزادیخواهی میزیست که خود جوان ولی بسیار دلیر وکاردان میبود وسپس یکی از پیشروان بنام شورش ایران گردید ، این جوان چون در کارخانهٔ برق حاج امین الضرب کارمیکرد و مهندس آنجا میبود حیدرخان برقی شناخته میشد.»

فتوای عارف شاعر انقلابی دربارهٔ او چنین است: «در بیست وسه سال قبل با مرحوم حیدرخان عمواوغلی **که شخص بزرك وچگیدهٔ انقلاب** بود آشنائی داشتم وخصوصیت من بامرحوم حیدرخان عمواوغلی درمنزل همین میرزا سید باقرخان بانکی شد ، صحبت آزادی در آنجامی شنیدم وهیچ نمیخواستم صحبت دیگری بشنوم.»

آزاد مردی که مرحوم کسروی مورخ رشید وبردل اورا از «پیشروان شورش ایران» وعارف شاعر حساس وانقلابی «چکیدهٔ انقلاب» ولاهوتی

شاعر بنام «صدر اجتماعیونش» نامیده یکی از درخشنده ترین چهره‌های انقلابی جنبش مشروطیت ایران است.

حیدرعمواوغلی فرزندعلی اکبر فرزند حاجی محمدعلی ازخانواده های قاری وردیوف اهل سلماس ومقیم «شهر الکساندر پول» ارمنستان بوده و تاریخ تولد او ازروی قرینه بنا بنوشته مرحوم میرزا محمد خان قزوینی درشماره پنجم از سال سوم مجلهٔ یادگار بمدیریت استاد محترم آقای اقبال آشتیانی و نوشتهٔ مرحوم کسروی درصفحه ۲۲٤ جلد دوم تاریخ مشروطیت قبل از سال ۱۲۹۸ قمری و فوت او تحقیقاً درپائیز سال ۱۳٤۰ قمری و ۱۳۰۰ شمسی مقارن قیام کلنل محمد تقیخان درخراسان ومدت عمرش رویهمرفته ٤۲ سال بوده است.

چون تحصیل خود را در رشتهٔ مهندسی برق. درشهر تفلیس باتمام رسانده بود، بدعوت «رضایوف» نام از بازرگانان تبریز، بایران آمده در کارگاه برق مشهد استخدام (۱) شده مدت یکسال درآنجا بود تا اینکه بتهران آمد.

درشمارهٔ پنجم سال سوم مجلهٔ یادگار ضمن عنوان شرح حال او از یادداشتهائی که تقریر او و نوشتهٔ آقای میرزا ابراهیم منشی زاده است نام میبرد، قسمتهای کوتاه شده چنین است:

در تمام مدت یازده ماه که من درخراسان اقامت داشتم هرچه سعی و تلاش کردم که بلکه بتوانم یك فرقهٔ سیاسی تشکیل بدهم ممکن نشدچون

---

۱ ـ این نظرمرحوم کسروی است ولی عقیدهٔ مرحوم محمدخان قزوینی این است که سال ۱۳۱۸ قمری مظفرالدین شاه واتابك، در بازگشت از فرنگ اورا آوردند. آقای ا. حسابی مرقوم داشته‌اند: «ومیان آن دو نفر آنقدراختلاف نیست چه کارگاه برق مشهد متعلق بهمان رضایف بود» نگارنده برای تأیید نظر آقای ا. حسابی علاوه میکنم:

در بازار بزرك مشهد نزدیك در قبلهٔ مسجد گوهرشاد زنجیری وجود داشت که آنجا راعده‌ای مستبدتحت سرپرستی یکی از تولیه‌ها که در ادوارمختلف وکیل مجلس میبود، دردست داشتند. مجاهدین جوان از قبیل رضاآذر فرزند حاج میرزا علی آقا نمایندهٔ دورهٔ اول ودوم مجلس نیز دهنهٔ بازار مجاورحمام شاه را دردست میداشتندحیدرخان داوطلب شدیکننه بزنجیر آمده نظام التولیه‌را خلع سلاح کرده بر گرددوهمین کاررا کرد وآنروز بپاس این رشادت مجاهدین ازطرف رضاآذر باچلو کباب اطعام شدند. آقای رضاآذر اکنون درتهران میباشد وهمسایهٔ نگارنده است.

کلمه‌های مردم بقدری نارس بود که سعی من در این ایام بی نتیجه مانده و مطلقاً معنی کلمات مرا درك نمیکردند دراینمدت یکنفر مشهدی ابراهیم نام میلانی را که کارخانهٔ گلیزسازی آورده ومشغول ساختن گلیز سیگار بود باخود هم عقیده یافتم (۱) که میتوانستم بااو صحبت فرقه بمیان آورم.»

«دراین موقع راهی با بعضی ازعلما پیدا کرده بودم اهالی تهران بواسطهٔ عکس انداختن مسیو نوز رئیس گمرکات درلباس آخوندی بهانه‌ای بدست آورده تبعیداورا میخواستند، کم کم ماده غلیظ تر شده مردم میگفتند ما عدالت وعدالتخانه میخواهیم »

« وکلا انتخاب شدند رفته رفته انجمنها تشکیل شدند که تمام ترتیبات سابقه ، بهم خورده وهر کس درانجمنی عضویت پیدا کرده وحوزهٔ عمومی ما ازهم پاشید ، پس از آن من ماندم وهمان هفت نفر حوزهٔ خصوصی که بافرقهٔ اجتماعیون عامیون روسیه اطلاع داده شد که در تهران فرقهٔ اجتماعیون عامیون تشکیل داده شده است از آنجا بشخص من نوشتند که لازمهٔ دستور-العمل را بشعبهٔ مسلمانها وایرانیها در قفقاز داده شده است وشماهم شعبهٔ آن را در تهران افتتاح کرده معاً باآنها کار کنید الی آخر .»

در تمام جریان سالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲٤ حیدر عمواوغلی چنانچه معلوم میشود دست داشته و گفتگو از قانون وعدالتخانه وتنظیم دستگاه دولتی را پیش میکشیده وپس از افتتاح مجلس اول (۱۷ شعبان ۱۳۲٤ تا ۱۳۱ جمادی الاولی ۱۳۲٦ که انجمن‌های محلی بسیار در تهران تشکیل یافته اوهم از اعضاء فعال انجمن آذربایجان بوده است که جریان فداکاری جنگندگان آن درفصل قرارداد ۱۹۰۷ وتوپ بستن مجلس ، ازنظر خوانندگان گذشت وبیگمان حیدرخان در آنروز تا حدودقدرت برای حفاظت خانه ملت با همکاران انجمن آذربایجان رشادت بخرج داده است .

تربیت عباس آقا از بردست او ودر فصل مشروطیت برای کشتن اتابك نگاشتیم اقدامات او درخوی نیز مفصل وخدمات او یکی بعد ازدیگری در تاریخ مشروطیت ما برجسته است. درخوی بمبی ساخت و برزین اسبی گذاشت واسب رابدون

۱ ـ سالیانی پیش از این در یکی ازجراید یامجلات ترکیه از قول یکی ازپرفسورهای آزادیخواه وبامسلك چنین خواندم : درهر کجا که موتوری یا ماشینی بکار گذارده میشود؛ درهمانموقعی که فوندامنت آنرا میریزند تخم سوسیالیسنی در آنجا کاشته میشود و بمحض اینکه ماشین یاموتور براه افتاد وشروع بتولید کرد همان‌عده‌ای که دراطراف او «برگله» گردنش مشغول میشوند مولود همانـ تخمی هستند که در زیر فوندامنت کاشته شده بود.

راکب بسمت دشمن رها ساخت وقتی کردها اسب را دیدند هر یك برای تصاحب کردن او بهمدیگر پیشی جستند، انبوهی از اکراد دور اسب گرد آمدند وقتی که یکی از آنها سوار اسب شد بمب محترق و عده‌ای از اکراد کشته و بقیه متواری شدند.

هنگامی که دولت در برابر ایستادگی دلیرانهٔ تبریز درصدد انسداد راه جلفا و تبریز بر آمد و این ماموریت بکف کفایت شجاع نظام بر گذار شد. برای چهارمین بار حیدرخان دست باختراع زد.

مرحوم کسروی درجلد سوم تاریخ مشروطه صفحه ۲۹۷ در بارهٔ این اختراع چنین نوشته است:

«این یکی از شاهکارهای تاریخ مشروطه وخود داستانی شگفت وشیرین است درز بانها آرایه ها بآن میبندند، ولی ما از کسانیکه خود آنرا از نزدیك دیده و دانسته اند جسته ایم وخواهیم نوشت سیف السادات نامی ازسیدهای بنام وتوانگر دوچی وخود با شجاع نظام دوستی میداشت مهر او ازخانه‌اش بدست حسن نام مجاهدی میافتد واو آنرا بنزد حیدر عمواوغلی که پس از بمباران مجلس بقفقاز گریخته واز آنجا بتبریز آمده بود میآورد عمواوغلی از دیدن آن نقشه‌ای باندیشه اش میرسد و آنرا بادست کسانی از سران آزادی بکار میبندد بدینسان که بدستیاری گرجیان بمبی بـرویهٔ جعبه‌ای ساخته نامه‌ای نیز بامهر سیف السادات نوشته هردو را از نوشته و بمب از پست برای شجاع نظام میفرستند میرزا اسمعیل نوبری بر گردن میگیرد که جعبه را به پستخانه رساند ونگران راه انداختن آن باشد میرزا علیخان پستخانه آنرا گرفته بادست چاپار روانه میگردانند.

شجاع نظام ناچار شد جعبه را باز کند ولی همینکه کارد را بر ریسمان قوطی کشیده آنرا برید یکباره بمب ترکیده آوایش تا چند فرسخ رفت وسراسر شهر را بتکان آورده ومردم را هراسان گردانید خود شجاع نظام شکمش دریده ورانش برگشته بود چون کسانش میرسند اندك جان‌می داشته وآب میطلبید ولی تابیاورند در میگذرد».

شجاع لشکر پسرش گفته بود: از بس ظلم کرد گرفتار شد.

این مجاهد بزرگ همه‌جا بیاری آزادیخواهان میشتافت ودرهمه جا داد فعالیت های خارق العاده میداد از شرق تاشمال وشمالغرب ایران هر کجا که جنبشی برای احیاء آزادی بوجود آمده حیدرخان رادر آنجا میبینیم

چه شد که حیدرخان بجنگل آمد؟

حیدرخان پس از تبعید سال ۱۳۲۹ هجری قمری بکشور شوراها پانهاد، در آنروزهائیکه هنوز پایان جنگ ووضع جبهه‌ها معلوم نبود وهنوز

از میدانهای جنک آتش‌ها برخواسته وزبانه میکشید . فریادی درجهان شنیده شد که برای انهدام کاخ ستمگری آن صدا بمراتب غراتر ومهیب‌تر از گلوله های شراپنل وهر نوع اسلحه نو ظهوری بود ، صدائی بلند شد که بگوش مظلومان و ستمدیدگان ومضمحل شدگان در زیر چکمه های قزاقان تزاری روح‌افزا وروشنی بخش دیده‌ها بود، این صدا در کشوری بلند شد که تحول جهانی را ایجاد ومسیر تاریخ را بکلی عوض نمود.

در یك چنین روز هائی بود که حیدر خان عمواوغلی بآن دیار پا نهاد ولی دلش را در گرو آزادی واستخلاص ایران و برادران ایرانی خود گذارده وآنی از فکر رهائی آنان از یوغ ستمگران استبداد غفلت نمیورزید ، آنروز ها این شراره همچنان دردلش زبانه میکشید و بخود نوید امید بخش میداد . دریك چنین روزهائی بود که میرزا کوچك خان بنحویکه قبلا نیز اشاره کردم برای بار دوم کوس جمهوری را درهمانجا کوبیده وبا اینکه ضعف وافری درقوای مرکز وجودداشت پا را از رشت فراتر ننهاد .

اعلام استقلال جمهوری گیلان را بتمام سفارتخانه ها فرستاد وخودرا رئیس جمهور معرفی کرد ، در آن اوقات قوای انقلابی جنگل عبارت از دو دسته بود که یکدسته جناح راست از همان اتباع میرزا کوچك خان تشکیل میشد این دسته بعد از شهادت دکتر حشمت آموزگار دلسوز ومبارزی کــه تا حدی جهان بین بود . کلاهٔ سردرگم شده بودند

دستهٔ دوم جناح چپ بود که از احسان الله‌خان معروف وخالوقربان تشکیل مییافت ،

روش آنها با میرزا کوچك خان واتباع او اختلاف وتفاوت کلی داشت وبطوریکه از نظر خوانندگان گذشت دامنهٔ اختلاف کار را بجدائی کشاند.

اختلاف دراین بود که دستهٔ دوم میگفتند برای تمام ایران فدا کاری میکنیم تنها منظورمان گیلان نیست وباید دراینموقع که درسرتاسر کشور ضعف پدیدار است حمله کنیم و کار را یکسره سازیم این بود که درمرداد ۱۳۰۰ بدون مشورت با کمیتهٔ مختلط باتفاق ساعدالدوله بشهسوار رفت که از آنجا بمرکز حمله آورد ولی قوای ساعدالدوله وقوای مرکزی درقریه «دوزار» راه را براو گرفته بودند تعداد بسیاری از قوای اورا کشته واسیر ساختند.

این حرکت احسان الله خان بهانه‌ای بدست میرزا کوچك خان داد. درهمین هنگام بود که حیدرخان که ازچندی درباکو نگران اوضاع گیلان بود، راه رشت را پیش گرفت تا باآشنائی واطلاعی که از جریان کشور عزیز خود ایران دارد شایدمیان طرفین افتاده راه حلی برای رفع اختلاف بیابد

و نگذارد این جبهه بدون حصول نتیجه ازهم بپاشد.

حیدرخان ضمناً نظرش این بود که جبههٔ کاملا قوی از آزادیخواهان تشکیل و با انگلستان که با انعقادقرارداد ۱۹۱۹ هوای قبضه کردن ایران را درسرمیپرورانید ازدر پیکار درآید ونتیجتاً یك دولت صلح جوو آزادیخواه روی کار آورد، با این نیت پاك بگیلان آمده وپس ازدوسه روز استراحت قرارمیشود درمحلی بین طرفین ملاقات روی دهد وبکاراختلاف رسیدگی و حل عقدو بالاخره بمشاجره خاتمه دهند. هنگامی کهدستهٔ جناح چپ حاضر و بانتظار بودند که میرزا کوچك و اتباع او برای مذاکره بیایند، بدستور میرزا کوچك خان ازچارسومورد شلیك قرار گرفته جمعی مقتول وعده‌ای اسیرشدند. حیدرخان ازاین میان گریخت ولی در «پسی‌خان» بدست حسنخان معین الرعایا ازاتباع میرزا کوچك خان محبوس وسپس شبانه درزندان تیرباران شد.

درمرداد ۱۳۰۰ بعدازچندروزمیرزا کوچك خان برشت هجوم آورد وقریب ۱۵ روزدوخورد بین قوای دولت وجنگلیان ادامه داشت تاقوای جنگل بدست قوای دولت شکست خورد وکار میرزا بآنجا کشید که قبلا نوشته شد.

لاهوتی درباره قتل حیدرخان اشعاری دارد که چندشعر آنرا درج می کنم:

میرزا کوچك خان میگوید:

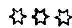
نه ! ... من باید کهدر تاریخ این کشورسمر گردم
در ایران شخص اول شاه، بی تاج و کمر گردم
اگر همدست مشتی مردم بی سیم و زر گردم
پس این جاه وجلال ودولت وشوکت چه خواهدشد؟

حیدرخان درحبس:

ز حبس پیشوای خود قوای اجتماعیون
پریشان بود ودشمن شاد ازاین کردار ناموزون
ازاینرو طالع اردوی دولت گشت روز افزون
سپاه شاه رو در حمله از کهسار و از هامون

در تاریکی، یکی از شبهای تیره :

شبی تاریك و بادو سردی و بوران زحد بیرون
بزندان حال حیدرزاین هیاهو بود دیگر گون
دلش پیش رفیقان، چشمش اززورغضب پرخون
دودستش محکم از پس بسته وزنجیردر گردن .



در آن تاریکی شب هیئتی وارد بزندان شد
سپس برقی بزد کبریتی و شمعی فروزان شد
به پیش اهل زندان صدر (۱) «ملیون» نمایان شد
سخن کوتاه حیدر (۲) بارفیقان تیرباران شد

۱ـ میرزا کوچك خان صدر ملیون بود
۲ـ حیدرخان عمواوغلی صدراجتماعیون

قیام خیابانی

در تبریز

قرارداد ۱۹۱۹ چه آتشهائی که در ایران مشتعل نساخت ؟! وچه عقاید ونظرهای متضاد ومتفاوتی که تاکنون نسبت باین قیام ابراز نشده است؟!

مشیرالدوله که پس از وثوق الدوله بر کرسی صدارت ایران نشست بطرفداری ازمأموردولت این قیام را نهضتی برضدمرکزیت نام گذاشت اما طرفداران خیابانی و کارگردانان قیام معتقد بودند وآنانکه درقید حیاتند هنورهم معتقدند که آذربایجان ایران ، ازآن ایران وجزء لاینفك ایران بوده وخواهد بود، صرفاً نظر اصلی قیام وهدف عالی ومهم آن تقویت مرکز بود.

قبل ازحکومت مشیرالدوله الیاف قرارداد ۱۹۱۹ بدست وپای دولتیان ومخصوصاً صدراکثرازشئون کشورما پیچیده ودرنقاط حساس کشوررخنه نموده بود ، مشیرالدوله فقط توانست ازلحاظ تسکین افکار عمومی ظاهراً آنرا ملغی سازد ولی آثارآن محو نشده وکاملاً زوال نیافته بود.

خیابانی که درماههای بسیارسخت ایستادگی تبریزدرمقابل محمدعلی میرزا ، برای اعادهٔ مشروطیت تفنك بردوش گرفته مانند سایردلاوران مجاهد بادشمن خونخواردرپیکار بود ابداً آن خیالی راکه مشیرالدوله و وطرفداران اودرمغزخودجاداده بودند، درمغز پرفهم وادراك خودنمیپروراند واصولاً چنین اندیشه ای را بکانون افکارخودراه نداده بود. خیابانی می-گفت : هدف قیام ما عظمت ایران است و آذربایجان قسمت لاینفکی از ایران میباشد» پیش ازآنکه تفصیلاً قیام را تجزیه وتحلیل کنیم لازم است خیابانی را درانقلاب سال ۱۳۲٦ مشروطیت وفعالیت ومشارکت اورا در انقلاب نشان بدهیم :

شیخ محمدخیابانی که خود یکی از پیشگامان مشروطه میبود درروز های ایستادگی تبریز برای بازگشت مشروطه درتکاپو بود .

روز نوزدهم شهریور ۱۲۸۷ برابر ۱٤ شعبان ۱۳۲٦ و هنگامیکه انجمن ایالتی آذربایجان از گرایش محمدعلیمیرزا بمشروطه بکلی مأیوس گشت برآنشد که رشته را یکباره پاره کند وبهمین لحاظ نامه ای اززبان توده نوشته میشد واین نامه روز پنجشنبه مورخ بالا تهیه گردید .

همان روز، جنك بالشگریان اقبال الدوله ماکوئی بشدت میرفت وشهر تبریز درنهایت سختی و گرفتاری بود، کسروی در صفحه ۲۸۸ از جلدسوم تاریخ مشروطیت دربارهٔ رساندن این کاغذ بعین‌الدوله که در باغ صاحب‌دیوان می‌نشست چنین‌نوشته است :

« چهارتن ازسردستگان که شیخ محمد خیابانی و میرزا محمد تقی طباطبائی وسید حسینخان عدالت ومیرزاحسین واعظ میبودندآنرابرداشته همراه نمایندهٔ سیاسی‌انگلیس آهنك باغ صاحب‌دیوان کردند ودر هنگامی که جنك درسختی درشهر پیش‌میرفت ، آنان در آنجا بگفتگو پرداختند عین‌الدوله بازهمان سخنان دورنك را میگفت ، ودرپایان اندیشهٔ خودرا بی‌پرده گردانید وچنین گفت تامجلس درتهران بساز نشده انجمن تبریزرا بهیچ عنوان نتواندشناخت . انجمن نیزچندروز پیش‌ازآن ، بهمهٔ کنسولخانه های تبریز وشهرهای دیگر آذربایجان ، بنامه وتلگراف آگاهی داده بود که چون باید قانون اساسی‌همیشه درکار باشد عین‌الدوله راکه نه ازروی قانون بآذربایجان فرستاده شده ، بوالیگری نمیشناسند ، و همان مخبر-السلطنه راکه ازروی قانون فرستاده شده بود والی‌آذربایجان دانسته‌در نبودن اواجلال الملك‌را بنایب الایالگی بر می‌گمارد ، نیز تلگرافی در همین زمینه بوزارت داخله فرستاد . بدینسان آمدورفت و گفت و شنید با عین‌الدوله بریده شد » .

آری افکارشیخ محمدخیابانی دراوارهٔ انقلاب مشروطیت تجلی بخش بودوازاینروتبریز تاآخرین‌سرحد امکان‌مقاومت کرد ومشروطه‌را بمملکت ایران اعاده داد .

شیخ نیزمانند سایرسران انجمن‌عقیده داشت که حاکم قانونی تبریز مخبرالسلطنه‌است‌وسنك بازگشت‌اورا بسینه‌میزد ولی‌معصوم بینوا نمیدانست چه‌سرنوشت‌شومی دردست‌همان‌حکومت‌قانونی(!) خواهدداشت .

روزچهاردهم آذر۱۲۸۷ برابر۱۰ ذی‌القعده ۱۳۲٦ چون بعضی‌از نمایندگان انجمن بکناررفتند دوباره دوازده تن‌ازطرف کمسیون اعانه و سران‌آزادی برگزیده شدند ، ستارخان ، باقرخان نیز پیروی ازمردم نموده ابرازخورسندی‌نمودند .

اینك نام‌آن دوازده تن از تاریخ کسروی جلد سوم صفحه ۳۱۷ اقتباس ودرزیر نگاشته میشود :

۱ = میرزا محمدتقی طباطبائی ۲ ـ شیخ محمدخیابانی ۳ ـ مشیر ـ السادات ، ٤ ـ شیخ‌اسماعیل هشترودی ۵ ـ حاج شیخ‌علی‌اصغر ٦ ـ میرزا

اسماعیل نوبری ۷- میرزا حسین واعظ ۸ - حاجی مهدی آقا ۹- حاج میرزا علینقی گنجه ای ۱۰ - حاج میرزا ابراهیم طاهباز ۱۱ - مشهدی محمدعلی مطبعه ۱۲- حاج میر محمدعلی اصفهانی . میرزا محمدتقی طباطبائی این بار نیز رئیس برگزیده شد »

وقتی محمدعلی میرزا میخواست برای سرکوبی آزادی وام هنگفتی از خارجیها بگیرد ، انجمن ایالتی که از نامبردگان بالا تشکیل شد دست بیك اقدام مهمی زد و آن اعتراض شدید بخارجیان بود که در غیبت مجلس شورای ملی هیچگونه وامی ملت ایران نخواهد پذیرفت و باشارهٔ خیابانی تلگرافی بمجلس شورای ملی و سنای پاریس مخابره وجریان را باطلاع نمایندگان کشور مادر انقلاب رساندند و این کار یکی از کارهای پرارج بشمار رفت .

خیابانی شخص تازه وارد بصحنهٔ سیاست نبود ، او نیز چکیدهٔ انقلاب و نسبت بسیاست ، نیك جهان بین بود اکنون وارد بحث در بارهٔ قیام او میشویم :



قبل از قیام ؛ خیابانی بنمایندگی آذربایجان ، لیاقت و کاردانی و مخصوصاً عرق ایرانیت ووطن پرستی خود را دردورهٔ دوم قانونگذاری ثابت و بمنصهٔ ظهور رساند . روزی که اولتیماتوم معروف دولت تزاری بایران داده شد ، اودرمجلس شورای ملی خطابه و نطق کاملامثبت مبنی بر مخالفت خود باقبول اولتیماتوم مزبور ایراد و گفتار مهیج او در حدود یکساعت بطول انجامید. خیابانی ازهمان دوران؛ سیاست را خوب شناخته وطریقهٔ مبارزهٔ با دشمنان استقلال ایران را نیك تشخیص داده بود .

پس از آنکه دولت وقت اولتیماتوم تزار را قبول ومجلس تعطیل شد خیابانی ساکت ننشست درسبزه میدان تهران میتینك پرشوری داد و نطق او که طولانی بود درمردم اثر نیکوئی بخشید وپس ازخاتمهٔ میتینك چون بیم آن میرفت که بدستور وثوق الدوله(۱) دستگیر شود راه خراسان را در پیش گرفت چون باو دسترسی نیافتند عده ای از رفقایش را دستگیر وزندانی نمودند . همین عدم توجه بگفتار عاقلانه ومدبرانهٔ خیابانی باعث شد که مجلس شورای ملی ایران شش سال دچار فترت شد !

درطول دوران فترت مجلس شورای ملی و تا زمان تاجگذاری احمد شاه بتجارت اشتغال داشت و در تبریز میبود . چون عمال حاج محمد خان شجاع الدوله کهنه مستبد آگهی تاجگذاری احمدشاه فرزند ارباب صمدخان

۱ - وثوق الدوله در آن تاریخ وزیر امور خارجه بود. تاریخ مکی صفحه ۱۶

را پاره کرده بودند. شیخ‌محمدخیابانی از این‌عمل ناروا آزرده شد واز آنموقع تصمیمی را که باید اتخاذ وشروع بفعالیت کرد.

دوستان‌فهیم و مبارز را بدور خود گرد آورد و با همکاری آنان پروتستی بسیار شدیداللحن از طرف آزادیخواهان منتشر ساخت و بلادرنك تهران آمد. یکماه در تهران بملاقات‌رجال ووزراء وصاحبان‌نفوذ وقدرت پرداخت وآنها راصمیمانه بخدمت وطن و حفظ آزادی و استقلال ایران دعوت نمودولی از این‌اقدامات خود نیزنتایج مفید بسود ملت حاصل نکرد ناگزیر بتبریز بازگشت نمود و در ضمن تجارت با تجاربی که در سیاست آموخته بود بتشکیل کانونهای ادبی، فلسفی پرداخت و بروشن ساختن افکار جوانان همت گماشت. از اینجا بود که زمینهٔ قیام راآماده میساخت.

وقتی آذربایجان از قشون تزار تخلیه شد، محیط فعالیت شیخ رو باتساع گذاشت تشکیلات حزب دموکرات را تقویت کرد؛شالودهٔ تشکیلات ژاندارمری که زائیده افکار خیابانی محسوب میشود. ریخته شد. در یک دورهٔ کوتاهی قریب پانصدنفر تحت‌تعلیمات صاحب‌منصبان‌ایرانی آماده‌شدند مقصود ازتشکیل ژاندارمری‌درتبریز ایجاد یک‌قدرت بمنزلهٔ هسته‌مرکزی بود که باورود قشون عثمانی این نقشه عملی نشد.

«دراواخر شعبان ۱۳۳۷قشون عثمانی وارد تبریز شد ودر سراسر آذربایجان شروع بتاراج انبارهای‌غله نمود، ترکها میخواستند آذربایجان را ضمیمهٔ عثمانی کنند ونقشه «پان ترکیزم» را عملی سازند خیابانی جداً مخالفت کرد وعثمانیهااو وچندنفرازرفقای‌اورادستگیر و بارومیه‌فرستادند. پس از تخلیهٔ آذربایجان از قشون عثمانی شیخ محمد خیابانی و رفقای اوآزادشدند.»(۱)

موقعی که قرارداد وثوق الدوله «۱۹۱۹» علنی و وثوق‌الدوله دست بکار انتخابات مجلس شد دموکراتهای تبریز واکنش سختی نشان دادند ودرانتخابات آذربایجان باآنکه ایادی وثوق الدوله مداخلات جدی درآن داشتند. شش کرسی را ربودند.

«وثوق الدوله متوجه‌شد که‌اگرخیابانی وسایر نمایندگان‌آزادیخواه تبریزبتهران بیایند نقش مؤثری درمجلس شورای ملی بازی خواهند کرد باینجهت تصمیم گرفت حزب دموکرات تبریزرا منحل‌وروٌسای‌آنرامنکوب کند. دموکراتها همان‌آزادمردانی که درمقابل محمدعلی‌میرزا ایستادگی کرده ومشروطیت را بایران برگرداندند، تصمیم بمقاومت گرفته وبلا-

۱ ـ تاریخ مکی صفحه۱۷

درنك درروزهفدهم حمل «فروردین» ۱۲۹۹ قیام راآغاز کردند .
درظرف دوروز تمام شهرتبریزو کلیهٔ ادارات دولتی را متصرف ودر مدت شش ماه که قیام دوام داشت شهرفوق العاده منظم وخیابانی درانتظام شهر بسیار کوشا بود .
چون «قیام خیابانی» دردست تألیف نگارنده است دراینجا باجمال جریانات این قیام اکتفا کردن اصلح واولیتراست .
در اینمورد نیز نگارنده از اهل اطلاع مخصوصاً آقای صفوت مقیم قم استمداد میجویم و خواهانم که اطلاعاتی برایم فرستاده شود که قبلادر جراید، مجلات چاپ نشده باشد . هروطن پرستی که یکدوره از روزنامهٔ «تجدد» تبریزرا برای ما بفرستد نام اورا بنحوشایسته درقیام درج خواهم نمود .
اینك قسمتهای کوتاهی از نگارش آقای حسین کاظم زاده مدیر ایرانشهر را بمناسبت دراین بخش چاپ میکنم که تاحدممکن پردهٔ هرگونه ابهام بویژهٔ ابهامی که مصنوعاً ایجادشده دریده شود .
«آری یك مزرعهٔ آب ندیده ویك بوستان خشکیده هرقدر احتیاج بریزش قطرات باران داشته باشد ملت ایران نیز بهمان اندازه تشنه و محتاج آبیاری از سر چشمه فیض قوهٔ (فکر واراده) می باشد.»
«چون من شیخ محمدخیابانی را ازسیراب شدگان این جام فیض بخش ربانی میدانم و چون این نابغهٔ درگذشتهٔ ایران را یکی از نوادر رجال عهداخیرمی شمارم وازاین نقطهٔ نظریك ارج اجتماعی به مجاهدات اومی دهم لذا تذکیروتخلیدنام اورا ازفرایض خودشمردم..»
«چون اغلب ایرانیان و بخصوص اهالی ایالات دوردست ایران در موضوع شخص خیابانی واقدامات ومقاصدسیاسی او که دربرنجترین موقع خطرناك سیاسی ایران (۱) امور آذربایجان را بدست گرفته از ورطهٔ پریشانی نجات داد، بکلی بیخبرهستندواکثر مردم اورا مانند یکی ازیاغیان وعاصیان بی سروپا که گاهی برضدحکومت مرکزی درگوشه و کنارمملکت قیام میکردند تصور میکنند لذا این رساله(۲) هویت وشخصیت اورا بخوبی معرفی کرده بیخبران را ازافکار وآمال وخدمات آنمرحوم آگاه خواهد ساخت . ومخصوصاً بوجود یك آتش عشق تجدد و ترقی که ازقلب پاك و

۱ـ اشاره بقرارداد ۱۹۱۹ ونتایج تلخ آن میباشد
۲ ـ درقیام خیابانی که دردست تألیف من است تاحدلزوم ازآن رساله اسفاده شده است

سرشار او شعله میزد آشنا خواهد کرد و نشان خواهد داد که آن نادرهٔ زمان مردی بافضل و کمال وصاحب متانت وشور وحرارت وفکر واراده بوده و درراه نجات ایران باسرخود بازی کرده وسرمشقی بآیندگان داده است.

از نگارش آقای دکتر شفق :

« .. ملت بی فکر محکوم بمرك است . معارف صحیح تنها وسیلهٔ تولید فکر است . وازاین‌رواست که آنهائی که نه تنها برای الغاء انقلاب سیاسی بلکه برای تلقین انقلاب فکری درایران کار کرده اند بهمان‌اندازه که شمارهٔ آنها کم است ، قیمت واهمیت آنها نیز زیاد است .»

« .. شیخ محمد خیابانی یکی از آنهابود وقدرش از این نقطهٔ نظر بلند است و گمان دارم قیمت اورا جوانان تازه بهتر خواهند دانست .شیخ از آن اشخاص نادر انقلاب ایران بود که تمام توجهش معطوف بتنویر - افکار مردم بود . نگارنده دردورهٔ «قیام» شیخ درخارج ایران بودم ، اصلا شیخ‌را نمی شناختم . یك سال از کشته شدن‌شیخ‌میگذشت که بآذربایجان آمدم . نشانهٔ ذکاوت و نورصفا وصمیمیتی که شیخ در چهره های بعضی ازجوانان تبریز ازخود بیادگار گذاشته و گذشته بود بزرگی‌او را دریك نظر درچشم من‌مجسم نمود . مجالس نطق روزانهٔ شیخ ، که قسمتی ازآنها بقلم‌جوان پرشور ایرانی مرحوم میرزا تقی خان رفعت در اوراق «تجدد» ثبت است بی مبالغه مدرسه های عقل و کیاست بوده .»

« تاریخ هرچه بگوید یانگوید تنها حقیقت آنکه شیخ از معدودترین مجاهدین معنوی وجنگیان فکری بوده است که اورا درنظرآیندگان بزرك خواهد نمود . شیخ فقر معنوی واستیصال فکری عوام بدبخت را خوب‌دیده وفهمیده بود ، «قیام» اورا نباید حرکتی دانست برضد فلان وزیر یا امیر ،اومقصودی عالیترداشت.قیام‌آذربایجان‌مقدمهٔ یك نهضت فکری‌بود .»

« شیخ محمد خیابانی مرد وبزیرخاك سیاه رفت ، و قاتلین او حتی آن رجاله‌ای که نسبت به نعش او نیز بی‌احترامی کردند زنده اند حتی‌بعضی ازآنها هنوز شئوناتی وحرمتی دارندولی درحقیقت شیخ زنده است وآنها مرده . اینها عده‌ای عجزه وبیچارگان وبندگان شکم وپابندان دینار و درمند . اینها ابنای زمانند که کار را موافق مذاق حاکم وقت نمایند خواه معاویه وخواه علی راه بحکم زور وزرمی‌پیمایند خواه فانی وخواه ازلی !

« آنچه از اینها می بینید شکمی است وچند ذرع روده که از گردن اینهاآویخته وحلقه بگوششان کرده‌است اینها درمقام‌آدمیت ارزش ندارند

ودر بازار حقیقت به‌پشیزی نمی ارزند . آن جاه و جلال آنها نباید چشمها را بفریبد ، قارون هلاك شد که چهل خانه گنج داشت ، شکم پروری و شهوترانی را خوکان نیز توانند و خران نیز دانند. دنیا زندهٔ کسانی است که فکری ومسلکی داشته اند . نه برای خود بلکه برای حق وحقیقت زندگانی کرده اند . آنروز که شیخ درزیر زمینی خانهٔ همسایه اش بدستور مخبر-السلطنهٔ هدایت بدست قزاقهای آزمودهٔ روسی کشته گردید همانروز نیزاو راسروش آزادی تاج شاهی برسر نهاد وزمام حکومت درعالم افکار را بدستش داد. سلطنت اشرار کجا و سلطنت افکار کجا ؟!

شیخ برای اصلاح افکار کوشید ودر آن راه نیز مرد. تجدد خواهان نیز باید همان راه را پویند .

کار تجدد حتمی وضروری است. صدای شیخ محمد خیابانی خوابیدنی نیست.»

اقتباسی چند از نگارش حاج محمدعلی آقابادامچی مندرجه در نشریهٔ ایرانشهر :

« باوجود آنکه ملیون تبریز بانظریهٔ مشیرالدوله مبنی بر انحلال قیام مخالف وبصراحت گفته بودند که کابینهٔ حاضر بدون استظهار به تکیه‌گاه قوای ملی، محال است چند ماهی دوام کند ولابد مشیرالدوله محلل کابینهٔ دیگری است که خلف وثوق الدوله خواهدشد وبا این لحاظ ادامهٔ قیام صلاح است معهذامشیرالدوله قبول نکرد و آقای مخبرالسلطنه(!)را که وکیل تهران وبآزادیخواهی ووطن‌پرستی «!!!» معروف بوده بسمت حکومت آذربایجان به تبریز فرستاد »

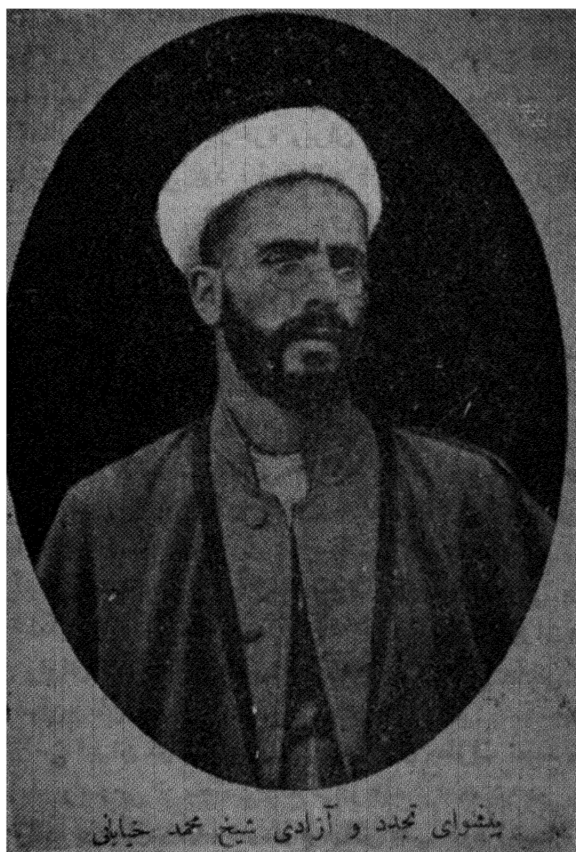
« با وجود آنکه ملیون بانظریهٔ فوق ودلائل متقن لزوم و وجوب ادامهٔ قیام را ثابت کردند که درغیاب مجلس بدون استظهار بقوای ملی این کابینه بیش از سه ماه عمر ندارد واتصالا کابینه های سیاه وسفید روی کار آمده ودر نتیجهٔ کشمکشهای کابینهٔ مملکت زیاده ازسابق دچار هرج ومرج شده و بپرتگاه فنا وزوال خواهد رفت باز قبول نشده آقای مخبرالسلطنه دواسبه(!!) برای خفه کردن قیام وآزادی ازطهران رهسپار ودراواسط ذیحجه ۱۳۳۸ وارد تبریز شد .»

« با بیاناتی که مخصوص مشارالیه است پیغاماتی بیموجه بمرحوم خیابانی داده وباطناً مشغول تهیهٔ قوا بود که قیام را خفه ونور آزادی و نهضت ملی را بیکبارگی خاموش نماید و ملیون که همیشه اتکالشان بصحت عمل ونیت پاك خود بوده حاضر نشده بودند که قوهٔ مسلحه حاضر کرده و درموقع ضرورت مدافعه کنند علاوه برآن ازمخبرالسلطنه انتظار نداشته و تصورهم نمیکردند برای خفه کردن آزادی استعمال اسلحه نماید ومیدانستند

که مخبرالسلطنه شنیده وفهمیده است که دولت وقت و کابینهٔ وثوق الدوله این تکلیف خفه کردن آزادی با استعمال اسلحه را بشاهزاده عین الدوله (که باصطلاح فامیل مخبرالسلطنه، مستبد فرتوت بوده) نمودند و حتی آتریاد اردبیل را برای این مقصود بتبریز اعزام داشتند . شاهزادهٔ مذکور زیر بار این ننگ تاریخی نرفته وصراحتاً گفته بود : « ببخشید این کلاه را بسردیگری بگذارید من نمیتوانم درآخرعمرم دست خود را بخون ملت آغشته کنم» ولی آقای مخبرالسلطنه ، آن مؤسس آزادی (!) وآن معلم حریت (!) آن نمایندهٔ ملت (!) عصرروز۲۸ ماه ذیحجةالحرام۱۳۳۸ پس از آنکه تمام وسائل کودتارا فراهم کرده بود بقزاقخانه رفته وشب را با رئیس قزاق که روس بودعلی‌روایة‌پاره‌ای مأمورین دیگر که‌دراین‌مذاکره شرکت داشتند نقشهٔ حمله بآزادی‌وآزادیخواهان‌راتهیه کرده‌وشبانه‌شروع بعملیات نموده مرکزقیامیون وآزادی خواهان را طلوع آفتاب بمباردمان وتصرف نموده وچندنفرآزادیخواه را مقتول وبخون آغشته کرد (بعقیده مخبرالسلطنه) پس ازاین فتح بعالی قاپوآمده مرتجعین‌ومستبدین‌ودشمنان آزادی را بدربارخودا‌حضارو‌ایشانهم بوالی‌آزادیخواه (!) تهنیت گفتند و درعین حالیکه فرمانفرمای‌آزادیخواه در صندلی حکومت با کمال عظمت مستقربود قریب سیصدخانهٔ آزادیخواهان را بقول خود مخبرالسلطنه قوهٔ غالب (درمقابل شکایت بعضی ازوحشیگری قزاقها گفته بود که قوهٔ غالب باید اینکارهارا بکند و تاسه روزمجازهستند) یغما و تاراج کردند پس ازاستقراردرحکومت‌بقزاق‌نظمیه امر میکند که بهر وسیله باشد مرحوم خیابانی را زنده یا مرده پیدا کنند . بناء علیه روز بیست و نهم ذیحجه ۱۳۳۸ پس ازآنکه خانهٔ فقید مرحوم را غارت وخراب کردندچندنفر قزاق با راهنمائی یك سك بچه جای اختفاء فقید شهیدرا که درمنزل آقا شیخ حسن میانجی بود کشف کرده آنمرحوم را باچند تیرتفنك کشته بآن هم قناعت نکرده بازویش را با شاشقه قطع کرده بعدجنازه اش را در نهایت بی احترامی بیرون کشیده درروی یك نردبان کوچکی گذاشته با هلهله و شادی مثل اینکه یك مملکتی را از اجنبی فتح کرده اند بدربار آقای مخبرالسلطنه میآورند .»

«پس از کف زدنهای ممتد وشادی مخبرالسلطنه با کمال تحقیرمی گوید : (ببرند یکجائی دفن کنند) اگرتمام سیئات مخبرالسلطنه قابل‌عفو باشد تنهااین‌مسئلهٔ بیرحمی اوقابل اغماض نیست.»

✲✲✲



پیشوای تجدد و آزادی شیخ محمد خیابانی

قیام خیابانی در تبریز صرفاً برای آزادی واستخلاص ایران بوجود آمد، این قیام مولود بی اعتنائی مرکز، بآن ایالت پنهاور وآن سامان بزرگ لایتجزای ایران بود.

این قیام بر اثر مظالم عمالی بوجود آمد که ازمرکز میرفتند و مردم آذربایجان را میچاپیدند وبا کیسه های پر بمرکز مملکت مراجعت میکردند! یکی اززنان روشنفکر آذربایجان درتبریز بمن گفت:

« نه تنها مأمورین دولت مارا میچاپند وغارت میکنند بلکه بعضی از روضه خوانهای دوره گرد نیز بآنها تأسی جسته ومیجویند!»

علت دیگری که قیام رابوجودآورد قرار دادشوم ۱۲۹۹ بود، و بهر

صورت عوامل مختلفی درایجاد این قیام مؤثر شده بودند .

جملهٔ کوتاهی،ازمقالهٔ مفصل شیخ محمد خیابانی‌را که‌چند ماه‌قبل از قیام درشمارهٔ۳٤ روزنامهٔ «تجدد» با تیتر«آذربایجان»درج شد میاوریم.

«.. همه اینها دریك عنصر پاك درمیان فرزندانت پیداشد ـ. از قوه بفعل‌آوردن آمال مذکوره، وبالاخره ویران ساختن مبنای استبداد«زور، عناد ، بردباری » رامقتضی بود ، اینها نیز ، بـدرجهٔ اعلی در نهاد تـو تجلی کردند .

«واینك امروز دورهٔ استفاده اززحمات ماضیه فرا میرسد ـ درروی خرابه های دیروزی باید عمارت فردا رابلند کرد .

«وبلند کردن این عمارت فکرمیخواهد : فکر دوربین ودوراندیش فکر تعقل وتدبیر ، فکر ایجاد وتمثل ، فکر تطبیق واجرا ، فکرتنسیق و اصلاح ، همه نوع فکرهای کمیاب که بیشتر از چشمهای عضـلی ، عـرض افتقار بورزشهای دور و دراز دماغـی مینمایند ، صبر وثبـات میخواهد و اصول پرستی ، دیسیپلین ، تشکیلات،بیداری ، امیدواری وفداکاری !

بلی فداکاری ! همیشه فداکاری !

هرگز نبـاید به خستگی و یأس اعتقاد داشت ،هرگز ولی بخصوص وقتی که بار سنگین زندگی یك ملت از یك موی باریك آویزان میباشد.

ای‌آذربایجان وقوای دموکراسی این ایالات غیرتمند که در ماضی پشتیبان ایران ودرهمان زمان پیشوای ایران بوده‌ای .

دموکراسی ایران درمشی با زحمت خـودش بطرف تجدد وتکامل ویابطور ساده‌تر وعمومی تر بجانب زندگی وبقاء ترا همیشه در پیش‌خود در موضع ارشاد درهدایت دیده ، وبازتو رادر عقب خود احساس کرده پشت‌گرمی واطمینان برتورا پیشه وآئین خود قرار داده است یعنی تـو زره وسپر وسرنیزهٔ ایران بوده‌ای .

ای‌آذربایجان لایموت ، این‌انتظارات را تکذیب منما ! سرت رابلند داد وزنده وپاینده باش!»

قسمت کوتاهی نیزاز کتاب خاطرات آقای مخبرالسلطنه را ازانتقاد روزنامهٔ‌پیك‌صلح برای‌مقایسه نیات‌پاك‌او وگفتار نارواى‌این ،درج میکنیم :

«... کم کم‌آن مرام‌ناگفتنی‌آشکارترشد ، رشت وتبریز گول‌تقسیمات قفقازراخورده بودند که بادکوبه‌وتفلیس و لهوان هر کدام دم از«استقلال میزدند»....»

یکباردیگرقسمتهای کوتاه شدهٔ مقالهٔ شیخ فقید را بخوانیدعبارات

بالا را با گفتار و نیات او در ترازوی انصاف وسنجش بگذارید وتصدیق کنید که واقعاًحق باخیابانی بودو نظر آقای مخبرالسلطنه در بارهٔ اووقیام او ابداً صادق نبوده ونیست .



شیخ محمد خیابانی درنطق روز یکشنبه۱۲ ثور ۱۲۹۹ خود در تبریز چنین گفت :

« ماچراقیام کردیم ؟ اگر وضعیت مقدم برقیام را از نظر مطالعه بگذرانیم حالت اسف‌آمیز مملکت واختلاسات بیحد وحصر مالیه‌واقدامات بی ناموسانه وجانیانهٔ نظمیه را درنظر بگیریم لزوم فوری قیام رااحساس مینمائیم ..»

«دزدانی که‌ازتبریز رانده‌میشوندنباید درتهران صدر نشین امارت شوند ، جانیهائیکه ازمرکز آذربایجان فرار مینمایند نبـاید زمام حکومت ایالت وولایت دیگر را دردست بگیرند زیرا که تمام خاك آذربایجـان ایران مقدس ومجموع کل دموکراسی ایران صاحب حقوق است . . فعلا میدانیم که صدای (ایران) را درخارج تبریز درتهران در شرق وغرب و شمال وجنوب بایك موفقیت خفه‌می کنند ولی این مشاهده مارا عصبانی‌نمی کند ودرتاکتیك ما عوامل وقت وزمان نیز منظورشده است ».

روز ۲۹ ذی حجه ۱۳۳۸یعنی چهل ویك سال پیش‌ازاین صدای‌رسا وندای‌غرای‌پیشوای‌تجددو آزادی‌،و آموز کارایجادفکر نووزندگی‌نورادر آذربایجان‌عزیز ماظاهراًخفه‌وخاموش‌ساختندولی ،بحکم‌جبرسیر تکامل‌مگر میتوان‌جلوتجلی‌حقیقت‌را گرفت؟نه..!صدای‌شیخ‌محمدخیابانی‌خوابیدنی‌نیست.

امروزهم که چهل‌یکسال از قتل آن مردبزرگوار میگذرد ، صدای او از خلال جراید تبریز بگوش ما میرسد .

مفتخرم که ختام این فصل را بصدای آذربادگان و نطق کوتاه یکی از فرزندان آذربایجان در مجلس شورای ملی ، اختصاص دهم و بتکمیل این منظور مقالهٔ اول شماره ۴۷ روزنامهٔ آذرآبـادگان مورخ چهارشنبه نهم فروردین ۱۳۲۹ برابردهم جمادی‌الاولی۱۳۶۹را عیناً درج وسپس باز وارد متن قیام‌میشوم :

ملت ایران در آستانه سال‌نو

امروز اصل پیروزی ملت بر مشکلات نهائی چیست؟

در این هنگام که سال نو با یکدنیا امید و آرزوهای حیاتبخش‌خود آغاز میشود ودیدگان خسته و بیفروغ و دلهای خونین و داغدار پانزده

ملیون لخت و برهنه ایرانی را بخود معطوف داشته وهمه انتظار دارند درابن فصلی که آغاز امید و آرزو هاست بتوانند بر مصائب و مشکلات طاقت فرسای جامعه خود فائق آیند ولی از آنجائیکه همیشه کار این ملت مادر مرده ونفرین شده و گرسنه وعریان نشستن وسر بزانوی تفکر و ماتم فرو بردن است بدینجهت آنقدرها نیز بعید نیست که دراثرعدم‌اعتناء ملت‌شئونات‌حیاتی‌و مقدرات خود ، باز قیافهٔ وحشتناك مصائب سال گذشته یا خدای ناکرده بدتر از آن در مقابل ملت عرض اندام نماید آنوقت است که دیگر باید فاتحهٔ جامعهٔایرانی راخو ند.

البته در اینموقع که‌افراد ملت با دیدگان پر از امید بآینده نگاه میکنند منظورما ایجادیأس و نومیدی‌درقلوب‌آنها نیست بلکه ما میخواهیم خاطر نشان سازیم درصورتی که همان چپاول ووحشیگری های جنایتکاران و طفیلی‌های خون آشام یعنی آن یك عده مالکین پلید ومنفوریکه دهاقین بیچاره را در خاك و خون سرنگون کردند ادامه یابد و دستهای سیاه و آلوده این خائنین کثیف و بی وجدان باز هم گلوی دهقانان بی خانمان‌را بفشارد این مرك و دربدری برای دهاقین در سال جاری نیز امر عادی و حتمی است .

مامیگوئیم: ای مسئولین امور که خود نیز تاکنون یکی از عاملین اصلی و مؤثر این بد بختیها هستید اگر این دزدیها این رشوه خواریها ، این ضعیف کشی‌ها این‌فسادو خرابیهادر ادارات دولتی حکمفرما باشد بازهم یأس و ناامیدی و بدبینی مردم از دستگاه حاکمه پایدار و بقوت خود باقی خواهدماند.

مامیگوئیم: اگر همان دزدان گردنه همان گردن کلفتان عاری از شرافت و انسانیت همان یك عده تاجر و سرمایه دار با وارد کردن سیل اجناس لوکس و بیمصرف خارجی ذخیره طلای کشور را بجیب سرمایه داران بیگانه بریزند وواحدهای صنعتی مارا دستخوش هوی‌وهوسهای‌پلید و مطامع شخصی و پست خود قرار دهند همین بیچارگی ، فقر و فلاکت اصناف و کارگران ما مسلم واجتناب ناپذیر خواهد بود.

مامیگوئیم: اگراین وعده های سرخرمن و بعد از عید ، این انبوه (انشاءالله خواهد شد) ها که‌بخورد ملت میدهند سر تودهٔ ایرانی را بخود مشغول دارد وهیئت‌ها که نیز به‌لاابالیگریهای خود ادامه دهند بازهمان بدبختیها وپریشانیها باملت ایران سروکار خواهد داشت‌بازافراد گرسنه‌و برهنه ما در ژرفنای مفاسد و مرك وتباهی‌ها باقی خواهند ماند.

باید فکر اساسی نمود باید یك جنبش دامنه‌داری‌هم از طرف ملت غفلت زده بعمل آید والاهمان آش است‌وهمان‌کاسه ، ونصیب همان خواهد شد که‌سال گذشته بود .

لابد می‌پرسید چطور این هیئت حاکمه واین ملت خواهند توانست جنبشی کنند وبا چه وسایلی‌قادر خواهند بوداین امر خطیرراانجام‌دهند

جواب‌این‌سئوال خیلی آسان است بدین معنی در اینموقع که‌کابینهٔ جدید در شرف تشکیل‌است‌وبه‌اصطلاح افراد تازه نفسی دارند به عرصه سیاست کشور گام می نهند شایسته است که بنام نجات کشور از سیه چال بدبختیها ، بنام خلاصی ملت ایران از آغوش فقر و فلاکت ، آن اقدامات اساسی و آن اصلاحات ضروری که سالهاست ملت ایران در آرزوی آن جان‌میکنند بعمل آورند البته می‌توان گفت که در رأس‌این اصلاحات ایجاد تعادل اقتصادی وجلوگیری ازورود هرگونه اجناس لوکس ، تقدیم‌لایحه تقسیم اراضی بمجلس . استرداد حقوق حقه ملت ایران از شرکت نفت انگلیس ، اجرای قانون تعلیمات اجباری ، تسهیل وسائل کشاورزی میباشد که فقط دولتی خواهد توانست آنهارابمرحلهٔ عمل درآورد که واقعاً بملت ایران دلسوز بوده و خون ایرانیت در عروق وشرائین‌اعضاء آن‌درجریان باشد .

البته تشکیل‌کابینه‌از طرف‌جناب آقای منصورتاحدی مایهٔ‌امیدواری است واین امر نیز می‌تواند تا اندازه‌ای با رسیدن سال نو آروز و امید اصلاحات را در قلوب ایرانیان پرورش دهد واولین قدمی که نشان خواهد داد؛آیا آقای منصور قادر هستند اینکار های بزرك‌را انجام دهند یا خیر تشکیل اعضاء کابینه ازشخصیت‌های‌پاك‌وفعال‌بوده‌وازخیانتکاران مار کدار درکابینهٔ‌معظم‌الیه اثری نباشد .

در اینصورت ؛ ملت ایران نیز خواهد توانست بامیدی که دولت شروع باصلاحات اساسی کرده است جنبشی نمایدواینهمه سستی ورخوت‌را ازخود دور نموده وبرمشکلات اساسی فائق آید .

البته آینده خیلی نزدیکی نشان خواهد داد آیا این امید بحقیقت خواهد پیوست یانه ؟



آری‌صدای‌خیابانی خوابیدنی‌نیست!

صدای اورا درعصرحاضر حتی‌ازحلقوم یکی از فرزندان‌آذربایجان یعنی از گلوی‌آقای بهادری نماینده سراب ومیانه که‌درجلسه علنی مجلس

شورای ملی، مورخ صبح پنجم اردی بهشت ۱۳۲۹ شمسی ایراد کرد نیز میشنویم.
عین گفتار اورا که مؤیدقسمتی از مندرجات صفحات ۷۵و۷۶ «فصل انقلاب مشروطیت ایران» این کتاب است برای مزیداطلاع خوانندگان گرام نقل میکنیم تا آقای بهادری را درمبارزه باهر گونه نا مساعدتیها، تضییع حق‌ها، و بالاخره هر نوع بیعدالتی‌ها که بآذربایجان و آذربایجانی وارد شده ویا بشود تشجیع کرده باشم.
آقای بهادری - از شهریور ۱۳۲۰ باین طرف بهیچوجه توجهی بوضع مردم نشده وهریك از نمایندگان هم که تذکراتی داده اند جز حرف جوابی عملی نشنیده‌اند.
روز بروز بیکاری وفقروفلاکت بیشتر این کشوررااحاطه میکند.
آقای نخست وزیر شما سالیان دراز مصدر امور کشور بوده‌اید وبا اطلاعی که از این اوضاع دارید باید هر چه زودتر درد های اجتماع را درمان وجلوی اینهمه نارضایتی هارا که بنفع کشور نیست بگیرید.
یکی از موضوعات مهم وضع خراب اقتصادی است که بدبختانه قهر طبیعت هم باین وضع خراب کمك کرده است.
وضع آذربایجان که از نقاط حاصلخیز است خیلی خراب است بطوری که سال گذشته ده‌یك محصول سالهای قبل را بدست نداده وباتذکراتی هم که داده شد برای بهبود وضع انجاقدم مؤثری برداشته‌نشد وعده‌زیادی از اهالی آنجا بسایر نقاط رفتند حالا ازدولت میخواهیم برای اجرای ماده ششم برنامه هرچه زودتر اقدام نمایند.
قسمتی از عرایضم مربوط به بهداشت‌وفرهنك دهات است.
ازاینهمه‌بودجه‌ای که برای بهداشت‌وفرهنك موجوداست‌دیناری برای دهات خرج نمیشود.
هرروز عده‌زیادی ازساکنین دهات در اثر نداشتن وسائل بهداشت وفرهنك از بین میروند واین وضع قابل‌دوام نیست‌ومسئول این امورهیئت حاکمه است.
امروز دراین کشور واژهٔ فرهنك (۱) کلمهٔ بی‌معنائی بیش‌نیست و تقاضا دارم دولت بوضع فرهنك وبهداشت دهات توجه دقیقی بنماید.

۱ - فرهنك وآب آشامیدنی؛ این‌دوچیز را اگر بمفهوم واقعی‌خود بما داده بودند، امروز ما دارای همه چیز بودیم، ولی چون‌تمام‌اصلاحات ازاین دواصل سرچشمه میگیرد باین لحاظ با کمال‌تأسف آنطوری که باید بما داده نشده است!

درخاتمه از دولت میخواهیم که برای تأسیس بانك کشاورزی درمیانه توجه بفرمائید .

☆☆☆

ستاره این قیام با کشته‌شدن خیابانی افول نمود؛ قبلاهم اشاره نمودم چون نویسنده تصمیم دارم برای قیام تبریز کتاب جداگانه‌ای بنویسم فعلا باین مختصر اکتفا و یك بیت ازاشعار مرحوم فرخی مدیر روزنامهٔ طوفان را دراینجا مینگارم :

پردزافق برچرخ فوارهٔ خون هرروز تاغوطه‌زند خورشید درخون خیابانی

☆☆☆

آخرین قیام درایران تاسال ۱۳۰۰ خورشیدی که آنهم مولود قرارداد شوم ۱۹۱۹ بود قیام کلنل محمدتقیخان پسیان(۱) است .

مرحوم کلنل دردوران قیام خیابانی در تهران و نگران آن قیام بود ، در کارت پستالی که درصفحهٔ بعد بخط او خطاب به برادرزاده‌اش آقای حسینعلی پسیان نوشته، باشعر « تاچه کند همت بازوی دوست » تلویحاً بقیام اشاره و انتظار پیشرفت مقاصد مقدس خیابانی را داشته !

---

۱ ـ مطابق اظهار کلنل یعنی : پارسیان .

کارت پستال ایران

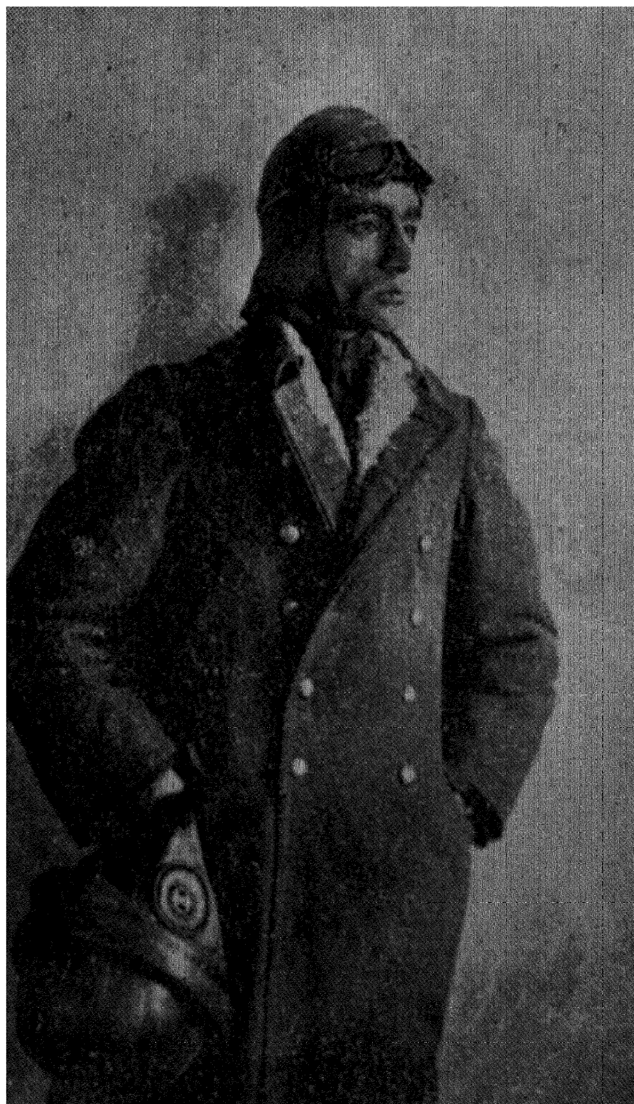
تبریز کوچه حاجی محمدجعفر نمرهٔ ٦ دولتسرای حضرت عنایت السلطان

طاب ثراه ؛ نور چشم مکرم آقای حسینعلیخان بسیان ملاحظه فرمایند

محل مهر پست طهران — محل مهر پست تبریز

قیام کلنل محمدتقی خان پسیان

در خراسان



کلنل محمدتقی‌خان پسیان بالباس هوانوردی در آلمان

حکومت قوام السلطنه و آقازاده

اوضاع اجتماعی وسیاسی درخراسان خوب نبود ، زمزمهٔ مخالفت با قرار داد ۱۹۱۹ کم کم بگوش میرسید ، ولی گویا قوام السلطنه با نقشهٔ قبلی بفرمانفرمائی مطلق ایالت پهناورخراسان برگزیده شده ودر زمان ولایت اواستبدادصرف درخراسان حکمفرما ، قوهٔ قضائی درمقابل تشکیلات اوتحت الشعاع قرار گرفته و باصطلاح تسمه ازگرده ها کشیده بود ؛ ظاهراً کسی که با اورقابت میکرد ویامبارزه داشت آیة الله زاده فرزند مرحوم آخوندملاکاظم ، ملای روحانی ، فتوادهندهٔ مشروطیت ایران وبطورجمعی حزب دموکرات وانفراداً سایرآزادیخواهان بودند .

ازمشروطه‌فقط اسمی برده میشد ، رحمت باستبداد ، اقتصادبیرونق ، امنیت قضائی بکلی فلج ، معارف روبزوال ، اخلاق اجتماعی درانحطاط و تدنی ، بازاررشوه وارتشاء رواج داشت ، محمدهاشم‌میرزای افسر که‌از قضات عالیرتبه وازلیدر های حزب دموکرات آنزمان بود باین اوضاع اسف‌آمیز اعتراف ودرخفا مردم را بمبارزه با هرگونه ظلمی تهییج و ترغیب میکرد .

میرزا قاسمخان معروف « بکور » در این میان کباده کش معرکه و بضررحزب دموکرات وسایر آزادیخواهان حتی باآیة الله زاده هم کنار آمده وائتلاف کرده بودند ، دراینصورت‌حال وروزمردم بینوای یک‌ایالت مهم مانندخراسان‌را میتوان درنظر گرفت که ؛ ازچه قراربود !

قدرت مخالفتهای علنی باقرارداد منحوس فوق‌العاده نبود ، ولی با این اوصاف جرایدآزادیخواه و باشهامت‌عصر ، ازحملهٔ بوثوق‌الدوله‌واظهار مخالفت شدیدقلمی باقرارداد خودداری نمیکردند ، اغلب از روزنامه‌های آنوقت بمناسبت حملهٔ بوثوق‌الدوله واظهار مخالفت شدیدباقرارداد،دچار توقیف ومدیران ونویسندگان آن باطراف متواری وبعضی‌هم مخفی شده بودند ، مبارزات قلمی بهار«مشهد» انصافاً متهورانه ودرنزد وطن‌پرستان واقعی موردتحسین بود .

بیش ازسه سال وچندماه میگذشت که مردم خراسان درآتش بیداد میسوختند ، تازه گریبانشان ازقحطی خلاص شده ، فتنهٔ طالب الحق و

یوسف خان هراتی نیزمزید شد وصدمه ای را که بحساب ناید خاصه به آزادیخواهان وارد ساخت ، از بمباران مرقد مطهر بدست روس های تزاری نیز داغدار بودند ؛ با وجودیکه من در آن موقع طفل ولی طفل کنجکاوی بودم ، این خاطرهٔ تلخ را باچشم دیده وتاآخرین لحظهٔ حیات فراموشم نخواهد شد . این پیش‌آمد ناگواردر سال ۱۳۳۰ هجری قمری رخ داد (۱)

چون صرفنظر از اجمال بمباران مزبور وجداناً برای من ممکن نبود ، لذا شمه ای ازآنرا برای‌نسل معاصر درفصل جداگانه ای‌توضیح میدهم .

بمباران مرقد مطهر !

درهمسایگی ماعمارتی نسبتاً مرتفع متعلق بحاج میرزا حسن افشار بود ، مقارن غروب یکمده قزاق روسی توپهای‌خودرا بپشت این بام حمل کردند ، چندنفر قزاق دیگر بسوراخ کردن دست‌اندازهای بام مشغول و پس ازاندك صرف وقت ، پشت همان سوراخها بحال‌دراز کش‌شروع بتیر اندازی نمودند .

توپچی‌ها هم پس‌ازمیزان کردن توپها ، بطورمسلسل شروع بشلیك کردند ، خانوادهٔ افشار باحالت اضطراب ووحشت زده ، سراسیمه بمنزل ما ریختند غوغای عجیبی برپا شده بود ، این شهر دویست وچند هزار نفری در ناله وفریاد وشیون فرو رفته وصدای ضجهٔ اطفال به آسمان میرسید !

من تاآنساعت صدای گلولهٔ توپ را نشنیده بودم ، ازشما چه پنهان وقتی که ازصدای‌مهیب گلوله وطنین غرش‌آن ،خانه میلرزیدمتوحش‌میشدم وهرآن مترصدبودم که الان سقف خانه پائین خواهد آمد وما همگی در زیرآوارجان خواهیم سپرد ، بعدها شنیدم که این گلوله های پرصدا ، از نوع گلولهٔ شراپنل بوده .

مادرم بیشتر بفکر برادرش بود زیرا که اودرصحن مطهر بمحاصره افتاده وراه فرارنداشت . اودراین محاصره که ناشی ازیك حملهٔ نابهنگام بود ، تنهانبود ، بیش‌ازهزارها زن ومردودختر ، پسر بحرم مطهر پناهنده وآنجارا بهترین پناهگاه تشخیص‌داده بودند .

۱ - حدیقه الرضویه تألیف استادگرام آقـای محمد حسین هروی خراسانی .

مجدداً ، چندین تیر بطور مسلسل بسمت گلدسته های طلا و گلدسته های مسجد گوهرشاد شلیك شد ، از گلدسته ها هم بروسها جواب میدادند بطوری که نفرات پشت بام یکی بعد از دیگری تیر خورده و جان میسپردند، باور کنید از ناودانهای بام مانند باران خون براه افتاده بود ، بر تعداد نفرات روسها دائماً افزوده میشد ، این تیراندازی درحدود یك ساعت ادامه داشت تا رفته رفته فشنك افرادی که در گلدسته ها بودند رو بتقلیل نهاد ، روسها شروع به پیشروی کرده بام ببام بطرف صحن نزدیکتر شده و بالاخره صحن و مسجد را متصرف و در ایوان های مختلف مخصوصاً در ایوان شاه عباسی که سمت جنوب صحن کهنه واقع شده اسبهای خودرا بستند و بجان زن و مرد و اطفال افتاده و دست بکشتار فجیعی زدند و چه چیز های ناگفتنی که بعداً شنیده شد ! اینها ضایعاتی بود که بعد از عقد قرارداد ۱۹۰۷ یکی بعد از دیگری نشأت کرده و میکرد !

دائی من فردا نزدیك ظهر جانی بسلامت در برده بمنزل آمد ، او شاهد صحنه های مجیع و جانگدازی بوده و از آن مناظر دلخراش چیزها میگفت این بیچاره از ترس تامدتی مریض و در بستر افتاده بود .

فجایع و مظالمی را که این قشون ظفر نمون ! در صحن بویژه در حرم مطهر مرتکب شده بودند قلم عفیف نمیتواند آنرا توصیف کند .

این پیش آمد بسیار تلخ از آثار شوم قرارداد ۱۹۰۷ و عکس العمل فتنهٔ معروف طالب الحق مستبد بود خوشبختانه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ انتقام این جنایات را از تزار گرفت .

علاوه بر آنچه عرض شد عبور یا توقف قشونهای روس و انگلیس در جنگ بین الملل اول وسپس قشون انگلیس بمنظور تقویت اجرای قرارداد ۱۹۱۹ که شوسه کردن راه مشهد - دزداب «زاهدان» نیز یکی از آثار اجرای آن قرارداد بود . خسارت فوق العاده ای بملت ایران و بالاخص بمردم خراسان وارد ساخت که در آن زمان بنظر جبران ناپذیر میآمد ؛

اینها شمه ای بود از اوضاع تأسف انگیز سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی خراسان ، در عهد فرمانروائی سه سال و چندماههٔ قوام السلطنه.



مصادره املاك آستان قدس رضوی

مبارزهٔ حزب دموکرات

دامنهٔ حرص و آز ؛ بمصادرهٔ املاك رضوی کشید !

مجموع املاك آستانه را میتوان بیکی از املاك خورده مالك تشبیه

کرد، چه آنکه اگر یك ملك خورده مالك را از دست صاحبان آن عنفاً بگیرند بدیهی است معاش زارعین مختل و نظام زراعت نیز با تولید عدم رضایت و وحق کشی بهم میخورد .

این اصل مسلم با مصادرهٔ عمومی املاك آستانه، مصداق یافته بود .

چندنفر از محارم، مأمور اجرای مقاصد قوام در ادارهٔ امور این مصادره شده بودند، منجمله مرحوم حاجی مجلل التولیه که بفاصلهٔ خیلی کوتاه، جان خودرا در این راه پرمخاطره وراهی که حق ده ها هزار مردم ستمدیده و وحشت زده وآسیمه سررا تضییع ساخته بود؛ از دست داد .

حزب دموکرات آن زمان که از یکعده مردان وطن پرست و ضعیف نواز ترکیب یافته بود؛ نمیتوانست فریاد مظلومان را نشنیده بگیرد، نمیتوانست دست روی دست بگذارد تاهست و نیست مردم بیش از آن بیغما رود، چون این حزب مورد اعتماد مردم وتنها ملجأ و پناه بینوایان محسوب میشد، بمقتضای وظیفه ای که بعهده داشت، مصمم شد مبارزه کند و جدا بفعالیت پرداخت .

شب نامه ای برعلیه این مصادره با تصویب انجمن ایالتی حزب تهیه و بطور مخفی چندنفر مأمور توزیع آن شدند، منجمله مرحوم مدرس زاده عضو فواید عامه، وآقای عبدالقدیر آزاد که آنزمان ازجملهٔ آزادیخواهان تندرو محسوب میشد ویکی دونفر دیگر در توزیع این شب نامه افتخار حاصل نمودند، در این شب نامه وشب نامه های بعدی نیز عمل مصادرهٔ املاك آستانه را شدیداً تقبیح وهرگونه فسادی که ازاین اقدام ناروا ممکن بود ناشی شود مصادره کننده را مسئول تشخیص میداد.

خوشبختانه، پس از استعفای وثوق الدوله و برسر کار آمدن مشیر الدوله خوش نام، برشدت این مبارزات افزود، عوامل بین المللی هم درسیاست عمومی ایران کومك و مؤثر شد، چه آنکه سیاست خارجی ایران رو ببهبودی میرفت زیرا که دولت شوروی قدرت خودرا درتمام خاك روسیه ومخصوصاً قفقاز توسعه داده ومستقر میساخت، هرچه براقتدار این دولت نوبنیاد افزوده میشد، سیاست خارجی ایران نیز بهمان اندازه تقویت و بالاخره تفوق این دولت تازه تأسیس وغلبهٔ او بردشمنان داخلی وخارجی باعث شد که ایران از اسارت سیاست یکطرفه و بلامعارض همسایهٔ جنوبی مستخلص شود .

وبازهمین مسئله تاحدی باعث شد که مشیرالدوله درتوقیف اجرای قرارداد ۱۹۱۹ که مورد تنفر عموم آزادیخواهان واقعی ایران بودودرفصل مخصوص بآن بحث کافی رفت . از نظر تسکین افکار عمومی شهامتی بخرج

داد ورسماً اعلام نمود که اجرای این قرارداد بدون تصویب شورای ملی ایران مخالف قوانین داخلی وقواعد بین المللی است.

بموازات این اقدامات ثمر بخش درمرکز کشور ، حزب دموکرات خراسان هم قدم برمیداشت ، فعالیت حزب دموکرات تبریز وقیام خیابانی روح تازه ای در کالبد نیمه جان دموکرات خراسان دمیده و بیدارش ساخته بود. از طرف دیگر این رشادت مشیرالدوله برفعالیت و تجری حزب مزبورو سایر آزادیخواهان افزود و کارمصادرهٔ املاک تق ولق شد ؛ ولی باهمهٔ این احوال قوام هم بیکار ننشسته بود ..

محمدحسین میرزا جهانبانی داماد برادرش قسمتی از وظیفهٔ نظمیه‌را در حبس و تبعید آزادیخواهان بعهده گرفته و قوای مجریهٔ صمیمی قوام محسوب میشد .

این ژاندارمری وجههٔ بسیار بدی بهم زده بود ، البته حزب وظیفه داشت درریشه کن کردن این لانهٔ فساداجرائیات اوکار نامطلوب قوام ؛ اقدام مجدانه بعمل آورد از اینرو نامه‌های متعدد بنام مشیرالدوله بمرکز فرستادند وجداً تعویض اورا خواستارشدند .

خوشبختانه این اقدامات حزب مقارن بامعاودت کلنل محمدتقیخان از آلمان بود ، مشیرالدوله بنابر پیشنهاد تشکیلات کل ژاندارمری ایران مصمم شد کلنل را بخراسان اعزام دارد وهمینطورهم شد ، حکم کلنل صادر و بخراسان عزیمت نمود .

تشکیل قوا از طرف قوام السلطنه

درژهٔ نوروز ۱۳۰۰

اوضاع درهم وبرهم مرکز ، بویژه ایجاد تشتت درقشون جدیدالتشکیل استعفای کابینهٔ مشیرالدوله که حزب دموکرات تبریز در آغاز قیام ، او و کابینهٔ اورا محلل دانسته ورسماً گوشزد کردند که بدون وجود یك قوهٔ ملی ادامهٔ آن کابینه امکان پذیر نیست واین پیش بینی کاملا صحیح درآمد . وهمچنین کابینهٔ خلف او وبرسرکار آمدن سید ضیاء الدین ، سیاست طرفدار کابینهٔ وثوق الدوله را برآنداشت که قوام السلطنه را احتیاطاً در خراسان تقویت نماید .

قوام افکار ناهنجاری درمغزخود میپروراند وحاکی از نمك خوردن و نمکدان شکنی بود ، شاید هم طرفداری شاه از صمصام السلطنه برای انتصاب بایالت خراسان قوام را وادار کرده بود که بجمع آوری قوا

مشغول ودر تمام شئون قوای مجریه رخنه نماید ، بطوریکه دیده شد قشون پلیس ، قوای چریك محلی ، خوافی ، باخرزی ، کردوغیره ، همچنین ادارات را باستثناء مالیه که «دبوا» دررأس آن قرارداشت باختیارخوددرآورد.

درجمع آوری اسلحه ازهرنوع وسیستم ، مخصوصاً تفنك های یازده تیرانگلیسی اجباً کوشاو بمرکز نیزچنین وانمودساخته بود که برای جلوگیری ازنفوذ قوای بلشویزم مشغول تدارك ده هزارقشون بخرج مردم هستم.

باین ترتیب درنظرداشت ، درمقابل ژاندارمری عرض اندام کند ، زیرا تنها قوائی که تحت تأثیراو نرفته و نمیرفت همانا ژاندار مری تازه دیسپلینه بود که کلنل محمدتقیخان دررأس ادارهٔ آن قرارداشت .

لازم است دراینجا بتفسیرقسمتی ازمندرجات «رددادخواهی» که در فصول بعد بنظرخوانندگان خواهد رسید اختصاراً بپردازم :

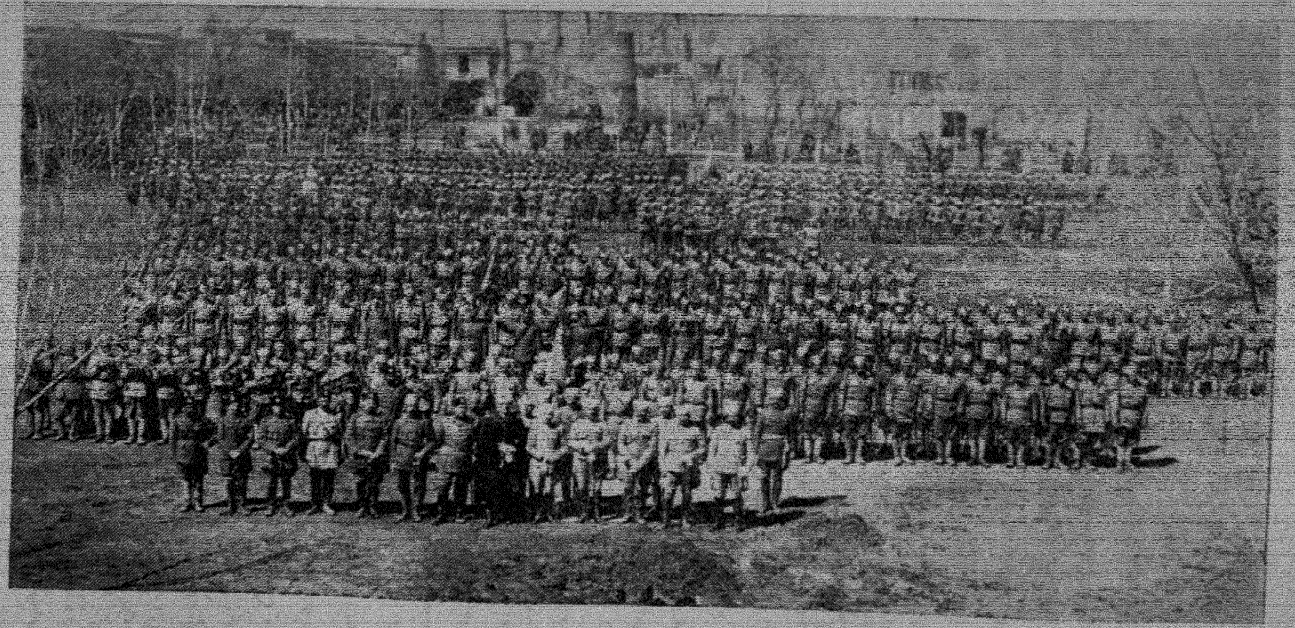
کلنل با ایما واشاره مینویسد : «لیکن نظر باینکه رؤسا از دادن حساب پولهائیکه میگرفتند خود داری مینمودند و بیچاره مستر شوشتر امریکائی مثل پیشکارحالیهٔ مالیهٔ خراسان ازآدم حساب میخواست وحساب دادن کارعاقلانهٔ نبود ، حساب داده نشد او هم دیگرپول نداد و اساس قشون جدیدالتشکیل برهم خوردگویا مقصود واقعی هم همین بود»

ازابتدای ورود کلنل محمدتقیخان بخراسان تاحدا کثر نسبت بپیشرفت امورژاندارمری کارشکنی شد ، «مسیو دبوا» بلژیکی که خدمات صادقانهٔ اورا تاریخ دارائی واقتصادی ایران فراموش نخواهد کرد ، درمقابل پرداخت وجوه مخارج ژاندار مری حساب میخواست ، میرزا قاسم خان معروف (بکور)هم که دراین میان کباده کش مهر که محسوب میشد در تهیهٔ حسابهای مصنوعی یدطولانی داشت . طرز پول گرفتن اورا درفصل ملاقات کلنل با قوام درزندان ملاحظه خواهیدفرمود .

بدیهی است این جریان نامطلوب بعد از ورود کلنل منتفی و چون این روزنهٔ دخل بکلی مسدود گردید با کلنل فوق العاده ضدیت و در ایجاد موانع ومشکلات درحسن ادارهٔ ژاندارمری ازهیچ اقدام ناپسند خودداری نمی ورزیدند!

درجای دیگرهمان رد داد خواهی نوشته است : « ... وبخوبی حس میکردم که مقصود از اعزام من بخراسان اصلاح ژاندارمری نبود و کسی در خراسان طالب انتظام حقیقی امور نمیباشد ... »

قوام ازدو نظر باهر گونه مخالفتی نسبت به کلنل موافقت داشت ، یکی اینکه منافع نا مشروعشان بمخاطره افتاده واز بین رفته بود ، دیگر اینکه



قسمتی ازافراد ژاندارمری خراسان است که تحت تعلیم و تربیت کلنل محمدتقیخان در مدت قلیلی باینصورت وصفوف منظم درآمد ، این صف آرائی نوروز ۱۳۰۰ بود ولی بعللی که در کتاب ملاحظه میفرمائید از شرکت دررژه امتناع ورزیدند . دروسط با پالتو مشکی ــ کلنل محمدتقی خان از راست بچپ . نفر سوم ماژور اسمعیل خان بهادر ــ نفر ششم طرف دست چپ ماژر محمودخان نوذری نفر دست راست کلنل محمدتقیخان ــ سالار امجد

کلنل را صاحب‌منصب با پرنسیب و فعال و باصطلاح باجربزه و مدبر نظامی تشخیص داده بود، باین دو جهة اورا کاملا مانع و رادع پیشرفت افکار خود میدانست لذا بجمع آوری قوا پرداخت و همواره مشغول تجهیز بود تا این جریان منتهی بعید نوروز ۱۳۰۰ گردید.

صبح روز عید علی‌الرسم بایستی سان دیده شود و تمثال شاه‌را در محل مناسب بگذارند تا بسلامتی شاهنشاه مملکت از حضور نمایندهٔ رسمی شاه، حاکم ولایت یا والی ایالت، دفیله بروند.

درساعت دفیله تمام دستجات قشون بدون توجه بیك اصل دفیله رفتند ولی صفوف منظم ژاندارمری با توجه بهمان اصل مهم از دفیله رفتن استنکاف ورزیدند و کاملا در این اقدام خود محقق بودند. زیرا قوام‌السلطنه تمثال احمد شاه را که بعد از متمم قانون اساسی یگانه محصول فعالیت و جان بازی شهداء و مجاهدین انقلاب مشروطیت ایران بود، برخلاف سالهای پیش درجایگاه خود نگذاشته وخود را بجای تمثال جلوه گر ساخته بود! (۱)

۱ــ تاریخ تجدید میشود، همین عمل درابتدای تشکیل حزب دمکرات سال ۱۳۲۵ شمسی نظیر پیدا کرد، باین معنی که درشعارهای حزبی هم، اسم اورا مقدم برنام اعلیحضرت همایونی نوشته وعکس اوراهم مقدم بر تمثال گذاشتند، ما باچشم خود این عمل خارج از نزاکت یا بعبارت صریحتر اقدام بسیار کودکانه را دیدیم، منتها چون پوشالی بودن این کاخ کاملا نمایان بود، اهمیتی برآن مترتب نشد، همین قوام‌السلطنه که آن عمل‌را تجویز و در دل خورسند بود هنگامی که بعد از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ میخواستند اورا بشهربانی ببرند ازموقع استفاده وبیهانه‌ای پای تلفن رفت ومراتب خضوع وخشوع خودرا بعرض رساند، واستدعا نمود که اجازه مرحمت شود چاکر غلام خانه زاد خاك پای همایونی برای معالجه بسویس عزیمت کند، باوجودیکه خاطر مبارك اعلیحضرت همایونی ازاعمال وسیاست اومستحضر بود مأخوذ بحیاشده موافقت میفرمایند.

اوهم بشتاب آرزوهای خودرا درجامه دانها جاداد ورهسپار گردید، منظورمن تحریك احساسات له یا علیه او نیست بلکه خواستم ماهیت ذاتی این عنصرخودخواه وجاه طلب واین پیر کین توزرا دراینجا بقارئین گرام معرفی کرده باشم.

آری تاریخ جلومیرود، باین اصل مسلم همه واقفیم، اما اوعلی رغم ادعای خودعقربهٔ ساعت را عقب زد، علفهای هرزه نیز برخلاف آنچه که

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ ۱۸۵

از آنساعت ژاندارمری آینده خودرا کاملا تشخیص داد وقوام نیز از آنروز ببعد بیشتراز پیش انتهاز فرصت میکرد تا بنحوی ازانحاء کلنل پسیان وماژراسمعیل خان بهادررا دستگیر کرده و باساختن پرونده دامن آنانرا آلوده سازد ودراستقلال استبدادی خود بلامعارض شود .

اکنون برای روشن شدن ذهن خوانندهٔ گرام چندخاطره‌ازخاطرات کلنل را مینگارم تامعلوم شود که این صاحب‌منصب تازه وارد دارای چه عقاید وافکاروروحیاتی است .

بقیه پاورقی از صفحهٔ ۱۸٤

جنابش دراعلامیه ها ورادیوها بیان کرده بود درعوض ریشه کن شدن با تقویت خودایشان قویتر و بیشتراز پیش روئیدند ! تاروزگار ملت فلك زدهٔ ایران را تباه کردند.

بحران عجیب اقتصادی‌امروز ، تدنی اخلاقی جامعه ،کشتار ۱۷ آذر کشتار درآذربایجان ، بیخانمانی اهالی آنسامان زرخیر ،دادن جوازهای جو و گندم بسوگلیها (همان علفهای هرزه) وصدور آن بکشور عران با گرفتن حق وحساب بیحساب وسیلهٔ حزب دموکرات دوسال قبل وفقدان قوت لایموت امروزه مردم وهزاران‌مفاسددیگرمولود عناد ولجاج‌اواست.

نسبت بعریضهٔ سر گشادهٔ‌مورخ ۲۸ر۲ر۲۸ ۱ قوام وپاسخ وزارت دربار بایشان ، درفصل مقتضی بحث‌خواهیم کرد واز نظر خوانندگان گرام‌خواهد گذشت این عریضه وپاسخی که باو داده شده بهترین‌سند و مؤید نگارش مؤلف است .

چند خاطره

۱- پیشنهاد عروسی

قبل از حرکت کلنل از تهران بمشهد ، ژنرال حمزه خان عموی کلنل شرحی بحاج محمدرحیم آقاطاهباز که زمان تحصیل کلنل او نیز سمت مربی کلنل را در تهران داشت ، مینویسد تا برای سکونت کلنل ، محل آبرومندی در نظر بگیرد .

حاج طاهباز منزل حسینخان مشاق را که در اجارهٔ خود داشت تخلیه کرده و برای کلنل مفروش ساخت ، کلنل پس از ورود بمشهد در آنجا سکونت اختیار نمود .

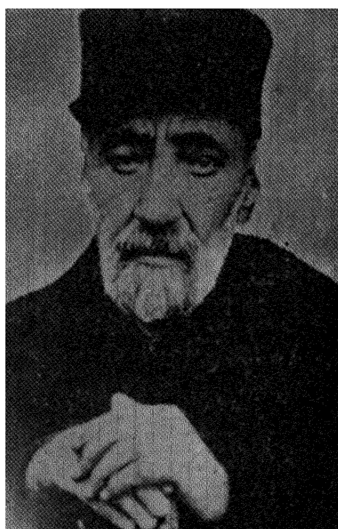
یکی از شبهای زمستان ۱۲۹۹ حاج محمد رحیم آقا طاهباز ، خانمش ، علی رحیم زادهٔ طاهباز ، علی اکبرخان طاهباز(۱) دور ا ، دور کرسی نشسته بودند ، کلنل وارد شده در کنار کرسی روی صندلی مینشیند ، پس از صرف چای و شیرینی حاج رحیم آقا مانند پدری که در فکر فرزند خود باشد بکلنل میگوید من میترسم در این شهر تورا آلوده سازند .

کلنل میگوید : چرا ؟

- برای اینکه در این مقام فعلی دشمنانی پیدا کرده ای و بر واضح است هر کس درستی و صداقت و امانت را پیشه سازد ، در این محیط کرد- آلود خواه ناخواه دشمن پیدا میکند ، بنا براین خیلی مایلم بمن اجازه دهید مادر رحیم زاده را بفرستم دختر یکی از خانواده ها را که از هر حیث همکفو شما باشد ، خواستگاری کند ، تو هم مانند فرزندم هستی و بلکه پاس دوستی قدیمه با ژنرال وظائفم در بارهٔ شما سنگینتر است ، اطمینان دارم هر تصمیمی که من بگیرم ژنرال و خانم عزت الحاجیه مادرت هم موافقند ، در این صورت هیچگونه اشکال و مانعی در پیش نیست ، عقیده خودشما چیست ؟

کلنل رنگش سرخ میشود ، همانطوری که روی صندلی نشسته بود ، دستکشهای چرمی خودرا بکف دست آهسته آهسته میزد ، و پیدا بود که بفکر فرو رفته است .

خانم طاهباز نیز بزبان مادری اظهار میدارد ، اینکار البته مستلزم



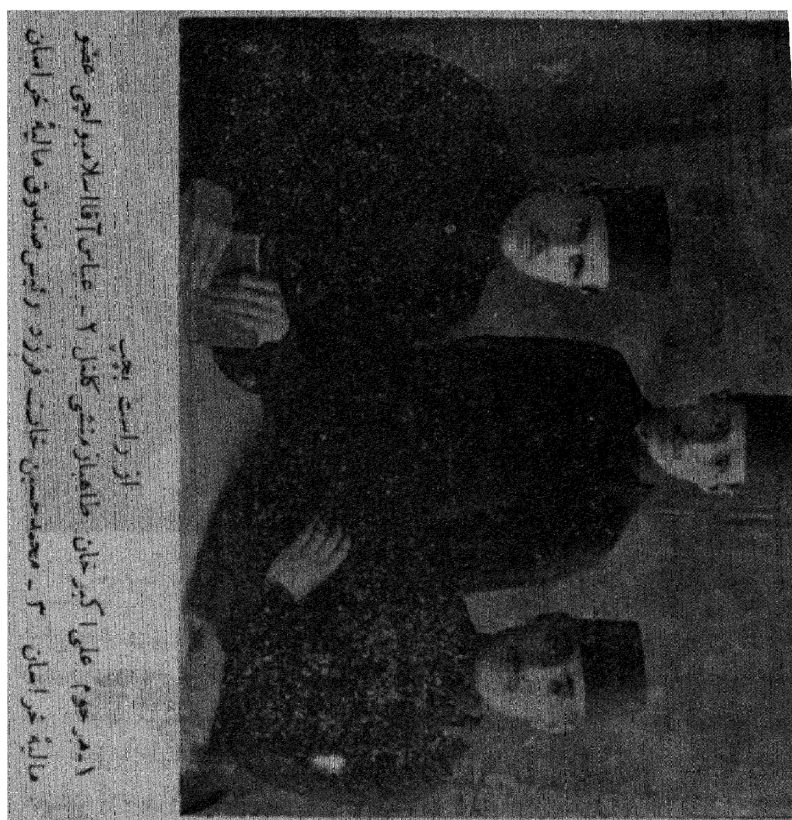
مرحوم حاج محمد رحیم آقا طاهباز



علی رحیم زاده طاهباز

فکر است ولی حاج آقا که سرد و گرم روزگار را خیلی چشیده پس از چند روز فکر و مذاکرهٔ با من تصمیم گرفت این پیشنهاد را بنماید ، ضمناً اینرا هم بگویم ما تصمیم داریم که افتخار این امر خیر را کاملا نصیب خود سازیم .
کلنل با اظهار تشکر میگوید من نیکی های پدرانهٔ حاج آقا را در ایام تحصیل تهران که در واقع تحت قیمومیت ایشان بودم، هیچگاه فراموش نکرده و برای همیشه حقشناس خواهم بود و از دستور ایشانهم یارای سرپیچی ندارم ، اما خودتان بخوبی آگاه هستید که حقوق من فقط سیصد تومان است که یکصد تومان آنرا برای کمك خرج جهة ژنرال و پنجاه تومان هم بتبریز برای مادرم میفرستم ، با باقیمانده زندگی برای من که تنها هستم باشکال و زحمت اداره میشود وای بوقتی که زنهم داشته باشم ، وانگهی اختیار تأهل برای من که

۱ ـ عکس قبل از کلاه پهلوی حاج محمد رحیم آقا وعلی رحیم زاده طاهباز بدست نیامد . عکس قبل از کلاه پهلوی مرحوم علی اکبر خان طاهباز «منشی کلنل» ومحمد حسینخان فرزد رئیس صندوق مالیه خراسان درزمان پیشکاری «مسیو دبوا» وعباس آقا اسلامبولچی عضو مالیه را در صفحهٔ ۱۸۸ گراور کرده‌ام . آقای فرزد در چاپ دوم اطلاعاتی در اختیار نگارنده گذاردند، در اینجا از ایشان اظهار امتنان میشود .



از راست بچپ
۱ـ مرحوم علی اکبرخان طاهباز منشی کلنل ۲ـ عباس آقا اسلامبولچی عضو مالیهٔ خراسان ۳ـ محمدحسین خان فرزند رئیس صندوق مالیهٔ خراسان

سربازم وهرچند ماهی رادر یکجا بسر میبرم فعلا تاحدی دور از احتیاط است ، تصدیق فرمائید من زهستم موظفم بارمسئولیت وهر گو ه رنجی راتحمل کنم ، زن چه تقصیری دارد ؟ ازطرفی من مردی نیستم که مانند بعضیها ازرنج زن لذت عکس من معتقدم که اگر روحیهٔ زن تضعیف شود مولود اونیز ضعیف و ناتوان خواهد بود ، واین اقدام بعقیدهٔ بعضی از علمای روان شناس نوعی ازجنایات محسوب میشود ، سعدی استاد زندگی هم گفته است:

مردیت بیازمای وانگه زن کن — دختر منشان بخانه وشیون کن

مصرع اول این مناوین مختلف تعبیر وتفسیر شده ومیشود،در بارهٔ منهوم آنطور که عرض شد مصداق پیدا میکند.

حاج طاهباز بالبخند جواب میدهد که نمیگویم چراوارد فلسفه شدید اینکار البته بحث لازم دارد ولی بالاخره شما هم مدیون جامعه هستید ؟ اینطور نیست ؟

ـ چرا ؛ اما من با خود پیمان بسته‌ام که تا ایران وایرانی را از هرحیث آسوده خاطرم نبینم . درجامعه شرکت نکنم زیرازن گرفتن لا اقل نیمی ازوقت مرا درانحصار خودخواهدگرفت وصرف این وقت برای‌ادارهٔ زن و فرزند مرا از خدمت بوطن باز میدارد وبهمین جهة تا حصول موفقیت نهائی اختیار تأهل راتحریم کرده‌ام، بساعت‌خودنگاه کرده‌میگوید چون باید سر خدمت حاضر شوم اجازه فرمائید بروم ولی نا گفته نمیگذارم ، این تحریم منحصر باختیار تأهل نیست بنا بر این حاج آقا آسوده خاطر باشند که بخواست خداوند آلوده نخواهم شد ، بلند میشود ضمن خداحافظی آهسته درگوش رحیم زاده میگوید از این قالیچه‌تر کمنی که روی کرسی‌افتاده یکی کوچکتر برای پائین تخت‌خواب من لازم است اگردیدید بخرید اما زیاد گرانبها نباشد .

۲ـ هدیه هندنبرك

شخص موثقی ازز بان کلنل برای نگاونده تعریف میکرد که روزی در برلین بطورتصادف کلنل محمد تقیخان باهندنبرك ملاقات کرده بود ، تفصیل واقعه چنین است :

یکروز برای خرید دستکش چرمی وارد مغازه‌ای شدم ، قبل ازمن دونفر بانودرآنجامشغول خرید بودند، ناگهان یکی ازخانمها بآندیگری گفت:هندنبرك!در بازشدومردرشید کهنسالی وارد گردید . من درآن‌موقع درجهٔ یاوری داشتم وباهمان لباس ژاندارمری مملکت خودم بیرون‌میآمدم باکمال ادب دست را بالا برده‌سلام دادم ، جواب سلامم را داده جلوآمد دست مرا بامهربانی آهسته پائین کشید و گفت : گویا شما محمدتقیخان هستید ؟ عرض کردم بلی باز دستم راپائین آورد ، گفت معالجه شما تمام شد ؟ گفتم بلی . حاضر بخدمت هستید ؟ گفتم بلی گفت‌چه میخواستید بخرید ؟ بدستکشها که روی میز بود اشاره کردم ، نزد صاحب مغازه رفت و بستهٔ خود را خواست ، معلوم شدقبلا آمده وخرید کرده‌است ، آهسته با مدیرمغازه صحبت کرد ، مدیر مغازه دستکشها را توی قوطی گذاشت وبدست هندنبرك داد .

هندنبرك پیش‌آمد واظهارداشت شما باید افسرلایقی باشید ، آیندهٔ درخشانی برای شما پیش بینی میکنم این ، یکجفت دستکش را بنام‌هدیه

از من بپذیرید ، صاحب مغازه باتمام کار کنانش وهمچنین آندو نفر بانو بحال احترام این منظره را تماشا میکردند ، قیافهٔ همه بشاش شده بود .
با کمال ادب نزدیك رفته دستکشها را گرفته تشکر کردم ، موقع خروج ازمغازه مجددا گفت حاضر بخدمت هستید . گفتم بله ، گفت در این صورت فردا ساعت ۹ بیائید مرا ملاقات کنید ، خداحافظی کرد ورفت.
مدیرمغازه جلوآمده دستم را دردست گرفت وهمانطوری که میفشرد ازطرف خودوعموم کار کنان مغازه تبریك گفت ، سپس آندو نفر بانو هر یك بنوبهٔ خودتبریك گفتند ، این مغازه پر از نشاط و سرور شده بود ، با نهایت شعف وانبساط خداحافظی کرده ازمغازه خارج شدم .
فردا ساعت ۹ صبح بقصرمقرهندنبرك رفته خودرا معرفی کردم، چند دقیقه طول نکشید صاحبمنصبی آمد ونام مرا جویا شد ، سپس بهدایت این صاحبمنصب بدفترمخصوص هندنبرك روانه شدیم .
تفصیل گفتگو از این قرار بود :
هندنبرك - خوب ! حالتان کاملا بهبودی یافته است ؟
کلنل محمد تقیخان - بله
هندنبرك - تصمیم گرفته‌ام‌شمارا بفرونت فرانسه بفرستم چطوراست؟
کلنل محمد تقیخان - اگر من‌درانتخاب محل خدمت مخیر باشم ؛ در این باره بایستی فکر کنم .
هندنبرك - چنین‌مفهوم‌میشود که باین فرونت‌راغب نیستید ، اینطور نیست ؟
کلنل محمد تقیخان - همینطوراست .
هندنبرك - چرا مایل‌نیستید ؟
کلنل‌محمد تقیخان- برای‌اینکه ایرانیان نسبت‌بفرانسه وفرانسویان بر خلاف ژرمن ها دشمنی وعداوت یا اختلاف ندارند ، نسبت بمعارف فرانسه هم‌شاید معارف ایران‌مدیون باشد ، همانطوری که‌معارف اکثر ازملل نیزمدیون آنست
هندنبرك - پس‌از کمی فکر - بکدام فرونت راغبترید .
کلنل محمد تقیخان - بفرونت روسیه کاملا راغبم .
هندنبرك - کاملا ؟
کلنل محمدتقیخان- آری کاملا زیراما باروسهای «تزاری» خورده حساب خیلی داریم .
هندنبرك- خورده‌حساب . . ممکن‌است بطوراختصار بگوئید سبب دشمنی چیست ؟

کلنل محمد تقیخان - بحکم شواهد تاریخی و اسناد زنده وموجود ، تزارهادشمن سرسخت مللهمسایهٔ خود هستندمخصوصاً ایران که بنابرتمایل اکثریتملت علیرغم تمایلدربارتزارچندی است حکومت ملی را بر قرار ساخته است ، نسبت به بیطرفی ایرانهم تخطی کرده‌اند! بهترین شاهد خود هستم که مدتها در صفحات غرب‌ایران باآنها جنگیده وددرهمدان شکستشان دادم ، گرم صحبت‌شده بودم میخواستم‌بسخنانم ادامه دهم زیرا اظهار درد ، درد را تسکین میدهد ، اشاره کرد . . .

- دستور میدهم شما را بفرونت لهستان بفرستند . راضی هستید ؟

عرض کردم بله دیگر صحبتی باقی نبود لذا با تحصیل اجازهٔ مرخصی از دفتر هندنبرك خارج شدم .

فردای‌آنروز حکم خودرا ازارکانحرب قشون‌آلمان گرفته باهواپیما عازم‌فرونت شدم و فرماندهی ستون‌مستقلی را که درحکم قید شده بود تحویل گرفتم .

در نقشهٔ‌حمله‌ای که صاحب‌منصب سلف طرح کرده بود ، دقت کافی بخرج داده بامختصر تغییری شروع بحمله نمودم، دراین حمله فاتح‌وانتقام مظالم تزارها راعملا گرفتم ، خیلی خورسند شده بودم ، صاحب‌منصبان بمن تبریك میگفتند ، پس ازآن دراین فرونت جنك و گریز می کردیم تا متفقین درفرونتهای خودآغاز پیشروی کردند ،اخبار عقب نشینی‌منظماً بما میرسید ، ناگزیر عده‌ای از نفرات این فرونت را انتقال دادند ، دشمن نیز از موقع استفاده مینمود ، یکی ازحملات‌دشمن کاررا برماسخت‌گرفت بطوری که باقیماندهٔ نفرات‌ما کشته شدند ، فقط من وسه صاحب‌منصب‌آلمانی وترك‌ویك سرباز باقیمانده ودر محاصره بودیم ،که خوشبختانه یکی از طیارات‌آلمان ماها را نجات داد ودر برلین پیاده کرد .

بواسطهٔ عارضهٔ کسالت دریکی از مریضخانه های اشتوتکارت بستری بودم ، فرزند ویلهلم از من‌نیزعیادت‌گرمی بعمل‌آوردچون‌آلمانی‌راخوب حرف میزدم تصور کرده بود آلمانی هستم برای رفع سوء تفاهم خود را معرفی کردم ؛ خوشحال‌شد .

۲ - پذیرائی عید نوروز ۱۳۰۰

دو روز بنوروزمانده قلیچه‌ای‌را که سفارش داده بود ، بمبلغ ششصد ریال خریداری وتوسط رحیمزاده‌فرزند ارشد حاج رحیم‌آقا بکلنل‌تحویل میشود ، یکصد ریال‌آنرا برداخته وبقیه راهم گفته بود ماهی یکصد ریال

میپردازم تا تمام شود ، سئوال شده بود خیلی گرفته بنظر میرسید ، متفکر هستید ، چه شده ؟ خیر باشد ، جواب داده بود یکی دو روز دیگر عیدمیشود ونمیدانم چه کنم ، همه درحال شادمانی هستند جز من که عزا گرفته ام .

– چرا ؟

– برای اینکه شنیده ام محمد حسین میرزای جهانبانی همه ساله پنجهزاری و دو هزاری طلا به صاحبمنصبان عیدی میداده ، متأسفانه من محلی برای پرداخت عیدی طلا ندارم ، ازطرفی هم اگر ندهم بسیار بدمیشود ، نمیدانم چه باید کرد .

– من حاضرم بشما قرض بدهم هر وقت داشتید ، مسترد خواهید فرمود .

– نه ! باپول قرض عیدی دادن لذتی ندارد .

– پس چه باید ...

– خودم راه حلی پیدا خواهم کرد .

درهمین موقع عباس پیشخدمت ، کاغذی بدستش میدهد ، سر پاکت را بازودرضمن خواندن قیافه اش تغییرمیکند ، اوقاتش تلخ بود ، تلختر میشود .

پاکت را روی میز ناهارخوری پرت و بقدم زدن مشغول و با خود میگفته :

نمیفهمم ! مگراین لباس چه عیبی دارد ، هرروز که نمیشودمدل لباس راعوض کرد ؟ تصورمیکنندمنهم مانند بعضیها درعواید سرشار (!) غوطه ورم ، عجب وضع نامطلوبی است !.

گفته بود : یکی ازدوستان ژاندارمری ازتهران بمن نوشته است که فرم لباس صاحبمنصبان قریباً عوض میشود ؛ اگرلباس برای عیدتهیه نکردید تأمل کنید تامدل لباس جدید برسد ، من قبل ازحرکت در تهران چهارصد تومان خرج وسه دست لباس تهیه کردم ، یکدست لباس سلام ودودست دیگر معمولی که هنوز ، اتوی آن بهم نخورده است .

اگرمن پول داشتم بقیهٔ بهای قالیچه را میدادم ، اگر بنیهٔ مالی من خوب بود چندتا پول طلاتهیه میکردم که زیر بار خجلت صاحبمنصبان آب نشوم ، میخواست روی راحتی بنشیند ، باتحصیل اجازه مرخص شدم .

٤ – صبح عید

عموم صاحبمنصبان ارشد حسب موافقت قبلی در ادارهٔ ژاندارمری اجتماع وازآنجا مجتمعاً بمنزل کلنل رفته بودند ، منهم شرفیاب و صمیمانه

دستش را فشرده تبریك گفتم .

هنگام خروج بهریك درخورمقامی که داشتند پنجهزاری یادوهزاری زرمیداد ، بمنهم یك پنجهزاری طلامرحمت کـرد . بیاد مصاحبهٔ سه روز پیش افتاده درشگفت شدم ، باخود میگفتم کلنل از کجاپول تحصیل کرده ، حس کنجکاوی مرا وادار کرد که ازعباس بپرسم ، عباس ازعوالم یگانگی ومودت فیمابین مطلع بود، عباس راگوشهٔ حیاط برده گفتم ، کلنل طلاعیدی مرحمت میکرد ؛ بمنهم پنجهزاری طلاداد ، از کجا پول تهیه کرد ؟ گفت شما چه اصراری دارید که باسرارمردم پی ببرید ، دیدم حرفی است حسابی خواهش کردم وقول دادم که بروزنخواهم داد ، وقتی مطمئن شد، گفت : پریروز که شما رفتید مرا احضاروفرمود لباس سویل بپوش واسب شخصی مرا ببر بازارمال فروشها بهرمبلغی که توانستی بفروش وسپس ببر نزد میرزا عبدالله صراف ، تمام پول اسب را پنجهزاری ودوهزاری زر بخر و بیاور، منهم همین کاررا کردم .

پس ازاینکه پول اسب را ازخریدار تحویل گرفتم ، مدتی بتماشای اسب زیبا همانجا ایستادم ، خریداراسب را سوارشده براه افتاد تاازنظر ناپدید نشد ، نتوانستم ازنگاه باین اسب نجیب انصراف حاصل کنم. بهر حال خوب اسبی بود وحیف شد ، اما جای خوشوقتی است که این اسب در اینموقع باریك باعث حفظ آبروی کلنل شد .

۵ ـ کلنل توب پاك میکرد !

آقای نصرت الله فتحی آتشباك در حین چاپ کتاب نامه ای بمؤلف نوشته و برای « چند خاطره » خاطره هائی راکه ازمردم شنیده است فرستاده وتقاضای چاپ نموده است .

ازدرج مقدمهٔ خاطره بملاحظاتی فعلا معذوروعجالتاً بامختصراصلاحی بدرج دوخاطره ازنگارش ایشان اکتفا میکنیم تابعد...

« علی ایحال اطلاعاتی که راجع بکلنل ازمردم شنیده ام بشرح زیر است :»

میگویند : کلنل محمدتقیخان همیشه وقت وبیوقت شخصاً بسر بازخانه های مشهدسر کشی کرده وجزئیات را از نزدیك میدید ؛ یك روز موقع ظهر بسر بازخانه آمده می بیند ؛ سربازی زیر اشعهٔ سوزان آفتاب بپاك کردن توپی مشغول است ، میپرسد چرا تا اینموقع برای استراحت نرفته ای؟ آیا ناهارخورده ای ؛ سرباز جواب میدهد خیر، چون تقصیری کرده ام ، وکیل باشی قسمت بجرم آن، دستورداده که این بیگاری را بکنم وبعدناهار

بخورم؛ کلنل میگوید « تو برو استراحت کن و ناهار بخور من توپ را پاك میکنم که هم تو بزحمت نیفتاده باشی وهم امر مافوقت اجرا شده باشد » گرچه ژاندارم حاضر نمیشده ولی باصرار و وادارش میکنند که بکلاس استراحت برود.

همینکه وکیل باشی آن ژاندارم را می بیند، تعرض میکند که چرا آمدی؛ سرباز،وکیل باشی را ازجریان مستحضر میسازد، وکیل باشی بی‌درنك وسط میدان دویده فرمانده کل قوای نظامی خراسان را در حال پاك کردن توپ مشاهده و با اعتذار استدعا میکند که بقیهٔ کار را به عهدهٔ خود او واگذار نماید ولی کلنل وظیفه ای را که بعهده داشت تمام کرده بود

پروتست کلنل به ((باش کماندان))

قشون عثمانی!

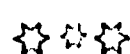
آقای میرزا علی اکبر ساعت‌ساز نقل میکرد: سالی که کلنل بمناسبتی باقوای عثمانی داخل درسرحدات ایران تماس گرفته وموقعی بوده‌است که که هردوقوا باهم عملیات مشترکی داشته اند، کلنل با درنظر داشتن تجاوزات گذشتهٔ عثمانی‌ها بایران اضطراراً در این اشتراك عمل همقدم وهمکاری میکرده است، یك روزی می بیند که‌ازاین خوی بدقدیمه بازآثاری بروز وبوی بد از آن استشمام میشود، باین معنی که‌قوای عثمانی سرودی‌ساخته اند که معنایش این بود: « ایران را ما فتح کردیم وتمام آنرا هم بچنك خواهیم‌آورد ما مردان غیور ترك حق آنرا داریم که عروس قشنگی مانند (ایران) را در آغوش کشیده متصرف شویم».

کلنل بی اندازه عصبانی شده وقوای تحت فرماندهی خودرا جمع کرده میگوید قضیه ازاینقراراست، من بفرماندهی قوای‌عثمانی پروتست شدید خواهم کرد که اگرتا ۲۴ ساعت دیگرسرود مزبور را پاره نکرده وازخواندن آن خودداری نکنند، حمله کرده و باآنها جنك خواهم نمود زیرا من فرزندمادری مثل ایران باشم و یك چنین جسارتی را از اجنبی تحمل کنم؛ حاشا، همینطور که گفته بوداقدام میکند فردا صبح « باش ـ کماندان ـ فرمانده قوای ترك» از کلنل تقاضای وقت ملاقات میکند، در اینموقع کلنل دروسط میدان انجام وظیفه میکرده کماندان در وسط میدان ازدوربکلنل‌سلام نظامی داده و کلنل ولیکه از حیث سن و درجه از او کمی داشته درآغوش کشیده و پیشانی مردانهٔ اورا میبوسد و از ساختن سرود مزبور معذرت خواسته و قول میدهد تاسه ساعت دیگر عوض کنند

و بر می گردد .

گوینده میگفت ، آنروز کلنل بحدی ناراحت شده بود که بغض گلویش را گرفته و گونه هایش ازشدت تأثر نیله گون شده بود ، صبح فردای آنروز، اول وقت صدای سرود تازه ای را که قشون عثمانی ساخته بود بگوش خودشنیدیم و نسخهٔ آنرا فرستادند که این معنی را داشت ؛ « ما همسایه ، ما برادر، ماهم کیش ، ما کمك ملت ایران ومهمان عزیز آنانیم ، سعادت وعظمت ملت ایران را مانند سعادت خود خواستاریم ، زنده باد ملت ایران ، پاینده بادفرزند غیوروقهرمان آن محمدتقیخان پسیان)

اینها اجمالی از خاطرات کلنل بود که مؤلف بتحصیل آنها توفیق حاصل کردم .



در فصل گذشته نوشتم که با تمام مبارزات حزب دموکرات و سایر آزادیخواهان؛قوام هم بیکار ننشسته بود ، مخصوصا پس از عزل محمد حسین میرزا وانتصاب کلنل محمدتقیخان وعدم شرکت ژاندارمری دررژهٔ نوروز، رنك مبارزات طرفین بکلی تغییر یافته ، جریان صورت و نحوهٔ دیگری بخود گرفته بود ، همانموقعی که دست قوام از ژاندارمری کوتاه شد باندیشهٔ دیگری افتادوشروع بفعالیت تازه ای نمود .

سیزده بدر!

مبارزهٔ قوام باکلنل همچنان ادامه داشت، برای تضعیف و تخویف کلنل پیوسته آشکار ونهان اقداماتی میشد، در همین اوقات که هفتهٔ اول نوروز ۱۳۰۰ بود، سیدضیاء الدین رئیس‌الوزراء وقت‌وسیلهٔ رمزوزارت امورخارجه ازمعتصم السلطنه فرخ کارگذار خراسان، سؤال میکند که روابط کلنل محمدتقیخان باقوام‌السلطنه چگونه است؟

فرخ هم به رمز پاسخ داده بود، که چون قبلا رئیس ژاندارمری خراسان محمد حسین میرزا جهانبانی داماد معتمد السلطنه برادر قوام و بودجهٔ ژانداری دربست در دست آنها بود ولی بعد از آمدن کلنل پسیان بودجهٔ ژاندارمری، بافعالیت وپشتکار وحتی زد و خورد های فامی که کلنل کرد، منحصراً بمصرف ژاندارمری میرسد، باین لحاظ وبمناسبت عدم اعتناء بتمثال همایونی در دفیلهٔ نوروز! و اعتراض کلنل محمد تقیخان وهمچنین عدم شرکت ژاندارمری در رژه روابط آنها باطناً بکلی تیره میباشد.

پس ازمخابرهٔ این رمز، دستور رمز مجدد مبنی بر دستگیری و توقیف قوام السلطنه از همان مجرای رمز وزارت امور خارجه ووسیلهٔ معتصم السلطنه فرخ بکلنل محمد تقیخان مخابره شد، که کشف آنرا فرخ حضوراً تسلیم کلنل کرد. (۱)

ازروز وصول این تلگراف؛کلنل بایکی دوسه تن از صاحبمنصبان محرم وباوفای خودمشغول تبادل افکار، راجع بنحوهٔ دستگیری قوام السلطنه بودند، بعقیدهٔ یکی‌ازآنها انجام اینکارنیاز بمطالعهٔ زیاد نداشت ولی کلنل معتقد بودکه دستگیری قوام بـا وجود عدهٔ فداکار ودیسیپلینه در ژاندارمری باید بدون خونریزی انجام شود، یکی‌دوبارهم برای‌دستگیری آزمایشهائی بعمل‌آمد. فی‌الجمله یك شب عده ای داوطلب از باغ‌مستوفی بعمارت ایالتی رفتند اماوجود قراولهای چریك خوافی و بـاخرزی مانع

---

۱ ـ نظیراین تلگراف وسیلهٔ کلنل پریداکس ژنرال کنسول انگلیس مقیم مشهد هم بکلنل شد، شاهزاده امجدالملك «اعتضادی» وخان‌بهادر تلگراف را بکلنل تسلیم نمودند!

ازانجام منصرف شد ، تبادل نظر برای دستگیری پیوسته ادامه داشت تاروز ۱۱ و ۱۲ فروردین ۱۳۰۰ یکنفرفدائی کلنل باتفاق نایب داودخان سینکی برادرمرحوم میرزا جوادخان سینکی وزیر مختار سابق ایران درقاهره ؛ برای دیدن عبدالحسین خان ملکی پسرعمه و پیشکارحاج حسین آقا ملك میروند ، درضمن ملاقات تقاضامیکنند که موافقت شود ؛ روز سیزده این دونفر باتفاق دوستان خود درملك آبادبیتوته کنند ، عبدالحسینخان جواب میدهد که : طبق مذاکرهٔ قبلی برای روزسیزده ملك آباد باختیار حضرت اشرف گذارده شده ، ومعذرت میخواهد .

همان فدائی پس‌ازخروج ازمنزل حاج حسین‌آقا بلادرنك نزدکلنل رفته جریان راگزارش میدهد ،کلنل گفته بود ، خدا کند ارمن اسکورت بخواهد واتفاقاًهمینطورهم شد ، يك اسکورت‌دوازده نفری تحت‌فرماندهی نایب محمودسامی تعیین واعزام میشود .

تا اینجا نقشهٔ دستگیری بطوردقیق تنظیم ومحرمانه دردست‌جریان وانجام بود .



عصرروز سیزده نوروز ۱۳۰۰ در دروازهٔ ارگ مشهد ، چند نفر ژاندارم کاملا مجهز وخیلی بشاش و در عین حال اندکی هم مصمم بنظر میرسیدند .

در نزدیکی ژاندارمری ، ژاندارمهای کارآزموده و مجربتری دیده میشدند ، ماژور اسمعیل خان بهادر نیزدرجلوی ادارهٔ ژاندارمری‌قدم‌میزده ازقیافهٔ اوآثار هیچگونه تصمیمی هویدا نبود ؛ خیلی‌خونسرد و بحال‌عادی گام برمیداشت .

سیداسدالله ؛ یکی‌ازدوستان‌مکتبی بمن گفت . دوسه بار تصمیم گرفتم جلورفته تحصیل اطلاعی کنم بازدرجای خود ایستاده باخود گفتم ، چون روز سیزده نوروز است قوای انتظامی ژاندارمری بیشتر شده اند ، این دلیل هم مرا قانع نساخت لذا درجای خود ایستاده بتماشا پرداختم .

پشت بام ژاندارمری‌صاحب‌منصبی را دیدم که بادوربین مسیردروازهٔ ارگ و جادهٔ خارج دروازه را مورد دیده بانی قرار داده بود ، حس کنجکاویم تحریك وجهة دیدخود را عوض کردم ناگاه اتومبیل شیکی از دور نمایان شد .

باشارهٔ ماژوراسمعیل‌خان‌شیپور حاضرباش رانواختند؛ بلافاصله ماژور بهادرفرمان خطرزنجیردانوراه عبوروسائط نقلیه‌وحتی پیاده‌رو نیزمسدود گردید



قوام السلطنه

در اینموقع اتومبیل رسید ، چون متعلق بکونسول انگلیس بود ، اجازهٔ عبوردادند ؛ درهمین اثنامتعاقباًاتومبیل حضرت‌اشرف(۱)رسیدوخط زنجیررا شکافت وچندقدمی هم ردشد ، ناگهان ماژور اسمعیل‌خان بهادر ازعقب اتومبیل دوید وفرمان ایست داد اسکورت هم طبق دستور قبلی دورادور اتومبیل را محاصره کردند .

قوام‌السلطنه‌دراتومبیل‌را بازو بماژور بهادر گفت:ماژور بهادرمنم،منم!

ماژور بهادر میگوید : میدانم شما هستید ، منهم با شما کار دارم و بلادرنك دستور توقیف را ابلاغ میکند ، قوام السلطنه با حال برافروخته وعصبانی باین اقدام اعتراض مینماید ، در اینموقع کلنل محمد تقیخان از بالکن ژاندارمری باصدای بلندمیگوید :

حضرت اشرف ! امردولت‌است وصلاح شماهم دراطاعت .

ازاتومبیل پیاده میشود دریکی‌دوقدمی اتومبیل جوی‌آبی‌بودوچون درحال طبیعی نبود،پایش میلغزد ومیان‌جوی میافتد ! بلندش‌میکنندمیگوید: بسیارخوب ، کجا بایدرفت ؟

ماژور بهادر، بدرون ژاندارمری اشاره میکند ، اینجا ؛ بفرمائید .

اتومبیل واسکورت نیزمتعاقب‌قوام‌السلطنه‌واردژاندارمری میشود ، قوام دریکی‌ازاطاقهای ژاندارمری که قبلاً آماده شده بودمحبوس‌میگردد .

تفتیش ادارهٔ ایالتی تازه شروع شده بود که من با چندنفر ازرفقا ازقریهٔ پنجشنبه بمنظور کسب اطلاع بیشتردربارهٔ دستگیری قوام السلطنه بآنجارسیده وازدرشکه پیاده شده بودیم که بغتتاً بسیداسدالله برخوردم‌و اوجریان دستگیری را ازاول تاآخربیان کرد .



هیجان آمیخته بانبساط وسرور درمردم دیده میشد ، طبق نقشهٔ قبلی عده ای دیگر نیز دستگیرشدند ، ادارات نظمیه ، قشون و همچنین قشون چریك باختیار و تصرف صاحب‌منصبان ژاندارمری درآمد ومهام امور را رسماً بدست گرفتند وباین ترتیب فرمانروائی مطلق سه سال و چند ماههٔ قوام‌السلطنه دراینجا خاتمه پذیرفت .



ارگ مشهد محل تفریح عمومی است ، خاصه درعصر ۱۳ که هواهم برخلاف سال پیش خوب ومملوازجمعیت شده بود ، ماجرای دستگیری‌را

---

۱ برای خدمات خارق العاده (!) حضرت او بجناب تبدیل‌واخیراً بمناسبت ...میباشی ازدورافتخار«جناب اشرفی» ازاوسلب و گرفتار....سکاکی‌شداما قطعاًدرماهیت اوتغییری حاصل نخواهد شد چونکه بنیادش بداست !

هر کس بنحوی تعبیر و تفسیر میکرد ، یکی میگفت دست درازی باملاك و اموال حضرت رضا (ع) باین روزش نشاند ، دیگری میگفت این بجای خود محفوظ ، آه بیوه زنان ، یتیمان و پیرمردانی که پارسال زمستان در کوچه‌ها از گرسنگی وسرما جان سپردند ، اثر خود را کرد واز این قبیل سخنان که قلب هر انسانی را میگداخت .

من مبهوت و پریشان بآنجائیکه میگفتند این جنایات از آنجا نشأت کرده نگاه میکردم و میدیدم که : دستهای مکافات هم اکنون پیش چشم من وسایرین ، درحال آمدورفتند .

درهمین موقع اسبهای حضرت اشرف ازاصطبل ایالتی به اصطبل ژاندارمری انتقال داده میشدند ، درباره این اسبها ایرج شیرین سخن ، اشعاری در تأیید اشمار داش غلم آقای شیخ احمد بهار بعلاوهٔ تحلیلی ازاوضاع آنروز سروده است که دراینجا بذکر سه بیت از آن اکتفا میشود .

☆ ☆ ☆

سی و شش اسب گرانمایه ز من کلنل زد
سی وشش داغ بر افروخته ام بردل زد
باك بر روزنهٔ دخل خراسان گل زد
بر جراحات من از بینمکی فلفل زد
با چنین حادثه گر من نستیزم چکنم ؟
خون سرتا سر این ملك نریزم چکنم ؟!

☆ ☆ ☆

متعاقب انتقال اسبها یکمده ژاندارم دیگر دیده شدند که هر کدام شش تفنك نو و براق یازده تیر انگلیسی را بر دوش گرفته بودند و به ژاندارمری حمل مینمودند ، عده‌ای هم تعداد بسیاری صندوق فشنك بعرابه‌های ژاندارمری انداخته وبانبار ژاندار مری میبردند ، ظریفی گفت : حضرت اشرف خوب تجهیز کرده بود امابخت برگشته غافلگیر شد .

تاصبح ۱۴ فروردین ۱۳۰۰ قوام السلطنه درانتظار کومك واستخلاص خود بود ، ولی ازهیچ کجا بوی امدادنشد ، صبح آنروزعده ای ژاندارم با علامت « قانون برای انتظام » ازجلوی پنجرهٔ زندان او که مشرف بخیابان بود عبور کردند ، بمحض مشاهدهٔ آنان رنك ازچهره اش پریده وازوصول هرنوع کومك مأیوس میگردد .

صبح روزسوم بدستور ماژوربهادر این سی‌وشش اسبرا « باستثناء دواسب ترکمنی » درحضورقوام السلطنه داغ دولتی میزنند ودل اورا بیشتر

داغدارمیسازند ، سوزش درون او ازسیمای بر افروخته اش کاملا احساس میشده ، با این اقدام میخواستند تلویحاً بفهمانند که این است سزای زمامداری که بجای تمثال شاه ایران خودرا جلوه گرمیسازد ، و اینست سزای عمل کسی که برعلیه حکومت مشروطه بتجهیز قشون میپردازد ؛ و بالاخره این‌است پاداش تحقیرقوای دیسیپلینه ژاندارمری .

پس ازاتمام‌داغ ،اسبها عموماً جزء جمع ژاندارمری بدفتر واردو مورد استفادهٔ ژاندارمری قرار گرفتند .

ملاقات کلنل باقوام السلطنه
در زندان ژاندارمری

کلنل محمدتقیخان که صاحبمنصب غیور وسلحشوری است درعین حال بسیارمتین ومؤدب ومبادی آداب بود ، بمناسبت کسالت قوام السلطنه باتفاق ماژور بهادر برای عیادت واحوال پرسی او بزندان میرود ، پس ازمبادلهٔ سلام واحوال پرسی ضمن مذاکرات برحسب تصادف واستفاده ازموقع بقوام گفته بود :

برادر شما وسیلهٔ نصرت الدوله در پاریس موجبات تعویق حرکت اعلیحضرت احمدشاه را بایران فراهم میساخت تازمینهٔ اجرای قرار داد باانگلیسها راکاملا آماده سازد ، مگرممکن بود وطن پرستان وآزادی خواهان واستقلال طلبان ایران زیر باریك چنین ننگی بروند ؟ مگر قابل تحمل بود که ایران را درمقابل ثمن بخسی بیگانه ها بفروشند وآنهاهم بایستند وتماشا کنند ؟ مشاهده فرمودید که ندای بلا انقطاع آزادیخواهان واقعی ایران بالاخره کارخود راکرد و نگذاشت این قرار داد صورت تحقق وعمل بخود گیرد ، همین صدا وندای ممتدفرزندان خلف وشرافتمند ایران بود که مشیرالدوله را وادارساخت آخرین ضربهٔ مهلك را بر مغز این قرارداد عفریتی فرودآورد . قوام درپاسخ گفته بود :

ـ شماتصورمیکنید قراردادمزبور بدون اطلاع واستجازه ازاعلیحضرت شاه تدوین یافته بود ؟

ـ بفرض صحت من یقین دارم که اعلیحضرت همایونی راازز یان قرارداد مستحضرنساخته بودند وبهمین جهت اعلیحضرت احمد شاه برعایت افکار عمومی ملت ایران ؛ یکی از دشمنان سرسخت این قرارداد بوده وهست ، قطعاً حضرت اشرف اطلاع دارند که پذیرائی شخص ژرژانگلستان برخلاف سنن درباری بریطانیای کبیرازاعلیحضرت پادشاه ایران ، برای اخذتصدیق این قرارداد ولو بطورتلویح بود ، اما این جوان مشروطه خواه باحترام خون شهداء انقلاب مشروطیت وباحترام مجلس شورای ملی ، حتی یك کلمه هم برزبان نیاورد ودراین باره برخلاف تمایل آنهافقط بایراد نطقی مبادرت کرد که درجرایدخوانده‌ایم .



سلطان احمدشاه قاجار سمبل مشروطیت ایران

ایرانیت و مشروطه خواهی بوجود یك چنین سلطانی فخر ومباهات میکند ، درعوض، حضرت اشرف بااستحضاراز این جریانات دستورمیدهید تمثال مبارك شاهنشاه دردفیلهٔ نوروزکان لم یکن فرض شود ؛
آنطوریکه شنیده‌ام واستنباط میشود، گوباحضرت اشرف باسلطنت مشروطه سازش ندارید وحدس میزنند که شما هم خیال کودتا داشتید ! حضرت اشرف اطمینان داشته باشند که :
ماآزادیخوان واقعی ایران جداً تصمیم گرفته ایم بهر قیمتی شده شاه رانگهداریم ونگذاریم نیات پلید دشمنان آزادی در بارهٔ سلطان احمدشاه سمبل مشروطیت بموقع اجرا درآید .
گفتند ،قوام السلطنه اظهارات کلنل را رد کرده بود ولی دم خروس از بیرون جیبش دیده میشد وبا کشف تعدادی زیاد، سلاح نو در خانهٔ او هرگونه حدسی صائب ومخصوصاًفقدان تمثال همایونی دررژهٔ نوروزانکار نا پذیر بود .
این اقدام او دراذهان عمومی بویژه آزادیخـواهان خطهٔ خراسان تأثیر نا مطلوبی بخشید و این پیش آمد نیز بیشتر باعث شد که به کلنل محمد تقیخان بگروند واورا کاملا تقویت کنند .
درطول تمام این مذاکرات چندین بارقوام اجازهٔ جلوس بکلنل داده بود ولی کلنل از نشستن درحضور قوام امتناع میورزد و با دادن دستور مبنی براحضار دکتر حاذق الدوله ثقفی طبیب معالج مورد اعتماد قوام ، با نهایت احترام خدا حافظی کرده از اطاق زندان خارج و در نزدیکی کریاس درگفته بود ، فراموش کردم عرض کنم : همین گرفتاری شماموابود خدمات صادقانهٔ وثوق الدوله برادرحضرت اشرف ، بآنهاست ، اینقبیل سیاستمداران برای آنها مانندچوب کبریتند ، در اعصار قدیمه هم صاحبان بابردگان چنین عمل میکردند ، یعنی وقتی میدیدند فرسوده شده وپا بمرحلهٔ انحطاط گذاشت ، مانند یك شیئی بیمصرف دورش میانداختند !
افسوس ! قدرتی که خداوند در برادرشما برای آباد کردن مملکت بودیعت گذارده بود ، جهة تخریب وطن صرف شد ! اینها را گفته از در خارج میشود .
چند روز بعد از این ملاقات ، دستور اعزام قوام السلطنه بهتهران رسید ، باوجود مخالفتهای محلی مبنی برعدم اعزام قوام وتشکیل محکمهٔ رسیدگی بعملیات دوران فرمانفرمائی و نتیجتاً از بین بردن قوام . کلنل محمد تقیخان باین حرفها گوش نداد و برخلاف تمام تظاهراتی که علیه

قوام، آشکار ونهان، بعمل آمد، قوام را صحیح وسالم روانهٔ تهران نمود، حتی مامورینی برای حفظ جان او انتخاب و در پی کالسکهٔ او بطوری که قوام هم خبر نداشت ، اعزام کرد ، تمام اثاثیهٔ زندگی قوام السلطنه هم «باستثناء اتومبیل واسبها که داغ دولتی خورده وجز وجمع ژاندارمری در آمده بودند» بتهران ارسال گردید وتحویل شد.

بطوریکه قبلا از نظر خوانندگان گذشت میرزا ابوالقاسم خان طبق دستور ارباب خود روزی نبود که بصندوق مالیه حاضر نشود ووجوه جمع آوری شده را دریافت ننماید موثقی که عکس ایشان را با مرحوم میرزا علی اکبر خان طاهباز وعباس آقا اسلامبولچی گراور کردیم اظهار داشتند:

من درآنموقع رئیس صندوق ادارهٔ مالیهٔ خراسان بودم . وجوهی که قوام السلطنه میبایستی دریافت کند ۱۰۰۵۰ ریال مستمری خود بود ولی ۱۲۰۰۰۰ ریال بودجهٔ ژاندارمری راهم میرزا ابوالقاسم خان بحواله کرد قوام السلطنه دریافت میکرد علاوه بر این ۱۳۰۰۵۰ ریال هرچه در صندوق گردآوری میشد . طبق حوالجات مختلف از یکهزار تومان تا بیست هزار تومان که بمهر قوام السلطنه درجیب خود حاضر داشت ، اخذ مینمود .مثلا اگر ساعت ۱۰ روز بصندوق میآمد وآنساعت ۱۵۰۰۰ ریال در صندوق موجود بود فوراً از بین حوالجات که بمبلغ مختلف بودند قبض ۱۵۰۰۰ ریالی را خارج نموده تسلیم ووجه دریافت میکرد. مسیو دوبوا از این وجوه علاوه بر بودجه‌ای که بامضای قوام میرزا ابوالقاسم خان پرداخته میشد کاملا اطلاع داشت دستور داده بود حساب جداگانه‌ای بنام «دا کسترا بودجه تر» باز کنیم تا بعداً تکلیف روشن شود . پس از آمدن کلنل ومبارزات شدیدی که برای دریافت بودجهٔ ژاندارمری کرد وموفق شد . وجوه علاوه بر بودجه‌ای که بحواله کرد قوام پرداخت شده بود تا چند روز بعد از دستگیری او همچنان بلا تکلیف ولی قبلا دوبوا کلنل را از این جریان کاملا مستحضر ساخته بود .

دو سه روز پس از دستگیری قوام السلطنه میگذشت دبوا مرا به دفتر خود احضار وکارتی بکلنل نوشت و بمن گفت باتفاق عبدالرحیم خان بروید نزد کلنل وخودتان را دراختیار معزی الیه بگذارید .

همینکار را کردیم . کلنل ما دو نفر را دراختیار سلطان غلامحسین خان معروف ببدر گذارد .

باتفاق سلطان مذکور روانهٔ اندرون شدیم معلوم شد . قبل از ورود ما سلطان غلامحسین خان بصندوقخانه قوام رفته ودستور جمع آوری وجوه نقد وجواهرات را داده بود .



مسیودوبوا پیشکار مالیهٔ خراسان

هنگامی که ما وارد شدیم زنهاشیون کنان از صندوقخانه خارج شدند فقط هادی قوام در آنجا باقی ماند .

سلطان غلامحسین خان به قوام گفت :

خوب باقی پولها ؟ پس جواهرات کجا است ؟ هادی قوام بقید قسم اظهار داشت جز همین وجوه نقد ولیره هاچیزی دیگری نیست . او هم قبول کرد و شروع بشماره نمودیم .

صورتمجلس باین ترتیب تنظیم شد :

وجه نقد		ریال نقره	-ر۲۵۰۰۰۰	ریال
»	»	لیرهٔ عثمانی	-ر۵۰۰۰	لیره
»	»	لیرهٔ انگلیسی	-ر۱۰	»
»	»	ده‌مناتی روسی	-ر۱۲	»

صورتمجلس ووجوه را نزد کلنل بردیم دستور دادند ببرید ادارهٔ مالیه واین وجوه را بحساب مبالغی که بحواله کرد قوام السلطنه علاوه بر بودجه پرداخته بودید محسوب نمائید

دویست وپنجاه هزارریال را ازحساب برگشت دادیم .

پنجهزار لیرهٔ عثمانی تحویل میرزا محمد علی خان کمرک شد که بهرورتسعیرو باادارهٔ مالیه مسترد نمود . لیره های انگلیسی‌وده‌مناتی نیز بریال تسعیر وبحساب برگشت ازوجوه دریافتی میرزا ابوالقاسم خان محسوب گردید .

این عمل کلنل بسیار بحق وکاملا بجاو بمورد بود ولی‌وقتی‌قوام‌السلطنه درتهران اززندان‌آزاد ودررأس صدارت قرار گرفت مبلغ پنجاه هزار تومان ضمن تصویبنامه بنام این که وجوه اورا ازبین برده‌اند و بعبارت دیگر بنام «اموال منهوبه» ازخزانهٔ فقیرملت دریافت کرد !

منافت طبع

کامل درپذیرائی عیدنوروزومخارج دیگری که یااز نظر پیشرفت انجام وظیفه وبا برعایت اخلاق برایش الزامی بود، نسبتاً مقروض وقطعاً دراین اندیشه بود که محل مشروعی جهة پرداخت آنها تأمین سازد .

اندیشه‌های گونه گونی اوراا حاطه کرده بود، خوشبختانه انتظام شهر کاملا رضایت بخش ، یاغیان ولایات نیزازقبیل مرسل ، خداوردی، الله‌وردی، از بردست خان ، دین‌محمدخان ، حضرتعلی وامثال آنهارا درطول قلیل زمانی از بین برده آرامش را درهمه‌جا مستقرساخت وازاینروجهة ژاندارم وژاندارمری خراسان تحصیل وجاهت کرد .

با وجود صاحبمنصبان اصیل ، تحصیلکرده وکارآزموده که اغلب آنهارا یا باخود بخراسان آورد و یا احضارنمود و هر یك را بفراخور تحصیل ، هوش ولیاقت بکاری گمارده بود ، قاعدتاً نمیبایستی نگرانی داشته باشد ، ولی رفته رفته محسود بعضی که فاقدظرفیت بودند واقع واین معنی را از رنك رخساره ونگاههای آنان که توأم باحسد بودا ستنباط وار یکی دوتن تاحدی مظنون شده ودستورداده بود رفتار آنهارا تحت نظر گرفته ودقیقاً کنترل کنند .

دراین اندیشه ها بود که تلگرافی ازتهران مبنی برصدور تصویبنامهٔ هیئت وزیران جهة پرداخت ماهی سه هزارریال مادام العمر علاوه برسه هزارریال حقوقی که میگرفت واصل میشود .

گرچه گراور رونوشت مصدق تصویبنامه را خوانندگان ملاحظه می فرمایند ولی احتیاطاً بدرج آن نیزدراینجا اقدام شد :



شیروخورشید

ـ (ریاست وزراء) ـ بتاریخ ۲۸برج ثور ۱۳۳۹

۳۲٤٥ ضمیمه

سواد تصویبنامه است

وزارت مالیه

نظر بفعالیت نظامی وکمال توانائی ولیاقت که درانجام خدمات مهمه

از آقای کلنل محمدتقیخان مشاهده شده هیئت وزراء بپاس خدمات ایشان درجلسهٔ بیست وهفتم ثورتخاقوی ئیل هزاروسیصد تصویب نمودندعلاوه بر حقوق اداری که باقتضای شغل درجات نظامی دریافت میکنندمادام‌العمرهمه ماهه مبلغ سیصدتومان از تاریخ اول جوزا چه درحالت‌خدمت وچه‌درموقع استراحت و بیکاری به کلنل محمدتقی‌خان پرداخته شود .

تصویب نامه درکابینهٔ ریاست وزراء ضبط است .

سواد مطابق‌اصل است

محل امضاء

محل کابینهٔمهر ریاست‌وزراء



جوابی باخط خودنوشته‌و بطاهباز رئیس‌دفترخودمیدهدتابفرستدمخابره نمایند ، طاهبازمیگفت‌ابتدای‌تلگراف حاکی ازسپاسگذاری ولی پس‌از آن نوشته بود که : فدوی‌کارهای ادارهٔ ایالتی را افتخاراً بعهده گرفته‌ام وازطرفی چون ازضعف بنیهٔ مالی خزانه بی اطلاع نیستم استدعا دارم‌از دریافت‌آن معذورم فرمایند ، قبل ازاینکه تلگراف را مخابره کنم باتلفن پدربزرگم را احضاروداستان قروض کلنل را بطور خلاصه عنوان کردم ، جریان صدورتصویبنامه و اعطاء سه هزار ریال و عدم قبول کلنل را هم گوشزدنموده نشستیم وبمشاوره پرداختیم .

البته این‌کارخیلی نیاز بمشاوره داشت ، زیرا هرگونه مداخله دادن دیگران دراین امرمهم ویاهرکاردیگر، بامقام من که بمقتضای مدیریت دفتراو بایستی حافظ اسرارباشم ، مغایرت داشت .

پس ازتبادل نظرقرارشد ، حاج‌آقا نزدکلنل برود بعد از اندکی منهم به بهانه ای وارد شوم ، همینکاررا کردیم .

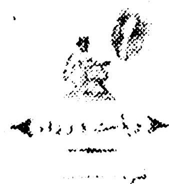
کلنل ، ازمن پرسید مخابره شد ؟ عرض کردم هنوزپاکنویس نشده .. چرا ؟

ـ میفرمائید خودم پاکنویس کنم .

ـ زودتر .

حاج‌آقا بکلنل گفت خیراست انشاء الله ، کلنل گفت آری خیر است اما بنفع خزانه ، داستان صدورتصویبنامه را برای حاج‌آقا بیان کرد، حاج آقاگفت ؛ اگرمن جای شما بودم باقروضی که هست میپذیرفتم و پس از پرداخت قروض وهموارشدن چاله چوله ها ؛آنوقت امکان داشت از ادامه دریافت معذرت بخواهم .

کلنل اظهار داشت : ازحیث ادارهٔ زندگی‌شخصی ، من باشما نمیتوانم دریك ردیف قرار بگیرم ، زیرا شما شخصی هستید تاجرومقتصد و برموز اقتصاد کاملا آشنا ، اما من ، یك حقوق معینی دارم و بودجهٔ زندگی خودم را برروی‌آن مبلغ که سه هزارریال است ، تنظیم وسعی دارم‌حتی‌الامکان دیناری بیشترخرج نشود ، این قروض هم برای من‌درفصل نوروزالزامی بود واگرحیاتی باقی باشد خواهم پرداخت ؛ واما چرا این مبلغ اعطائی هیأت وزراء را متأسفانه نتوانستم قبول کنم : اولا قبول این مبلغ خواه و



وزارت مالیه

نظر بفعالیت فوق العاده و کمال توانائی و لیاقت که در انجام خدمات محوله از آقای کلنل [illegible]

مشاهده شد هیئت وزراء بپاس خدمت ایشان در جلسه [illegible]

هزار و سیصد تصویب نمودند علاوه بر حقوق اداری که باقتضای شغل در [illegible]

دریافت میکنند مادام العمر ماهیانه مبلغ سیصد تومان از تاریخ اول [illegible]

در حالت خدمت و چه در موقع استراحت و بیکاری به کلنل محمد تقی خان [illegible]

تصویب نامه در کابینه ریاست وزراء ضبط است

ناخواه احتیاجات مرا بالا میبرد ثانیاً وقتی میپذیرفتم ممکن بود بفکر بعضی چیزها بیفتم که فقط پول در ایجاد آنها مؤثر است .

ــ مثلا؛

ــ مثلا؛ تهیهٔ عمارتی نسبتاً زیبا و مدرن در شهر، باغچه ای در ییلاق و بالاخره زندگی لوکس و مجلل ، البته نمیگویم اینها خوب نیستند ولی در صورتی خوب و لذت بخشند که ، ولو بطور نسبی ، عمومیت داشته باشد ، قدر مسلم این است و تاریخ هم نشان میدهد که : همیشه کشتارها ، کینه‌ها ، عداوتها و هر گونه اختلافات ، از آرزوی زیاد داشتن ، واز آفت خود ـ پسندی، وجاه طلبی وعدم اعتنا بطبقات پائین ووضع رقت بار زندگی آنان ظاهر شده اند ، وهمین حب جاه طلبی است که عاطفهٔ انسانیت را نابود میسازد ، والبته میدانید که من باجاه طلبی و خودپسندی جداً مخالف و هیچ آرزوئی جز ترقی وتعالی مملکت وابناء وطن خود ندارم .

ثانیاً این پول را از بیوه زنان و یتیمانی که خودشان از هر حیث قابل ترحم میباشند بعنوان مالیات گرفته و بمن خواهند داد ، بنا بر این بعقیدهٔ من این پول حرام واز هر زهری تلختر است ، چنانچه قانون مالیات بمفهوم واقعی خود در این مملکت عملی واجرا میشد ؛ یعنی عالی و دانی ، فقیر و ثروتمند ، قوی وضعیف ، در پرداخت آن بحکم قانون و بدون تبعیض شرکت داشتند ، آنگاه قبول آن برای من شاید ممکن وسهل بود ، باین ملاحظات و بهمین جهاتی که شنیدید رد کردم .

به طاهباز میگوید : بروید پاکنویس کنید و بیاورید .

پس ازده دقیقه همان جواب برئیس‌الوزراء مخابره شد ، آفرین برعقیده وعلوهمت او.

کابینهٔ سیاه(۱)

یا حکومت ۹۳ روزه!

در طول این سه ماه و سه روز که آغاز آن از روز پنجم حوت ۱۲۹۹ با صدور دستخط ریاست وزرائی سید ضیاءالدین شروع میشود . در خراسان آرامشی احساس میشد .

آزادیخواهان . مخصوصاً اعضاء حزب دمکرات و منتسبین بآستان قدس رضوی ، بمناسبت طرد قوام‌السلطنه خیلی خوشنود بودند .

کلنل محمد تقیخان پسیان که کفیل ایالت شده وذاتاً مأمور وظیفه شناسی است ، پس از سالها محرومیت و ناکامیها ، میدان وسیعی برای فعالیت وخدمت بمردم بدست آورده بود ، آنی از کوشش وفداکاری درجلب رضایت عمومی ، غفلت نمیورزید .

نگارنده خود در ارک مشهد دیدم ، پیر زنی میخواست نامهٔ داد خواهی را بکلنل بدهد ، از اسب پیاده شد ، بآن پیرزن سلام کرد ، حالش را پرسید ، نامه‌اش را گرفت و بدقت خواند و برای رسیدگی باتفاق آن پیر زن پیاده باداره ایالتی مراجعت نمود ، او معتقد بود که درمقابل داد ، بایستی از تمام دل ، دادرسی کرد و رفع تعدی نمود .

واقعاً او صمیمانه خدمت میکرد و با وجود کثرت کارا بداً احساس خستگی نمینمود ، شاید از ماهیت حکومت ۹۳ روزه بی خبر و اگر هم خبر داشت اطلاعات کافی بدست نیاورده بود ، کم کم رفقا وهم‌مسلکانش از تهران جریان را باو می نوشتند .

او زندانی شدن جمعی مرتجع ومتمول را در تهران ، طلیعهٔ اصلاحات میپنداشت ، ولی اطلاع نداشت که بعضی از همین سوگلیهای استبداد ، بنام اعانهٔ ملی و یا از ترس جان خود پولی داده واز زندان رها شده‌اند !

او در بدو امر کاملا واقف نبود ؛ که در بین این محبوسین مردان آزادیخواه ووطن پرست مانند سید حسن مدرس وشیخ حسین یزدی وامثال آنان وجود دارند واز ماهیت این حکومت مطلعند .

حق با کلنل بود ، زیرا او نظامی است نه یک فرد کاملا آشنا برموز سیاسی و بهمین جهة قضاوت او حاکی از صفای ضمیرش بود

او نه تنها انتظار نداشت از محبوسین مستبد و دشمنان کامل العیار آزادی پولی ولو بعنوان اعانهٔ ملی مطالبه و اخذ شود ، بلکه انتظار انتقام سریع داشت.

در اینمورد او حق داشت ، ولی غافل بود که این کودتا دارای نقشه و تا کتیك آزادیخواهانه نبود و بتصدیق شواهد تاریخی و اسناد زنده ؛ حملهٔ بتهران صرفاً روی حفظ منافع همسایهٔ جنوبی و بر اثر ایجاد مشکلات و استعفای مشیرالدوله و در بن بست گذاشتن حکومت بعد از ایشان بعمل آمد .

قرارداد شوم که وضع بسیار بد و غیر قابل تحملی در کشور ایجاد کرده بود ، باعث شد که آنها از در دیگر در آیند و معارضهٔ بمثل کنند ، روی کار آمدن چنین حکومت پر رنگی ، بخلاف انتظار و مبارزات جوانمردانه و شرافتمندانهٔ آزادیخواهان واقعی ایران بود، روی کار آمدن یك چنین حکومت مولود اوضاع و احوال ناگواری بود که از قرارداد ۱۹۱۹ ناشی شده و هر کس با آن مخالفت میکرد کاملا حق داشت، این قرارداد که جانشین یکه تاز قرارداد ۱۹۰۷ شده بود بهر فرد وطن پرست و بهر ذیشعور سیاسی و دلسوز ایران و ایرانی معلوم داشت که در بارهٔ حیات اقتصادی و سیاسی ایران نقشه‌های خطرناکی در دست تهیه است و همانطوری که در بالا ذکر شد صحنه همان صحنهٔ بر افکندن استقلال است ، منتها دکراتور ماهر در تعویض دکراسیون و گریمور نیز در گریم کردن بازی کنان این تآتر شوم مهارتی بکار برده بودند ! طوری این گریم‌ها انجام شده بود که رفته رفته در قیافهٔ بازیکنان بطور ثابت باقی مانده و از این تغییر قیافت آنها و ارباب آنها سود سرشاری بردند و ملت ایران ضرر ؟!

با این اوصاف ، کلنل محمد تقیخان انتظار داشت که از بعضی از محبوسین خون آشام و چکیدهٔ استبداد و خائنینی که خیانت آنان غیر قابل بخشش بود سریعاً انتقام گرفته شود ، متأسفانه چون این حمله ؛ فاقد نقشهٔ صحیح ملی و اتکاء و اتکالش بملت ایران نبود و فقط از قزوین بسفارت و بالعکس انحصار داشت ، چنین نشد ! دوستانش نیز پیوسته از تهران واقعیات جریان را باطلاعش رساندند و مدلل ساختند که استنباط او صحیح نیست ، لذا برای استخلاص وطن از یوغ ستمکاران باندیشه فرورفت .

نخستین سفیر کبیر دولت نو بنیاد
اتحاد جماهیر شوروی
در ایران و عبور او از خراسان

سفیر دولت واژگون تزاری ، در ۱۲۹۶ خورشیدی ایران را ترك گفت ، ولی سفارت ایران در دربار روسیه همچنان پا بر جا بود ، چون روابطی بین دولت ایران ودولت جدید التأسیس بلشویك وجود نداشت این دولت درصدد اینکار برآمد .

ابتدا براوین ، کونسول روسیهٔ تزاری مقیم خوی که نسبت برژیم جدید اظهار ارادت و ایمان کرده بود . من غیر رسم باین سمت ؛ در تهران نمایان شد .

دولت شوروی برای جلب روسهای سفید مقیم سرا سرگیتی که بسر سرکار بودند اقداماتی بعمل آورد ودرضمن درج اسامی این قبیل کارمندان در یکی ازجراید روسیه ، نام براوین کونسول خوی را نیز درج و نامبرده را بسمت وزیر مختار آن دولت درایران معین واعلام کرده بودند .

این روزنامه بدست براوین افتاد وچند روزی هم بانتظار وصول اعتبار نامهٔ رسمی بود ولی خبری نشد ناگزیر باهمان اعتبار نامهٔ «روزنامه» وارد تهران گردید ودریکی ازهتل ها سکونت اختیار وپرچم داس وچکش را برفراز آن هتل باهتزاز درآورد وفوراً در بعضی از روزنامه‌های آنعصر ، ورود خود وهمچنین آماده بودن خود را برای عقد قرار داد ، و الغاء کاپیتولاسیون وواگذاری کلیهٔ امتیازاتی که از طرف دولت ایران بروسیه تزاری اعطاء شده بود ، بعلاوهٔ واگذاری کلیهٔ مطالبات دولت تزاری را اعلام نمود .

متأسفانه اعتبارنامهٔ او که فقط حاکی از اعلانی مندرج دریکی از جراید دولت نوبنیاد شوروی بود ، نمیتوانست جایگزین یك اعتبار نامهٔ رسمی ، شناخته شود ، باین لحاظ برای کابینهٔ مستوفی الممالك (۱) ممکن نبود با او داخل مذاکره وعقد هرگونه قرار دادی بشوند .

---

۱ ـ ۱۲۹٦ خورشیدی

آمدن این وزیر مختار بتهران مصادف باگرفتاریهای دولت اتحاد جماهیر شوروی وجنك باكلچاك، دنیکین، وورانگل بود ، با این‌وصف چون شالودهٔ انقلاب نیك طرح ریـزی شده وهرآن بسوی موفقیت هـای نوینی گام برداشت ، در فکر ایجاد روابط خارجی بودند و بتکمیل این منظور برای تجدید روابط باایران تصمیم اتخاذ وکالا میتسف رابسمت سفیر بایران اعزام داشتند ، ورود این سفیر بمازندران مصادف بـا زمان کابینهٔ وثوق‌الدوله شد که ایران را مانند لقمه‌ای چرب و نرم بدهان «جان بل» گذاشته بود ، ولی عاقبت بآنها فهماندند که ایران لقمهٔ گلوگیر است و ممکن نیست‌دریك لحه اورا ببلعید وفروبرد ، سپس باین اندیشه افتادند که اندك ، اندك یاآرام ، آرام بهترمیتوان خورد وهضمش نمود ! بدینسان ازاین در که رانده‌شد ،از در دیگر درآمد .

پر واضح بود که باوجود عقد و اجرای آن قرار داد ، ووسیله شدن راههای شوسهٔ ایران جهة حمل مهمات ازطرف انگلیسها علیه بلشویکها، کسی جرأت نداشت باین سفیر تازه وارد توجه ویا اعتماد نماید .

این سفیر حامل طرح قرار دادی شامل شانزده ماده بود که درآن طرح، کلیهٔ وعده های براوین را تأیید و بوزارت‌خارجه ارسال‌داشت ، و حاضر بودن خود راهم برای بستن پیمان دوستی ، بدولت ایران اعـلام نموده بوداما کی شهامت ورشادت‌داشت که بابودن وثوق الدوله وسانسور کلیهٔ شئون کشور ازطرف عمال انگلیس باین سفیر وطرح پیمانی را که ازطرف دولت نوبنیاد شوروی تقدیم وزارت خـارجه ایران کرده بود ، اهمیت بدهد !

این سفیر بینوا،پای‌خود را از مازندران‌فراتر ننهاد ،در مازندران بود تا درضمن یك حادثه ای که گویـا دست قرار دادیها ، درآن مداخلـه داشته کشته شد ! افسوس که تفصیل این حادثه بر ما پوشیده است . همینقدر شنیدیم که او دارای جواهراتی بوده ، صحت وسقم این مطلب‌هم برما مجهول است ، اگر از خوانندگان گرام اطلاعاتی دراین باره‌برسد پس از بررسیهای لازم مورداستفاده‌قرارداده‌خواهدشد .

درکابینهٔ مشیرالدوله بیك موضوع مهمی که توجه نمودند ، فکر ایجاد روابط بااتحادجماهیر شوروی بود، مشیرالدوله نیك دریافت که بلشویکها علی رغم‌تمایل وثوق‌الدوله واربابش ، بادکوبه پایتخت‌قفقاز وسایر دولت های کوچکی راکه آنها تشکیل داده‌بودند متصرف و انگلیسها را تاداخل ایران‌رانده ، قشون اورا که مرکب‌از ملل متنوعه مخصوصاً هندیهای بی

نواوفلك‌زده بود(۱)تار ومارساخته وخوددر سواحل‌ایران لنگر انداخته‌اند (ثور ۱۲۹۹ خورشیدی) ، لذا در صدد بر آمدکه بااین دولت طرح دوستی بریزد ؛ رو نوشت کلیهٔ نامه‌های دولت اتحادجماهیرشوروی بشارژ-دافر ایران‌وطرح قرارداد۱۶ ماده را که کالا میتسف مقتول همراه‌آورده و تقدیم نموده بود ، همه را گرفت ، ازنوطرح قرار داد جدیدی راتنظیم وتوسط علیقلیخان انصاری«مشاور الممالك» سفیر کبیر ایران درترکیه ، که اختصاصاً مأمور انجام این‌کار مهم شده بود ، بمسکو فرستاد .

پس از یك سلسله مذاکرات طولانی ورفت وآمدهای مامورین سیاسی از بادکوبه‌آستاراوبالعکس ، زمینه رفته رفته ملایم وقابل استفاده میشد .

روز چهارشنبه ۲۸جمادی الثانی، منشور الملك نمایندهٔ سیاسی‌ایران

---

۱ - اشعاری که درزیر ازنظر خوانندگان گرام میگذرد، بمناسبت جشن استقلال هندوستان ، درشب ششم بهمن ۱۳۲۸ و دراولین کنفرانس مطبوعاتی«ایران وهند» درسفارت کبرای هند مقیم تهران ،معجلا سروده وخواندم ، این اشعار مخصوصاً درهندیهائی که حضور داشتند فوق العاده تأثیر توأم‌بشادی وتأثر بخشید .

نگارندهٔ سراینده، ازطرف‌آقای باسین‌کاردار سفارت موردتحسین وتشویق قرار گرفتم . قبل ازخواندن اشعار گفتم که یکی از آرزو های دیرینهٔ ایرانیان‌همانااستقلال‌وآزادی‌هندوستان‌بوده وهست،واضافه‌نمودم که کلنل محمدتقیخان‌پسیان یکی‌از"فرزندان ایران"این معنی‌رادرتلگراف حضوری خود باامیرشوکت‌الملك علم تصریح نمود ودر کتاب ویژه‌ای که بنام «انقلاب بیرنك یاقیام کلنل محمد تقی خان پسیان درخراسان » منتشر شده گفتار آن فقید مندرج است .

اینك‌آن اشعار :

دلها شاد شد!

عاقبت هندوستانی ؛ در جهان آزاد شد
هندی فرزانه درهندوستان ، فرزاد شد
در طریق انهدام پایه های زور و زر؛
سالیانی بود ، قربانی بسی افراد شد
زختلاف هند و مسلم ضایعاتی رخ نمود؛
کوی‌وبرزن،دشت‌وهامونهاپرازاجسادشد

بقیه‌درصفحهٔمقابل

در آذربایجان قفقاز برای آخرین بار بآستارای ایران آمده و باب مخابرهٔ حضوری را باوزیر امور خارجه ومهذب الدوله کاظمی مفتوح و با کمال مسرت اطلاع داد که پیمان مشتمل بر۲٦ ماده بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی‌سوسیالیستی درتاریخ۱۷جمادی الثانی مطابق باهشتم حوت۱۲۹۹ در مسکو بامضای اولیای مجاز دولت اتحاد جماهیر شوروی و نمایندهٔ ایران مشاور الممالک رسید .

پس ازاعلام‌امضاء ازطرف دولت ایران ، قرارداد مزبور درمجلس شورایملی ایران طرح وتصویب گردید .

بعد ازامضای این قرارداد ومبادلهٔ آن ، برای اعزام نخستین سفیر کبیر، درمسکو تصمیم گرفته شد ، وپس از انجام تشریفات معمول رفیق روتشتین بامشایعت ومترجمی آقای نادر آراسته کونسول‌ایران در عشق آباد از طریق باکو و کراسنا ودسك بسرحد هودان وارد گردید .

کلنل محمد تقیخان پسیان دراین موقع سمت کفالت ایالت خراسان را داشت ، یك اسکورت ژاندارم بسیار مجهز ، بسرپرستی نایب آقاخان خوشکیش ، برای استقبال رفیق روتشتین براه قوچان اعزام داشت .

درنزدیکیهای مشهد نیز مطابق مراسم معمول وبویژه با در نظر گرفتن ودادی که بتازگی بین دولت ایران واتحاد جماهیر شوروی ،ایجاد شده بود ، با احترامات شایسته‌ای ، از سفیر مزبور استقبال و پذیـرائی بسیار گرمی نیز در مشهد بعمل‌آمد وسپس با احترامات لازمه و مشایعت اسکورت مذکور ، این نخستین‌سفیر کبیر، ازمشهد بتهران عزیمت‌نمود .

قرنهااین‌ملت اندرزیر بار جور وظلـم ... شیرهٔ‌جان،‌ثروت وقومیتش بر بادشد
وزستم‌هائیکه‌دراین‌قرنها هندی کشید ؛ ... شدفراموش‌آنچه کاندردورهٔ‌شدادشد!
این سیاست،‌درمیان ملت محبوب هند ؛ ... مایهٔ محرومی نا کامی و افساد شد
گاندی‌آن مرد سخنور بهرآزادی‌هند ... سالها نالان وآخر ناله‌اش فریادشد
تاشد ازحلقوم او فریـادآزادی‌بلنـد؛ ... مردم آزادهٔ هندی ، براه‌ارشادشد.

گفت ملت زیر بار بندگی فرسوده شد
وقـت آن گردیده با ما ،همچنودردادشد

دادخواهی کردگاندی‌درجهان ازسوزدل
تا که شد آغـاز جمهوری ودلها شادشد

آذری ازشوق جان، بسروداین اشعار نغز
وز تمام دل ازاین جمهوری اودلشاد شد



ورود نخستین سفیر کبیر شوروی بایران

نشسته از راست بچپ : ۱ - آقای نادر آراسته کونسول ایران در عشق آباد ۲ - رفیق روتشتین سفیر کبیر ودو نفر از اعضاء سفارت

ایستاده ازراست بچپ: ۱ - نایب آقا خان خوشکیش رئیس اسکورت ومهماندار ازطرف کلنل محمد تقیخان پسیان وسه نفر ازاعضاء سفارت

سقوط کابینهٔ سیاه
وقطع رابطه با تهران
۳ جوزا «خرداد» ۱۳۰۰

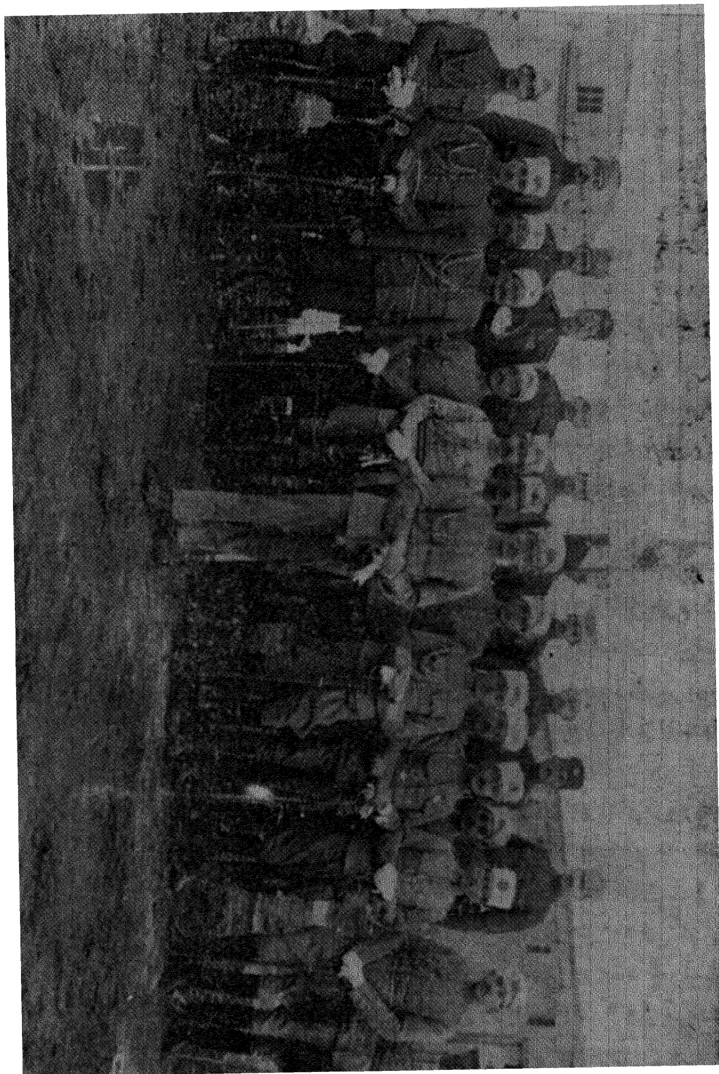
کلنل را در حال اندیشه گذارده بودیم ، این جوان معصوم و مردم یك ایالت پهناور و مهمی مانند خراسان با ریسمان پوسیده ای بچاه افتادند !

بطوریکه یکی از دوستان دانشمند و بسیار موثق برای نگارنده توضیح داد ، درمهاجرت بعضی ها بجوهر ذاتی کلنل پی برده و وجود اورا برای وطن منشأ اثر تشخیص داده بودند ، پس از مراجعت از آلمان علی رغم انتظارات خود مدتی بیکار ماند تا حکومت مشیرالدوله روی کار آمد وهنگامی که مخبر السلطنه برای سرکوبی قیام والی تبریز شد گویا باو تکلیف شد که بریاست ژاندارمری بمعیت مخبرالسلطنه عازم تبریز شود ولی چون کلنل از ماهیت این مأموریت مطلع و از طرفی خود یکی از طرفداران قیام بود معذرت خواست لذا بجای او ملك زاده «هیربد» که سابقاً یك هنك ژاندارمری بریاست او در مهاباد بدست اسماعیل آن سمیتقو منهدم شده بود بمعیت مخبرالسلطنه عازم تبریز شد .

قبل از اینکه کلنل بمشهد عزیمت کند ، چند دفعه اورا در ادارهٔ روزنامهٔ نوبهار دیدم ، آنزمان ادارهٔ روزنامهٔ نوبهار در لاله زار بین کوچه های حاج سهم الدوله و کلیسا واقع بود .

کلنل طبق دعوت آقای ملك الشعراء بهار ، از یك در مخفی کراراً بادارهٔ روزنامهٔ نوبهار حاضر و مدیر آن روزنامه او را بعزیمت خراسان تحریص و ترغیب میکرد ، حتی مواعیدی هم مبنی بر اینکه : کانون آزادی خواهی در خراسان بوجود مانند شما صاحبمنصب عالم و رشید و وطن پرست واقعی نیاز مبرم دارد ، باو داده بودند .

کانون آزادیخواهی و حریت طلبی خراسان ، همانطوری که در ادارهٔ روزنامهٔ نوبهار از زبان آقای ملك الشعراء بهار برای کلنل توصیف شده بود ، واقعاً بوجود عنصر رشید و باشهامتی مانند کلنل محمد تقیخان نیازمند بود ولی برای نیل بمقاصد عالیه و وطن پرستانه و برای حصول آرمان ملی کلنل ، مرکزی لازم بود که مقتدر باشد و اورا لااقل برای مدت یکسال از



صف بالا :
از چپ براست ۱ ـ سلطان میرزا علی خان ایزدی ۲ـ نایب سید جلال خان زمانی ـ۳ـ سلطان میر علینقی خان تو بچی ۴ ـ نایب حسن خان ۵ـ نایب حسین خان اسلامبولی ٦ ـ ۷ ـ نایب بوشهری ۸ ـ نایب تقی خان کاوسی ۹ـ نایب علی آقاخان حقاری.

بقیهٔ اسامی در پائین صفحه ۲۲۱

هرحیث تقویت نماید واین قدرت با رفتن سید ضیاءالدین نه‌تنها تضعیف شد بلکه بکلی از بین رفت .

هیچگاه تصور نمیکردند ، عمر این کابینه، تا این اندازه کوتاه باشد و بهرحال کلنل درانتظار وصول خبر سقوط این کابینه بود ، زیرا در اواخر عمر کوتاه کابینهٔ سیاه بنابر مسموعات ومضامین نامه های دوستان کلنل ومسافرینی که از تهران آمده واطلاعاتی داده بودند ، کاملا مفهوم وبلکه معلوم شده بود که سیدضیاءالدین فاقد استقلال‌عمل و از همه‌مهمتر اینکه شاه را نیز از خود رنجانده و دستی هم که او را آورد ، مانند وثوق‌الدوله پرتابش کرده است ! و یگانه عاملی که جان سید ضیاءالدین را از خطر حبس وهلاکت هنگام خروج از ایران « در قزوین» نجات‌داد عنایت شاهانهٔ همان سلطانی بودکه سید اورا مکدر ساخته بود .

کلنل، درحق همکار قوی سیدهم بقدر کافی معرفت پیدا نمود وبااین وصف چنانچه پیش از زمامداری قوام‌السلطنه ، همکار نظامی‌او بریاست وزرائی میرسید ، امکان داشت برعایت دیسیپلین نظام واحترام بمافوق‌از اطاعتش سر نپیچید اماخوشبختانه ویا بدبختانه چنین نشد .

پس‌ازابلاغ‌رسمی‌سقوط کابینه‌وانتشارخبرزمامداری‌قوام‌السلطنه،چارهٔ منحصر بفرد را باتحریص و ترغیب‌جمعی‌از دوستان‌وهمان‌کانون‌آزادیخواهی که آقای ملك‌الشعراء معرف آن بود ، قطع رابطه تشخیص داد ، زیرا همگی و بویژه کلنل ، نیك‌دانسته بودند که‌قوام‌السلطنه مردی‌است کین‌توز وفاقدگذشت و تا اورا بهلاکت نرساند دست‌بردار نخواهد بود ! ناگزیر زنجیر اطاعت وانقیاد « از این حکومت » را پاره کردند .

صف پائین .

از چپ براست : ۱ ـ نیم رخ نایب‌آقاخان خوشکین ۲ ـ نایب‌علی اصغرخان مشار ۳ ـ سلطان علی‌اصغرخان رفعت ٤ ـ سلطان ابراهیم خان تاج بخش ٥ ـ سلطان غلامحسین‌خان دمبلی ٦ ـ سلطان جعفرخان ثقفی ۷ ـ سلطان احمدخان حکیمی ۸ ـ نایب‌داود خان سینکی ۹ـ کلنل‌محمد تقیخان پسیان ۱۰ ـ سلطان‌علی‌اصغرخان قاجار معروف بملخ ۱۱ـ سلطان محمود خان نوذری ۱۲ ـ نایب حسن خان بلتیك ۱۳ـ ماژر اسماعیل‌خان بهادر ۱٤ـنایب‌ابراهیم‌خان کور ۱٥ـنایب‌اسماعیل‌خان جوشی ۱٦ـ سلطان حسن‌خان دولتشاهی ۱۷ ـ نایب قاسم‌خان معروف به «عروس‌قاسم»

قول ایلیاتی!

تلگراف شمارهٔ ۴۱۴ مورخ ۱۰ اسد ۱۳۰۰ مخابرهٔ حضوری کلنل و صمصام‌السلطنهٔ بختیاری را که بمناسبت مجالس تذکر روز چهلم، برسر مزار کلنل برای جمعیت خواندم، در فصل «چهلم» مندرج شده واز نظر خوانندگان محترم‌خواهدگذشت، در اینجا لازم دانستم تلگراف‌رمز شمارهٔ ۲۱۵ مورخ ۱۶ اسد ۱۳۰۰ کلنل بعنوان صمصام‌السلطنه بختیاری و پاسخ صمصام‌السلطنه را از لحاظ شریف خوانندگان بگذرانم.



از مشهد - بتهران

۱۶ اسد ۱۳۰۰

نمرهٔ ۲۱۵

بعدالعنون: کرارا عرض شده قوای ژاندارمری دیسپیلینه برای اجرائیات قانونی جنابعالی در اینجا موجود است، مردم ازآمدن سواران بختیاری بیمنا کند و ناراضی، چنانچه عدهٔ بختیاری همراه نخواهدبوداطلاع فرمائید تا بتوان اهالی را خاموش و مطمئن سازم ثانیاً ژنرال قونسول انگلیس اظهار میدارد: (۱) بندگان حضرت‌اشرف بسفارت دولت فخیمه اطمینان داده‌اید که نسبت به بنده اعتماد خواهید داشت، فدوی طرفدار جنگ داخلی نیستم و نسبت بحضرت اشرف با اینکه «تا کنون خدمت نرسیده‌ام» حضورمبارك عقیدهٔ پاك و بی‌آلایش‌دارم، لیکن‌چنانچه‌در تلگراف حضوری عرض‌کردم نسبت بدولت و مخصوصا شخص رئیس‌الوزراء (۲) بدلائل کافی که در دست است اعتماد و اطمینان ندارم اگر بندگان‌حضرت اشرف ضمانت فرمائید که کابینهٔ حاضره بمواعید خود وفا خواهدنمود بنام شرافت و درست قولی ایلیاتی که در حضرت اشرف سراغ دارم تسلیم محض خواهم شد ودر اینصورت استدعائی که خواهم داشت همان ابقاء مسیودبوا است و بس. (۳) و امیدوارم از بذل توجه در اینموقع فدوی‌را مفتخر فرمائید

محمدتقی

۱- ببینید الیاف مداخله در شئون کشور ما تا کجا پیچیده بود! ..

۲- قوام‌السلطنه.

۳- برای حفظ جان و ابقاء دبوا کلنل قول ایرانیت داده بود.

از تهران – بمشهد
۱۸ اسد ۱۳۰۰
جناب اجل آقـای کلنل محمد تقیخـان کفیل ایـالت جلیلهٔ خراسان دام اقباله ازمفاد دو فقره تلگراف مرموز و مکشوف جنابعالی مستحضر اینکه اظهار داشته اید مطابق شایعات اینجانب باعدهٔ بختیاری وقوای دیگر خیال حرکت بآنصوب دارم این شایعه را بکلی تکذیب مینمـایم چه که بابودن جنابعالی وعدهٔ ژاندارم مأمورین مشهد دولت وایالت ازقوای دیگر مستغنی واحتیاجی نخواهد داشت لازم است جنـابعالی با اطمینان قول ایلخانی من اشخاصی راکه ازاین بابت دچار توهم و تشتت خیال شده اند بکلی مطمئن نمائید اینجانب باکالسکه چـاپاری قریباً حرکت مینمایم اما جواب قسمتی که بخودتان اشاره نموده اید اینجانب بشرافت ایلخانی خودم بجنابعالی اطمینـان میدهم که کاملا مورد اعتمـاد من هستید ازطرف دولت واینجانب ابداً مورداعتراض و بی‌محبتی نخواهید بود بلکه ازلازمهٔ محبت ومهربانی دربارهٔ شما اغماض نکرده زحمات وخدمات شما منظور نظر خواهد بود .

در موضوع مسیو دبوا با اینکه قانون اموركلیهٔ وزارتخـانه های دولت را چنانچه میدانید مجزا وكلیهٔ وزارتخـانه هـا در امور یكدیگر موظف بمداخله نخواهند بود معهذا نظر بعوالم محبتی که بشخص جنابعالی دارم حتی القوه کوشش میکنم با این حال از این به بعد رشتهٔ این مذاکرات را مقطوع و باکمال اطمینان خاطر و امید واری مشغول حفظ انتظامات بوده مزید اطمینان اینجانب ورضایت دولت را فراهم دارید .
نجفقلی بختیاری

ورق بعد !

با وجودیکه قیام درحال رشد ونمو بود ؛ وبا اینکه تصور نمیرفت کلنل باین آسانیها دست ازقیام بردارد ، معهذا بامخابرهٔ آن تلگرافات اوضاع تاحدی تسکین یافته تلقی میشد ،کلنل مخصوصاً اندکی خوشحال و مسرور بنظرمیآمد .

بانتظار حرکت صمصام السلطنه بودند ، در نظر گرفتند بمنـاسبت اینکه روزاول مـاه رجب ۱۳۲۷ هجری قمری ، روزفتح تهران بدست مجاهدین واقعی انقلاب مشروطیت ؛ صمصام السلطنه نیز در رأس خوانین و ایل بختیاری قرارداشت و باصطلاح از رجال صدر مشروطیت دوم بشمار

آمده تجلیل شایانی بعمل آورند .

پروگرام تجلیل واستقبال دردست تهیه بود ، میخواستند پروگرام علیحده‌ای‌هم بماژور اسمعیل‌خان بهادروهمچنین بحاکم نظامی نه شابور(۱) مخابره نمایند .

کلنل گفته بود ؛ دراین تجلیل ، سهم بزرك بعهدهٔ نوباوگان مدارس محول شود ، گفتگوی استقبال شایان توجه ، بسیاربود و هر کسی یك نوع ابرازسلیقه میکرد .

درخلال این احوال ؛ تلگراف سوم صمصام السلطنه ، برمزرسید ، کلنل که در حیاط ایالتی قدم میزد بعلی اکبر خان طاهباز فوراً دستور کشف آنرا داد ، تصور میکردند متضمن تاریخ حرکت صمصام السلطنه میباشد ، متأسفانه چنین نبودزیرا وقتی که طاهباز کشف آنرا بپایان‌میرساند رنگش بکلی تغییریافته وخیلی متأثر میگردد و هنگامی که بنزدیکی کلنل میرسد ، کلنل باو میگوید گویا بوی خوشی نمیآید ؟ و کشف تلگراف را گرفته بدقت موردمطالعه قرارمیدهد .

اینك مضمون تلگراف :

تهران - مشهد

۲۱ اسد ۱۳۰۰

جناب اجل آقای کلنل محمد تقی‌خان کفیل ایالت جلیله‌دام اقباله‌هزار نقش برآرد زمانه ونبود ، یکی ازآنکه درآئینهٔ تصورماست ، بملاحظاتی قول ایلخانی خودرا مستردمیدارم .

نجفقلی بختیاری

پس‌ازخواندن تلگراف ، چند دقیقه ای باندیشه فرو میرود و سپس میگوید عجب مرکزی‌است ؛ تهران مرکزعجائب و غرائب است ؟ ! فوراً تصمیم میگیرد و کمیسیونی ازنزدیکان خودتشکیل و بمذاکره و مشاوره میپردازند . نتیجتاً قرارمیشود که موضوع را به مستعان الملك جهانگیر ، که درتهران رابط بین‌آنها بوده است رمزاً اطلاع دهند .

مستعان الملك جهانگیر(۲) فوراً درصدد تحقیق برآمده جریان را

۱ - نه ؛ بکسر نون‌وسکون‌هاء درپارسی بمعنی‌شهراست؛ مانندنه‌بندان نیشابور درقرون‌قدیمه‌وقبل ازاستیلای‌تازی نه شاپور بوده وبعداً بدلخواه متعصبین به نیشابور تبدیل یافته ، چادارد باز بهمان نام باستانی بنام‌شود .

۲- مستعان الملك جهانگیرلیدرحزب اتفاق وترقی بود واین حزب روزنامه ای بنام «استقلال ایران» داشت .

باین نحو بمشهد اطلاع میدهد :

بعدالعنوان - چون صمصام السلطنه معتقد بشرافت قول و گویا بدون مشورت با مافوق خود پاسخ تلگراف دوم شمارا بادادن قول ایلیاتی مخابره کرده و ازقرار مسموع خصومت دیرینهٔ فیمابین او و قوام السلطنه و طرفداری شاه از صمصام السلطنه نیز باعث عدم عزیمت او شد ، بجای او میگویند سردار اسعد نامزد شده ، خبر دیگر اینکه از قرار معلوم کلنل گلروپ با یکعده صاحب منصب بدون اطلاع قبلی ژاندارمری خراسان ، حرکت خواهند نمود ، خودتان علت و حرکت فوری گلروپ وعدم اطلاع قبلی را تشخیص خواهید داد . جهانگیر .

خواننده گرام ! اگر شما بجای کلنل محمدتقی خان بودید ، بامشاهدهٔ این جریانات متضاد و یأس آور چه حالی پیدا میکردید ؟

بعدها معلوم شد صمصام السلطنه گفته بوده ؛ اگر بعزیمتم رضایت بدهید ، من درحفظ قول ایلخانی خود پابرجا و نسبت باجرای آنچه وعده داده ام کوشا خواهم بود وچنانچه دربارهٔ این جوان وطن پرست خیالهای دیگری دارید ؛ امری است علیحده ودراینصورت من استعفا میدهم و استعفای صمصام السلطنه فوراً مورد قبول حکومت وقت واقع شده بود!

پذیرائی از کلنل گلروپ
رئیس کل تشکیلات ژاندارمری ایران
و همراهان او

یکی از نقشهائیکه باز بعهدهٔ ماژر اسمعیل‌خان بهادر واگذار شد، خلع سلاح و توقیف کلنل گلروپ و همراهان او بود.

همراهان کلنل گلروپ سوئدی رئیس کل تشکیلات ژاندارمری ایران عبارت بودند :

۱- کلنل عزیزالله خان ضرغامی «سر لشکر ضرغامی»
۲- کلنل سالار نظام
۳- کلنل فتحعلی‌خان ثقفی «معروف بتوپچی»
۴- ماژر صادقخان
۵ - نایب شیخ حسینخان «معروف به نمره یك»

این واقعه در شریف‌آباد سی کیلومتری مشهد باین ترتیب صورت گرفت :

پس از وصول تلگراف مستعان الملك جهانگیر، کلنل دستور عزیمت ماژر اسمعیل خان را بشریف‌آباد صادر نمود ، ماژر اسمعیل خان بهادر با عدهٔ ژاندارم کاملا مجهز و یکصد سوار بربری خوافی که تحت سر پرستی سلطان براتعلیخان خوافی بودند ، حرکت ودر شریف‌آباد متوقف میشود.

ساعت ۹ صبح روز ۱۰ ذیحجه ۱۳۳۹ دستور محرمانه ای که حاکی از طرز پذیرائی از کلنل گلروپ وهمراهان او بود بماژر بهادر میرسد.

سلطان براتعلی خان بربری که از فدائیان با نفوذ محلی و نسبت به پیشرفت آرمان کلنل پسیان پر حرارت بوده با افراد خود برطبق دستور ماژر بهادر درارتفاعات شریف‌آباد پراکنده وموضع گرفته بودند .

آنشب را درشریف‌آباد و گردنه‌ها بیتوته وتاساعت ۱۰ صبح روز ۱۱ ذیحجه منتظر میشوند ، ساعت ۱۱ دو کالسکه که حسب اطلاعات قبلی بایستی حامل سردار اسعد والی ایالت خراسان باشد ، کلنل گلروپ را با همراهان درمیدان معروف به چاپارخانهٔ شریف‌آباد پیاده کرد

ماژر اسمیلخان همان عدهٔ موجود ژاندارم را برای اداء احترام بخط

میکنند ، کلنل گلروپ بماژر بهادر میگوید .
- چرا عده را برای گزارش ، آنطوری که باید حاضر نکرده اید ؟
- عدهٔ افراد ژاندارم که برای استقبال تعیین شده اند « با اشاره » همین‌ها هستند .
- پس گزارش...
- من عرایضی دارم ، اول آنرا گوش کنید ، بعد وظیفهٔ نظامی انجام خواهدشد.
- بگو
- بانهایت احترام ، طبق‌دستوری که دارم توقیف شما و همراهانتان را اعلام میدارم . سپس به براتعلی‌خان دستورخلع سلاح میدهد ، براتعلی خان نزدیك گلروپ رفته ، هفت تیری‌را که گلروپ از کمر خود بازکرده بود ، ازاومیگیرد ، گلروپ بماژر بهادرمیگوید .
- عرایض شماهمین بود ؟
- خیر بقیه دارد .
- بفرمائید .
- ... شما که رئیس کل تشکیلات ژاندارمری ایران هستید واز رگلمانهای آن کاملا مستحضر ومیدانید که ؛ وقتی چون شما شخصی‌تصمیم بسر کشی‌وتفتیش قسمتی‌ازقسمتهای‌ژاندارمری میگیرید ، قبلا بایستی‌رئیس آن قسمت را آگاه سازید .
- ... یکنفرمادون بامافوق خود اینطور صحبت نمیکند ، « یکی از مواد رگلمان را متذکرمیشود ... » .
- ... چون شماحرکت خودتان را ازتهران ویالااقل از شاهرود و سبزوار اطلاع ندادید ، ژاندارمری خراسان درصحت تصمیم‌شماکه‌ظاهراً تفتیش است تردید حاصل کرد و بهمین جهة دستور توقیف شما وهمراهان شماصادر وهم‌اکنون درتوقیف هستید ، امامحترمانه ، بفرمائید، باگشاده روئی‌آنها را بدارالحکومه هدایت ومشغول پذیرائی میشوند .
درطالار دارالحکومه میز بیضی‌شکلی بوده که آقایان دورآن میز نشسته و بنوشیدن چای مشغول میشوند ، گلروپ سعی میکرده است قیافهٔ خود را متبسم نشان دهد ، ضرغامی در اندیشه بود که بقصد زیارت باین مأموریت تن درداده واگر سعادتی نصیبش نشود خوب نخواهد بود .
کلنل گلروپ درضمن‌نوشیدن‌چای‌ازماژور بهادر میپرسدعدهٔ ژاندارم خراسان بطورکلی چندنفراست ؟
ماژر بهادر جواب میدهد که پاسخ این سؤال منفی‌است .

- چرا ؟
- برای آنکه از اسرار نظامی است و انگهی من صلاحیت جواب چنین سؤالی را ندارم .
- مگر شما مرا رئیس کل تشکیلات ژاندارمری ایران نمیشناسید ؟
- چرا ؛ مازحمات وخدمات چندتن ازافسران سوئدی را نسبت بآب وخاك وطن خودمان از نظر حق شناسی که یکی از صفات اختصاصی ملت ایران است ، فراموش نخواهیم کرد اماجای تأسف است که شما گول خائنین مرکزرا خورده و با نیات پلید آنان توافق نظر حاصل و بدین مسافرت قهرمانه که بیشترجنبهٔ خدعه وتزویر دارد ؛ تن درداده‌اید ! مگرشما از ملت و دولت ایران حقوق نمیگیرید ؟
- چرا .
- پس دراینصورت موظفید بملت ودولت ایران خدمت کنید ، رفتار شما باید متضمن مصالح و منافع ملت ایران باشد ؛ افسوس که شما ویکی دو نفر ازهمکاران شماتحت‌تأثیر عناصرغیرمطلوب وبلکه خائن‌قرار گرفته‌اید؛ زهی‌افسوس !

گلروپ اندکی با حال عصبانی - گفتم طبق مادهٔ ... رگلمان ژاندارمری طرز مصاحبهٔ یکنفر مادون نسبت بمافوق نباید چنین باشد ، رگلمان ژاندارمری دراینمورد شمارا متخلف تشخیص میدهد .
- در کجا ؟ درهمین پشت میزرسپسیون ؟
- فرق نمیکند .
- مطلب همانست که گفته شد ؛ مارا متخلف یامقصر ، هرچه مایلید بنامید چون مهمان هستید معذورید .

پس ازاین ، مجلس چندثانیه‌ای‌درسکوت فرومیرود ، گلروپ‌سکوت راشکسته میگویدممکن‌است خواهش کنم باآقای کلنل محمدتقیخان‌ملاقات شود ؟

ماژور بهادر میگوید چرا ممکن‌است ، چون معلوم بودچنین تقاضائی خواهید کرد ، جریان قبلا بعرض کلنل رسیده وقریباً باالتومبیل خواهندآمد بلند شده ازاطاق خارج میشود ، براتعلی خان دربیرون اطاق باچند نفر از سواران خوافی بپاس مشغول میگردد .

کلنل بهادر پس‌ازخروج ازاطاق پذیرائی ، آقای قدرت منصور را « که خوشبختانه او نیز از کیمحادثات رسته » احضار وباو دستور میدهید که شخصاً بمشهد عزیمت وجریان دستگیری کلنل گلروپ وهمراهان او را



پنج نفر ازصاحبمنصبان سوئدی که درخدمت ژاندارمری ایران تحت
فرماندهی ژنرال یالمارسون فقید انجام وظیفه میکردند واین عکس را
بیادگار تقدیم کلنل اسمعیل خان بهادر نموده بودند.

ازچپ براست: ۱ - کپتان لنتدبرک «Léntéd Bérh» ۲ - ماژر
لاسن Lasén ۳ - کلنل اگلا «Ogla» فرمانده ژاندارمری فارس
۴ - کپتان چیلاندر «Tchi landr» ۵ - کپتان پوست «Pausét»

بکلنل محمد تقیخان گزارش و کسب دستور نماید .
دوست قدیم من آقای قدرت منصور (۱) این ماجرا راچنین توصیف کرده اند:
«دراین باب تأکید کرد که من نباید در مقراردوی خودمان « قریهٔ طرق » خود را بکسی نشان بدهم و نباید هیچکس ازافراداردو ازاین ماجرا باخبر شود ،علت این بود که خبرمحرمانه برسد ، زیرا دراردوی ماافسرانی بودند که باافراد وهیأت اعزامی از مرکز ، نسبتهای نزدیك داشتند و بیم آن میرفت که درصورت باخبرشدن آنان از ورودچنین هیأت ؛ بندو بستهای مغایر مصلحت ؛ صورت بگیرد .
من تمام شش فرسخ راه را که در خم وپیچ کوهستان است سواره ، یورتمهٔ وچهار نعل پیمودم ؛ در«طرق»اسبم راعوض وپس ازرفع خستگی ، بدون اینکه کسی متوجه ورود وخروجم شود « جز گماشته ومهتر که مورد اعتماد بودند » بطرف مشهد حرکت کردم .
چنانک « برطبق دستور»درتاخت وتاز شتاب داشتم که وقتی بمشهد رسیدم ومقابل بنای حکومتی «دارالایاله» ازاسب پیاده شدم خودومرکب بدشواری نفس میزدیم .
باطاق کلنل محمد تقیخان که واردشدم ،عارف قزوینی شاعرمعروف معاصرهم آنجا بود .
من پس ازسلام نظامی بکلنل ؛ قدرت تکلم وایستادن نداشتم ،تاخت وتاز باَ نشتاب ، با اسلحه ودوربین وتجهیزات کامل جنگی ، بطوری ناتوانم کرده واز پایم درآورده بود که کلنل با دست بشانه ام فشارآورده ومرا برصندلی نشاند .
دراینجاعارف برخاست ودستی بر کتف من زد وچنین گفت :«امیدوارم خبر فتح تهران را بیاوری »
هنوز کلنل نمیدانست من چه خبری دارم ومجال داد تا قدرت تکلم پیدا کنم ،آنگاه پرسید چه خبرآورده‌ای ؟
من شرح بازداشت هیأت اعزامی را گفتم ، درآنموقع خیلی میل داشتم که یکی دو روز درشهر بمانم وبهمین واسطه‌از کلنل توقع کردم اجازه دهد ، دویا یك روز راحت وسپس خود را باردو معرفی کنم ، اماموافقت نکرد وفرمود الساعه باهم بشریف آباد میرویم .
اتومبیل کلنل حاضر بود وحرکت کردیم .

۱ ـ تاریخ مکی صفحهٔ ۳۰۱

در اتومبیل کلنل بود و بنده و آجودان کلنل و راننده و در تمام مدت عبور همه ساکت بودیم .

بشریف آباد رسیدیم ، افراد ژاندارم هورا کشیدند .

دهقانان و کشاورزان و اهل محل ، قربانیها نمودند و کلنل با این وضع بدیدار بازداشت شدگان شتافت .»

ملاقات و مصاحبه کلنل محمد تقیخان

با کلنل گلروپ

پس از ورود کلنل بعمارت دارالحکومه و مبادلهٔ تعارفات معموله و اندکی استراحت باتفاق گلروپ بباغچه دار الحکومه رفتند ، بین آنها مذاکره جریان داشت و خلاصه مصاحبه را که علی اکبر خان رئیس دفتر کلنل دردفتر خاطرات کلنل حسب تقریر کلنل یادداشت کرده و بمن گفت چنین بوده است :

کلنل محمد تقیخان بگلروپ گفته بود ، الان خراسان بایك قشون بسیار مجهز و کاملا با ایمان درامنیت کامل و نظم و آرامش بسر میبرد ، من برای انتظام و برقراری امنیت درمشهد و ولایات زحمات طاقت فرسائی را تحمل کرده ام ، بتحقیق آرامش ورفاه فعلی بیسابقه میباشد ، بنابر این شایسته نیست وبلکه سزاوار هم نمیباشد پس از اینهمه فدکاری و تحمل رنج ، خراسان راهم بروز مرکز بنشانید !

من اطمینان دارم عملیات من که بموازات اصول وطن پرستی است درمرکز معکوس جلوه گر شده است ! و بازمطمئنم عرایض کتبی و تلگرافی مرا که حاکی از اطاعت صرف است روی عناد ولجاج وبرای خاطر یك اتومبیل وچند راس اسب که جزء جمع دولتی ودرخدمت ژاندارمری قرار گرفته اند ، بعرض اعلیحضرت همایونی نرسانده اند وبلکه تاحدممکن سعایت وذهن دربار را نسبت بمن وخدمات گرانبهایم مشوب ساخته اند !

من قطع دارم استدعای سراپا خضوع وخشوع عمویم ژنرال حمزه خان بسمع مبارك شاهانه نرسیده والاامکان نداشت بلاتأثیر بماند ، من امیدوار بودم که باوساطت آن مرد سلحشور وبپاس خدمات دویست ساله خاندان پسیان باآنهمه تضرع وزاری مورد قبول افتد متأسفانه ...

بهر تقدیر ، آمدن شما بمشهد مصلحت خودتانهم نیست وصلاح در این است محترمانه بتهران مراجعت نمائید وآنچه را که شنیدید وسیلهٔ مسیو وستائل ریاست کل نظمیهٔ مملکتی که مرد شرافتمند وباشهامتی است ، بعرض

ملوکانه برسانید.

کلنل گلروپ گفته بود، چرا نخواستید این افتخار نصیب من شود؟ شاید از من ویا بعضی از همکارانم گله مند هستید، اینطور نیست؟

- چرا، از کجا این معنی را دریافتید؟

- ازسخنان ماژر بهادر چنین استنباط کردم.

- درست است، گله سهل است بلکه شکایت دارم.

- شکایت؟

- آری شکایت.

- چرا و بچه علت؟

- بعلت اینکه، از شبی که بتهران شبیخون زده شد وشما صاحب‌منصبان سوئدی باوجود داشتن قوای بیشتر و مجهز تر و دیسیپلینه، کوچکترین دفاعی ازمرکز ثقل مملکت ننمودید، و عدم دفاع شماها را اینطور نزد خود توجیه کردم که‌شهامت ورشادت سربازی شماها تحت تاثیر دیگران خورد وبلکه مضمحل شده وازآن به بعد ازشماها مأیوس شدم.

آیا شما برای حفظ وحراست‌سلطنت مشروطه ایران ومخصوصاً پایتخت مملکت قسم یاد نکرده بودید؟

- چرا قسم یادکرده بودیم، اما از این حمله اطلاعی دردست‌نبود والا دفاع لازم بعمل میآمد.

- فقط تنها صاحب‌منصبی که بی اطلاع ماند وستاآل رئیس نظمیه مملکتی بود، اطلاع دارم که اودر یکشب مهمانی از مستر نومان سفیر انگلیس سئوال کرده بود درقزوین‌چه خبر است؟ او درپاسخ تجاهل کرده بود ووستاآل ازلحاظ مقامی که داشت اصرارورزیده ودرنتیجه نومان گفته بود، قول شرافت میدهم که من بی اطلاعم.

من درتهران نبودم شاید شماها دیدید وباشنیدید که تنها قوه‌ای که درمقابل هجوم عدهٔقلیلی قزاق بدفاع پرداختند کمیساریا های شهر تهران بود، من بوستاآل آفرین میگویم، مطمئن باشید نام او بنیکی درصفحات تاریخ ایران‌ما ضبط خواهد شد، بعکس ...

در اینجاگلروپ از خجلت برافروخته ورنگش‌کاملا تغییر یافته بود، لبش راگاز میگرفته، کلنل بسپان بسخنانش ادامه داده وگفته‌بود:

- شنیدم وستاآل پس از این وقایع بهمان سفیر شریف گفته بود، مگر شما بمن قول شرافت‌میتی براینکه نمیدانید‌درقزوین چه خبر است، ندادید؟.. برمن ثابت شدکه همه چیزرامیدانستید وبرای اینکه مرااغفال کرده باشید

بقول شرف متوسل شدید . حالا من میفهمم که بزعم شما قول شرافت یعنی چه ؟!

آنها برای پیشرفت مقاصد سیاسی وحفظ منافع مملکت خودشان حتی شرافت خود راهم فدامیکنندو گاهی‌هم اتفاق افتاده ومیافتد که حتی‌ممکن است دراین راه از ناموس خود نیز چشم بپوشند تا اوامر اولیای خود را بکرسی اجرا بنشانند ، ماباید بیدار باشیم وگول نخوریم ، ماباید برموز سیاست دیگران تاحدی که ممکن است واقف شویم ، سود وزیان خودرا کاملا بسنجیم تابتوانیم استقلال‌وتمامیت ارضی کشور خود را ازشرسیاست شوم وبیرحم آنها حفظ وحراست کنیم : البته این وظیفهٔ مهم بیشتر بعهده ماایرانیان است ومن بشما قول میدهم که با تمام قوا برای حفظ استقلال مملکت خود کوشا خواهم بود ، اینقدر میکوشم تاجان بیمقدارم دراین راه مقدس فداشود ولا اقل نامم جزء شهدای آزادی ایران بحساب‌آید ، پس از لحظه ای سکوت دست میدهدوازهمگی خداحافظی میکند .

دراینموقع کلنل عزیزالله خان ضرغامی «سرلشکرضرغامی» خواهش‌می کند که من بنیت زیارت مرقد حضرت رضا (ع) آمده ام ،اجازه بدهید از زیارت محروم نشوم . کلنل محمد تقیخان باتقاضای مشروع او موافقت می کند بلا درنك باتفاق کلنل ضرغامی ، ماژر بهادر ، آجودان کلنل‌پسیان‌و قدرت‌منصور باهمان‌اتومبیل بمشهدمراجعت‌و برتق‌وفتق‌امورمیپردازد،ضرغامی هم‌پس ازسه روززیارت‌بتهران‌مراجعت میکند .

ماژر اسمعیل خان‌طبق‌دستور قبلی حضرات را باتفاق‌آسپیران‌اسدالله خان عودت میدهد واین صاحبمنصب تاسبزوار آنها را مشایعت کرده بود.

بعداً شنیده‌شد که کلنل گلروپ‌وهمراهانش چند روزی درنیشابورتحت نظر بودند وپس از عزیمت اردوی بهادر بفرماندهی ماژر بهادر بسبزوار آنها رابتهران اعاده میدهند .

آقای قدرت منصور مینویسد : « بطرق ، مقراردوی‌بهادر که‌رسیدیم ماژر بهادرومن از ماشین پیاده شدیم و کلنل محمدتقیخان باما خداحافظی نموده ضمناً بمن چنین فرمود :

«ازطرف من درحکم ازتمام افراد خداحافظی‌وبهمه خاطر نشان کنیدکه این اردو از فردا درخط‌آتش است ، اماهمه مطمئن باشیدکه‌من درهرخطری پیشقدم‌خواهم بود».

درموقع ابلاغ این دستور کلنل ضرغامی نیز حضور داشته وقطعاً مشاهدات ومسموعات خودراهنگام مراجعت بتهران بیان ، هیبت و صلابت

قشون کاملا مجهز و منظم کلنل محمد تقیخان را نیز خاطر نشان ساخته بود، در آن موقع باور کنید هزار قبضه تفنگ یکنواخت و قابل استفاده درمرکز مملکت یافت نمیشد، بهترین دلیل براین دعوی تلگرافی است که بخزاعی مخابره شد، و مضمونش چنین بود :

اگر بتصویب درجهٔ میرپنجی خودعلاقه مند هستید دوهزار قبضه از تفنگهای یازده تیر کلنل محمد تقیخان را تهران بفرستید زیرا ما ازحیث تفنگ خیلی درمضیقه هستیم، فرستاده شد وچون فاقد سرنیزه بود از سر نیزه های تفنگهای سه تیردرقورخانه، برای تفنگهای یازده تیرژاندارمری خراسان استفاده کردند .

دوران قیام

۱ـ آغاز فعالیت

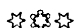
دراواخر بهار ۱۳۰۰ هوای مشهد رفته رفته رو بگرمی میرفت، اوضاع واحوال خراسان را در مرکز کشور مانند دریائی طوفانی و متلاطم جلوه میدادند، برخلاف شایعاتی که درمرکز وجودداشت قیام تا حدی مستحکم ادارات هریك بنوبهٔ خود درحال عادی کار میکردند، خوانین محلی اکثراً مطیع واغلب آنها با درجات سلطانی افتخاری وارد خدمت ژاندارمری شده بودند، مرزها درحدود قدرت قیام جوان تقویت شده بود، صاحبمنصبانی که در این قیام صمیمانه و بی آلایش باکلنل همکاری میکردند باستثناء ماژر محمود خان نوذری خائن شمارهٔ ۱ کهدودوزه بازی میکردو نتیجهٔ خیانت را دید وهمچنین سلطان سیدحسین خان میرفخرائی خائن شماره ۲ وسلطان حسن خان پولتیك خائن شماره ۳ بقیه همه اصیل وشرافتمند و دارای دورهٔ تحصیلات ژاندارمری که « ژنرال یالمارسون فقید موجد آن تشکیلات بود » ازقبیل ماژراسمعیل خان بهادر، ماژرعلیرضاخان شمشیر سلطان سیدمحسن خان کاظمی، سلطان علی‌اصغر خان رفعت، سلطان غلامحسین خان دمبلی، سلطان جعفرخان ثقفی، سلطان‌علی‌اصغرخان‌قاجار سلطان حسین خان دولتشاهی، سلطان میرزا علی خان ایزدی، نایب آقا خان خوشکیش، نایب حاجی‌خان تفرشی، نایب محمد خان، نایب سیدجلال‌خان زمانی، سلطان‌میر علی نقی‌خان توپچی، سلطان ابراهیم‌خان‌تاج بخش، سلطان احمدخان حکیمی، نایب‌علی‌اصغرخان مشار، نایب داودخان سینکی، نایب تقی‌خان کاوسی سلطان‌غلامحسین خان پدر واحسان الله خان آذرخشی وعده دیگرمانندآنها بودند.

کلنل محمدتقیخان پسیان که صاحبمنصبی سلحشور ودارای تحصیلات عالیه در فنون نبرد، خلبانی و همچنین ادبیات‌وموسیقی بود، رفته رفته بحکم الزام دست بتجهیزات نسبتاً کافی زد وبویژه دراستخدام جوانان اصیل روشنفکر و پر شور ودارای احساسات وطن پرستی، برای ژاندارمری قیام، بیشتر از پیش کوشاشد.

حقایقی چند

اقتباس ازعارف نامهٔ ایرج

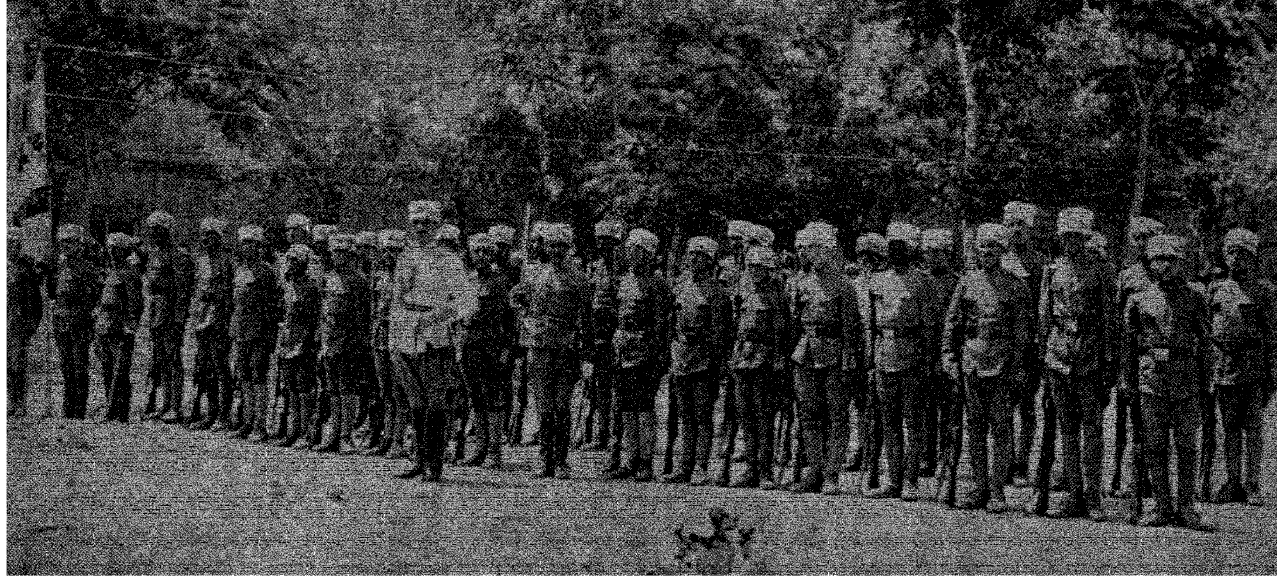
ولی در بهترین جاخانه داری | که صاحبخانهٔ جانانه داری
گوارا باد مهمانی بجانت | که باشد بهتر از جان میز بانت
رشید القد صحیح الفعل والقول | فتاده آنطرف حتی زلاحول
مؤدب با حیا عاقل فروتن | مهذب پاك دل پاکیزه دیدن
خلیق ومهربان وراست گفتار | توانا باتوانائی کم آزار
ندارد باجوانی هیچ شهوت | بخلوت پاکدامن تر زخلوت
چودیده مرکز پهلا راهمه دزد | خیانت کرده و برداشته مزد
زهر کس رشتهٔ طاعت گسسته | کمر شخصاً باصلاحات بسته
یکی ژاندارمری برپا نموده | که دنیا را پر ازغوغا نموده
بهرجا یك جوانی با صلاحست | در این ژاندارمری تحت السلاحست
همه با قوت وبا استقامت | صحیح البنیه وخوب سلامت
چو یك گویند وپا کوبند بر خاك | بیفتد لرزه برانداﻡ افلاك
در آن ژاندارمری کرده است تأسیس | منظم مکتبی از بهر تدریس
همه دارای فن دارای علمند | تو گوئی از قشون ویلهلمند
بگاه جست و خیز و ژیمناستیك | تو گوئی هست اعضاشان زلاستیك
چنان بانظم وباترتیب عالی | که اندر ریسمان عقد لالی



جز این چاره ای نداشت زیرا او بخوبی احساس کرده بود که بر اثر انجام وظیفه و اجرای یکی از دستورهای حکومت مرکزی ، دشمنی بزرك و بیگذشت مانند قوام السلطنه پیدا کرده است .

پس از تشخیص ؛ ماهیت حکومت ۹۳ روزه وسقوط آن وزمامدار شدن قوام السلطنه غالباً میگفت با این سیستم فعلی که بحکم جبر فرسوده شده ، کار مملکت ادارم نخواهد شد ، باید این اساس بی بنیان عوض شود و پایه ـ های روزگار تازه ای از نو پی ریزی گردد تا مردم نفس راحتی بکشند و مزهٔ استقلال واقعی و آزادی حقیقی را آنطوری که در دموکراسی های ممالك متمدن مرسوم ورواج کامل دارد ومن خودچند سالی طعم آن راچشیده ام . بچشند .

واقعاً این چه مشروطه ای است که طرفداران و سوگلیهای استبداد دیروز ، حامی وطرفدار دوآتشهٔ امروزش شده اند ! اگر بگوئیم نسنجیده و نفهمیده باحکومت مردم برمردم دشمنی ورزیدند و اکنون نادم



دورهٔ اول : مدرسهٔ جدیدالتشکیل ژاندارمری خراسان؛ کلنل محمد تقیخان بافرنج سفید ، سلطان سیدجلیل خان زمانی مدیروآموزگارمدرسهٔ ژاندارمری ، بقیه‌شاگردان مدرسه.

شده اند صحیح نیست ، زیرا مثلی است معروف توبهٔ گرگ مرگ است و بس مستبد همیشه مستبد بوده وخواهد بود ، کهنه پرست همیشه خواهان خرافات است و اطمینان باین قبیل عناصر خشن و پلید کاری است عبث و بیهوده.

کلنل پسیان راست میگفت و کاملا محق بود ، او حق داشت ازدست عمال جور وستم بنالد وشکوه کند ، او درمقابل مظالمی که در باره اش روا داشته ومیداشتند خود را سنبل مظلومیت میدانست و حقیقتاً هم چنین بود زیرا فداکاریها ، رشادتها ؛ ناکامیها و بویژه فعالیتهای خارق العادهٔ او درصفحات لرستان مبنی برشکست دادنها وشکست خوردنهای اواز روسهای تزاري در جنك بین الملل اول و فتح نمایان و معروف « مصلا » ، عشق پاك و بی آلایش او نسبت بوطن عزیز خود ایران؛همه وهمهٔ اینها یکطرف بیمهری اولیای وقت در تضعیف و تخویف این عنصر لایق وکارشکنیهای آنان در بارهٔ پیشرفت کارهای او ازطرف دیگر ، جای هیچگونه شك و تردید نیست .

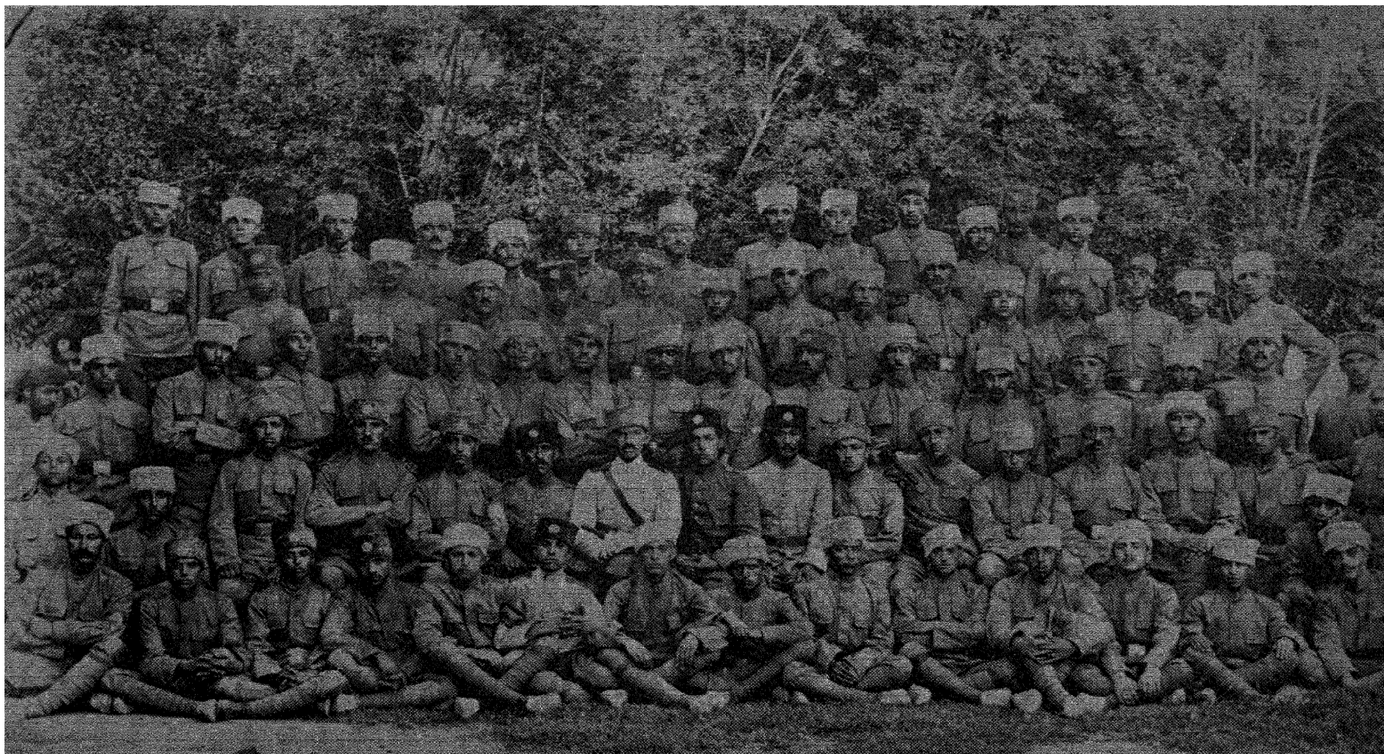
او هر چه فکر میکرد ، هرچه میخواست ، وهرچه می گفت جز بخیرو صلاح وطن نبود ،او میگفت حکومت بر تودهٔ گرسنه وعریان ، حکومت بر مردگان متحرك ورقص وپاکوبی براستخوانهای بیرمق این ملت بلادیده و ستمکش افتخاری ندارد !

او میگفت تهران مرکز فساد ولانهٔ عناد ، منبع خصومت و ناکامیها وجایگاه عده معدودی اشراف کهنه پرست را باید تصفیه ساخت ، ولی نمی گفت خراسان را باید تجزیه کرد ، قیام او صرفاً برای تحکیم مبانی و اصول قانون اساسی مشروطیت ایران بود که مرکز ثقل آنرا سخت آلوده ساخته بودند وچون ،بمردم اینهمه بیداد شدزمرکز داد ـ زدند تیشه براین ریشه هرچه باداباد .

هرکس جزاین در بارهٔ قیام کلنل قضاوت کند حقیقتاًراه خطا پیموده ونزد تاریخ معاصر واعصار آینده شرمنده وبلکه مسئول خواهد بود .

آن جان برخی ایران با این افکار ، عقاید وروحیه بفعالیت پرداخت وپرچم سه رنك شیر وخورشیدایران را بمعنی وبمفهوم واقعی خود درقیام خراسان باهتزاز درآورد .

یکی از استدلالات بارز جواب رد دادخواهی محبوسین تهران توأم با شمهٔای از بیوگرافی آن فقید بقلم خوداواست که در فصل مستقلی از نظر خوانندگان میگذرانم .



سلطان سید جلال خان زرینه‌بلتی و شاگردان دورهٔ دوم مدرسهٔ ژاندارمری خراسان

۲ - قلم کلنل محمد تقیخان پسیان

من مهاجر هستم یعنی اجداد من پس از جنك ۱۲۴۳ و مجزا شدن قفقاز از ایران زیربار رعیتی خارجه نرفته از همه چیز خودشان صرفنظر کرده و خودرا بآغوش وطن آباء و اجدادی انداختهاند ، پدران و پدر بزرگان من همه « سوگلیهای» رجال نامی ایران مثل میرزا تقیخان امیر ، حسنعلیخان امیر نظام و غیره بودهاند . من خود در (۱۳۰۹) در تبریز متولد شده و از سنه ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۳ در آنشهر ابتدا درمنزل و مکتب و سپس چند ماه در اولین مدرسهٔ آنشهر که باسم لقمانیه معروف بود بتحصیلات فارسی وعربی ومنطق ومقداری از علوم جدیده والسنهٔ خارجه اشتغال داشتم در ششم جمادیالاولی ۱۳۲٤ برای تکمیل تحصیلات بتهران آمده ودر ۱۸ جمادیالثانی همانسال داخل مدرسهٔ نظامی شدم ومدت پنج سال درآنمدرسه تحصیل میکردم وهنوز یکسال باختتام دورهٔمدرسهمانده بود که (رفرم) افواج قدیم شروع شد و وزارت جنك من و نه نفر دیگر رفقای مرا برخلاف میل و رضای خودمان از مدرسه خواسته وبرتبهٔ نایب دویمی داخلخدمت نمود «۱۳۲۹» دوسال درتشکیلات فوقالذکرخدمت کرد. و بتدریج تا درجهٔسلطانی نائل گردیدم لیکن نظر باینکه رؤسا ازدادن حساب پولهائی که میگرفتند خودداری مینمودند و بیچاره (مسترشوستر) امریکائی مثل پیشکار حالیهٔ مالیهٔ خراسان از آدم حساب میخواست و حساب دادن کار عاقلانه نبود حساب داده نشد او هم دیگر پول نداد و اساس قشونجدیدالتشکیل برهم خورد گویا مقصود واقعی هم همین بود زیرا جز این ترتیب مقصودکاملا بعمل نمیآمد وترتیب خودمانیازهرحیث رجحان داشت خصوصاً موقعی که حتم بود عذر خود شوشتر هم خواسته خواهد شد ، درابنوقت بریاست گروهان ومعاونت باطالیان درقزوینجزء اردوی اعزامی برعلیه حبیبالله‌خان کرد بودم درمدت ششماه فقط دو ماه حقوق گرفته یك ماه آنرا نیز بزیردستان خود مساعده دادم که هنوزهمقبض ها پیش من و پول در نزد آنها و شاید اغلب بدرود زندگی کرده باشند آنها را بریالذمه مینمایم ، حقوق چهار ماههٔ ما پیش کی و کجا است ؟ الله اعلم بحقایقالامور پس از تلگرافات عدیده و عدم وصول جواب به مرکز آمدم و البته تکلیفم معلوم بود که بایستی کنج خانه بنشینم طولی

نکشید که از طرف معلم مدرسهٔ خود آقای کلنل (کسترزیش) به یگانه صاحبمنصب با شرافت و ایران‌دوست یعنی آقای ژنرال یالمارسون فقید که نام با شرفش در قلب هر سرباز صمیمی ایران مادام‌الحیات نقش ثابتی خواهد بود معرفی‌شده (اول ربیع‌الثانی ۱۳۳۰) باسم‌صاحبمنصب‌داوطلب مدت شش‌ماه در یوسف‌آباد بسمت معلم و متعلم و مترجم خدمت کردم و با اینکه قرار نبود قبل‌از طی دورهٔ مدرسهٔ صاحبمنصبان ژاندارمری کسی از داوطلبان صاحب رتبه شود خدمات من دقت صاحبمنصبان سوئدی را را جلب کرده ودر اول‌ماه ششم از شاگردان دورهٔ اول مدرسه بدرجه‌ای که در قشون داشتم نائل گردیده بسمت آجودان مترجمی ریاست گروهان سیراب مأمور راه همدان شدم ، راهیکه درآنوقت از اشرار و غارتگران مسدود و کلنل (مریل) آمریکائی با عدهٔ ژاندارم شوستری بواسطهٔاشغال الوار بغارت دهات نتوانسته بودند باز نمایند وعدم امکان‌عبورمال‌التجاره درآن راه اسباب شکایت بزرك همسایهٔ شمالی شده هرساعت و دقیقه به اعزام قوای امپراطوری تهدید مینمود یکسال در این راه خدمت کرده و اغلب شبها را بواسطهٔ عدم اعتماد بقراولان اردو تا صبح‌مشغول‌سر کشی پاسبانان و محافظین بودم ، در اثناء این خدمت مکرر از طرف صاحب منصبان سوئدی که در آنوقت هنوز اروپائی بوده و با زیردستان‌ازروی بیغرضی و بیطرفی رفتار مینمودند درجهٔ یاوری پیشنهاد شده‌لیکن از طرف ژنرال بواسطهٔ عدم تناسب سن قبول نشد ، تا اینکه بالاخره پس‌از اینکه صاحبمنصبان مختلف پیشنهاد مزبور را تکرار کردند قرارشدمجدداً بتهران رفته و پس از اختتام دورهٔ مدرسه بدرجهٔ یاوری نائل گردم در چهارده ذیقعدةالحرام ۱۳۳۱ داخل مدرسه صاحبمنصبان ژاندارمری شده یازده ربیع‌الثانی ۱۳۳۲ در مدرسهٔ مزبور مشغول تعلیم و تعلم بودم در جریان دورهٔ مدرسه در ازاء خدمات راه همدان باعطاء یك قطعه مدال طلای نظامی از طرف وزارت جلیله جنك مفتخر گردیدم هنوز یکماه به اختتام دورهٔ مدرسه مانده بود که مأموریت بروجرد پیش آمد و من به ریاست یك «اسکادران» صاحبمنصب جزء در جزء اردوی اعزامی مأمور شدم ، در اولین برخورد با الوار با یازده تن از عدهٔ خود مجروح شده (۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۳۲) لیکن نقطه مأموریت را از دست نداده وقبل‌از واگذار کردن فرماندهی بصاحبمنصب دیگری از آنجا حرکت نکردم پس از بهبودی زخم در اغلب جنگهای بروجرد شرکت داشته و درعرض دوماه بطوری جلب دقت رئیس‌جدید خود رانمودم که مجدداً رتبهٔ یاوری

درخواست شده ومورد قبول افتاد (۱۷ج ۲-۱۳۳۲) پس از آن بموجب تقاضای رئیس رژیمان قزوین بجای ماژر(تورل) بریاست باطالیان همدان منصوب گردیدم(بیست رجب همان سال) واز آن تاریخ تاچهارم محرم ۱۳۳٤ در آنجا مأموریت داشته ودرطول اینمدت شاید سه ماه درشهر همدان نبوده ودمی آسوده نغنوده بودم که جنك عمومی اوضاع را تغییرداد وحسب الامر رئیس رژیمان ورئیس کل ژاندارمری وشاید مقامات عالیتر بحملهٔ (مصلا) اقدام کردم (چهارده محرم ۱۳۳٤) وبحمدالله باعده بسیار ناقابلی چون قصد ونیتی جزخدمت بوطن ورهائی مملکت ازمظالم قشون (تزاری) نداشتم بطرد و دفع دشمن موفق گردیدم لیکن بواسطهٔ عدم اتخاذ وتذبذب وعدم صمیمیت هیئت رئیسه واحزاب مختلف وفقدان اسلحه استقامت درمقابل قوای عظیمه ممکن نگردید وحرکت الاستیکی شروع شدو بالاخره سقوط بغدادو مسدود شدن راه مارا مجبور بعقب نشینی دائمی نمود درمدت این کشمکش چه کشیده وچه دیدم غیرقابل تصوروحقیقتاً غیرممکن التقریر والتحریراست همینقدر باید متذکر شعر عربی منسوب بحضرت زهرا سلام‌الله علیها شده وبگویم صبت علی مصائب لوانها- صبت علی الایام صرن لیالیا» ! (✿)

آیا من خدمتی درجهان جنك کرده یانکرده‌ام بایست بکتب مطبوعهٔ درآلمان وممالك بیطرف مراجعه نموده زیرااگر من شرح بدهم حمل بر خود ستائی ورجزخوانی شود درصورتیکه مقصودی جزبیان حقیقت وشرح مختصری ازگزارشات زندگانی خود نداشته‌وفقط میخواهم هموطنانم بدانند که من کیستم و کجائی‌هستم وحرف حسابم چیست مخصوصاً درجنگهای پیش قراولی (تویسرکان) اسلحه ومهمات من عبارت از اشعار رزمی شاهنامه بود که بدانوسیله افراد «چریك» را بجنك و کشته شدن درراه وطن عزیز ترغیب وتحریص میکردم خلاصه درنتیجهٔ بعضی از اقدامات وحوادث که‌از ذکر آنها صرفنظر کرده و نمیخواهم یکبار دیگر بجراحات قلبم نمك پاشیده باشم اضطراراً از کار کناره گیری کرده بدون‌اینکه درنقطه‌ای درنك وتوقف کنم برای معالجه ورم کبد بآلمان رفتم «ششم شعبان ۱۳۳۵» هنوز معالجه باتمام نرسیده بود که استماع خبر موحش دیاله و درخون شناکردن افراد رشید باوفایم دنیا را درجلوچشمم تیره وتار ساخته برای اینکه خودی بآنها رسانیده واقلاً باهم جان داده باشیم بسوی حلب وموصل شتافتم(بیست وپنج ذی‌الحجه ۱۳۳۵) ولی افسوس افسوس ! صد هزار افسوس ! آب بی‌رحم

✿ ترجمه:

بجانم ریخته چندان غم و درد و مصیبتها که گر بر روزها ریزد بگردد تیره چون شبها

نعشهای آن شهدای بیگناه را بسرعت امواج وحشت آورخود همه جا غلطانده وباستراختگاه قعر دریا رسانده بود و دیگر برای من حتی دیدن آب خون آلود نیز میسر نمیشد . بلی «من از بیگانگان هرگز ننالم - که برمن چه کرد آن آشنا کرد »! مأیوس ببرلین مراجعت کردم (بیست محرم ۱۳۳۶) برای اینکه هیچ دخالتی در کارها نداشته وضمناً وقت خودرا بیخود نگذرانده باشم بااینکه ضعف اعصاب و چشم وکلیه علت مزاج مانع از قبول خدمت هوانوردی بود بتصور وصول مقصود داخل این خدمت شدم (ده شعبان ۱۳۳۶) لیکن پس ازختم شناسائی میکانیکی وسی وسه مرتبه طیران سخت مریض شده ونتوانستم تعقیب نمایم ودرخواست انتقال داده بقسمت پیاده منتقل گردیدم (سه شوال ۱۳۳۶)وتاحدوث سقوط آلمان وهنگام متارکهٔ جنگ مستمراً در خدمت بودم ضمناً ریاضیات عالیه وموسیقی نیز تحصیل میکردم چنانکه باوجود اطلاعات ناقصهٔ دوائر مختصری از سرودهای ژاندارمری واشعارملی ایران رابا «نت» بطبع رسانده وباسامی «سه سرود ملی وهفت آواز محلی ایرانی» بامختصری مقدمه بزبان آلمانی ازخود بیادگار گذاشتم که یکی از آنها فوق-العاده طرف توجه موسیقیدانهای آلمانی شده بود نیزعده‌ای از رکلمانهای مختلفه را ترجمه وحاضر طبع نموده بودم که بواسطه عدم استطاعت طبع آنها ممکن نشد و تا امروز هم موفق نگردیدم وبالاخره ازیکطرف روز بروز گرانتر شده وازطرف دیگر مختصر وجه پس اندازی که درمدتهای متمادی خدمت جمع آوری شده بود بانتها رسیده ونزدیك بود که کار بفلاکت وذلت برسد و عده‌ٔاز دوستان آلمانی حاضر بهمراهی ومساعدت شده وحتی معلم انسان دوست من آقای (پرفسورسباستیان بیك) حاضر شده بود محلی در دارالفنون «لایپ سیك» برای من تهیه کرده ویا اینکه با خود بجنوب امریکا ببردو همچنین مسیو (اکسترون) سوئیسی توسط مادام(چلسترن) خانم رئیس رژیمان متوفای من مرا بسوئد دعوت کرده بود که هرقدر بخواهم درآنجا مهمان باشم مخصوصاً نوشتجات دوستان اروپائی که مقارن حرکت میرسید تمام مملو از احساسات دوستانه بود وحتی دونفرحاضرشده بودند که هرقدر قرض بخواهم بدهند روقتی پس بدهم که مقتدر باشم همه را باستغنای طبیعی و جبلی ایرانیت رد کردم پنج هزار مارك بقیةالسیف دارائی خود را هزار فرانك سویس خریده بامید خدا حرکت کردم (بیست و هشت صفر ۱۳۳۸) در سویس مجبور شده چهار هزار فرانك دیگر قرض کردم پس از شصت و یکروز مسافرت در موقع ورود ببندرانزلی (۲۹ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸) که ازهرطرف جیب وبغلم را

میگاویدند چندقرانی بیشتر نداشتم آنهم بمصرف انعام حمالهائی رسید که مثل ملك الموت دورصندوقهای لباسم را گرفته که میخواستند من وصندوق‌هارا باهم ببرند حقیقتاً تفتیش انزلی یکی ازیادگارهای فراموش نشدنی دورهٔ زندگی من است وگویا زمامداران وقت تمام این اوامررا ازروی اصول مشروطیت ومطابق باقوانین اساسی مملکتی صادرمیکرده است و کسی هم که اسم آن کابینه راکابینهٔ سفید نمیگذاشت! لاجرم از یك خانم روسی که همسفر بود مبلغی قرض کرده با اتومبیل بتهران حرکت کردیم پس ازورود بمرکز(سه جمادی‌الاولی ۱۳۳۸)با اینکه بکلیهٔ‌صاحب‌منصبان واشخاص مهاجرخرج معاودت داده شده ولدی الورود بخدمتی گماشته‌شده بودند بعلت غیرمعلومی (شاید معلوم است وازذکرش صرفنظرمیکنم).

با اینکه نسبت بدیگران قدیمی تروبرای اشغال‌مقام ریاست‌رژیمان وغیره مستحق تر بودم واقلا بایستی بخاطر برادروپسرعموی شهیدم ازمن دلجوئی میشد بدون اینکه ذره ای ازطرف دولت و حتی دوستان صمیمی ملی کسانیکه دربارهٔ آنها ازهیچ قسم فداکاری مضایقه نکرده بودم‌مساعدتی ابرازشود مدت پنج ماه یعنی تاتاریخ سقوط کابینهٔ سفیدآقای وثوق الدوله بیکار ماندم در اینمدت مشغول ترجمهٔ بعضی از کتب مفیده بودم ازجمله (تاریخچهٔ یك کنیز) تصنیف لامارتین که مقداری ازآن درپاورقی‌روزنامهٔ آگاهی(۱) بطبع رسید وهمچنین یك سرگذشت واقعی باسم: سرگذشت یك جوان وطن دوست ـ شروع کردم که چنانکه عمری باقی باشد و باتمام آن موفق شوم بطبع برسانم وشاید قابل توجه باشد وخوانندگان بر نویسندهٔ مظلوم آن رحمت وشفقت آورند (۲) بلافاصله پس از تغییر کابینه آقای کفیل تشکیلات شاید بصلاحدید مشاور بدکینهٔ خودشان گویا بتصور اینکه حضرت آقای مشیرالدوله نسبت بخانوادهٔ ما مرحمت مخصوصی‌داشته ودردورهٔ زمامداری خودشان حتی‌الامکان عدل وانصاف را کنار نخواهند گذاشت و میدانستند که ما البته بحضرت معظم له تظلم خواهیم کرد با کمال عجله من وپسرعمویم را احضار کرده وهمان روزاحضارتوسط‌خودم امربنوشتن حکم عمومی راجع باستخدام مجدد ما (با اینکه کسی مارا اخراج نکرده بود فرمودند که‌شخصاً بوزارت برده‌وبامضاء معاون برسانند

۱ـ روزنامهٔ آگاهی درمشهد بمدیریت مرحوم ملاباشی آل داود معروف بآگاهی چاپ و منتشر واز روزنامه های وزین عصر خود بشمار میرفت.

۲ـ سرگذشت خودش بود.

و(توضیح اینکه هنوزوز راء تعیین نشده ولی قطع بود که آقای مشیرالدوله رئیس الوزراء خواهند بود) لیکن بعلت مجهولی این تصمیم باین شدت مدتها بعقب افتاد وحتی اگر باصرار دوستان ، من همه روزه بتشکیلات نرفته شخصاً تعقیب نمیکردم وروزنامه ها نمی نوشتند ممکن بود مسئله بکلی مسکوت عنه مانده وبازویلان وسرگردان باشیم باری بالاخره حکم نمره ۱۷٦ مورخ (غرهٔ ذیقعده ۱۳۳۸) درحدود (٦ ذی حجه ۳۸) بامضاء رسید وبنده را بابودن یاورمحمدحسین میرزا درمشهد و اطلاعاتی که از وضع ژاندارمری خراسان وتسلط کامل والی وقت داشتند بدون هیچ اسم ورسمی بفلاخن گذاشته بخراسان پرتاب کردندو برای تشکیلات جدید قوای خراسان امیدواریها دادند (شانزدهم ذی حجه ۱۳۳۸) برای اینکه بفهمانم درمقابل احکام مطیع صرف بوده وازخودرأی ندارم بااطلاع بمراتب فوق حرکت کرده بمشهد رسیدم حسب الامروالی وقت اداره را از کفیل تحویل گرفته مشغول کارشدم(۲۵ذی حجه ۱۳۳۸) از بدوتصدی دچاریك سلسله اشکالات ومسائل لاینحلی گردیدم که دائماً مرا درزحمت داشته وآنی راحتم نمی-گذاشتند .

ازجمله مسئله حقوقات معوقه بود، که باوجوداینکه بودجهٔ ژاندارمری همه ماهه مرتباً ازطرف ادارهٔ مالیه پرداخت شده بود ، حقوق چندین برج افراد نرسیده ومبلغ معتنابهی نیزاشخاص خارج طلبکاربودند وخیلی چیز-های دیگر که شرحش کتاب مفصلی لازم دارد. عجبترازهمه آنکه همه می دانستند حقوق نرسیده ولی هیچکس نمیدانست که چقدر طلب دارد و در شعبهٔ محاسبات ورق پاره ای نبود که شخص بآن رجوع کند . رئیس سابق علاوه براینکه خودش را مسئول هیچکس نمیدانست ، بوسائل ممکنه از صاحبمنصبان دیگر نیزحمایت نموده ونمیگذاشت ازروی تحقیق طلب افراد نظامی وغیره معلوم شود بامزه تراینکه.همه روزه بایستی من که دخالتی درایام گذشته نداشته ودیناری بابت بودجهٔ گذشته اخذنکرده بودم ازصبح تا غروب بایك مشت طلبکاردست بگریبان شده وروزی ده بیست جواب رسمی باحکامی که راجع بپرداخت طلب این وآن میرسد بنویسم باهمهٔ اینها و با اینکه از همه طرف کوشش وجدیت میشد که عملیات من بی نتیجه مانده وترتیبات اداره کماقی السابق درهم وپیچیده بماند ، در مدت قلیلی امورات را بجریان طبیعی انداخته وشعبات فاقدرا تأسیس وشعباتی را که اسماً موجود بودند صورت خارجی داده وزحمات خودم را مشهود مخالف وموافق نمودم پس ازفراغت ازاصلاحات ابتدائی هم خودرا بر آن مصروف

داشتم که حقوقات معوقه را وصول و بذوی الحقوق برسانم خـود همین مسئله بود که مرا بدبخت کرد و بیشتراز پیش دچارمشکلات نمود جوابهای واصله ازمقامات عالیه با اینکه اغلب مساعد بود ولیکن همان روی کاغذ وابداً اثرعملی دیده نمیشد وحتی جزء بقیه بودجهٔ اولین برج تصدی که نقداً دریکجا پرداختهٔ شده دیگرحوالجات ماهیانه مطابق معمول اداره داده نشد وبرخلاف تمام قوانین حوالجات بودجهٔ ژاندارمری برای وصول بحکومت ها فرستاده شده درخواستهای قانونی من بجائی نرسید بدیهی است راه انداختن چرخهای یك ادارهٔ خراب بانبودن پول غیر ممکن و محال بود خصوصاً باآن بدحسابی که دیگرهیچکس معامله واعتبار نکرده واعضای اداره را بچشم آدمهای متعدی وغارتگرمینگریستند بالاخره چارهٔ منحصر بفرد خودرا در کناره گیری دیده ودرعرض دو ماه از شدت گرفتاری سه مرتبه مستقیماً بایالت ومرتبهٔ چهارم توسط کفیل تشکیلات بوزارت داخله استعفاء داده ونمیدانم بچه علت هرچهارمرتبه مقبول نیفتاده وبمواعید گذشت زیرا یقین دارم هیچکس درخیال استفاده نبوده خلاف تمام قوانین حوالجات بودجهٔ ژاندارمری وصول بحکومتها بسابق اضافه شده و همه روزه در اداره محشروغوغائی داشتم، من درادارهٔ خود نه فقط رئیس بلکه بواسطهٔ عدم اعتماد به بعضی اعضاء وعدم اطلاع برخی دیگرخدمات مختلفه راشخصاً انجام میدادم ودرمقابل بهمان حقوق ریاست قناعت مینمودم هرپیشنهادی که بمرکز ادارهٔ خود میفرستادم، یا جواب نرسیده ویا جـواب منفی با نزاکتی میرسید ودیگرتعقیب نمیگردید وبخوبی حس میکردم که مقصود ازاعزام من بخراسان اصلاح ژاندارمری نبوده و کسی درخراسان طالب انتظام حقیقی امور نمیباشد بلکه مقصود این بود که در دست پنجهٔ قادری اسیرمانده ووجود معطل شده بالاخره به بیکفایتی معرفی ومفتضح شوم و اینکه میگفتند بواسطهٔ عدم رضایت ازرئیس قدیم بنده احضارشده ام باور کردنی نبود زیرا برای کسی که ازریاست ژاندارمری خلع گشته ریاست قشون پیشنهاد نمیکنند.



درچاپ اول‌رد دادخواهی‌را تااینجا که‌خوانده‌ید چاپ کردم؛ اینك متمم آنرا دراین چاپ از نظرخوانندگان گرام میگذرانم.

متمم رد دادخواهی بقلم کلنل پسیان

اگر درآتیه حیاتی باقی ولازم شد بیش از این در این موضوع می نویسم بالاخره دوایر زمامداری کابینه‌های سفید گذشت و بقول آقایان امضاء











کالسگه ها ، شترها ، قاطرها ، اثاثیه‌ها جواهرات و تزیینات از مالیهٔ شخصی تهیه شده است ؟ آیا وجوهات استقراضی در کابینهٔ آقای وثوق الدوله همه بمصارف ضروری مملکت رسیده است ؟ آیا درجاتی که بامر همان کابینه در ژاندارمری داده شده همه باستحقاق بوده است ؟ آیا قتل ماژر استوار از روی عدالت بوده ؟ آیا انتخاب و کلا که بایستی نمایندهٔ افکار ملت وطرف اعتماد واطمینان ومعروف انتخاب کنندگان باشد مطابق قوانین مشروطیت واصولیکه جنابعالی وسایر امضاء کنندگان خودتان راطرفدار معرفی میکنید بوده ؟ آیا هردو روز یك کابینه عوض کردن وهر آن دستهٔ این وآن شدن کار مملکت وملت را اصلاح میکند ؟ سبحان‌الله در مدت دو ماه تغییر عقیده و مسلك تا چه اندازه ! آیا واقعاً با این عقاید متزلزل میتوان امید اصلاحی داشت ؟ حقیقتاً خیلی جای تأسف وتأثر است که: باهر کس انس گیرم ازاو سوخته شوم بنگر که انس نیز به تصحیف آتش است .

ثانیاً ازسایر آقایان امضاء کنندگان که یك قسمتشان را کاملا میشناسم وقسمت دیگر را ناچار باسایرین باید همعقیده وهم مسلك بدانم سئوال می کنم که آیا ازحیث ملی وحرمت مقام حکومت شوروی «مشروطه» چیزی باقی مانده و باقی گذاشته بودید که کابینهٔ سیاه لطمه بر آن وارد آورده ؟ آیا نمیدانید چه کرده وچه بلای مبرمی بوده وچه خاکی بسر فقرا وضعفاء واهالی ستمدیدهٔ این مملکت ریخته‌اید ! اگر عملیات کابینهٔ گذشته شرم‌آور بوده باشد عملیات قسمت اعظم شما امضاء کنندگان شرم‌آورتر وننگین‌تر نبوده است خودتان مشتبه هستید ویااینکه هنوز مردم را اینقدر عوام و بی مدرك تصور میکنید و گمان میکنید می توان فضاحت وجنایتها را پرده پوشی کرد؟ آیا هیچ درمدت عمر درفکر مملکتی بوده اید که شمارا بناز و نعمت پرورانده؟ قدمی برای اصلاح بر داشته و قلمی بحق زده اید ؟ آیا یك مدرسه ، یك بیمارخانه ، یك کارخانه ویایك شرکت خیریه تأسیس کرده ویاباوجود مالك بودن قسمت اعظم زمینهای حاصلخیز مملکت اقدامی برای اصلاح وتوسعهٔ امور فلاحت ومعمول داشتن آلات جدید با اینکه بخیر خودتان هم بوده نموده اید ؟ آیا هیچوقت بملاحظهٔ خزانهٔ خالی مملکت ازحقوق اداری خودتان صرفنظر کرده ویابهمان قناعت کرده اید ؟ بس است ! بس است ! بترسید ازآن روزیکه واقعاً محکمه ومجازاتی باشد .زیرا :

می‌خوران راشه اگر خواهد بردار زند گذر عارف وعامی همه بردار افتد

☆ شرح عکسهای آلبوم صفحه ۲۴۸ و۲۴۹ وعلت ورود کلنل بخدمت هواتوردی آلمان درپایان کتاب مندرج است .

از عملیات کابینهٔ گذشته همین بس است که رعایای فلك زده اقلا یك مرتبه درعمر خود بجای عرایض تظلم و دادخواهی خودشان که همواره ازدست شما وبستگان و کسانتان بود وستونهای جراید را دائماً اشغال میکرد عریضهٔ دادخواهی ولو بمغلطه واشتباه کاری هم باشد بامضا معروضین خود میبینند واقعاً روز انتشار شمارهٔ ۹۲۰ روزنامهٔ ایران راجزو اعیاد متبرکه شمرده وهمه سال عید گرفت که الحمدالله زبردست وقوی پنجه‌ای هم پیدا شد که بقول خودتان بشما ظلم بکند و بعقیدهٔ من انتقام مظلومان رابکشد بلی،

آه دل مظلومان بسوهان ماند گر خود نبرد برنده را تیز کند

بر فرض مظلومیت چه عیب دارد که یکمرتبه با قسمت اعظم ملت همرنگ شده باشیدو بدانید مظلومیت چقدر تلخ و ناگوار است.

آقایان اگرشما چند نفراز عملیات کابینهٔ گذشته ناراضی باشیداهمیتی نخواهد داشت بلکه خود یکی از موجبات افتخار اعضاء آن کابینه خواهد گردید چنانچه می بینید باجدیت تامیکه درمحو نمودن آثار آن عملیات دارید پایهای محکمی ریخته وساخته شده که فنا ناپذیر خواهد بود و تقریباً مجبور هستید قسمت عمدهٔ آنرا پیروی نمائید بلی،

هر بیشه گمان مبر که خالیست شاید که پلنك خفته باشد

وطن ما مردهای بزرك تربیت کرده و بازهم خواهد کرد من یکی از مأمورین آن کابینه با پیشانی سفید ودرخشانی حاضرم ثابت کنم که درمدت دوماه زمامداری خود با اقتدارات وقدرت فوق العادهٔ که داشتم قدمی بر خلاف رضای خدا وصلاح مملکت برنداشته وحبه ودیناری استفادهٔ شخصی نکرده ام؛ با محبوسین خود با اینکه اغلب درمحبس هم عملیات ودسایس خودرا ترك نکرده بودند با کمال رأفت ومهربانی رفتار نموده و بتصدیق دوست ودشمن عفت وشرافت سربازی را همیشه محفوظ داشته ام؛ آنچه کرده ام مطابق حکم بوده وازقضا احکام هم بحق صادرمیشده است و گمان ندارم درتاریخ ایران ومخصوصاً درتاریخ مشروطیت چنین نظم و ترتیبی بمعرض ظهورو بروزرسیده باشد، من اولین کسی هستم که حساب وجوه دریافتی ایام تصدی خودرا بمیل ورضای خاطرخود پس داده و از بودجهٔ مصوبهٔ ایالتی فقط آنمقدار بخرج آوردم که استحقاقش را داشتم و برای پرداخت مستمریهای فقراء وضعفاء لازم وواجب بود؛ برای اولین دفعه اعانه ای که برای قشون گرفته میشد بهمان مصرف خودش رسانده و بکمك صاحبمنصبان لایق وفداکارخود و بسرعت برق چندین باطالیان پیاده و فوج سوارحاضرخدمت نموده با صاحبمنصبان یك باطالیان شش

مقابل آنرا اداره کردم ، درحکومت من چندین فقره حسابهای پیچ درپیچ مؤدیان مالیاتی که سالها مطرح مذاکرهٔ وزارتخانه‌ها بوده و بجائی نرسیده بود ، خاتمه یافت ، اشرار نامی خراسان مثل خداوردی ، الله‌وردی، مرسل دین محمد ، حضرتعلی وغیره که باردوهای دوسه هزار نفری و مخارج گزاف دستگیریشان ممکن نبود دستگیر، بمجازات و اعمال جنایتکارانهٔ خود رسیدند ، حل وتصفیهٔ مسائل سرحدی ، شروع باصلاحات بلدی، اتحاد شکل قوای نظامی خراسان وانتظام ادارات وشعبات مختلفهٔ آن از یادگاری های فراموش نشدنی دورهٔ حکومت وریاست من است ، بالاخره این در حکومت من وبپیشنهاد من بود که دولت وقت برای اصلاح آستانهٔ مقدسه تصمیم گرفته برجوع این مأموریت مقدس خستگیها ودلتنگیهای مراجبران نمود بایك دنیا اشتیاق کمسیونها تشکیل ونظامنامه ها نوشته شده ونزدیك بود که باوضاع اسفناك تمهٔ متبرکه خاتمه داده شود که ظلمت بنور مبدل (۱) وترتیبات سابق ازسرگرفته شده یکمشت اوراق برای ما یادگار ماند!!!

اکنون حسب الامر اعلیحضرت قوی‌شوکت همایونی ارواحنا فداه فرماندهی کلیهٔ قوای خراسان را عهده‌دار وتا موقعیکه بر خلاف تعهدات و مواعید صریحهٔ که ازطرف دولت داده شده رفتاری نبینم در صداقت و وفاداری نسبت بذات ملکوتی صفات همایونی ، دولت وملت پایدار بوده واقدامی برخلاف اوامرصادره نخواهم نمود وامیدوارم هیئت دولت نیز احترام دستخط تلگرافی ملوکانه مورخهٔ لیله ۲۵ رمضان ۱۳۳۹ و موقع باریك وخطرناك مملکت را درنظر گرفته وخدانکرده بوسوسهٔ سیاست - مداران مرکز فساد وانتریك اقدامی برخلاف انتظار نفرمایند .

من خود برای هر قسم مجازات آماده‌ودرصورت ثبوت تقصیر برای هرگونه مجازات حاضرم بشرط اینکه قضاوت محکمه معلوم وهمه بتوبت خود مجازات شویم : «تا سیه‌روی شود که درو غش باشد» .

در خاتمه حق ناشناسی میدانم که بدون تشکر از دوستان غیر نظامی و صاحبمنصبان و افراد رشید قسمت خود لایحهٔ دفاعیه و یا تاریخچهٔ مختصر زندگانی خودرا بانتهی برسانم و در این نصف شب از پشت میزتحریر درحالیکه قطرات اشك زیر پلکها حلقه زده آنهارا در جلوی چشمهای ازتحریرخسته ام مجسم نساخته ونگویم : دوستان وهمقطاران عزیزم ! تصور نکنید که من ازنسبت دادن تمام عملیات بخود ، خودپسند شده وناسپاسی کرده باشم خیر، خیر، هرگز، هرگز! بلکه من خودم را شما

---

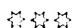
۱ . مقصود سیاهی کابینهٔ سابق وسفیدی لاحق است

دانسته وشمارا خود می بینم وفداکاری ، صداقت ، لیاقت و وفاداری شما چیزی نیست که بتوان فراموش کرد ، هیچ قوهٔ مقتدر نیست که محبت‌شمارا ازمن گرفته ورشتهٔ اتحادمارا ازهم بگسلد وممکن نیست که من ناسپاس و فراموشکار باشم خداوند همواره من وشمارا درپناه وامان خود نگاهداری فرموده ودرخدمت بوطن مؤید ومنصورومظفرفرماید !

هموطنان ! این دفاعیه را ننوشتم که کسی را بیازارم بلکه‌خواستم یکمرتبه درعمرخود خواهش دلم را انجام داده وخودرا راضی کرده باشم **من ایران وایرانی را نه فقط دوست داشته بلکه پرستش میکنم** وبهمین دلیل اگر کسی درمقابل ازمن بدگفته ویا بنویسد جواب نخواهم داد . .

خیرالکلام قل ودل ، مرا اگر بکشند قطرات خونم کلمهٔ ایران را ترسیم خواهد نمودواگر بسوزانندخاکسترم‌نام وطن‌را تشکیل‌خواهدداد .

مشهد لیلهٔ۱۳سرطان ۱۳۰۰ محمدتقی



این بودبیوگرافی کلنل‌محمدتقیخان پسیان ورددادخواهی‌محبوسین کابینهٔ سیاه وشرح مظالم‌وزراء وصاحبان‌نفوذوقدرت باو.

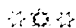
کلنل محمدتقیخان دردوران ریاست ژاندارمری خراسان ناملایمات فراوانی را برخودهموارنمود ؛ تحمل‌آنهمه دشواری راآنهم دریك‌جریان غیرعادی یکنوع فداکاری میپنداشت ، اما وقتی دید همانهائیکه باعجله‌در تهران اورا احضاروحاضرشدندکاری باو بدهند ؛ دریافته اند که این عنصر پاك‌دامن ، لایق کارهای بسیارمهمی است ، خاصه اینکه در آلمان ترقیاتی احراز نموده ودرجراید اروپا نیزانعکاس یافته ووردزبان خاص وعام‌شده ، ازیك چنین رفتارمرکزیها درشگفت شد !

اگرممانداین‌وی؛ صرفاً ازنظربغض وحسد اورا روانهٔ مشهدنکرده و مقامی راکه حقاً درخوراوبود تفویضش میکردند، ازنظراخلاق ، وجدان، انسانیت وازلحاظ وطن پرستی کاملا عاقلانه بود وعواقب وخیم وناگواری هم مترتب نمیشد ؛ ولی افسوس که بعضی اززمامداران‌آنوقت اکثراً بوئی ازآن صفات بمشامشان نرسیده وبوی پول بیگانه وعدم حمایت از عناصر شریف و وطن‌پرستی مانند پسیان را برای ارضای خاطراربابشان ترجیح میدادند !

پس ازاعزام قوام السلطنه بتهران وتوقف یکماههٔ اودرزندان کابینهٔ سیاه ، وقتی شنید ، بمحض‌سقوط‌آن کابینه ، حضرت‌اشرف‌را باسلام‌وصلواة

باکالسکه بمجلس شورایملی بردند تا باورأی اعتماد داده شود ! مات و مبهوت شده وپس ازقدری تأمل اظهارداشت، نگفتم :

تهران مرکزفساد ولانهٔ عناد وخصومت وناکامیها است ؟!

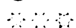


که گمان داشت که این شور بپاخواهدشد
هرچه دزداست زنظمیه رها خواهد شد
دزد کت بسته رئیس الوزراء خواهدشد!
مایهٔ رنج تو و زحمت ما خواهد شد

مملکت بازهمان آش و همان کاسه شود
لعل ما سنگ شود لؤلؤ ما ماسه شود

این رئیس الوزراء قابل فراشی نیست
لایق اینکه تو دن بستهٔ او باشی نیست
همتش جز بی احاذی و کلاشی نیست
در بساطش بجزاز مرتشی وراشی نیست

گر جهان رابسپاریش جهانرا بخورد
ور وطن لقمهٔ نانی شود آنرا بخورد



درقیام کلنل افکار بیگانگان ابداموثرواقع نشد ، باوجودمراجعهٔ باو که: در آخرین ملاقات کلنل بریمانس با کلنل نیزاشاره شده واز نظرخوانندگان خواهدگذشت» ووعدهٔ کمک ؛ بی نیازی خودر اعلام نمود، باحسان الله خان نیز که شنیده شد بعشق آبادآمده بودپیغام فرستادکه من احتیاج بکومك ندارم ، فقط سعی نمایند سرحدات خودشان راخوب حفظ کنند، تا کسی ازمرزهای خراسان باانطرف نیاید . خلاصه مرا بخیر توامید نیست شرمرسان ، فعالیت شماو رفقای شما رادرنهضت جنگل دیدیم ، نتیجهٔ حاصلهٔ ازآن چه بود ؟ قتل حیدرخان عمواوغلی دموکرات باحریت ومجاهد معروف مشروطیت ! این راهم باید اذعان کرد که شما زیادتقصیر نداشتید زیرا نهضت و انقلابی که پایه واساس آن بر مراجعه بتقویم منجم باشی ، شاید ونشاید وقمر درعقرب وبالاخره هرگونه تصمیمی را موکول باستخاره کردن وبمشورت باعقلای قوم بی اعتنائی نمودن نتیجه‌اش همان... منفی است ، اگر از نظراقتصادی ضرورتی حاصل گردد، درصورت لزوم امکان خواهدداشت بطور تهاتر عمل شود.

برروی همین اصل بود که دریکی از نامه‌های خود که برای آقای فرخ دین پارسافرستاده بود ، تلویحا اشاره‌ای داشت که صحبت هست مقداری توپ بگیریم ودرعوض گندم بدهیم ، ضمنا نوشته بود ، بیخود تهران رفتید ،

دیگر مراجعت شما نزد ما ممکن نخواهد بود زیرا سانسور خیلی غلیظ شده . واین نامه درداورزن یادهنهٔ زیدر ، ضمن سانسور بدست قشونی که جهة سر کوبی قیام اعزام وماهها درآنجا معطل مانده بودند، افتاد.

همسایه جنوبی هم که دراجرای قرارداد شوم۱۲۹۹ ایران بر باد ده وثوق - الدوله شکست خورده بود و بطوریکه قبلا گذشت لغو آنرا مشیر الدوله اعلام نمود (۱) ، مواظب این قیام بود و درباره کلنل بطور ضمنی توجه داشت تا هر آن دراو احساس نوسان نماید بجلب او همت گمارد ودرشکست سیاسی خود جبرانی حاصل کند، ولی هنگامیکه فهمید این صاحب منصب جز وطنش ایران محبوبی ندارد ودر روی پای خود مستقل و استوار ایستاده ودر عزم خود نیز کاملا راسخ میباشد، مأیوس و بر مخالفت خود با او افزود وسیاستی را که از قزوین سرچشمه گرفت بیشتر تقویت نمود .

۱ـ در فصل قرارداد ۱۹۱۹ اشاره شد که در بیانیهٔ سید ضیاءالدین مورخ هشتم اوت ۱۲۹۹ ضمن قسمت سیاست خارجی نیز برای باردوم این قرارداد منحوس ملغی گردید، اینك عین عبارت نقل میشود : ... وهیچ ملتی هرقدر قوی و نیرومند باشد نباید آزادی ما را محدود نماید ما آزادیم و آزاد باقی خواهیم ماند ، « بنام همین اصول و بخاطر همان اصول است که الغاء قرارداد ایران و انگلستان مورخهٔ اوت ۱۹۱۹ را اعلام میدارم »

۲ـ تا بالنتیجه دیدیم که همین قرارداد توسری خورده وملغی شده بخاطر همین اصول وهمان اصول ، با تعویض قیافه برای مدت یکربع قرن مسیر تاریخ کشور ما را بسود دیگران بکلی عوض کرد ! وازاینرو چه رخنه ها و بلکه چه شکافهای عمیقی که در استقلال سیاسی بویژه اقتصادی کشور ما ایجاد نگردید؟!

ماحصل ، با کشوری که دردورهٔ جنك اول جهانی وسیلهٔ نفط خود ودر دورهٔ دوم جنگ جهانی علاوه بر نفط «شیرهٔ جان» وسیلهٔ راه آهن جوان، راه های شوسه وهزارها وسائل دیگر، آقائی ، سعادت وسیادت اورا حفظ کرد متأسفانه معاملهای مانند معاملات غالب با مغلوب انجام شده ومیشود !

ما بدنیا ومخصوصاً بکشورهای بزرگی که سنك حمایت ملل ضعیف را بسینه میزنند اعلام میکنیم : جای هیچگونه شك و تردیدی نیست که حق ملت ایران از نفط جنوب از آغاز عمل تا کنون ومخصوصاً بعد از تجدید قرار داد که آقای تقی زاده ومرحوم داور عامل مهم آن بودند ، بطور کاملا عادلانه ومنصفانه استیفا نشده وملت ایران حقوق حقهٔ خودرا همواره از نفط جنوب مطالبه داشته ودارد وتا هنگامی که این حساب بروفق عدالت تسویه وتصفیه نشود وحق واقعی ملت ایران تأدیه نگردد این مبارزه ادامه خواهد داشت وپیوسته صدا وندای ملت ایران بگوش عالمیان خواهد رسید .

۳ - تعیین سن ، تاریخچه خدمات درجات کلنل محمدتقیخان پسیان و نسب او

توضیح مفید : نگارنده درضمن تألیف «سناریو» فیلم «زندگی فردوسی» سالها وقتم برای تعیین تاریخ حقیقی عمر حکیم ابولقاسم فردوسی شاعر بزرک ایران وشخصیت برجستهٔ بین المللی ، مانند عمر خود او تلف و عاقبت اینکار بدلخواه من انجام پذیر نشد ، باین مناسبت برای رفع هرگونه زحمت واتلاف وقتاز آیندگان ، جهة تعیین سن و تاریخچهٔ خدمات ودرجات کلنل و نسب او این فصل مستقل را باز کردم .



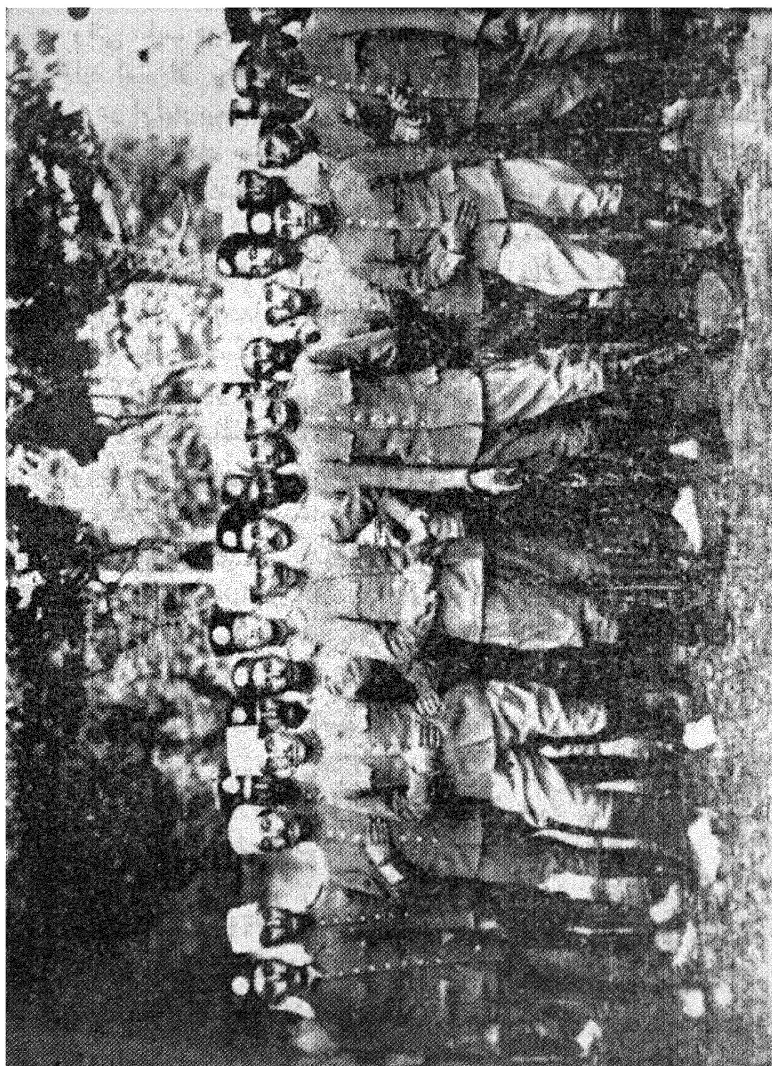
کلنل درابتدای بیوگرافی خود نوشته است : «من خود در ۱۳۰۹ درتبریز متولد شده واز ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۳ در آنشهر ابتدا درمنزل ومکتب وسپس چندماه دراولین مدرسهٔ آنشهر که باسم لقمانیه معروف بود بتحصیلات ... الخ »

اگر ذکری ازابتدای تحصیل نمیکرد ، ممکن بود تصورشوددررقم ۱۳۰۹ تولد اشتباه حروفی رخ داده است یعنی بگوئیم درمطبعه بجای ارقام کوچکتر از ۹ چیده شده ولی باذکر صریح ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۳ در صحت رقم ۱۳۰۹ قمری هجری جای هیچگونه تردید ویا ابهام باقی نمیماند .

پهلوان تاریخ آزادی ایران یعنی کلنل محمد تقیخان درسن هشت سالگی شروع بتحصیل نموده وهفت سال درتبریز اشتغال بتحصیل داشته است ودرجای دیگر نوشته است :

«درششم جمادی الثانی ۱۳۲٤ برای تکمیل تحصیلات تهران آمده ودر ۱۸ جمادی الثانی همان سال داخل مدرسهٔ نظام شدم » بنابراین وقتی بتهران برای ادامهٔ تحصیل آمده ، پانزده ساله بوده .و باز نوشته است :

«مدت پنجسال درآنمدرسه تحصیل میکردم هنوز یکسال دیگر باختتام دورهٔ مدرسه مانده بود که (رفرم) افواج قدیم شروع شد ووزارت جنگ من و ۹ نفر دیگر از رفقای مرا برخلاف میل ورضای خودمان ازمدرسه خواسته و برتبهٔ نایب دومی داخل خدمت نمود ۱۳۲۹ ..»



روح پدرم شاد که میگفت باستاد　　　فرزند مرا هیچ میاموز بجز عشق

حسینعلی پسیان

از چپ بر است : ۱ـ شیرازی ۲ـ اسماعیل بهادر ۳ـ سلطان داودخان ٤ـ باقرخان بمبی ۵ـ غلامرضاخان پسیان برادر کلنل پدر حسینعلی پسیان ٦ـ فتحعلی خان ثقفی ۷ـ حیدرقلیخان پسیان ۸ـ سرهنگ تورج امین ۹ـ محمود خان فولادی و عدهٔ دیگر.

وقتی نایب دوم میشود که دارای بیست‌سال عمر بوده ودرطی مدت قلیلی شاید کمتر از یکسال براثر بروز کفایت ولیاقت بدرجهٔ‌سلطانی‌مفتخر میشود ، در اول ربیع‌الثانی ۱۳۳۰ بنام صاحب‌منصب داوطلب مدت ششماه در یوسف‌آباد بسمت معلم ومتعلم ومترجم خدمت میکرده ودر دنبالهٔ‌همین جریان نوشته است که :

« باآنکه قرار نبود قبل‌از طی دورهٔ‌مدرسهٔ‌صاحب‌منصبان‌ژاندارمری کسی از داوطلبان صاحب رتبه شود خدمات من دقت صاحب‌منصبان‌سوئدی را جلب کرد ودر اول ماه ششم بدرجه‌ای که درقشون‌داشتم ... الخ » بر هیچکس پوشیده‌نیست که صاحب‌منصبان‌سوئدی‌بسیار سختگیر و کوچکترین تبعیض نمیکردند ؛ هوش و ذکاوت و کاردانی این جوان بیست‌ساله باعث شدکه آنها درجهٔ سلطانی اورا در اول ماه ششم دورهٔ مدرسه برسمیت شناخته و بسمت آجودان مترجمی وریاست گروهان سیراب مأمور همدانش کردند ، و در جای دیگر نوشته است :

«... درطول یکسال خدمت دراین راه درجهٔ یاوری پیشنهاد شد ، لیکن بمناسبت عدم تناسب سن قبول نشد» در اینموقع بیست و یکسال داشته و خودش تلویحاً بژنرال یالمارسن سوئدی رئیس کل تشکیلات ژاندارمری ایران ، در بارهٔ عدم تصویب درجهٔ یاوری حق میدهد .

در جای دیگر نگاشته است :

« ... پس از بهبودی زخم در اغلب جنگهای بروجردشرکت‌داشته ودر عرض دو ماه بطوری جلب‌دقت رئیس جدید خود را نمودم که‌مجدداً رتبهٔ یاوری درخواست شد و مورد قبول افتاد ۱۷ ج دو ۱۳۳۲»

بااین‌حساب، این عنصر ژنی در ۲۳ سالگی دارای درجهٔ یاوری شد در ششم شعبان ۱۳۲۵ برای معالجه بآلمان رفت و در ۲۵ ذی‌حجه ۱۳۳۵ بـا وجودیکه معالجه‌اش ناتمام بوده بیاری افراد رشید خود در «دباله» بسوی موصل وحلب شتافت ، در ۲۰ محرم ۱۳۳۶ ببرلن‌مراجعت ودر دهم شعبان ۱۳۳۶ داخل خدمت هوانوردی آلمان شده و پس‌از ختم شناسائی میکانیکی وطیرانهای مکرر بمناسبت کسالت بیشتر، درسوم‌شوال ۱۳۳۶ بقسمت پیادهٔ قشون آلمان منتقل گردید و شاید در همین موقع با هندنبرك تصادف ورهسپار فرونت لهستان‌شده باشد ، تا زمان‌متار که‌ٔجنك بین‌المللی اول مستمراً در خدمت قشون‌آلمان بوده وبتحصیل‌ریاضیات‌عالیه و فنون دیگر ازقبیل موسیقی‌و ادبیات نیز پرداخته است.

قریب سه‌سال دراروپا بوده ودر ۲۹ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸ بوطن‌عزیز

خود ایران معاودت کرد و پس از ورود بتهران ، مدتی بیکار میماند! او انتظار داشت لااقل بخاطر برادر و پسرعموی شهیدش از او دلجوئی میشد، راجع ببرادر و پسرعمویش بموثقی مراجعه کردم ، اظهار داشت غلامرضاخان برادرش با کلنل علیقلیخان پسرعموی کلنل، متفقاً در جنگهای فارس شرکت داشتند ، جنگ بین‌الملل اول رفته رفته بپایان میرسید ، این دو تن از لحاظ اینکه بدست سواران قوام شیرازی اسیر نشوند کشته شدن را بر اسارت ترجیح داده و تصمیم میگیرند رو بروی یکدیگر ایستاده بهم شلیك کنند(۱) گلوله غلامرضاخان در قلب علیقلی خان جایگیر و بیدرنك میافتد ، ولی گلولهٔ علیقلی خـان بچشم غلامرضا خان اصابت میکند ، هنوز نیمه جانی داشته و در صورت معالجه امکان بهبودی میرفته است ، اما متأسفانه با همان حال اسیر میشود و با آمپول او را در مریضخانه شهید میکنند !

---

۱ - ماژر علیقلی خان رئیس ژاندارمری فارس که طرفدار قیام چاکوتاهی و تنگستانیها بـر علیه انگلیس بـود ؛ در جنك دوم چاکوتاهی ها «در ماه شوال ۱۳۳۳» که بفاصلهٔ یك هفته پس از جنك اول شروع و پس از دو سه ماه از بوشهر بشیراز نیز سرایت کرد رسماً بر علیه انگلیسها قیام و کنسول انگلیس موسوم به : «کلنل اکونور» و چند نفر دیگر را دستگیر و نزد دشتستانیها فرستاد تا در زندان آنها توقیف باشند و چون ژاندارمری فارس قوام شیرازی را وابستهٔ بانگلیسها میدانست بخانهٔ وی حمله کردند ، میرزا حبیب الله خان قوام تاب مقاومت نیاورده از راه لارستان به بندر لنگه و از آنجا ببوشهر فرار کرد و در بوشهر انگلیس ها اسلحه و مهمات و نفرات باو دادند که بشیراز مراجعت نماید،

در مراجعت قوام بشیراز چون عده‌ای از ژاندارم های ژاندارمری شیراز بقوام پیوسته بودند و راه فـرار بر علیقلی خان و پسر عمویش غلامرضا خان «برادر کلنل محمد تقیخان» از هر سو بسته شده بود باقدام مذاکورهٔ در بالا مبادرت ورزیدند.

قوام شیرازی نیز بکیفر خود رسید باین معنی کـه در چند کیلو متری شیراز از اسب در غلطید و مرد .

او در گذشت و این خبر بغلامرضاخان و علیقلی خان رسید . باوجودی که درمیان باغی بمحاصره افتاده بودند بازهم مقاومت میکردند . متأسفانه

بقیه پاورقی در صفحهٔ ۲۶۱



از چپ براست نشسته ۱ـ کلنل علیقلیخان ۲ـ سرلشکر کوپال

بموجب حکم ۱۷۶ مورخ غرهٔ ذیقعده ۱۳۳۸ بریاست ژاندارمری خراسان منصوب ودر ۲۵ ذیحجه ۱۳۳۸ در مشهد کرسی ایالت خراسان بااین سمت مشغول خدمتگذاری میشود و در این وقت سی ساله بوده‌است.

واما نسب او :

بطوریکه از کلیشهٔ نسب‌خانوادهٔ پسیان «بعد ازمهاجرت از قفقاز» ملاحظه‌ومستفادمیفرمائید جد بزرك کلنل محمدتقیخان مرحوم رستم بیك مهاجر

اصلی بوده که بنا بگفته و نوشتهٔ کلنل پس از انتزاع ۱۷ شهر قفقاز از ایران زیر بار رعیتی روسها نرفته مانند خانوادهٔ بهمن میرزای بزرك وسایرین مهاجرت را بهمه چیز ترجیح واصالت ذاتی وصمیمیت خود را نسبت بوطن مألوف «ایران» ثابت نمودند .

مرحوم مهدیقلیخان یکی از فرزندان رستم بیك ودارای سهٔ اولاد ذکور بنامهای ۱ ـ محمد علی خان میرپنج ۲ ژنرال حمزه خان ۳ ـ یاور محمد باقر خان عنایت السلطان پدر کلنل محمد تقیخان و غلامرضا خان بوده است .

از رستم بیك مهاجر اصلی فرزند دیگری بنام عباسقلیخان مظهر بوجود آمده بود که یکی از شعرای نامی ایران محسوب میشود همانطوریکه که در در کلیشهٔ شجرهٔ نسب خانوادگی نیز مندرج است این شاعر بزرگوار نیز درخراسان بدست اشرار آن سامان درسالیان دور کشته شده .

از غزلیات مظهر که عموی عنایت السلطان پدر کلنل محمد تقیخان محسوب میشودسه غزل بدست مؤلف رسیده است که بملاحظهٔ سلاست وروانی ، درج آنرا بعاشقان ادبیات ایران هدیه‌ای تلقی وامیدوارم مطبوع نظر وطبع صاحبان ذوق قرار گیرد .

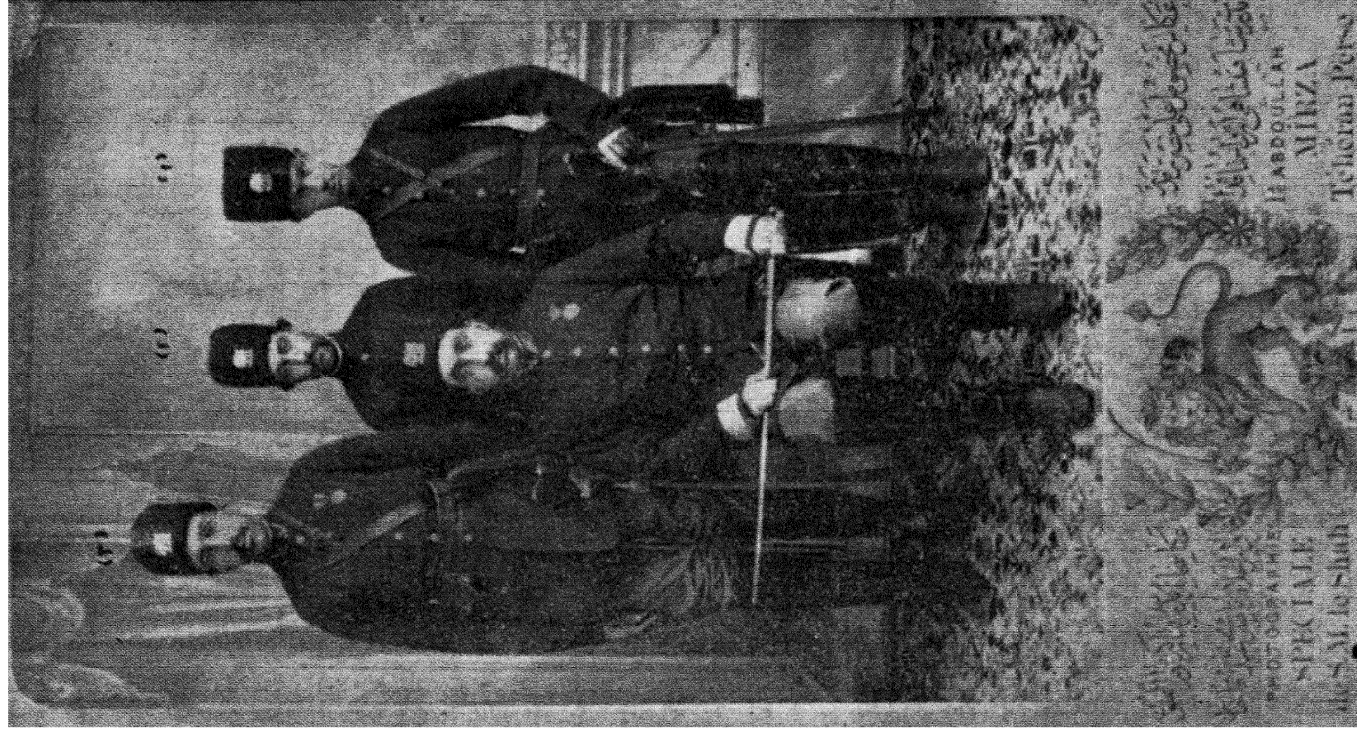
بقیهٔ پاورقی از صفحه ۲۵۹

چون راهها از هرسو بسته شده بود برای این مقاومت اثری مترتب نبود ناگزیر سعادت رادرخود کشی تشخیص ومانند امان‌الله‌میرزا جهانبانی که‌در تبریز خود کشی کرد ویا کلنل فضل‌الله خان که‌شرح خود کشی‌او گذشت‌در این تصمیم قویدل شدند . اینکار هنگامی بمرحلهٔ عمل در آمد که ابراهیم قوام پس از در گذشت پدر وارد شیرازشده و چندنفرازژاندارمری‌وعده ای از ملیون احرار وآزادیخواهان فارس را اعدام نموده‌است! در کتاب های: فارس وجنك بین‌الملل، دلیران تنگستانی تألیف آقای آدمیت نام‌شهدائی مانند سلطان مسعودخان وسلطان معاضد وعدهٔ دیگر برده شده .

اینها هستند که اکنون جزو رجال صدر مشروطیت درجلوفرزندان شهداء راه‌آزادی هرروز رژه میروند !

اینها وامثال اینان بودند که انقلاب مشروطیت مارا متوقف ونارس ساختند ؟!

ای آزادی بنام مقدس تو ، چه‌ها که نشده‌و نمیشود ؟!



نشسته : مرحوم محمد باقر خان «عنایت السلطان» پدر کلنل محمد تقی‌خان ایستاده از چپ براست: ۱ ـ مرحوم محمدعلی‌خان میر پنج رئیس سلسلهٔ ذهبیهٔ تبریز ۲ ـ مرحوم ابراهیم پسیان پدر سرهنگ قاسم پسیان ۳ ـ مرحوم مهدیقلی خان فرزند ارشد ژنرال حمزه‌خان

غزل اول

ای بسا ناله که در پیش طبیبان کردم
تا دل خونشده را قابل درمان کردم

هرگز از تیر ملامت مژه برهم نزنم؛
تا که دل را هدف ناوك مژگان کردم

نالهٔ مرغ سحر قوت تأثیر نداشت
آه از آن ناله که من در شب هجران کردم

در ره کعبهٔ مقصود بجای گل وصل
دامن خویش پر از خار مغیلان کردم

تا بجمعیت خاطر گذرد عمر عزیز
دست در حلقهٔ آن زلف پریشان کردم

خار بر چشم من ای گلبن تر دور از تو؛
بیتو گر عزم تماشای گلستان کردم

مظهرا طفلم و نادانم و بیخود لیکن
ای بسا خاك که بر دیدهٔ پیران کردم

غزل دوم

نه غم از کفر و نه اندیشه ز ایمان دارم
بار عشقت کشم ای مغبچه تا جان دارم

کودکان از پس و زنجیر کشان اندر پیش
طرفه جمعیت از آن زلف پریشان دارم

ای عمارتگر ویرانهٔ دلها، من نیز؛
اندر این شهر یکی کلبهٔ ویران دارم

در یکی حقهٔ دل مهر دوصد خیل پری
من جم مملکت عشقم و پنهان دارم

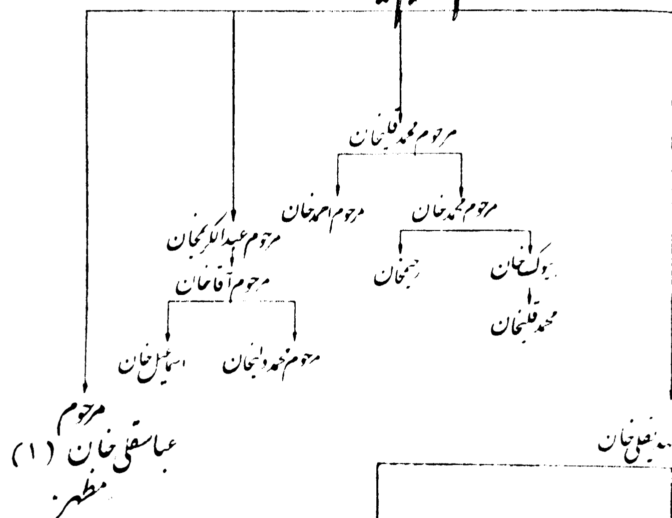
من و با خاطر مجموع نشستن هیهات؛
که سر و کار بدان زلف پریشان دارم

بخت برگشته و لخت جگر و چشم پر آب
بهواداری آن صف زده مژگان دارم

من و از بندگی خواجه گذشتن مشکل
در سر بندگیش بر همه فرمان دارم

کاش روزی سر زلف تو بدست افتادی
گفتمی آن گله ها کز شب هجران دارم

شجره نسب خانواده پسیان بعد از مهاجرت از قفقاز



مرحوم عباسقلی خان (۱) مظهر

مرحوم باقرخان عنایت السلطان (۲)

مرحوم محمدتقیخان میرپنج (۳)

مرحوم ژنرال حمزه خان (۴)

۱ــ عباسقلی خان شاعر توانائی بوده شغل دولتی نیز داشته است در مشهد وفات یافته است [illegible] دیوان کوچکی مشتمل بر قصائد و غزلیات دارد که چاپ شده است.

۲ــ مرحوم باقرخان علاوه بر سه پسر دارای دو دختر بوده که مرده‌اند [illegible] عده‌ای از آنان باقی مانده منجمله علی اکبر جوانشیر و محمدتقی جوانشیر.

۳ــ مرحوم محمدتقیخان میرپنج [illegible] دارای طبع شعر بوده است. [illegible] بطبع رسیده است.

۴ــ مرحوم ژنرال علاوه بر اولاد مذکور سه دختر دارد که همه در حال حیاتند.

مظهر این طرفه غزل خواند چومعشوقه شنید
گفت من نیز یکی گفته بدینسان دارم :

من بت اشگریم خنجر و خفتان دارم
بافته طره و بر تافته مژگان دارم
عاشقان را کشم و بارد گر زنده کنم
که بکف تیغ و بلب چشمهٔ حیوان دارم
مظهرا رقص کنان رو بدر شاه و بگو
که چنین لعبت شیرین غزلخوان دارم

غزل سوم

تا چند در شکنجهٔ هجران گذاریم
ای آفت قرار ببین بی قراریم
پامال باغبانم و سرکوب عندلیب
آخر ترحمی بکن ای گل بخواریم
منصور دار عشقم و ترسم که عاقبت
در پای دار می کشد این پایداریم
اسبم رمید پیل اجل شاه مات شد
بگریست صد پیاده بحال سواریم
یاری نکرد بخت که بینم جمال یار
وقت است ای اجل که بیائی بیاریم
ایسیل اشک رو که حلالت نمی کنم
الا بکوی دوست اگر میگذاریم
گفتی که مظهر ازچه بنالی بروز وصل
ترسم که یار بر شب هجران گذاریم

کلنل محمد تقیخان نیزطبع شعر را از مرحوم مظهر ارث برده بود ، آقای حسینعلی بسیان دریکی از یادداشتهائی که بنام مؤلف ارسال داشته اند چنین می نویسند : «یکقطعه شعر که بخط مرحوم کلنل واثر طبع خود ایشانست و باید درسن ۱۷ یا ۱۸ سالگی آنرا سروده باشند تقدیم حضورمی دارم غزل مذکور درمدح مرحوم مجدالاشراف رئیس سلسلهٔ ذهبیه است . وشرح لازم را خود مرحوم کلنل درذیل ورقه مرقوم داشته اند.»

باتوضیحی که درابتدای این فصل در بارهٔ هوش سرشار فراست و کیاست کلنل دادم ، هیچ بعید نیست که درهمان سنینی که آقای حسینعلی بسیان نوشته اند اشعاری را که کلیشهٔ آن در صفحهٔ ۲۷۶ درج است ، سروده

عرض شود

بسم الله الرحمن الرحیم

ای سید والدین یا ای نسیم محمد شرف | [illegible] یا ای نسیم محمد شرف

ای جسم و هم جانم تویی هم جان و دنیا هم تویی | هم دین و ایمانم تویی ای نسیم محمد شرف

من عاشق روی توام [illegible] | [illegible] ای نسیم محمد شرف

[illegible] | [illegible] ای نسیم محمد شرف

[illegible] | بر جمله [illegible] دلبر تویی ای نسیم محمد شرف

تا چند دل [illegible] | بر عاشقان [illegible] ای نسیم محمد شرف

[illegible] | [illegible] ای نسیم محمد شرف

تا چند دل [illegible] | [illegible] ای نسیم محمد شرف

[illegible] | در عشق حیدر [illegible] ای نسیم محمد شرف

کن یک نظر در دلبری ای شه جلال الدین ما

تا [illegible] ای نسیم محمد شرف

عرضیست که خادم [illegible] محمد [illegible]

محمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

و نوشته باشد .

علاقهٔ کلنل بادبیات فارسی فوق‌العاده بود، در کاغذی که بشاهزادهٔ یحیی میرزا ایرانپور نوشته چنین مینویسد : «فارسی زبان شعر وادب‌است وباآن هردل سخت رامیتوان نرم کرد» (۱)

سرود زیر را که شاگردان دورهٔ اول ودوم مدرسهٔ ژاندارمری‌خراسان غالباً بحال‌انفرادو یابطور دسته جمعی ودرحال عبور ازخیابانها میخواندند اثر طبع کلنل وحتی نت آنرانیزخودش ساخته بود.

«گر مانداریم شمشیر و تفنگ   دشمن برانیم بامشت و باسنگ
دیگر بس است این همه مدارا   دشمن برانیم از ملك دارا
دیگر بس است عیش و نوش و مستی ... الخ »

قدر مسلم این است که نسبت بادبیات فارسی و موسیقی ایران بسیار علاقه داشت واگرطناب‌عمرش باتیغ‌قداران ونابکاران بریده نمیشدممکن میبود برای تکمیل هنر کوشاشود .

٤ ـ آخرین مصاحبه نگارنده

در اواسط تابستان سال ۱۳۰۰ که کلنل دارای ۳۱ سال‌واندی عمر و در عنفوان جوانی و شادابی بود ، مجدداً بوی تکلیف شرکت دراجتماع و اختیار تأهل شد ، این بار پیشنهاد کننده اسدآقا زوار بود .

در آنموقع نگارنده۱۸ ماه‌میشد که وارد خدمت ادارهٔ فوائدعامه، تجارت و فلاحت ایالتی خراسان شده و در ساختمان های ادارات دولتی منجمله ادارهٔ ایالتی و انبار غله ، طبق قانون نظارت داشتم .

در آنعصر هر گاه نام قانون ، در نزد طرفداران قانون و آنانکه بمشروطیت‌ایمان باطنی داشتند برده میشد ، اگر اغراق‌فرض‌نشود گوینده و شنونده باحترام این کلمهٔ‌مقدس برمیخاستند ، با وجودیکه‌تشکیلات‌قانونی تحت الشعاع‌والی‌ایالت ودستگاه اوقرار داشت ، مع‌الوصف‌آزادیخواهان و بعضی از اشخاصی که کوزه سوادی داشته‌و روزنامه خوان‌بودندبرای قانون فوق‌العاده احترام قائل و قانون را نیز مانند وحی آسمانی مقدس میپنداشتند ، آری در آنزمان قانونی که با خون پاك جوانان وطن‌نوشته شده بود ، خیلی تازگی داشت و مانند امروز بتحلیل نرفته و یا تضعیف نشده بود !

آری بحکم قانون‌درساختمان‌وتعمیرات ادارهٔ‌ایالتی خراسان نظارت داشتم ، کلنل محمد تقیخان هم باوجودیکه‌در کوران قیام بود کارفراوان

---

۱ ـ رسالهٔ ایرانشهرصفحهٔ ٦٦

داشت اغلب بسر کشی میآمد ، بکرات با کلنل تماس حاصل و بزبان مادری با هم مذاکره کرده بودیم ، من نیز مانند او بموسیقی و فن تآتر و تآتر نویسی علاقه مند بودم .

یکروز عصر که در همانجا اشتغال بوظیفه داشتم ، از دور هویدا و رفته رفته بمحل کارگاه نزدیك شد ، من برعایت ادب چند قدمی جلو رفته از روی خلوص عقیدت سلامی کردم که تاحدی توأم بتعظیم بود پس از احوال پرسی گفت : من عقیده دارم ادارهٔ ایالتی را از اینجا بمحل دیگری که تازه ساز باشد منتقل کنند ؛ چقدر میتوان بمرمت این ایوان بی شکسته پرداخت ! مضافاً باینکه ؛ از این محیط ایالتی بوی استبداد میآید ، گوئی در اینجا جنایاتی رخ داده است و ارواح مقدسی را عذاب کرده اند ! روح منهم در عذاب و مدام در حال تلاطم هستم ، آنی راحت نمیشوم ، این اضطراب ناشی از تأثیر محیط استبدادی اینجاست ، گفتم تأثیر محیط ؟ گفت آری تأثیر محیط مگر شما باصل تأثیر محیط معتقد نیستید ؟ گفتم محیط چه تأثیری در انسان میکند ، نظرم این بود که استفاده و استفاضه کنم و واقعاً من از مصاحبهٔ با او لذت میبردم و بر معلوماتم افزوده میشد ، گفت معلوم میشود در این رشته یا فاقد اطلاعات هستید و یا اطلاعات کاملی ندارید ، اجمالا میتوان اینطور توجیه کرد :

مثلا اگر یکنفر انگلیسی در هندوستان با یکزن هندی ازدواج کند و یا با زن هم نژاد خود در هندوستان مدتی نشو ونما نماید ، قطعاً محیط هند در طفل او اثرات لازمهٔ همان محیط را باقی خواهد گذاشت و بالعکس اگر یکنفر هندی در لندن ، در همین ایران عزیز خودمان مردمانی که در ساحل دریا ، یا کوهستان ، و یا نقاطی که در دشتهای وسیع واقع شده اند سکونت دارند از حیث روحیه و اخلاق و هوش و فراست کاملا متفاوتند تلالؤ آفتاب در هر یك از این نقاط یکسان نیست ، هوا و فضای آسمان نیز در همه جا یکنواخت نمیباشد ؛ در همین خراسان از طوس حکیم ابوالقاسم فردوسی بر میخرد و حماسه سرای بزرگی میشود ، که حماسه های او بویژه در هر مرد سلحشوری ایجاد روح شجاعت ؛ شهامت ، رشادت و غیرت مندی میکنند ، از نه شاهپور خیام بوجود میآید ، که عالم ریاضیات را مرهون تدقیقات و تحقیقات خود میسازد ، حافظ و سعدی از آسمان ادبیات شیراز طلوع میکنند و درس زندگی را بابناء انسان میاموزند ، از مراغهٔ آذربایجان شمس تبریزی پدیدار میشود که روح خود را در ماوراء جو بجولان آورده سیارات را پس و پیش وزیر ورو میکند و در زیج خود مینشیند وانقلابی در عالم

نجوم بوجود میآورد تاکاراو بجائی میکشد که ملای رومی باآنهمه فضائل و کمالات مریدش شده بسویش میشتابد تا ببیند آنکسی که کار زمین را ساخته و بکار آسمان پرداخته، چه وجود خارق العاده‌ای است، از همدان بوعلی سینا بیرون میآید و عالم فلسفه و طب را مدیون خود و آثارش میسازد، این راد مردان ایران در نزد ملل دیگر هریك روی ذائقهٔ اهالی واثرات همان محیطها، دارای احترام ویژه‌ای میباشد؛ مثلا خیام را ملل انگلوساکسن دوست میدارند و جزوه‌های کوچك رباعیاتش را در «پوشت» خود روی قلبشان جامیدهند، خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، طرف علاقهٔ سرشار «گوته» شاعر ونویسندهٔ بزرگ آلمان است سعدی استادزندگی را نژاد ژرمن میپرستند، فردوسی در یك ششم خاك جهان یعنی روسیه مورد تکریم و تعظیم خاصی است وقس علیهذا.

کم کم غروب میشد، کارگران باحترام او هنوز دست از کار نکشیده بودند من باتمام دل بسخنان او گوش میدادم، پس از لحظه‌ای، مجدداً آغاز سخن کرد و گفت: همین خراسان که مهد دانش وادب، خانهٔ فردوسی و خیام وجامی وعطار است؛ محیطی است که، علاوه بردانشپروری محیط سلحشوری وموجد سرداران نامی است، ازاین سامان همیشه مردان غیور وسلحشور برخاسته وپرچم استقلال ایران را بدوش کشیده اند، اینها همه ناشی از اثرات محیط است وقتی خوب دقت کنیم می بینیم خراسان محیط بسیار مستعدی است، از این سامان پهناور سرداران وسلاطینی مانند ابو مسلم خراسانی طاهر ذوالیمینین، یعقوب لیث صفاری، اسمعیل سامانی، سبکتکین غزنوی الب ارسلان سلجوقی، جلال الدین خوارزمشاهی ونادرشاه افشار برخاسته‌اند.

بنا بر آنچه گفتیم، اگر من دعوی کنم که ازاین محیط ادارهٔ ایالتی همین محیط کوچك بوی استبداد میآید خطا نگفته‌ام، این محیط کوچك سالیان دراز محل جلوس حکام استبداد بوده، ولی خراسان بنحو اعم موطن شمرای نامی وسرداران جلیل القدری است که یك یك اسم بردم.

گفتم مشغلهٔ زیادهم ..... کلامم راقطع واظهار داشت:

- نه؛ مشغلهٔ زیاد بجای خود محفوظ، باوجودیکه مزاجم سلامت است احساس خستگی روحی میکنم. بدرختی که نزدیکش بود تکیه داد، کلاهش را ازسر برداشت، با دستمال عرق پیشانی وصورت را خشك کرد وچنین گفت:

- شمامتأهل هستید؟

- خیر.

ـ چند سال دارید ؟
ـ نزدیك به ۱۹ سال
ـ کی وارد خدمت شدید ؟
ـ ازحوت ۱۲۹۸
ـ چرا ترك تحصیل کردید ؟
ـ بمناسبت فوت پدر وناگزیر از، تکفل مادر وبرادر کوچك
ـ در این صورت حق دارید ، اما با وجود اشتغال می توانید ادامهٔ تحصیل بدهید .
ـ در ساعات خارج ازسرو بس ادامه میدهم .
ـ طاهباز میگفت شما بموسیقی و تصنیف تآتر هم علاقه دارید همینطور است؟
ـ آری .
ازآثار «شیللر» چیزی که ترجمه شده باشد خوانده اید ؟
خیر ، تا کنون ندیده ام .
ـ یکی ازآثار شیللر بنام « خدعه وعشق» ترجمه شده میدهم آنرا بخوانید بد نیست .

بطرف دفتر خود روانه شد ، منهم پشت میزی که نزدیك کار گاه بود رفته بتنظیم صورت کار گران پرداختم ؛ دیری نپائید که بشتاب بر گشت و کتابی را که گفته بود بمن هدیه کرد ، درموقع مراجعت گفت پس از تعطیل کار صورت های کار کرد رامانند هرروز بیاورید ببینم .

پس ازرفتن کلنل، کار گران دست از کار کشیده و بشستشوی دست وصورت پرداخته بودند ، صورتهای کار کرد را مانند همیشه چند نفر بنا و نجار و آهنگر مهر وسایر کار گران عموماً انگشت زدند .

اوراق راجمع آوری کرده بطرف دفتر کلنل روانه شدم ، پس از تحصیل اجازه واردوصورتها راتسلیم کردم . ازصدر تاذیل تابلها را بدقت وارسی کرد و گفت: درمیان این جمع یکنفر باسواد نبود ؛ بازهم همه مهر کرده ویا انگشت زده اند ، افسوس چند سال از مشروطیت ما میگذرد هنوز معارف واقعی نداریم ، اگر همین صورتها را مقیاس قرار دهیم تصور می رود شاید پنج درصد جمعیت ایران باسواد باشند ، باید قبل از هرچیز بفکر بالا بردن سطح معارف بود .

دراینموقع اسدآقا زوار اجازه خواست ، بمن هم اجازه جلوس داد درفاصلهٔ نسبتاً دوری نشستم ، اسدآقا وارد شد وپس از تعظیم بمحلی که کلنل هدایتش کرد نشست ، یك تسبیح شاه مسعودی ریز دردست داشت ،

کلنل پس از احوالپرسی بزبان مادری باو گفت : بشما نگفتم این تسبیح وقت شما را تلف میکند دور بیندازید ، اسدآقا فوراً خود را جمع وجور کرد و گفت: ببخشید فراموش کردم، عادت شده است، چشم، اطاعت میکنم، تسبیح را درجیب گذاشت ، اسدآقا غافل از اینکه منهم آذربایجانی هستم شروع بصحبت کرد ،

ـ قربان در بارهٔ صبیهٔ ... چه تصمیمی اتخاذ فرمودید . بطوریکه تحقیق کردم دوشیزه‌ای است بسیار زیبا ، فاضله ؛ باهوش ؛ خوش اخلاق واز همه مهمتر اصیل .

ـ دراینکه ماهم مانند پدران خود مدیون جامعه هستیم ، حرفی نیست ، همانطوریکه دراوائل ورود بمشهد درمنزل حاج رحیم آقا بایشان وخانمشان گفتم اصولاً سرباز باید دراختیار تأهل تعمق کند ، ازشمامیپرسم آیا اینکار حالا برای من زود نیست ؟

ـ خیرقربان گمان کنم قدری هم دیر شده .

ـ منظور مرا درست تفهیم نکردید ، میگویم باوضع فعلی که من در خط آتش هستم ، اینکار چه صورت وچه ضرورتی دارد؟

ـ منافات ندارد .

ـ عجب ؛ چطور منافات ندارد ، سربازی که حساب عمرش را واو بطور تقریب هم نمیتواند حدس بزند ، چگونه میتواند بچنین کار مهمی دست بزند .

ـ شنیده‌ام گاهی درفرونت ها هم ازدواجهائی رخ داده‌است ، آنها چه عیبی داشته اند ؛

ـ آنها بعقیدهٔ من مرتکب جنایت شده اند واینکارشان منطبق بااصول اخلاق نبوده است ، بهرحال آقایان دراینکار باید بیشتر بیندیشید .

ـ بچشم ، ولی اینکار خیر ، محتاج بفکر زیاد نیست ، بنده افتخار میکنم که مانند برادر بزرگ حضرت اجل باتحصیل اجازه مقدمات این امر خیر رافراهم سازم ، آرزو دارم ، آرزو !

کلنل بطورمنفی سررا بالا برد وسپس زنگ زد ، چای خواست ، اندکی باوراق روی میزخود وررفت. باتلفن صحبت کرد تاچای آوردند پس ازصرف چای حرکت کردم ؛ گفت سخنان مرا شنیدی ؟ فوراً منظورش رادریافته گفتم خیر ؟ گفت آفرین بازشمارا خواهم دید خوش آمدید ، تاابلهار اگرفته ازحضورش مرخص شدم

۵ - عروسی کلنل

بطوریکه قبلاازنظر خوانندگان گرام گذشت ، کلنل محمدتقیخان نسبت به پیشنهاد حاج رحیم‌آقا بادلائلی که بیان نمود ، تسلیم نشد.

پیشنهاد اسدآقا رانیز بنحویکه ملاحظه فرمودید رد کرد ؛ رفته‌رفته این اندیشه درمغز رفقای نظامی اورسوخ یافت وچند نفر ازآنها در صدد انجام امر خیری برآمدند که دررأس همه کلنل اسمعیل‌خان قرارداشت و ایشان کلنل را وادار نمود که حتماً بایدتأهل اختیار کند.

چون کلنل ، برخلاف سلف خود جوانی بسیار باانضباط ، خشن وشاید بزعم بعضی‌ها گوشت تلخ هم بود، تصور میرفت بااختیار تأهل تسکینی در روحیهٔ او ایجاد گردد واگردرانداک خشونت او زوالی پدید نشود لااقل تخفیفی حاصل خواهدشد ، سخت گیریهای اودرامور وحسن انتظام کارهای مربوط ژاندارمری شدت مییافت : اکثراً معتقد شده بودند که اورا باید متأهل ساخت ودرانجام اینکار نیز خیلی مصر شده بودند.

از آقای اسمعیل بهادر درحضور آقای عبدالقدیر آزاد نماینده مجلس شنیدم با اصرار زیاد دختریکی ازخانواده‌ها را برایش عقد میکنند و بطور غیررسمی و خیلی خصوصی جشن گرفته میشود و ایشان دراین شادی « بشکن » میزده‌اند.

گفتند ، دو سه ساعت از شب گذشته کلنل را باطاق عروس هدایت کردیم ، ازرفتن امتناع میورزید ! تصور کردیم ایشان‌هم مانندهمه داماد ها گرفتارخجلت شده ویاحضورما ، مانع ورادع شده‌است ، لذامن ویکی‌دو نفر ازهمقطاران باتحصیل اجازه مرخص شدیم.

هنوز وارداطاق خواب خود نشده بودم ، عباس پیشخدمت کلنل آمدو اظهار داشت : احضار فرمودند ؛ بشتاب نزد کلنل رفتم و گفت :

دوشیزه‌ای‌است بسیارزیبا ورشید ، آثاراصالت ومعصومیت ازصورتش هویداست ، ممکن‌است اخلاق او هم مانند قیافه‌اش خوب باشد اما افسوس ، من بطور اضطراب گفتم :

- افسوس که چه ؟

- افسوس که ، هرچه فکر میکنم ، بادرنظر گرفتن آیندهٔ پراضطراب ووحشتناک نمیتوانم خود راراضی کنم که برای فرونشاندن آتش شهوت ، سرمایهٔ اولیهٔ دوشیزهٔ بیگناهی را بربایم.

- این دوشیزه شرعاً بشما تعلق دارد ، اگر بخواهید در اینموقع و این مورد بخصوص تحت تأثیر عواطف واحساسات قرار بگیرید ، نه برای

شما و نه برای دختر وخانوادهٔ او ، خوش‌آیند نخواهد بود ، گفت بنشینید موضوع مهم است . در کنارش نشستم بگفتار خودادامه داد :

ـ اتفاقاً همان احساسات وعواطف رقیق است که دراین وقت شب مرا وادار باندیشه کرده‌است . من‌وقتی وارداطاق دوشیزه شدم ، جنك عقل وشهوت درگیر شد ، باخود گفتم‌من فعلا درخط آتشم ، معلوم نیست زنده بمانم ویا کشته شوم ، بنا براین انسانیت اجازه نمیدهد سرنوشت یکدختر عفیفی‌را بحوادث بسپارم واحیاناً بادست خودبآبرو و شرافت سربازی‌خود لطمه بزنم ، نه ! باملاحظهٔ این نکات دقیق تنها زیستن بهتر واولیتراست عقیده دارم او؛ وخانواده‌اش را راضی کنید ، ازاین وصلت که هر آن بوی فصل الزامی‌از آن‌استشمام‌میشود ،انصراف‌حاصل کنندوازاین زحمت که بر اثر اصرار وفشار هم‌قطاران بآنها داده‌ام پوزش بطلبید.

بالاخره‌آقای بهادر ، فامیل دوشیزه را راضی میکند که عجالتاً با پیشنهاد کلنل موافقت کنندوضمناًوعده میدهد که هرگاه‌موفقیت‌نهائی‌حاصل و کلنل‌فراغتی بدست‌آورد البته تجدید عقد ممکن خواهد بود ، بادادن‌این وعده وامیدوار کردن آنها باپرداخت تقریبادویست تومان مهریه همان‌شب این دوشیزه را مطلقه و بمقتضای جوانمردی عمل میکند .

۶-فواید ادارات

رفتار بامردم

قطع رابطهٔ باتهران کوچکترین تأثیری در گردش چرخهای ادارات دولتی ننموده بود .هریك ازادارات بوظایف قانونی خود عمل میکردند.

مالیهٔ خراسان که زیر نظر مسیو دبوا اداره میشد ، همچنان بجمع آوری مالیات وپرداخت مخارج ادارات برطبق بودجه‌های مصوب مشغول ودیناری علاوه بر بودجه بهیچکس نمیداد ، اختلاف نظراوهم باقوام‌السلطنه بر سراین بود که درمقابل دریافت وجوه بودجهٔ ژاندارمری حسابی داده نمیشد وطبعاً رئیس مالیه درمقابل قانون مسئول وهیچگونه خرجی رابدون مجوز قانونی نمیتوانست تعهد کند ، برای هروجهی قاعدتاً سندخرج‌واقعی وحقیقی‌مطالبه‌میکرد.چون‌دراین‌موردقبلا‌بحث‌شده‌بی‌نیازازتوضیح بیشترم .

اگر مسیو دبوا بکلنل ارادت داشت‌نه ازلحاظ قدرت وسلطهٔ‌او بود بلکه ازنظر احترام بقوانین، خاصه قوانین دخل وخرج مملکت بود. کلنل دردادن حساب واقعی‌تسلیم محض وبلکه درمصرف همان بودجهٔ‌اختصاصی ژاندارمری هم کمال صرفه جوئی را ملحوظ میداشت .

صحت این موضوع پس از خاتمهٔ کار وعزیمت مفتشین اعزامی از مرکز فی الجمله آقای اشتری کاملا معلوم ومسلم شد که جزحقوق دیناری اضافه برداشتی وجود نداشته است ؛ زیرا نه‌آنهائی که دراطراف کلنل بودند اهل اخذ عمل ونه دبوا کسی بود که پول دولت راهدربدهد .

پس‌ازختم قیام‌به‌خوشکیش‌رئیس‌مباشرت ژاندارمری گفته بودند‌بیش ازیکملیون تومان قبض های علی‌الحساب ژاندارمری بامضاء‌مرحوم‌کلنل بحساب رفته چنانچه موافقت کند اسناد مربوط به‌آنراهم مجدداً بحساب‌می گذاریم وپول‌آن رالوطی خور میکنیم . اوجواب‌داده بود همانطوریکه‌در درزمان حیات آن فقید خیانت نکردیم حالا هم‌آبرو واحترام امضاءاو را حفظ خواهیم کرد .

رفتار بامردم ؛ خوب‌حرف‌زدن وبااحساسات وطن پرستانه‌سخنرانی کردن وتحبیب مردم ازخصائص ذاتی کلنل بود .

جماعتی که دوستش داشتند ، اورا اهل درد وطن تشخیص داده‌ودر



آقاخان خوشکیش

گفتار او اثر نیك دریافته بودند وهمین مردم کاملا میدانستند که کلنل نه دزد است ونه دزدپرور ؛ سختگیر است وشدیدالعمل ، مخالف راهم البته حبس میکرد . بدیهی است هر کس جای او بود نمیتوانست جزاین بامخالف و دشمن وحتی باشاعری که برخلاف سنن ادبی بناموس او ناسزا گفت رفتار نماید ادیب باید شرط ادب نگهدارد ـ نه هرچه لایق ریشش بود کند تقریر(۱)

۱ ـ از گفتار عارف بسلیمان نظیف شاعر ونثر نویس ترك .

سرموفقیت کلنل درطریق پیشرفت کارهای نظامی وحسن جریان ادارات ومهمتر ازهمه جلب قلوب توده های ستمدیده ناشی از :(گر بود« بهر وطن» صد نوحه گر .آه حاحب درد راباشد اثر) بود !

۷ـ جنگهای محلی

اردوی کاوه و چریك

دردوران قیام ضرب شصت کلنل را عده ای ازاشرار بنام که اسامی آنها قبلا گذشت وهمچنین عده ای ازخوانین محلی خراسان که با قوام سروسری داشته ودرولایات بساط خان خانی راگسترده ودرواقع یکنوع ملوك الطوایفی ایجاد کرده بودند ،چشیدند.

برخی ازاین خوانین باوجودیکه پی بقدرت ورشادت ذاتی کلنل برده بودند بازهم دست ازلجاجت برنداشته ، برای حفظ ثروت ایلقاری، حفظ مقام وزندگی مجلل بتجهیزقوای محلی علیه کلنل اشتغال داشتند!

استدلال آنها دراین باره این بود که اگر کلنل ازبین نرود، منافع ما بمخاطره خواهد افتاد. این استدلال آنها با منطق خودآنان ممکن بود جوردرآید زیرا بعضی از آنها که فهم و فراستی داشت، دانسته بودند که اگر کلنل حملاتش ادامه یابد و نیاتش یکی بعدازدیگری با بمرحلهٔ عمل گذارد آنها نخواهند توانست بزندگی اشرافی خود با آنوصفی که حتی درقرون وسطی هم معمول نبود ادامه دهند.

آری ! باآن تشکیلات منظمی که درخراسان بوجود آمده ومیآید ، دیگرممکن نبودفئودالیستهائی مانند شجاع الدوله. خان وفرمانفرمای مطلق قوچان ، طفل معصومی را بقفس شیر بیندازدتا درطعمه شدن طفل ودرندگی شر لذتی نصیب خان شود!

کلنل میخواست این بساط ظلم را درهم نوردد وبجای آن عدل و مساوات وبرابری وبالاخره قانون را برقرارسازد.

برای تکمیل این نیات مفید ومقدس دریك قسمت ازولایات خراسان صاحب‌منصب عالمی مانند ماژورعلیرضا خان شمشیر «مؤلف کتاب پیامبر» و حاج عباس خان سالاراشجع را انتخاب کرده بود.

جنگهای محلی این نقاط ابتدا منحصراً وسیله اردوی کاوه انجام می شد ولی پس ازاندکی یکی ازافسرهای اصیل چریك محلی نیز با قوای خود باین اردوافزوده شد. اینك تفصیل الحاق قشون چریك محلی‌را برای روشن شدن اذهان خوانندگان وبرای تکمیل گوشه ای از تاریخ این

قیام ذکر میکنم :



بین طایفهٔ تیموری دو تیره وجودداشت ، یکقسمت از این ایل پارتی شوکت السلطنه کلالی بودند و بمناسبت اینکه اوداماد شجاع الملك هزاره بود طبعاً درردیف هزاره هاقرار گرفته و برعلیه کلنل در برابر اردوی کاوه بفرماندهی ماژرعلیرضا خان شمشیر صف آرائی کرده بودند .

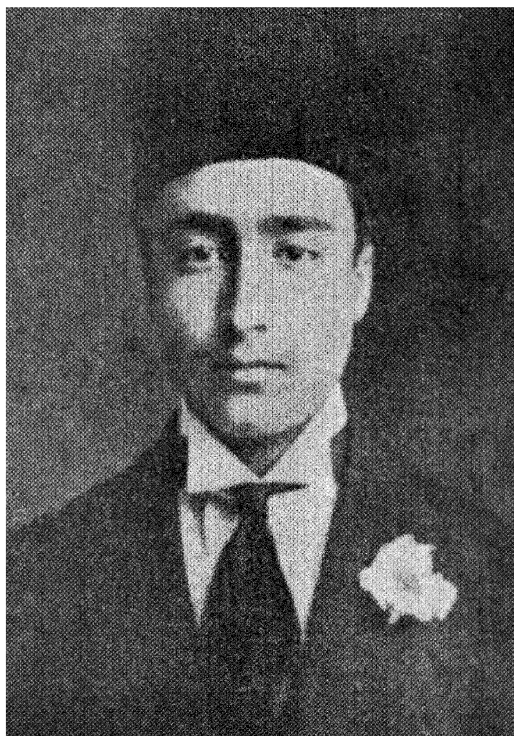
قسمت دیگر دستهٔ مرحوم حاج عباسخان سالاراشجع «پدر آقای دکتر تیمور کلالی طبیب وزارت فرهنك وانحصاردخانیات» بود که از مخالفین سرسخت حاج شجاع الملك هزاره بشمارمیرفت. این سالارمرد بسیارشجاع و بی باك ودرعین بی باکی مدبر وسیاس نیز بود . در آنموقع که همسایه جنوبی ما به تشکیل دولتهای کوچك قفقاز، ارمنستان، ترکمنستان و ترکستان اشتغال داشت ، سالاراشجع باغتنام فرصت دست بکارمهمی زد

این کارمهم واین اقدام شجیع سالاراشجع هنگامی آغاز و انجام گردید که نامبرده دربدوولایت قوام السلطنه ، حاکم سرخس بود.

حکومت سالاراشجع درسرخس مصادف با انقلابات روسیه وزدوخورد بولشویکها باقوای دنیکین ، و کلچاك ، وورانگل وغیره شده وبهوس میافتد که اوهم قسمتی از روسیه را تصاحب کند . با تشکیل یك اردواز سوارهای چریك محلی بدون اطلاع ودستورمقامات بالاتر بمرز روسیه حمله وسرخس روس را تصرف میکند وبصوب تاشکند رهسپارمیگردد. پس از تصرف سرخس واستقرارنظم درآنجا فقط وسیلهٔ تلگرافی قوام السلطنه را مطلع ساخت که : سرخس روس را متصرف وانتظامات را برقرار نموده اکنون بصوب تاشکند رهسپارم . »

این تلگراف مانند بمبی درمشهد کرسی ایالت خراسان منفجرشد و قضیه کسب اهمیت نمود . کنسول انگلیس باشتاب نزد قوام السلطنه رفته و اعادهٔ سالاراشجع را جداً خواستار شد و نیز از عواقب وخیم این اقدام قوام السلطنه را مستحضرساخت ! قوام السلطنه فوراوسیلهٔ تلگراف وحتی اعزام پیك ویژه ای سالار اشجع را ازپیشروی منصرف و بهرنحوی بوده اورا بسرخس ایران بازگشت میدهند . این بودیکی ازهنرنمائیهای این سلحشورمحلی خراسان .

سالاراشجع پس ازآغازقیام بملاحظهٔ سوء ظنی که باومیرفت به - دستور کلنل محمدتقیخان دستگیر ودرزندان بود . اززندان بکلنل محمد تقیخان پیغام فرستاد که بی جهة مرا زندانی کرده اید، من با برادرانم نسبت



مرحوم حاج عباس خان سالار اشجع، هنگام تحصیل در بیروت

بپارتی شجاع الملک هزاره مخالف وبلکه دشمنی داریم . اینك موقعی است که من خدمتگذاری کنم . بوسیلهٔ ملك ایرج رکنی که شوهر خواهرش بود ارتباط گرفت وجلب اطمینان واعتماد کلنل را کردواز زندان رهاشد .
نامبرده باسالار امجد افشار فرمانده پیاده نظام قبل از قیام همزنجیر واین دوتن بملاحظاتی بایکدیگر جداً قهر بودند ، شوهر خواهر سالار اشجع که وسیلهٔ التیام بین سالار و کلنل شده بود، هنگام خروج سالار اشجع از زندان آن دوتن را درهمان زندان آشتی داد .
پس از رهائی از زندان، کلنل حکومت خواف ، تربت جام و باخرز را باو محول واجازه داد که اردوئی تشکیل واز راه تربت حیدریه وخواف به شجاع الملك حمله نمایند تا باحملات گازانبری که از یکطرف اردوی

کاوه « بفرماندهی ماژرعلیرضا شمشیر» از طریق فریمان ، محمودآباد و تربت جام واز یکطرف سالاراشجع ازطریق تربت حیدریه ،علیك،خواف و باخرز تشکیل میشد ، بقلع وقمع قوای مخالف بپردازند .

سالاراشجع نیز کامیابانه حملات خودرا از تربت حیدریه آغاز وتا یوسف آباد « باخرز »مرکزشجاع الملك هزاره انجام داد که منتهی بفرار شجاع الملك بخاك افغانستان گردید .

آخرین جنگهارا ، سالاراشجع درحال چهل درجه تب انجام و بمحض ورود بیوسف آباد که مصادف باخروج قوای هزاره ازخاك ایران گردیده بود، **دارفانی را وداع گفت**،روحش شاد.

سالاراشجع درآخرین لحظات زندگی وسیلهٔ دکتر جوادخان که طبیب اردو بود بکلنل محمدتقیخان پیغام فرستاد که«من مأموریتم راانجام دادم تقاضایم این است که جنازهٔ مرا درخور احترامات نظامی تشییع فرمائید.»

کلنل نیزطبق تقاضا«وصیت» اوعمل کرد . پس ازحمل جنازهٔسالار ازیوسف آباد بمشهد ، چندین دسته موزیك ومتجاوزازدوهزار ژاندارم ، نمایندگان خارجی ، عموم کارمندان ادارات دولتی ، تجار ، پیشه وران ، شاگردان مدارس درتشییع جنازهٔ سالاراشجع شرکت نموده باتجلیل شایانی جنازه را بحرم مطهررسانده ودرآنجا بخاکش سپردند .

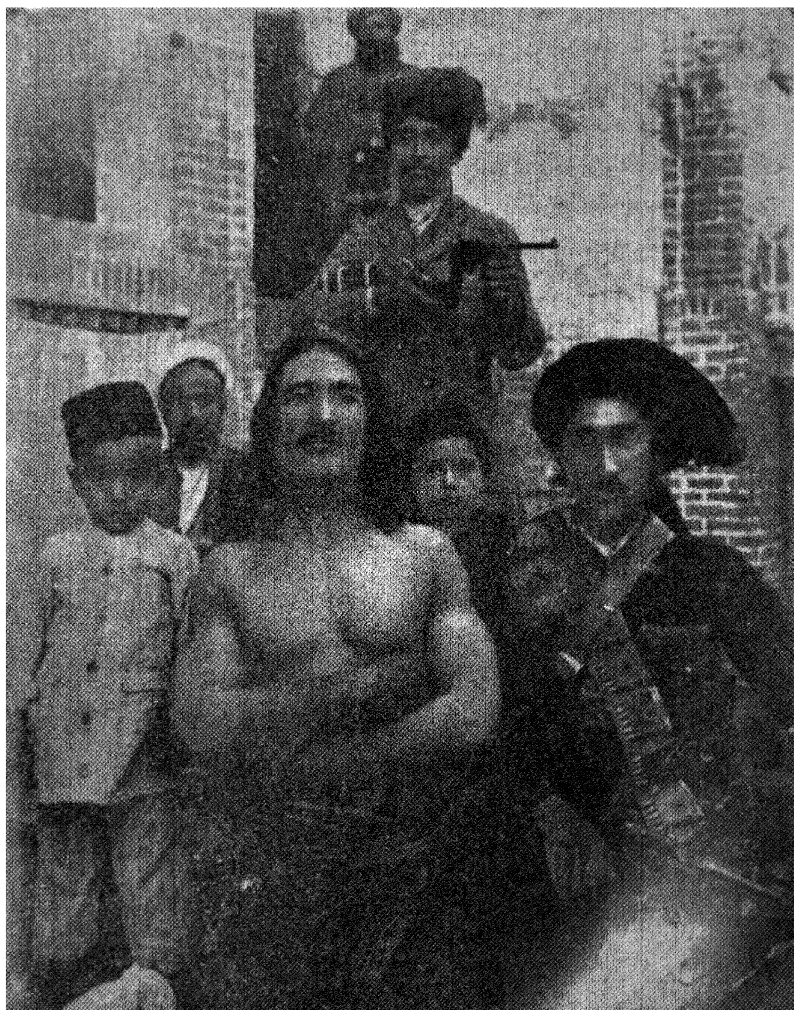
این تجلیل درتشییع جنازهٔ سالاراشجع بعقیدهٔ مؤلف بعداز تشییع جنازهٔ مرحوم کلنل محمدتقی خان بزرگترین تجلیل و تشییعی بود که در مشهد بعمل آمد .



فتوحات سالار ازیکطرف وفتوحات ماژرعلیرضاخان ازطرف دیگر امیرشوکت الملك علم راسخت بلرزه درآورده بود .

هنگامی که امیرشوکت الملك علم والی قائنات وسیستان بوددرهمان هنگام جنگهای محلی اردوی کاوه وچریك سالاراشجع کارحاج شجاع الملك هزاره را یکسره ساخت .

رشادت وشجاعت این اردوها درتاراندن پنجهزارسوارچریك شجاع الملك هزاره که بسرکردگی این اشخاص تشکیل میشد : محمد رضاخان رئیس ایل هزاره ، سالارخان بلوچ ، شوکت السلطنه تیموری داماد شجاع الملك هزاره ، سالارشجاع ، سیدحیدر« پهلوان» رئیس ایل بربری بگوش امیر شوکت الملك علم رسید . متعاقب این فتوحات ژاندارم



سیدحیدر «پهلوان» بربری

وقوای چریك، گزارش شکست طوایف قرائی در قلعهٔ «سنگان» وهمچنین
شکست سالارخان بلوچ فراری از فرونت باخزر و تربت جام در قلعهٔ «علیك»
بدست علم رسید بخوبی دریافت که بر خلاف دستور ۸۴۲۵ قوام‌السلطنه
بایستی با کلنل بامسالمت رفتار و گول بلف‌های قوام و مواعید میان تهی او را نخورد

امیر شوکت الملك مرد معارف پرورو با وجدانی بود ، از ابتدای این پیش آمد کاملا درجریان وارد ونیك تشخیص داده بود که کلنل محق است وقوام زورمیگوید. علم میدانست که ازروی غرض ومرض پیشنهادات حق وحسابی کلنل درمرکز، متعمداً وقعی گذارده نمیشود ! کوشا بود که شاید بتوان اقدامی کرد که هم غائله بخوابد وهم این جوان وطن دوست فدای مطامع واغراض و کین توزی نشود. بهمین جهت بود که آیة الله زاده خراسانی و حاج حسین آقاملك را به بیرجند دعوت کردتا بمشاوره پرداخته راه حلی بیابند .

درهمان ایام کلنل نیز برای سرکشی باردوها در گناباد متوقف بود برای روزهفتم میزان ۱۳۰۰ یعنی ۳٤ روز بعداز تلگراف قوام مبنی بر تجهیز قوا علیه کلنل که از نظر خوانندگان گرام در فصل نهم خواهد گذشت قرار ملاقاتی بین امیر شوکت الملك علم و کلنل محمدتقیخان در« گدار سلیمان » گذاشته شد.

چنانچه ملاقات آنها عملی میشد امید میرفت کار بمسالمت برگذارشود اما افسوس سردار معزز بجنوردی که فاقد پختگی و کاردانی امیرشوکت الملك علم بود باشتاب دستور قوام را بکار بست و پشت پا بقول وسوگند قرآن مجید زد و برای ابد ننگی در تاریخ جهة خود و خاندانش ذخیره کرد !



سردار معزز بجنوردی که دستش را بخون کلنل محمد تقیخان آلوده ساخت ! دست مکافات تا سر دار مجازات ، اورا تعقیب کرد . در پایان کتاب بگراور فصل انتقام ! مراجعه شود.

۸ ـ نشان پرچم کاوه

ماژر علیرضا خان شمشیر نیز، در جنگهای تربت جام، خواف و باخرز رشادت های شایان توجهی بخرج اد، درفصل پیش نوشتیم پنجهزارقوای چریك وتا حدی جنگندهٔ ایل هزاره ـ ایل بلوچ ایل تیمور وایل بربری را شکست داد و تا سرحد تاراند که آنهاناگزیر بخاك افغانستان پناه بردند.

دریکی از جنگهای محلی باخرز یکنفر از ژاندارمها کشته شده و ۱۱ نفر بسختی مجروح و بستری گردیده بودند.

شمشیر علاوه برروحیهٔ سلحشوری، دارای عواطف رقیق وقریحهٔ شاعرانه نیز بود، نامه‌ای‌ازجریان زد وخورد را درلفافهٔ ادب وبنحویکه کلنل را زیاد متأثر نسازد راپرت نمود ونسبت باین ژاندارمهای رشید علاقهٔ فراوان نشان داده وتلویحاً استدعای تشویق آنان را کرده بود.

باوجودیکه شمشیر باختصار نامه کوشیده وطوری نوشته بود که‌خواننده زیادتأثر حاصل نکند، معهذا در کلنل اثر سوزانی کرد، زیرا که مزهٔ سوزش گلوله را بکرات چشیده بود؛ درهمین حال این جواب را توأم با سرشك دیدگان خود بشمشیر نوشت:

و الخیل و اللیل و البیداء تعرفنا
السیف و الضیف و القرطاس و القلمی

برادرعزیزم بدت مباد گزندت مباد ودرد مباد، ساعت ۱۰ بعداز ظهر ۲٦ برج است‌درمیان تودهٔ کاغذهای متفرقه سرشك چشمم را که‌ازاثر عبارت مکتوب‌خصوصی‌شماروان شده بود پاك کردم میخواهم جواب‌بگویم آه چقدر ناگوار است که نمیتوانم عملیات نظامی پاره های قلب خود را برأی العین مشاهده کرده ودر پهلوی همقطاران با شرفم روی زمینهای لم‌یزرع خراب دراز کشیده و بهرصدای آخ که ازاصابهٔ گلولهٔ دشمن‌غارتگر تولید میشود یکی هم بالاخره مردانگی کرده بمن مصادف شود.

افسوس هزارافسوس که مشهدوطبقهٔ ممتازهٔ آن مانع نیل این آرزو است. چنانچه اگر چند ساعت دیررسیده بودم دیگر کار از کارگذشته بود رسیدم و بمثل معجزه‌سحرها راباطل نمودم. وشکرالله ثم شکرالله ماهدانا لشکراً النعم.

قربانت شوم یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور. کلبهٔ احزان شودروزی گلستان غم مخور، بلی شرافت وسعادت دیر یازود برمیگردد. ایرانی نمیمیرد ومحو نمیشود اگر ماهم نبینیم اخلاف ما خواهند دید برما

است که آنها را از ننگ ذلت خلاص نمائیم . آری ما باید جان بازی کنیم ما باید باهر کس که خائن وطن است بجنگیم واو اکثریت تامه داشته باشد، بی شبهه مادر این راه بموانع سهمگینی بر خواهیم خورد ، ما بایدریشه های ننگین خیانت راازجا کنده اصول اریستوکراسی راازمملکت نابود سازیم ، عزم آهنین ماسلاسل وقیودات ارتجاعی را از هم گسسته وتمام موانع وعوائق رابرهم شکند اتکال واتکاء ما بیاری خدا وائمهٔ اطهاراست وبس . واما عزیزم شمانخواهید مرد نه دزدان باخرزی راقدرت ویارای آنست که توراهدف گلوله قرار دهند ونه گلوله راآن اجازه است که خط سیر خودرا بسمت وجود نازنینت امتداد دهد نه، نه ، فقدان تو برمن خیلی دشوار وناگوار است وجبرانش غیرممکن . توبمان ای آنکه جزتو پاك نیست . خواهشمندم قبول زحمت نموده ازکلیهٔ افرادمن وازز خمی هاخصوصاً ازطرف من دلجوئی واحوالپرسی نمائید .

محمد تقی

پس از اختتام نامه نایب آقاخان خوشکیش رئیس مباشرت قشون را که او نیز دارای قریحهٔ ... باضافه ذوق نقاشی است احضار ومیگوید می خواهم نشانی ترسیم نمائید تااز روی آن مدل بدهیم یك زرگر ماهر چندعدد ازطلای لیره بسازدو برای اینکه ذوق نقاشی خوشکیش راتحریك کرده باشد می گویداین نشانها را میخواهم برای ماژرعلیرضاخان شمشیر بفرستم تازیب سینهٔ ۱۱ نفر ژاندارمی که براثر رشادت وفداکاری زخم برداشته‌اند بنماید.

آقاخان همان آن، نشانی را که درصفحه بعد کلیشه‌شده روی کاغذ ترسیم و بکلنل میدهد . کلنل از سرعت انتقال وابتکار این جوان باقریحه وپر استعدادخورسندشده اظهارمیدارد ، گرچه «پری» های من تاکنون از دوریال نقره تجاوز نکرده‌ولی برای ابتکار وسرعتی که در ترسیم نشان وسرودن شعر آن بخرج دادی یك لیره پری باید بتو داد ، بگیر.

فردای آنشب زرگر نسبتاً ماهری را آقاخان معرفی کرد ، ونشانها طبق دلخواه ساخته‌شد . هریك ازاین نشانها دارای پنج لیره عیار طلا بود، ضمن حکم نظامی (آرم کاوه) که نمونهٔ آنرادرصفحهٔ بعد ملاحظه می فرمائید بباخرز فرستاده شد .

ماژر علیرضاخان شمشیر از وصول این نشانها خیلی مسرور وبا رعایت تشریفات نظامی نشانهارا ازطرف کلنل محمد تقیخان بسینهٔ ژاندارمها نصب کرد .



در دوران قیام احکام نظامی با این آرم صادر میشد





نشان ویژهٔ قیام خراسانی

۹ - تلگراف قوام السلطنه به علم

از تهران به بیرجند

جناب مستطاب اجل آقای امیر شوکت الملک حکمران قائنات و سیستان دام اقباله ازرفتار اخیر کلنل محمد تقیخان مطلع شده ومیدانید با وجود مساعی دولت(۱)دراینکه مشارالیه از طریق اطاعت خارج نشود حرکات بیرویه ومجنونانهٔ خودرا دوام داده بنای خودسری وتمرد گذارده اسباب اختلال اوضاع خراسان گردیده است. برحسب امر قدرقدرت بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداه (۲) اردوی قزاق مرکب از پنج هزار نفر (۳) رهسپار خراسان است. بدیهی است در اینموقع وظیفهٔ دولتخواهی وشاهپرستی سرکردگان وروٌسای خراسان وسیستان جزاین نیست که باتمام قوا بر ضد محمد تقیخان متمرد (٤) اقدام و خدمات

---

۱ - کلنل صرفاً مطیع بود، تلگرافات او حاکی است از توضیح بیشتر بی‌نیازیم.

۱ - اعلیحضرت شاه قطعاً مطلع نبود زیرا قبلا پیشنهادات کلنل‌را که وسیلهٔ شش نفر نمایندگان بعرض خاکپای همایونی‌رسید تمام مواد آن باستثناء خروج کلنل ازایران مورد قبول شاهانه واقع وکلنل را هم بمراحم وعنایات شاهانه مستظهر ساخته بودند.

۳ - این رقم باصطلاح بلف بود زیرا که قبلا اززبان بهرامی نوشتیم دولت بسیلی صورت خودرا سرخ نگه میداشت ونتوانست هزارنفر قشون با تجهیزات لازم درآنموقع بشاهرود بفرستد وخزاعی هم که بمشهد وارد شد فقط عده اش ۷۰۰ نفر قزاق و ۲۰۰ نفر ژاندارم رژیمان ۱۰ استرآباد بود وازشخص‌موثقی شنیدم وقتی چشمش بچهار هزارنفرژاندارم کاملامجهز ونونوارباقی‌ماندهٔ قشون کلنل‌افتاد، بقشون‌اعزامی گفته بود:

«قدر این برادران‌ژاندارم خودرا بدانید آنها اگر تف میانداختند مارا ازشریف آباد آب میبرد.»

٤ - اوخودبگواهی تاریخ هیچوقت شاهپرست نبوده‌و نیست ومنظور اودراینجااز عنوان‌شاهپرستی واینکه‌نام‌اعلیحضرت‌شاه‌را باآن آب‌وتاب‌برده، ارعاب وازطرفی‌تهییج علم بوده‌و باصطلاح هندوانه‌زیربال‌او گذاشته‌بود.

صادقانهٔ خود را بمنصهٔ ظهور رسانند لذا حسب الامر بجنابعالی مقرر میشود(۱) که محمدتقیخان نایب سرهنگ (۲) را متمرد شناخته و بهیچوجه به اقدامات واظهارات او اعتبار ندهید و قـوای خود را هر چه ممکن شود حاضر وعملیات خود سرانهٔ او را قویاً جلوگیری نمائید و مـراقبت کامل نمائید که عمال محمد تقیخان بهیچوجه درعایدات مالیاتی حوزه حکومتی جنابعالی مداخله نکرده و نگذارید دیناری ازنقد وجنس عایدات دولتی بمشهد ارسال گردد و باید اردوی کامل ازسواروسرباز وتوپخانه تهیه نموده حقوق آنهارا به موجب این تلگراف ازعواید مالیاتی و غیره (۳) مأخوذ داشته ویك عدهٔ کافی بخواف فرستاده از تجاوزات ژاندارم بآنحدود (٤) قویاً جلوگیری نمائید ، ازافراد ژاندارم وصاحبمنصبان هر کدام باردوی جنابعالی ملتجی شوند بآنها تأمین بدهید والا درقلع و قمع آنها اقدام کنید سواد این تلگراف را باسوار مخصوص بفوریت برای جناب حاج شجاع‌الملك (٥) ارسال دارید .

د سنبله نمره ۸٤۲٥ قوام‌السلطنه رئیس الوزراء

---

۱ ـ بمیل خودش بوده زیرامشارالملك گفته بود: درمن اینقدرخیانت که تو میخواهی نیست ـ شاه را هیچ از اعمال توآگاهی نیست ـ لیك تاچند توان مسئله را پنهان کرد ـ شاه را غافل ویك ناحیه را ویران کرد

۲ ـ بعد از کلنل گلروپ اولین کسیکه بدرجهٔ سرهنك تمامی در ژاندارمری‌ایران مفتخرشد کلنل محمد تقیخان بود ودیگر در ژاندارمری بجز گلروپ سرهنگی وجود نداشت ودرتصویبنامه شماره ۳۲٤٥ مورخ ۲۸ ثور ۱۳۳۹هجری قمری این عبارت «به کلنل محمد تقیخان پرداخته شود» صحت گفتار ماو بطلان عبارت تلگراف مزبور را ثابت میکند .

۳ — از کلمهٔ « و غیره » درست چیزی دستگیرم نشد ، شاید منظورش برای تجهیز قشون چریك چپاول مردم ویا مصادرهٔ اموال آنها بوده است !

٤ ـ منظور سلامی وسده املاك شخصی‌او بود که از تعرض‌ژاندارم مصون بماند والا دلش بحال خوافی و باخرزی نسوخته بود .

٥ — حاج شجاع الملك ؛ ضرب شصت کلنل را با حملات ماژر علیرضاخان‌شمشیر وسالاراشجع چشیده و باپنجهزارقشون‌چریك‌خودشکست خورده وتاسرحدفراراختیارو بخاك‌افغان پناهنده‌شده‌و ناتوان گردیده و دیگر محلی برای امتثال امرقوام باقی‌نمانده بود .

۱۰ - ژنرال حمزه خان کی بود؟

این مرد بزرگ یکی از شخصیت های وطن پرست لشگری ایران و از مهاجرین قفقاز بود که اجدادش پس از عقد معاهدهٔ قریه گلستان ، واقعه در قره باغ ، محل زاد و بوم خود را بمناسبت کثرت علاقهٔ بایران ترك و با تمام ایل و تبار بایران کوچ نموده ودر تبریز سکونت اختیار کرده بودند ، کلنل محمد تقیخان باین معنی اشارهٔ صریحی در نگارش خود کرده است نسب ژنرال حمزه خان در کلیشهٔ شجرهٔ خانوادگی پسیان هویداست.

ژنرال حمزه خان وسایر مردان جنگجوی خانوادهٔ پسیان تحقیقاً از یکصد وچهل سال (۱) پیش همه درخدمت لشگر ایران فداکاریها کرده اند موثقی گفت پدر بزرك ژنرال حمزه خان درجنك روس و ایران رشادتهای خارق العاده ای بخرج داد وبعباس میرزا کمکهای مهمی کرد ، بطوریکه قشون روس وسردار بنام او سی سیانف را خسته کرده بود .

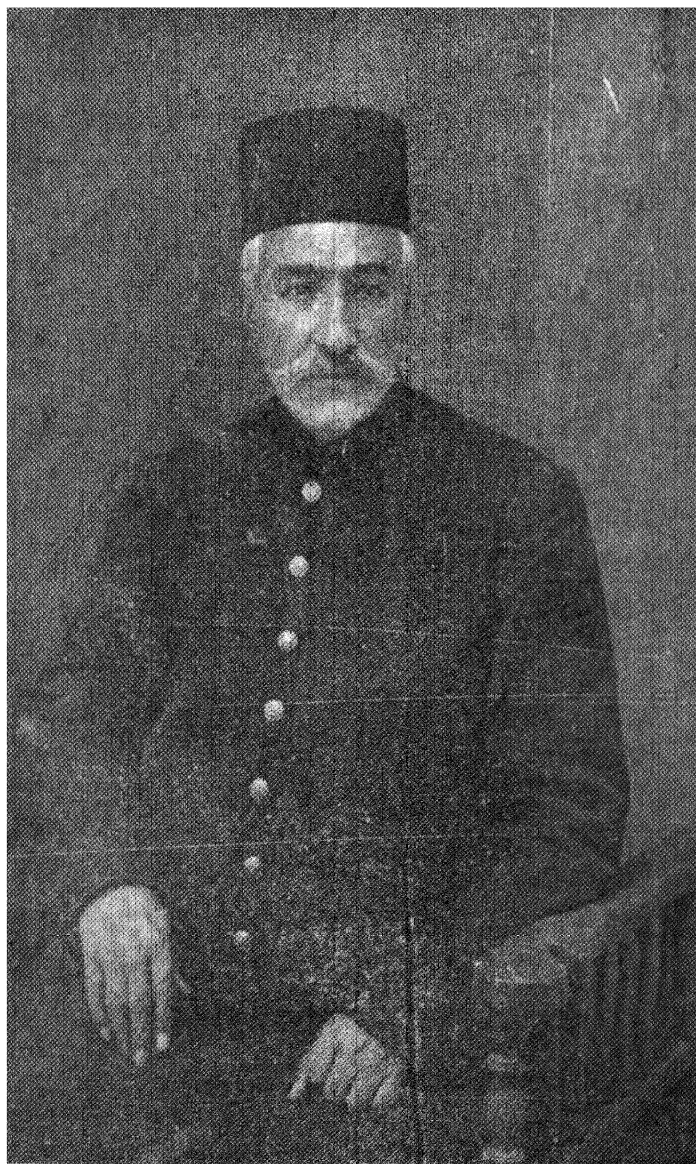
پس از کشته شدن سی سیانف بدست حا کم ایرانی باد کوبه و برقراری سردار دیگری بنام کود رویچ بجای سی سیانف ، فتوحات و رشادتهای لشگر ایران بعلت سازش روس وانگلیس در اروپا تا اندازهٔ ای ازسرعت وشدت عمل اولیه افتاد ، زیرا انگلیس ها قبل از سازش قشون ایران را بجنك با روسها تحریص و ترغیب میکردند و برای اینکه ضدیت عملی هم کرده باشند درقشون ایران عده‌ای ازصاحبمنصبان انگلیسی را گمارده بودند ، بمحض ایجاد سازش بین آنها ، زحمات قشون ایران عبث و بیهوده شد ومهمتر از آن ۱۷ شهر قفقاز بجهة المصالحة انگلیس وروس قرار گرفت و بصاحبمنصبان انگلیسی نیز دستور عدم ادامهٔ جنك باروسها صادر گردید !

ازچند قرن قبل ومخصوصاً پس از خاتمهٔ همین جنك مورد بحث ، مقدرات مملکت و ملت ایران همیشه وجه المصالحهٔ آقائی وسود پرستی انگلیسها واقع شده ومیشود ! بازهم بفصول قراردادهامراجعهٔ مجدد شود .

همین موثق علاوه نمود که شکار عباس میرزا آنهم روزی که براثر حملهٔ ناگهانی روسها بقشون ایران که در (اصلان دوز) کنار رود ارس تمرکز داشتند . گویا شکار مصنوعی و مبتنی برتبانی بود وهنگامی که عباس میرزا مصمم شد بتبریز عقب نشینی کند ، همان صاحبمنصب ایران پرست ، یعنی جد ژنرال حمزه خان مانع ازاجرای این تصمیم شدومعتقد بوده است که یا حمله را ادامه دهند و یا بدفاع پردازند ، زیرا قشون

---

۱ - بمأخذ ۲۹ شوال ۱۲۲۸ هجری قمری تاریخ امضاء عهدنامهٔ شوم گلستان .



ژنرال حمزه خان

کودرویچ را قادر بمقابله نمیدیده و بطور کنایه گفته بود در اینموقع چه شکاری بهتر از غلبه بردشمن .

متأسفانه جاسوسان سازش کنندگان درداخلهٔ قشون ایران و بویژه بین بعضی ازسران لشگر نفاق واختلاف انداختند تا دامنهٔ این « اختلاف بینداز وحکومت کن » منتهی بهرج ومرج شدیدی در بین قشون ایران شد ونتیجه نهائی عبارت ازمنهزم شدن توپخانه ومتواری گردیدن قشون بودو ناگزیر باقی ماندهٔ قشون بتبریز عقب نشینی کرد !

تعهد دولت روس برای نیابت سلطنت عباس میرزا و ابقاء سلطنت دراخلاف اوتاحدی وجودتبانیها و نیرنگهای سازش کنندگان رادرشکست سپاه ایران وانتزاع ۱۷ شهرمهم قفقازمدلل میسازد !

مقصود از ذکر گوشهٔ تاریخ ، بملاحظهٔ فداکاریهای این خانوادهٔ قدیمی بود که اخلافاً بایستی در بارهٔ اخلاف آنان ، آنهم در مواقع حساس بی تأثیر نباشد ، ولی برخلاف انتظار این سرباز پیر که از آن خانوادهٔ غیور وسلحشور بود ، واین شخصیت پنجاه سال سربازی کرده ، نتیجهٔ معکوس گرفت ، باین معنی که مصمم شد برای استخلاص جان برادرزاده اش کلنل محمدتقیخان وجان سایر وزندان وطن وجهة رفع هرگونه سوء تفاهمی که بطور تعمد دردربار اعلیحضرت احمدشاه ایجاد کرده بودند ، استدعای تشرف کند ، پس ازاینکه بعرض رسید ، اورا نپذیرفته ونزد شخص اول مملکت (قوام السلطنه) هدایتش مینمایند !

ژنرال حمزه خان چون میدانست از ملاقات قوام نتیجه ای حاصل نخواهد شد ناگزیر برای اسقاط تکلیف سربازی و وظیفهٔ وجدانی خود عریضه ای بشرحی که درزیر از نظر خوانندگان میگذرد باعلیحضرت احمدشاه تقدیم داشت :

بعرض خاکپای اقدس همایونی میرساند

دو چیز تیرهٔ عقل است ، دم فرو بستن
بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی

بعدازاینکه ازتشرف بخاکپای همایونی وتظلمات حضوری (توسط شاهزادهٔ شهاب الدوله رئیس تشریفات درخواست کرده منوط بامر اجازهٔ شخص اول دانستند) مأیوس شدم برای حفظ سربازی اسلاف و اخلاف و افتخار بشغل سربازی پنجاه سالهٔ خود بوسیلهٔ قلب پاک و امیدواری بحقگزاری اقدس ملوکانه بعرض تظلم ودادخواهی مبادرت مینماید .

اعلیحضرتا! کلنل محمدتقیخان که از پدران باسارت رفته در مرو

جان بازی کرد درواقعات ایران درجنك روسیه وهرات وتمام سرحدات برای دولت یادگار مانده درمقابل وظیفه شناسی واجراء اوامر امر دولت (درکابینهٔ سابق) دچار مشکلات گردیده و میخواهند اورا متمرد و متکی باجانب معرفی نمایند.

اعلیحضرتا! این هتك ناموس که از یکنفر سرباز ایرانی میشود یك توهین معنوی از نوامیس مقدسه اسلام است.

اعلیحضرتا! کلنل محمدتقیخان برای تثبیت عرایض حقهٔ خود درپیشگاه اقدس باشخاص درجهٔ اول مملکت از قبیل آقایان مستوفی الممالك و مشیرالدوله ومؤتمن الملك وغیرهم متوسل گردیده اهالی خراسان که خدمات وایرانیت وصداقت سربازی کلنل محمد تقیخان را درخاکپای همایونی بوسیلهٔ همان اشخاص وآقایان علماء تصدیق نمودند معذلك مورد هیچگونه توجه واقع نشده اند.

اعلیحضرتا! خدمات کلنل محمد تقیخان از قزوین وهمدان و بروجرد و کرمانشاهان تا اسلامبول وبرلن ممتد و روزنامجات «تیمس لندن» و «نویه رومیای پطروگراد» ناظر است.

اعلیحضرتا! کلنل محمد تقیخان فرزند پدران مهاجر است که بنام اسلامبول وایران بدولت علیه جانبازیها کرده درهرات ومرو وفتنه سالار وزنجان همه جا کشته شده اند هرگاه بارضایت خاطر و ترفیه حال عامهٔ نسل خراسان ایالات مهمی بصداقت و خدمتگزاری کلنل محمد تقی خان مدخلیت نداشته واصلاح دولت واستقلال مملکت مقتضی قتل واضمحلال یك نفر سرباز مهاجرخانه زاد باشد درمذهب خانزادان سروجان رانتوان گفت که مقداری هست اینکه امر ملوکانه صادروا این چاکر پنجاه سال سربازی کرده مأمور میشدم پسر یا برادر زادهٔ خودرا برای تصدق خاکپای همایونی حاضر و بخود میبالیدم که خدمت رصداقت را بپایان رسانیده واگر اجدادم درراه دولت کشته شده وبافرزند سیمی را بامر ولینعمت تاجدارم سر میبریدم تا دولت قویشوکت درچنین روزی امر بسوق الجیشی وحملهٔ عشایر وایلات سرحدی ایالت معظم خراسان ننموده ابناء وطن مقدس و برادران اسلامی دچار خسارت جانی ومالی شوند.

اعلیحضرتا! بحقوق سربازی چاکرت بنظر رحم وعنایت نگریسته خدمات دویست سالهٔ فدویان را الفاء شبهات دیگران محو ونابود نفرمائید.

برتست پاس خاطر بیچارگان وشکر برما و برخدای جهان آفرین جزا

سرباز پنجاهسالهٔ واقعی ایران

سنبلهٔ ۱۳۰۰ ژنرال حمزه پسیان

متأسفانه یا این عریضه را بنظر شاه نرسانیدند و یا اگر بسمع اعلیحضرت احمد شاه رسید با ارعابی که قبلا بوجود آورده بودند بلااثر ماند ؛

۱۱ - این عکس

عصر روز دهم محرم ۱۳۴۰ «عاشورا» کلنل در باغ ایالتی قدم میزد و غرق در اندیشه بود ، در نزدیکی چنار بزرگی که سر بآسمان کشیده و یادگار اعصار کهن بشمار میرفت ، فدائی کلنل ایستاده و کاملا متوجه قیافهٔ پسیان میشود که درضمن اندیشه گونه های گلگونش سرختر و گاهی گامهایش کوتاه و بلند برداشته میشده است .

فدائی ؛ این حالت و برافروختگی کلنل را حاکی از اضطراب درون او دانسته ومصمم میشود که درآمدی مناسب کند ودروضع فعلی او تحولی ایجاد نماید ، اندکی جلو رفته میگوید : رئیس ! امروز بطرز بسیار خوبی برگذار وخوشبختانه برخلاف سنوات پیش دستجات سوگوار تلفاتی ندادند کلنل میگوید :

مگر سالهای پیش تلفات داده میشده ؟ ... سوگواری برای حسین بن علی (ع) مستلزم دادن تلفات نیست . افسوس که مردم را آنچنانکه بایداز فلسفهٔ شهادت این فداکار بی مانند مستحضر نساخته اند ، بمردم نگفته و نمیگویند که برای هفتاد و چند نفـر ، چرا آن قشون چندین هزار نفری تجهیز شد ، بپیروان ساده دل و بی آلایش او نفهماندند که یزید و سایر اعراب بنی امیه از ترس قرابت نزدیك حسین بن علی با ایرانیان و امکان کمك ایرانیان باو ، با شتاب آغاز پیکار کرده و آن ننك ابدی را برای خاندان خود بیادگار گذاشتند، این جنك پیکار حق باباطل بود،(۱) یزید واعوان وانصارش که از بانیان اولیهٔ استعمارند ؛ تصور میکردند با کشتن فرزندعلی بن ابوطالب علیه السلام برمراد خوداستوار خواهند شد ؛ بعکس امروز هزار و چند صد سال ازآن وقعهٔ ناگوار میگذرد وهنوز که هنوز است نام او که درراه حق وآزادی شهید شد ورد زبانها است ، آنمرد فداکار میخواست درس شهامت ، اخلاق ، تقوی ، پرهیزکاری ، درستی و

---

۱ - وقت رفتن گفت :

میروم آنجا که رنج و درد نیست   زندگی با ننك کار مرد نیست
رنجه شد روح من ازاین خاکیان   میروم در خلوت افلاکیان
پیشهٔ ما دست حق بگشادن است   درس جانبازی بعالم دادن است
سر نهادن در بر شمشیر تیز   بهتر است از دیدن اهل ستیز

وطن پرستی را بمردم بیاموزد ، او کشته شدن را بر زیر بار زور رفتن ترجیح داد ؛ او میگفت : حق‌را باید گرفت ولو ببهای جان شیرین خود وفرزندان واسارت خانواده و هرگونه زجـر و ستم تمام شود فلسفهٔ فداکاری وجان بازی فرزند علی (ع) اینهاست که متأسفانه اکثریت مردم از آن بی خبرند وبجرأت میتوان گفت در عدم تشریح این موضوع مهم کهٔ آنرا بصورت راز نهفته ای درآورده اند مقصود ومنظوری است ومن گمان میکنم حفظ منافع استعمار چپاول صد درصد متضمن بیخبری مردم است زیرا آنها ازعوامل مختلف بسود خود استفاده کرده ومیکنند یکی ازمهمترین عوامل پیشرفت سیاست آنها آمیختن سیاست بامذاهب و ادیان مختلف است ویکی‌دیگر اشاعه وترویج خرافات در بین ملل مستعمره ونیمه مستعمره میباشد ، اختلاط مذهب وسیاست وایجاد تشتت دراین دواز شاهکارهای آنها محسوب میشود ، در حالیکـه انسان ها بخوبی میدانند که سیاست ومذهب دوتاوکاملا ازیکدیگرمجزا ومداخلهٔ یکی دردیگری چرخهای اجتماع را ازگردش واقعی باز وتولید هرج ومرج میکند ، در مملکت ماهم آنها ازاین حربهٔ مهم حداعلای استفاده‌را نموده ودرتضعیف ویا تقویت هریك که لازم دانسته اند بسود خود اقدام ودرمواقع ضرورت سیاست را برمذهب ویاروحانیت را برسیاست تفوق داده اند ! بنا براین روح حسین بن علی علیه علیه‌السلام ازاین طرز سوگواری « قمه زنی و گردش دادن کتل های متعدد » ناراضی وشاید بیزار باشد ، اما چه‌میشود کرد ، جامعهٔ ضعیف ناگزیر از تسلیم است و چون این روش بسود دیگران تمام میشود اگر کسی بگوید ترکش اولیتر و تعویض نحوهٔ سوگواری بطریق مستحسن شایسته تراست ، حربهٔ تکفیر را مطابق میل همان معرکه گردانها بمغزش فرود می‌آورند ! آنها بخود حق میدهند که این‌رویهٔ نامعقول‌را ادامه دهندزیرا همین عادات مخالف قواعدانسانی است که پایه های سعادت وسیادت آنها را مستحکم میسازد ! بـرو عاظ شرافتمند فرض وواجب‌است که فلسفهٔ حقیقی این ماجرای تلخ را آنطوری که روح آن فدا کار بی نظیر مایل است برای مردم شرح دهند تا روح خفتهٔ شهامت ودرستی و وطن پرستی وسایرصفات ممدوح درجامعهٔ ما بیدار واز زیربار رقیت وبندگی جداً شانه خالی کنند .

دراینجا چون اشك درچشمانش حلقه زده بـود مجدداً بقدم زدن مشغول وسپس بفدائی میگوید : تصمیم دارم عکسی از من گرفته شود در این نزدیکیها عکاس هست ؟



صبر بسیار بباید پدر پیر فلک را تاد گر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید

فدائی میگوید : بالای مغازهٔ آرسن خان عکاسی است که از خود من عکس گرفته و بد نیست ، میل دارید احضارش کنم ، کلنل اجازه میدهد.
پس از چند دقیقه گارا گین موسیسیان (۱) که ⬬ پایه و دوربین را

---

۱ - گارا گین موسیسیان اکنون در قزوین عکاسی میکند .

بردوش داشت وارد باغ شده سلام میکند ، اندکی باطراف نگاه کرده میگوید پهلوی همین درخت بسیار مناسب است ، لذا در همان نزدیکی درخت چنار که کلنل بآن تکیه داده بود سه پایه را جابجا ودور بین را منظم کرده میایستد ، کلنل باین شرح باگاراگین مصاحبه مینماید :

ـ شما اهل کجا هستید ؟

ـ ایران، دراورمیه متولد شدم .

ـ کجا بودید ؟

ـ عشق آباد .

ـ کی آمدید ؟

اواخر جنگ بین الملل .

ـ تنها هستید ؟

ـ خیر ، زن ودودختر کودك دارم .

ـ کاروبارت چطوراست ؟ .

.. خوب نیست ، بسیار بداست ، زندگی سخت است .

ـ افسوس در اینموضوع کمتر بما فرصت داده اند ، با این حال من برای بهبود زندگی مردم با وجود مشکلات فراوان کاملا کوشا بوده و هستم امیدوارم توفیق حاصل شود ، خوب من حاضرم .

کلنل پهلوی‌همان چنارایستاده‌عکس گرفت ، طبق دستور یکشیشه عکس دیگر قرار شد مصرف شود ، گاراگین فوراً شیشهٔ اولی را از دوربین‌خارج‌وشیشهٔ‌دوم‌راجایگیرساخت‌وعکس‌دوم‌راهم گرفت، کلنل‌ده‌تومان باو داد وچنین توصیه کرد:


کاراگین عکاس

این‌شیشهٔ عکس‌مرا خوب حفظ کن ، در آیندهٔ نزدیکی عایدی نسبتاً خوبی‌از آن‌نصیب توخواهدشد(۱)

گاراگین جواب داد من که بدون اجازهٔ صاحبش نمیتوانم بفروشم .

کلنل میگوید اگرصاحبش‌مثلا درقیدحیات نبودچه‌خواهی کرد؟ در اینجا گاراگین که جوان باهوشی بود سر بزیر انداخت وبفکر فرو

---

۱ ـ متأسفانه این پیش بینی را در عصر دهم محرم ۱۳۴۰ کرد و دراول صفر ۱۳۴۰ یعنی پس از ۲۱ روز بمرحلهٔ عمل رسید .

رفت .... کلنل نخواست اورا بیش از این معطل کرده باشد میگوید :

بهر حال من بتو اجازه میدهم اگر کسی مراجعه کرد وازاین عکس خواست بفروش .

۱۲ـ واکنش مرکز

قرارداد شوم ۱۲۹۸-۱۹۱۹ هرگونه حق حیات را از ایران سلب کرد ، منجمله قشون و تشکیلات آنرا ! در پیش نوشتم که انتحار شرافتمندانهٔ کلنل فضل الله خان حاکی ازمخالفت وضدیت عملی باهمین قرارداد خانه برانداز بود ، چه آنکه یکی ازاعضاء برجسته و کارشناس فنی کمیسیون قشون آیندهٔ ایران ودرنقشه ایکه انگلیسها برای قشون ترتیب داده بودند وارد ومآل کاررا هم تشخیص داده بود ، لذا قبل از تصویب و امضاء آن نقشه خود کشی کرد ، واین خود کشی او تاحدی بسود ملت ایران تمام شد زیرا این کمسیون ازاین پیش آمد مرعوب ونتوانست نیت شوم خودرا دنبال کند بنا بر این ، قشون مرکزی شیرازه اش همچنان ازهم پاشیده وقادر به نبرد با هشتهزار قشون منظم ژاندارم خراسان نبود. در تاریخ مختصر احزاب سیاسی ازقول آقای فرج الله خان بهرامی درباره‌ٔ قشون مرکزی چنین نوشته اند :

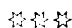
«وزارت جنك نتوانست عدهٔ هزار نفری با اسلحه همراه حسین آقا خزاعی بشاهرود بفرستد و بسیلی صورت خودرا سرخ نگاهداشت» وهمین قشون مدتها درشاهرود متوقف وجرأت تخطی ازحدود شاهرودرا نداشت زیرا نیك دریافته بودند که تشکیلات ژاندارمری خراسان شالوده اش بدست یك صاحبمنصب لایقی مانند کلنل محمدتقیخان که آیندهٔ درخشانی برایش پیش بینی میشد ، ریخته شده و برای مقابله باقشون اعزامی مرکز کاملا آماده ومخصوصاً که صاحبمنصب رشید و با وفائی مانند ماژر اسمعیل خان بهادر بفرماندهی ستون اعزامی در سبزوار تمرکز داشت واین سرباز رشید یادگار انقلاب مشروطیت که خوشبختانه حیات دارد صمیمانه کار میکرد و کلنل راهم از جان ودل دوست میداشت.

دراینصورت بانبرد شرافتمندانه وجوانمردانه حریف کلنل بسیان نمیشدند، بطوریکه درفصل گذشته نوشتیم بخدعه وتزویر متشبث ومحرمانه وعلنی با امیر شوکت الملك علم ، سردارمعزز بجنوردی ، تاج محمدخان قوچانی و فرج الله خان وامثالهم دره گزی سروسری پیدا کرده مکاتبات محرمانه باآنان در حال مبادله وقاصد نیز دررفت وآمد بودند ،نوذری هم ازابتدا دودوزه بازی میکرد و کاررا بجائی رساند که بجعل آن تلگراف کذائی از طرف کلنل بنام خودمبادرت ویك چنین قیامی را که آنهم مولودقرارداد ۱۹۱۹ونتیجهٔ

عناد و لجاج قوام بود وصرفاً بموازات ایرانیت‌ووطن پرستی بوجودآمده بود میخواست با این عبارات تهی ازحقیقت مخدوش واذهان را مشوب و مورخین را دچاراشتباه سازد کلنل را طرفدار جمهوری خراسان قلمداد و بیرق آنرا هم بدوش او گذارد :

اشخاصیکه بطرز املاء و انشاء کلنل محمدتقیخان آشنا هستند بایك مراجعه وتوجه ساده بسیاق عبارت کاملا بجعل آن تلگراف پی خواهند برد، درمقابل یك چنین گناه نابخشودنی نگارنده برای نوذری طلب مغفرت میکنم تا روح مقتول چه خواهد .

سران اکراد بدستور قوام السلطنه و تشخیص خودشان، نقطهٔ ضعف تشکیلات ژاندارمری را درهمان قسمتهای قوچان، بجنورد ،شیروان،دره گز،دانسته و تابقوچان حمله ورشده بودند ،سلطان سیدحسن خان میرفخرائی خائن شماره ۲ نیزپس ازآنکه موجبات انهدام ژاندارمری قوچان را فراهم نمودفرار را بر قرار ترجیح داده وتا میرآبادقوچان بطرف مشهد عقب نشینی اختیار کرده بود !



درپایان فصل جنگهای محلی ـ اردوی کاوه وچریك ، چاپ اول بنا براظهار اطلاع یکی ازدوستان چنین نوشته شد: « بهمین جهت بود که آیة الله زادهٔ خراسانی وحاج حسین آقاملك بنابردعوت امیرشوکت الملك علم بیرجند رفتند الخ ..» دراین باره دوست من که در سرآغاز این چاپ نام ایشان ذکرشد نامه‌ای بنگارنده نوشته‌اند که برای صحت جریان تاریخ درج آنرا ضروری تشخیص واینك عین نامه را درزیرچاپ میکنم تارفع هر گونه ابهام بعمل آمده باشد :

دوست دانشمند ارجمند و باوفا مرقوم محبت آمیز باکتاب نفیس انقلاب بی رنك چندی قبل واصل گردیدآنروز از آذرتب گریپ می سوختم وآذرمحبت آذری قلب گداخته امراروشنی بخشید وبهبودی حاصل شد ،پدرم هم که چندیست برای دیدن ماها تشریف آورده‌اند، بودند ومدتها بایکدیگر وصف قلب پاك و بی آلایش آن دانشمند محترم داشتیم بفرمایش سعدی چنان ... که دامنم ازدست رفت،چنان مشغول خواندن کتاب شدم که از تقدیم جواب مرقومه وعرض تشکر باز ماندم وباز براثر یك غفلت مجدد گرفتارتب شدیدشدم واکنون که مشغول تحریرم پس از یکهفته اندکی تخفیف حاصل شده وفریضهٔ خودرادانستم‌ازاین فرصت که ممکن است یکی دوساعت دیگر دیریازودازدست برود استفاده جواب مرقوم شریف عرض کنم .

کتاب انقلاب بی رنگ را که از شوق در سلامت و بیماری فقط یکدفعه توانستم بخوانم بسیار خوب تهیه شده و نمایاننده احساسات پاك و بی آلایش مؤلف وصاحب و پهلوان آن هردو میباشد چون بخاطرم مانده که نظر تجدید چاپ دارید البته ارباب اطلاع و بصیرت نظریات خود را خواهند نوشت و کمك خواهند فرمود که این مجموعه جامعتر بشود بنده هم بعد مراجعه نظریاتی که فعلا خیلی مختصر ومحدود است تکمیل و عرض میکنم : چنانچه خیلی دقت نکرده بعض اغلاط هنوز هست . در بعضی قسمتها هنگام تحریر اشتباه رخ داده مثلا محمود صارم درگزی در آنجائی که کردها بقوچان وارد میشوند محمود اوغازی نوشته شده وامثال اینها .

یك مسئله دیگر که قابل توجه میباشد مربوط بمرحوم آیت اللةزاده است که لازم است هم اکنون آنچه میدانم عرض کنم که شاید بعد توفیق نیافتم واین مطالب برخلاف واقع در آن تاریخ زنده باقی بماند .

در کتاب انقلاب بی رنگ نوشته شده مرحوم علم آقا زاده وحاج حسین آقا را دعوت نمود الی آخر. درصورتیکه آنچه بنده شنیده ام وعلی الظاهر صحیح ومنطقی است خلاف این میباشد و گرچه آیة الله زاده علم و آنکه سند اطلاع بنده است امروز درقید حیات نیستند ولی خوشبختانه حاج حسین آقا زنده مانده ویقیناً جریانرا بخاطر دارند واگر تابحال دراینباب یادآوری نکرده اند بعلل روشن شدن موضوع ممکن است بمعظم له مراجعه فرمائید.

روزی برحسب اتفاق با مرحوم آیة الله آقا نجفی عمو که مسبوقید با مرحوم آقازاده روابط صمیمانه‌ای داشتند صحبت ازمرحوم آقا زاده شد و ایشان ضمن بیان اوصاف ووقایع برجستهٔ زندگی اجتماعی آقازاده فرمودند آقازاده راگذشته از درایت وعلم ودانش فوق العاده بخت واقبال مساعد بود وموفقیتش را بیشتر مرهون تقدیر موافق باتدبیر باید دانست وجه وقایع برجسته‌ای که نزدیك بوده آقا زاده ازبین برود وتصادف بنفع آقازاده تمام شده ازآنجمله خود آقازاده تعریف میکردند: طرز تفکر وخودمختاری قوام السلطنه، خرابی اوضاع مرکز که واقعاً یأس آور بود آمدن کلنل یك جوان بفرماندهی قشون خراسان موقعیتی که من درخراسان حاصل کرده بودم ونمیتوانستم از این جریان خود رابکلی بر کنار بگیرم وامیدی هم باصلاح نداشتم، صلاح را دراین دانستم بقصد زیارت مکه ازمشهد وخراسان بروم واین تصمیم را عملی کردم و تصور مینمودم تا مراجعت کنم وضع روشن خواهدشد امادر مراجعت که اتفاقاً ازطریق زاهدان بمشهد می آمدم وقتی ببیرجند رسیدم ازاوضاع مشهد وقضایای کلنل مسبوق ودرست خودرا مواجه

باشدت بحران واغتشاش دیدم و یکروزی که مهمان علم بودم فکرم این بودمقدرآنچه هست میرسد وتدبیر بی نتیجه است. مرحوم علم اصرارداشت دربیرجند بمانم وورودمرا باسابقهٔ دستوریکه باورسیده بودواوهم بفکرخودش از کلنل برای مذاکره دعوت کرده بود، حسن تصادفی میدانست و عقیده داشت درمذاکرات شرکت کنم وجودم درنظر یاتم دراتخاذ طریق مسالمت آمیز بین کلنل وقوام مؤثر خواهد بود، خودم فکر میکردم باجوانی و تعصب کلنل ولجاجت قوام شاید راه حلی بدست نیاید. آنوقت اگر کلنل تکلیف رفتن مشهد کندو بروم بلااراده اسباب اجرای مقاصداوممکن است واقع شوم ووجودم موجب زیان و زحمت مردم ودولت گردد نروم او دلتنگ میشود عائله دوستان و بالاخره مشهد درتحت سلطه واقتدار اوست ودیگر عفو واغماض نخواهد کرد. علم هم وجود مرا در این صفحات ناگزیر اسباب تحریك و تقویت مسلمین برای جنك برادرکشی ناچار قرار خواهد داد در این تشویش و نگرانی وتردید بودم وجواب قاطعی نمیتوانستم بدهم و بالاخره آنروز را که بطورمهمان مانده بودم جوابی نداده بصبح موکول کردم که صبح تلگراف مراجعت کلنل و بعداز آن خبر قتلش رسید (واینطور بخاطر دارم که آقا زاده فرموده بودند پس از آنکه خبر مراجعت وجریان اوضاع قوچان رسید تصمیمم برحرکت گرفته باشتاب مشهد آمدم ووجودم برای حفظ خراسان مؤثر واقع شد)این جریان صحیح است زیرا اگرآقازاده مشهد میبود کلنل نمی گذاشت بدعوت امیرشوکت الملك علم بیرجند بروند وشاید آقا زاده اگر مشهد بود باآن اقتدار نمیگذاشت کاربآن وضع بکشد . دوست عزیزم در بستر بیش ازاین نشد بنویسم وخسته شدم ...

۱۲ـ آخرین ملاقات کلنل پریداکس ژنرال

کنسول انگلیس باکلنل محمد تقیخان پسیان

در فصل آینده زیر عنوان « خیانت ماژر محمود خان نوذری » نسبت بجوابی که او بتلگراف رفراندوم کلنل محمد تقیخان داده است شرح لازم نگاشته شده ولی ضرورت دارد بنویسم که چرا کلنل محمد تقیخان بصدور آن تلگراف مبادرت کرده بود.

کلنل محمدتقیخان ظاهراً تحت تأثیر ژنرال حمزه خان عموی خودقرار گرفت . ژنرال باو نوشت که عریضهٔ من متأسفانه تأثیری نبخشید! صلاح در این است شما عازم اروپا شوید . طبق این دستور بمخابرهٔ آن تلگراف اقدام کرد و نوشت :

« تحت تأثیر امر ژنرال حمزه خان و بیانات دوستان آمادهٔ حرکت از ایران هستم نظر خودرا بگوئید و هر کس عکس مرا بیاد گار میخواهد بگوید »
ولی علت دیگر که کلنل را بمخابرهٔ آن تلگراف بیشتر وادار نمود شرحی است که درزیر مینگارم :
کلنل پریدا کس ژنرال کنسول انگلیس مقیم مشهد بمعیت ملك ایرج ر کنی که در آنزمان آفر ژنرال کنسولگری بود. بملاقات کلنل محمد تقیخان میروند و پیغام دولت را باین طریق اعلام میدارد :
« بهتر است برای ختم غائله وجلو گیری از وقوع بیکار بهر نقطه ای از اروپا که مایلید بروید و دولت برای شما هر ماهه مستمری خواهـد فرستاد ».
کلنل پریدا کس علاوه میکند ؛ ماهم که قبلا از شما درخواستهای مشابه دستوردولت را کردیم نپذیرفتید ، چون شما معتقدید که باپول دولت خودتان بایـتی زندگی نمائید وپول دولت انگلیس را حرام میپندارید . دولت انگلیس هم حرفی ندارد ولی رساندن این مستمری را تضمین می نماید .
کلنل محمدتقیخان چنین جواب میدهد : چون من درمعنی نسبت به فرماندهان خوددیکتاتور نبوده وسمت رفاقت دارم شخصاً نمیتوانم نسبت به این موضوع تصمیمی بگیرم جز بامشورت آنها بنابراین پاسخ این پیشنهاد شمارا موکول بفردا میکنم .
فردا صبح عین تلگرافات واصله را که شرح آن در فصل « خیانت نوذری درج میشود » بکلنل پریدا کس ارائه داده ومیگوید بااینوصف از قبول آن پیشنهادمعذورم .
پس ازاین ملاقات رابطه بکلی قطع ومبارزات آنها در گیر و روز بروز شدت یافت تا عاقبت عمال ومزدور بیگانگان کاری را که نباید صورت دادند . ویك ضایعهٔ مهمی در تاریخ معاصر ایران بوجود آورده و ننگی در تاریخ ایران برای خودذخیره کردند !

۱۴ـ خیانت ماژور محمودخان نوذری

نسبت بکلنل محمد تقیخان

ماژور محمودخان نوذری که چندسال پیش باطرز بسیاررقت باری درهمین طهران درگذشت ، یکی از صاحبمنصبان مورد اعتماد کلنل محمد تقیخان بود ، اما سایر نزدیکان کلنل آنقدرها باوخوشبین نبودند و حتی بعضی ها اورا خائن شماره ۱ ملقب ساخته بودند .

هنگامیکه کلنل در گناباد متوقف و امیرشوکت الملك راتلگرافاً بگناباد دعوت نمود وعلم؛ هم دعوت اورا پذیرفته ومصمم بود بمحل ملاقات « گدارسلیمان » حرکت نماید ، خبر شورش اکراد قوچان را دریافت کرد ، کلنل میدانست از طرف قوام‌السلطنه نامه و تلگرافی به امیر شوکت‌الملك علم و نظیر آن بسردارمعزز بجنوردی وشاید ببعضی‌ازخوانین دیگر ارسال و مخابره شده است .

ابتدا تصمیم گرفت بگناباد عزیمت نموده با علم ملاقات و اورا از مخالفت با خود منصرف سازد ، سپس بقوچان عزیمت وسردار معززرا هم تاجای ممکن بانصیحت از مخالفت منصرف و درغیر اینصورت بنحوعقلائی چارهٔ دیگری بیندیشد ، چه آنکه سردار معزز بجنوردی قبلا قرآنی را که وسیلهٔ بهاء دفتر « زین‌العابدینخان دفتری » یکی‌از خویشاوندان‌نسبی آقای دکتر مصدق ، از طرف کلنل برایش برده بود ، مهر کرده‌و نوشته بود « من با کلنل هیچگاه مخالفت نخواهم کرد ».

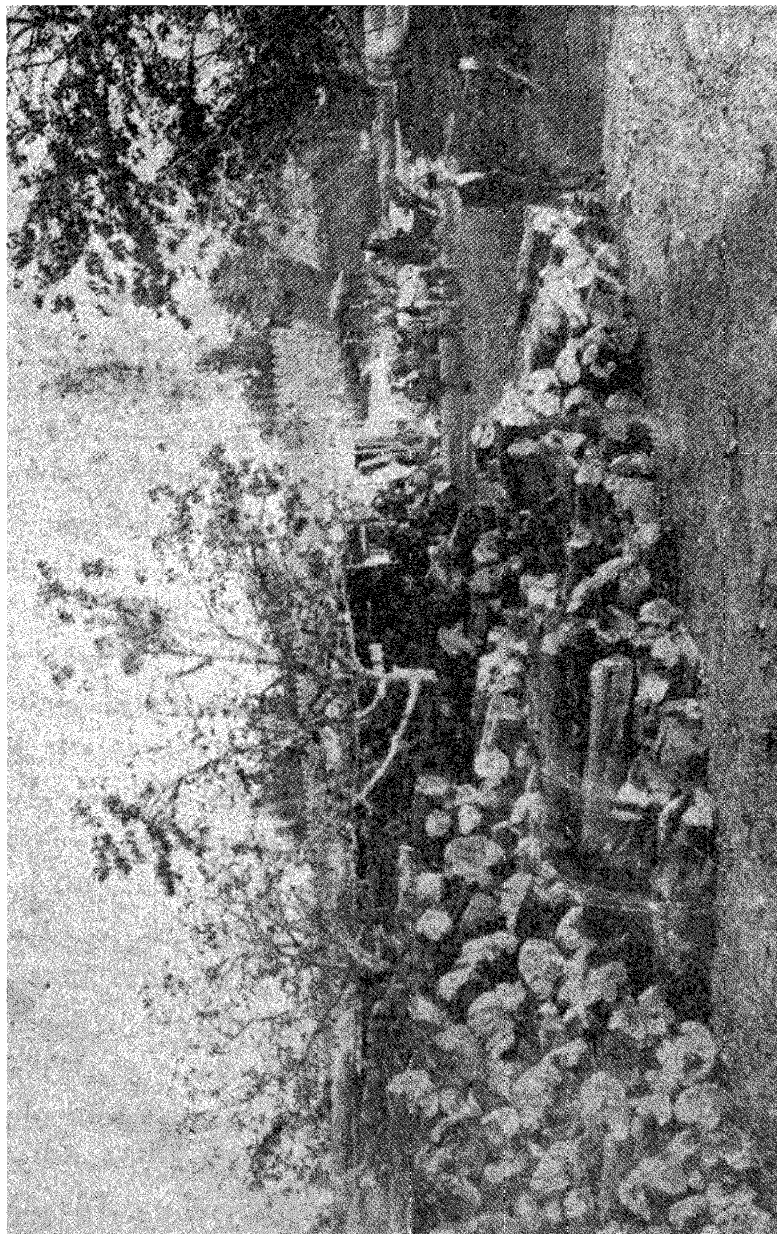
چون کلنل تجارب‌تلخی از صفحات لرستان‌آموخته بود،از برادر کشی پرهیز داشت ، پس‌از دریافت خبر طغیان اکراد قوچان ، دیگر بانتظار امیر شوکت‌الملك توقف نکرده معجلا بمشهد رهسپار و در ادارهٔ ایالتی پیاده میشود .

بدواً در صدد کسب اطلاع برمیاید ولی اطلاعاتی که در این باره بکلنل داده شد مغایر و ضد ونقیض و پیدا بود تباینهائی وجود دارد و با وقت کم و تعجیلی که کلنل‌داشت‌ممکن‌نمیشد حقایق کشف شود، ولی‌مصاحبهٔ کلنل با نوذری تا حدی وجود تباینی را آشکارمیساخت .

کلنل‌ابتدا از نوذری،«فرمانده اردوی نادری» گله‌مانند سؤال کرد که چرا بمحض‌وصول‌چنین‌خبر با قوای لازم بمقر مأموریت خود«قوچان» عزیمت نکرده‌است ؟

جواب‌داده بود که اولا بنده‌مریضم ! ثانیا پس‌از ماهها‌انتظارتازه خانم از تهران رسیده ! ثالثا پول ندارم ، کلنل دو عذر کسالت و ورود خانم اورا قابل اهمیت ندانسته ولی عذر سوم اورا موجه‌تشخیص‌و بلافاصله به ابوالقاسمخان پسیان‌فرزندمرحوم‌ابراهیم‌پسیان« عکس‌پدرش‌درصفحهٔ ۲٦۲ نموداراست » که‌درحال‌احترام‌ایستاده‌بود،میگوید :این کلید را بگیر ، بروا‌طاق دفتر من کشومیز را باز کن ، ششصد تومان پول که بابت دوماه حقوق دریافت کرده‌ام بیاوریدتحویل‌آقای نوذری بدهید .

نوذری دیگر عذری برای حرکت نداشت ولی باز بهانه‌جوئی را



درشکه‌ای که از مشهد تامیر آباد حامل کلنل محمدتقی خان بود نفری که درجلو ایستاده مؤلف این کتاب میباشد .

ادامه میدهد ، این بار تقاضا کرده بود که لااقل اجـازه فرمائید امشب را در مشهد مانده فردا حرکت کند ، درهمین اثناء نامه‌ای بدست کلنل میدهند که حاکی از اشاره بتبانی و سلب اعتماد از نوذری بوده و مخصوصا در آن نامه قید شده بود که یا خود بقوچان بروید و یا اجازه بدهید ماژور اسماعیل خان از اقصر فاصله بحمله پردازد ، پس‌ازاندکی فکر تصمیم گرفت خود بقوچان عزیمت نماید ، زیرا صدور دستور بکلنل اسمعیل خان مبنی بر حملهٔ با کراد قوچان ، باوجودقوای مرکز درمقابل او کار عاقلانه‌ای نبود ، لذا دستور فوری صادر کرد که در اعزام قوا تسریع شود وخود باتفاق مرد آزادهٔ وطن خواه «آزاد بیك» پیاده براه میافتد .

تا اواسط بالاخیابان پیاده میروند ، در آنجا بدرشکه اسدالله بیك که از بهترین درشکه‌های مشهد بشمار میرفت ودارای اسبهای خوبی بود ، تصادف میکنند ، این درشکه گویا حامل یکی از اعضاء مالیه خراسان موسوم به «دانش» رئیس مالیات غیرمستقیم مالیه بوده است ، که برای بازرسی بقوچان میرفته ، کلنل از او تقاضا میکند درشکه را باختیار او بگذارد دانش هم فورا جامه‌دان خودرا برداشته وپیاده میشود ، کلنل باتفاق آزاد بیك ویکنفر ژاندارم ، سوار این درشکه شده راه قوچان را در پیش میگیرند.

یکی از موثقین از قول آزادبیك که در جعفرآباد از او شنیده بود چنین گفت :

توی درشکه بکلنل عرض کردم نوذری شانسش بیدار بود ، کلنل جواب داد آزی ! اگر بیدار نبود از مهلکه‌ای که خود درایجاد آن رل مهم را بازی کرده است رهائی نمییافت و اضافه نمود که مدرکی بدست آمده است که خیانت اورا ثابت میکندو اگر ازاین جنك زنده برگردم اورا تسلیم محاکمه صحرائی خواهم نمود .

این مدرك حاکی ازارسال یك نامه ازطرف او بوزارت جنك مبنی براین بوده است که اگرقوای اعزامی پیشروی کند من بایك گردان ژاندارم تسلیم خواهم شد !

ازتهران نامه‌ای بستون اعزامی ؛ بشاهرود صادر میشود که اگر محمودخان نوذری باقوای تحت فرمان خود تسلیم شد ، باومحبت کنید ودر عین حال مواظب باشید ، این شخص مرد بسیار محیلی است .

دراینجا نظر خوانندگان گرام را برفرانده وم کلنل معطوف میسازم .

آقای قدرت منصور مینویسد :« باارد وی بهادر وارد نیشابور شده و چند روزی درآنجامانده‌ایم تا یکروز که کلنل فرمانده وافسران اردو را

بتلگرافخانه احضار کرد وچنین گفت :
تحت تأثیر ژنرال حمزه خان و بیانات دوستان ، آمادهٔ حرکت از ایران هستم نظرخودرا بگوئید هرکس عکس مرا بیادگار میخواهد بگوید
این مطلب را بسایرارد وها نیزمخابره کرده بود واردوی مأمورقوچان تحت فرماندهی کلنل محمودخان نوذری قبل از هرجا چنین پاسخ داده بود:
صبر بسیار بباید پدر پیرفلک را تادگر مادر گیتی چوتو فرزند بزاید
وپس ازشعر درحدود این معنی ابراز نظرشده بود که شما نبایداز ایران بروید واگر بروید دور از آئین فتوت است مازیر دستان شماوجان نثاران شماهستیم .
نظریهٔاردوی قوچان بماهم اعلام شدو کلنل خواست کهافراد این اردو نیز ابراز نظر کنند .
تمام صاحبمنصبان اردو کهدر تلگرافخانهٔ نیشابور حضور داشتند گفتند ماهم براین عقیده هستیم ، مگرچه چیز ماازافراد اردوی اعزامی بقوچان کمتر است .
من نظر آقایان رانوشتم و برای همه خواندم، ناگهان یکی ازافسران برمن بالحنی خشن چنین گفت : « ماشنیده بودیم تو نویسنده هستی ، این چه قسم نویسندگی است ؟ طوری بنویس که کلنل بفهمد ماآماده ایم خون خودمان را در راه اونثار کنیم .»
من همچنان که او گفت ودیگرانهم تصدیق کردند بهمین مضمون مطلبی نوشتم ومخابره شد و کلنل فوری جواب داد : «من تسلیم نظرشما شدم ولی امیدوارم این ساعت ودقیقه رافراموش نکنید .»
همینکه از تلگرافخانه بیرون آمدیم من برئیس اردو گفتم : «متأسفانه بعضی ازآقایان همین حالا گفتار خودشان رافراموش میکنند .»
رئیس اردو بمن گفت : توخیلی بدبین هستی .
زمانی گذشت و برای شخص من حوادثی پیش آمد که مرا بحدهایز مرگ آورد ، اما نجات یافتم ،ضمن جریان بسیار سخت زندگی شگفت انگیزم که خودداستانی مفصل است ، روزی فهمیدم کههمان افسر متعرض بر تحریر من نخستین کسی بوده است کهراه فراموشی را میپیموده !
بعدها نیز «چنانچه همه شنیده اند» شنیدم کلنل محمودخان نوذری نخستین موافق باقیام کلنل محمد تقیخان سر پیچی از اوامروی نمود .
بعدها درتهران روزی خدمت مرحوم ژنرال حمزه خان بودم وصحبت ازحوادث گذشته بود ، مرحوم ژنرال باوضعی بسیار تأثر انگیز ولی دلیرانه

با ابهت و شکوه یك سرباز پیر چنین گفت :

«ما برای ایران تا توانسته ایم و تا داشته‌ایم کشته داده ایم»

ازخوانندگان عزیز معذرت میطلبم الزاماً اندکی از مطلب دور شدم، هنگامیکه درشکهٔ حامل کلنل بنزدیکی میرآباد میرسد، بسلطان سیدحسنخان میرفخرائی که با یکعده ژاندارم غیر منظم در حال عقب نشینی و بعبارت صریحتر در حال فرار بوده! تصادف میکند، سلطان میرفخرائی وژاندارمها را بطرف جبهه امر بعودت داده و باهمان درشکه براه خود ادامه میدهند..

جنگ در :

شیروان، قوچان، جعفرآباد، وطاوس تپه‌های

داودلی معروف به : نادری

۱

جنگ اول

لیوتنان کلنل نوذری «خائن شمارهٔ ۱» که درقوچان سمت فرماندهی «اردوی نادری» وضمناً حکومت نظامی راهم بعهده داشت ، طبق تلگرافی که کلنل محمد تقیخان پسیان ، مبنی براینکه عازم گناباداست ، باومخابره کرده بود بمشهد احضارشده بود .

نوذری کفالت قوای قوچان رادرغیبت خود باوجود سلطان کاظمی که ازهرحیث ارجح بوده بعهدهٔ سلطان سیدحسن خان میر فخرائی که درابتدای دورهٔ ریاست وزرائی قوام السلطنه ، بمشهد منتقل وگویا دستورات خاصی داشت ، محول میسازد !

روز ۱۷ محرم ۱۳٤۰ ازشیروان اطلاع دادند که عده‌ای ازاکراد بسر کردگی فرج اله خان پیچرانلو مسلحانه طغیان کرده وژاندارمری شیروان راکه عدهٔ آن ازسی نفر ژاندارم تجاوز نمیکرد وتحت سرپرستی نایب دوم مهدیخان رفعت بود ، خلع سلاح کرده اند !

باوجودیکه قوای متمرکز درقوچان بیش از هزارنفر بود ، معهذا سلطان سیدحسنخان میرفخرائی برای اینکه قدرت قوای ژاندارم تضعیف ودرعین حال بقدر کافی اسلحه بدست اکراد بیفتد ، بجای اینکه جهة سرکوبی شصت الی هفتاد نفر کرد ، دو بهادران سوارویادو گروهان پیاده اعزام دارد همه روزه درحدود پنجاه نفر صبح وپنجاه نفر نصف شب جهة سرکوبی اکراد ژاندارم اعزام داشت تا درنتیجهٔ این اقدام مخالف تاکتیك ژاندارمری ، چون عده‌های اعزامی درمقابل نفرات اکراد قلیل بودند ، درهرتصادفی که بین قوای اعزامی واکراد ، دراطراف شیروان رخ میداد ، کردها در خلع سلاح آنها توفیق حاصل میکردند !

این تضعیف عمدی قواتا روز بیست وششم محرم ادامه داشت روز ۲۶ محرم کردها به «فاروج» حمله کردند ، نایب حاجی خان تفرشی ونایب

محمدخان که هردودرقسمت مسلسل کارمیکردندو بعداً (دررکاب کلنل شربت شهادت نوشیدند) بدواً درفاروج دلیرانه مقاومت نموده بودند امابعداً براثر کثرت عدهٔ اکراد ، ناگزیر ازعقب نشینی میشوند .

درطول این مدت قلیل وادامهٔ عملیات خائنانه سلطان سید حسنخان میر فخرائی دراعزام قوا بنحویکه در بالا اشاره کردم ، عدهٔ قوای کرد که با تجهیزات وساز و برك ژاندارمهای اعزامی ومخلوع ، مسلح شده ومیشدند بیش ازششصد نفر شد.

برای اینکه ذهن خوانندگان عزیز خوب روشن شود ؛ لازم میدانم مختصر توضیحی در بارهٔ سربازخانه‌های ژاندارمهای قوچان داده باشم:

ژاندارمری قوچان دارای دوسربازخانه ، آنهم درطرفین پل دروازهٔ عشق آباد بود ، کلیهٔ عدهٔ ژاندارم حاضر دراین دوسربازخانه متمرکز بودند، ولی بر اثر تفرقه وتشتتی که سلطان سید حسنخان میرفخرائی بمناسبت آن طور اعزام قوا بشیروان ایجاد کرده بود، قوای موجودهٔ درقوچان رو بتحلیل رفت وعدهٔ حاضر بخدمت ژاندارمری در قوچان از دویست نفر تجاوز نمیکرد !

درهمانموقعی که ژاندارمها راجع به سرکوبی اکراد شیروان اعزام می داشتند؛ بمیرزامحمود صارم درگزی هم که بعداً « براثر شرکت درقتل کلنل از طرف قوام السلطنه ملقب بصارم الملك شد» ودرژاندارمری دارای درجهٔ سلطانی افتخاری شده و دویست نفر از قوای چریك محلی خود را با اخذ حقوق ، درژاندارمری استخدام نموده بود ؛ طبق مقررات دستور داده شد باقوای خود بسر کوبی اکراد شیروان عزیمت نماید ولی نامبرده بمعاذیر غیر موجهی که بوی تبانی از آن استشمام میشد متعذر واز رفتن خودداری کرد !

روبروی سربازخانه ها دوعمارت وجودداشت که یکی متعلق بمدبر السلطان ودیگری مال گورکلف بود ، میرزامحمود صارم درجزی این دو عمارت رابرای سکونت خود ونفراتش با وجودیکه مجاز نبود ، دراحتیاط گرفت و با اینکه باو تذکر دادند که این اقدام شما مخالف دستور کلنل است زیرا که ازطرف کلنل محمد تقیخان قبلا دستور صادر شده بود که کلیهٔ صاحبمنصبان ونفرات باید شب وروز درسربازخانه بمانند، اعتنانکرده بود.

برای اجرای دستور کلنل محمد تقیخان ، تاج محمد خان که بعداً : «اوهم بواسطهٔ شرکت در قتل کلنل ازطرف قوام السلطنه ملقب بسطوت الملك شد » ودارای درجهٔ سلطانی افتخاری واونیز دویست نفراز قوای

محلی خود را باالخذ حقوق در اختیار ژاندارمری گذارده بود ؛ تعبداً در سربازخانه باقی ماندند .

شب ۲۷ محرم ۱۳٤۰ نزدیك سحرا کراد ابوابجمعی فرج‌الله‌خان، فرهاد خان و محمدحسین‌خان اوغازی بطور محرمانه وارد قوچان شده سربازخانه‌ها را محاصره و پس از کمی فاصله شروع بشلیك میکنند ؛

لازم بتوضیح است که: درسربازخانه مقدار آذوقه لااقل برای مدت یکماه ازهرحیث فراهم و مهمات نیز بقدر کافی موجود بود .

اولین کسی که باقوای اکرادی که ازشیروان بشهر وارد و سربازخانه هارا بباد شلیك گرفته بودند، هم آهنگی نمود و بطرف ژاندارمها آغاز شلیك کرد ، همان میرزا محمود صارم درجزی بود که عمارت رو بروی سربازخانه ها را باختیار خود گرفته بود !

این جنك تا ساعت ده و نیم صبح باضعف وشدت ادامه‌داشت .

صاحبمنصبان شریف‌مانندمیرعلینقی خان ، کاظمی ، تفرشی، محمدخان ، آذرخشی وامثال‌آنها پی بخیانت خائنین برده بودند ولی افسوس که‌خنجر ازپشت بکتف فرورفته بود !

تاج محمد خان که‌درواقع پس ازشروع جنك صورت« گرو» رانزد ژاندارمها پیدا کرده بود، هرچه سعی نمود ازسربازخانه خارج شود نشد زیراهمان افرادشریف مانع ازخروج اوشدند و بطوریکه استنباط‌شده‌بود سلطان سیدحسنخان میرفخرائی که‌دستورات‌مخصوصی‌از تهران برای‌انهدام ژاندار مری داشت درصدد بود باتفاق‌تاج‌محمد خان به‌بهانهٔ مذاکرهٔ‌صلح بااکراد ازسربازخانه خارج شود ، از آغاز شروع جنك نیزتمام هم این دونفر بوادار کردن تسلیم نفرات مصروف میشد ! بآنها تذکر داده شده بود که بقدر کافی آذوقه و مهمات در سربازخانه موجود است و بمقتضای شرافت سربازی‌باید مقاومت کرد تا ازمشهد قوای امدادی‌برسد ، متأسفانه با وجود این تذکر بسیار بمورد ، باز هم این دونفر خائن زیربار حفظ شرافت نرفته وعدهٔ ژاندارمهارا که در انبارهای سمت غربی سربازخانه مشغول دفاع‌بودند بسمت شرقی سربازخانه ، بنام اینکه قوای کرد ازسمت شرقی شدیداً حمله مینماید انتقال دادند ؟!

بعداً معلوم شد که این انتقال قوا از سمت غربی بسمت شرقی طبق نقشهٔ خائنانه ای بوده است که قبلا سلطان میرفخرائی وتاج محمد خان طرح کرده بودند !

با این ترتیب سمت غربی سربازخانه ازقوای ژاندارم تخلیه شد تا

درنتیجه کردها بتوانند باشکافتن دیوار وارد سربازخانه شوند ، بدبختانه نقشهٔ آنها صورت عمل بخود گرفت !

یك قسمت از عدهٔ ژاندام که روی پشت بامها مشغول دفاع بودند ، دفعتاً متوجه شدند که کردها وارد سربازخانه شده و تمام راهرو هـا را تصرف کرده‌اند!

دراین موقع تاج محمد خان میخواست بکردها ملحق شود ولی از طرف سه تن از افراد غیور ژاندارم تهدید بقتل شد و باو گفتند اگر شما بکردها ملحق شوید نتیجه این خواهد شد که تمام عدهٔ ژاندارم حاضر درسر بازخانه ها بقتل خواهند رسید ، در این صورت مرك شما نیز حتمی است .

تاج محمد خان برای حفظ جان خود ! ناگزیر با کراد دستورداد ، ازقتل ژاندارمها خودداری و بخلع سلاح آنها اکتفا شود .

پس ازاتمام خلع سلاح ! صاحبمنصبان باتفاق تاج محمد خان با عدهٔ ژاندارم مخلوع بمنزل تاج محمد خان رفتند ، بلافاصله غارت سربازخانه ازطرف اکراد شروع شد وبیش از دوهزارتفنك یازده تیر و سایرلوازم ومهمات وآنچه آذوقه موجود بود ، بیغما رفت .

منزلهای شخصی صاحبمنصبان را نیزغارت کردند ، دراین یغماگری اهالی و کسبهٔ قوچان هم شرکت داشتند حتی بعد ازخاتمهٔ غارت که کردها ازشهرقوچان خارج شدند ، دیده شد که شخص‌نانوائی پشت ترازوایستاده ومشغول‌فروش‌نان است درعین حال یکی‌از تفنگهای بغارت‌رفته‌ژاندارمری‌را پهلوی دست‌خود گذارده بود .

این کردها تا ظهر روز ۲۸ محرم در حومهٔ شهر قوچان متوقف بودند .

میرزا محمود صارم درجزی ظهر روز۲۷ محرم‌پس از تسلیم قوای ژاندارم با عدهٔ اکراد ابوابجمع خودبسمت درجز برای بدست‌گرفتن‌زمام امورغارتگری حرکت نمود .

ظهر روز ۲۸ محرم معلوم نشد بچه علت ؛ دفعتاً تمام قوای مسلح کرد ازحومه وشهر قوچان خارج شدند ، صاحبمنصبان مخلوع که درمنزل تاج محمد خان سکونت داشتند ، بمحض حصول اطلاع از خروج اکراد ، ازاین پناهگاه خارج وباشتاب قوای خلع سلاح شدهٔ ژاندارمری را کـه درشهرمتواری بودند جمع آوری نمودند ، دوساعت بغروب آنروزخونین با بدست آوردن چند قبضه اسلحه از کسبه قوچان در حدود یکصد وپنجاه

نفر از ژاندارمها را با وسائط نقلیه از قبیل درشکه و گاری که بدست آمده بود ، بسمت مشهد حرکت دادند .

این عده ، شب را در میرآباد بسر آورده بود ، تصادفاً ابوالقاسم عارف شاعر ملی که او هم در قوچان غارت شده بود و فراراً بمشهد میرفت ، در گوشهٔ قهوه خانهٔ میرآباد بطور وحشت زده ومتفکر ودرحالی که دستهای خودرا بزانوی غم پیچیده بود دیده میشد ، این مرد آزاده وشاعر آسیب دیدهٔ انقلاب ، درقوچان منزل آقای سلطان سید محسن خان کاظمی که خوشبختانه او هم از کید حادثات زمان رسته و فعلا در ارتش درجهٔ سرهنگی دارند ، (۱) مهمان بود .

صبح روز ۲۹ محرم ۱۳٤٠ عده ای از قوای ژاندارم متواری پیاده وسواره بسمت مشهد درحرکت بودند ، مقارن ظهر باعدهٔ ژاندارم اعزامی از مشهد که پس از مراجعت کلنل محمد تقیخان از گناباد بمشهد ، بشتاب دستور اعزام این ستون را صادر کرده بود ، بنحویکه قبلا اشاره شد در نزدیکی طاس تپه‌ها تماس حاصل کردند .

عدهٔ اعزامی تحت سرپرستی سلطان حسن خان بلتیاك . سلطان علی خان کوه سرخی ، نایب مظفرخان ، قاسم خان معروف بعروس قاسم ، مهدی خان صدوقی و یکعده دیگر از صاحبمنصبان بود ، این عده با عده ای که بطور متواری بمشهد میآمد بیکدیگر ملحق و بسمت میرآباد حرکت کردند .

یکنفر از مراجعت باآنها امتناع ورزید وآن احسان آذرخشی بود ، این جوان تن برحونی از دست خائنین داشت وخود راموظف میدید که ماجرای تلخ وناگوار خلع سلاح ژاندارم قوچان ، همچنین خیانت صاحبمنصبان را بعرض کلنل که درراه بود برساند .

باین نیت اسب خودرا سوار وراه سعیدآباد راپیش گرفت پس ازورود بآن دهکده پیاده شد وازقهوچی چای خواست ، مشغول نوشیدن چای بود که کلنل محمد تقیخان بادرشکه وارد سعیدآباد شد ، قبلاهم اشاره شد که فقط آزادیبت‌مردوارسته وآزادیخواه دراین سفر همراه کلنل بود .

راپرت آذرخشی بکلنل محمد تقیخان

۲

بمحض ورود کلنل ، آذرخشی پیش رفته پس از اداء احترامات نظامی

۱ ـ این سرباز شریف یکی از فدائیان خاص کلنل بود .

جریان خیانتی را که سلطان سید حسنخان میر فخرائی «خائن شماره ۲»، تاج‌محمدخان و میرزا محمود صارم در جزی نسبت با نهدام قوای ژاندارم، تسلیم ژاندارم که ناشی از خیانت آنها بوده و همچنین غارت مهمات انبارها و تسلیم اسلحه ژاندارم را به اکراد، مرتکب شده بودند، از ابتدا تا انتها کاملا بعرض کلنل میرساند.

کلنل بآزادبیك میگوید: ایادی تخریب و خائنین بقیام یکی بعد از دیگری خودشان را معرفی میکنند. از آذرخشی می پرسد:

اکنون قوای ما در کجاهستند؟

ـ قوای اعزامی از مشهد باقوای متواری قوچان در طاس تپه‌ها بایکدیگر تماس حاصل کردند، بنده برای عرض راپرت از رفتن امتناع ورزیدم و تصور میکنم عدم عزیمت بنده باآنها حمل بترس وجبن من شده است.

ـ سوء تفاهم شده من شمارا سرباز رشید و صمیمی تشخیص داده‌ام، بعدازچند دقیقه حرکت میکنیم.

پس از ده دقیقه کلنل باحالت خستگی بسمت میرآباد حرکت و نزدیك غروب وارد میرآباد میشود.

بسیج اکراد

۳

بعد از حرکت قوای ژاندارم متواری از قوچان، اکراد هم بسیج کرده بسمت جعفرآباد عزیمت و آنجا را تصرف میکنند، فاصلهٔ جعفرآباد تا میرآباد که اکنون قوای کلنل محمد تقیخان در آن قلعه متمرکز است بیش از هفت کیلومتر نیست.

حسن خان پلتیك، بمحض ورود بمیرآباد بدون کسب اطلاعات لازمه و بدون اینکه مطلع باشد کرد ها جعفرآباد را در تصرف دارند عده‌ای از ژاندارم ابوابجمعی خودرا بسمت جعفرآباد اعزام میدارد.

بمحض ورود کلنل بمیرآباد وحصول اطلاع از اعزام ژاندارم بجعفرآباد، فوراً دستور عقب نشینی ژاندارمهای اعزامی را بمیرآباد صادر کرد و نسبت بحسن خان پلتیك اندکی متغیر شد و گفت: چرا بدون مطالعه و بدون اینکه اطلاعی حاصل نمائید قوای کرد در جعفرآباد هست یا خیر و اگر هست عدهٔ آنها چه میزان است، شبانه عدهٔ ژاندارم را بسمت جعفرآباد اعزام داشته‌اید، وای بسا ممکن است، براثر کثرت قوای دشمن وعدم اطلاع ستون اعزامی، ژاندارمها بکلی از بین بروند، بعداً معلوم شد که این اقدام هم تعمدی بوده است!

درنتیجهٔ صدوردستور فوری‌عقب نشینی ، ژاندارمهای‌اعزامی‌سلطان حسنخان بلتیك دوساعت از شب گذشته بدون اینکه تماسی با اکراد گرفته باشند ، بمیرآباد عودت کردند .

مصاحبه کلنل باخائن شماره ۲

٤

کلنل ، پس ازصدور دستورعقب نشینی ستون مذکور، سلطان سید حسنخان میر فخرائی رااحضار وبا حضورجمعی ازصاحب‌منصبان اورا مورد بازجوئی شفاهی قرار داده ومیگوید :

چرا پس ازحصول اطلاع‌ازقیام مسلحانهٔ اکراد شیروان ، ازعدهٔقوای موجود درقوچان بطور کامل استفاده نکردید ؟وچرا دفعتاً عده کافی برای سرکوبی اشرار اعزام نداشتید ؟..
عده‌ای که اعزام داشته اید بطور متفرق واز دستجات کوچك تشکیل‌میشده وبهمین جهة قوای کرد موفق شده اند باهر قسمتی که‌تماس گرفتند ، خلع سلاح نمایند ! وهنگامی که اطلاع حاصل نمودید کردها بسمت قوچان‌میآیند چرا دراطراف شهر پستهای ژاندارم برای جلوگیری ازورود قوای‌مهاجم بشهر نگماردید ؟که شبانه بدون اینکه قوای ژاندارم کوچکترین اطلاع داشته باشد (۱) اکراد وارد شهر شده سربازخانه ها را محاصره نمایند؟ وبعداً چرا درسربازخانه مقاومت ننمودید تاقوای امدادی برسد؟ وبرفرض که قوای‌دشمن‌قوی وناچار ازتسلیم‌بودید چرااسلحه‌ومهمات‌رااز بین‌نبردید؟

تصور میفرمائید درمقابل تمام‌این چراهای‌کاملا منطقی ، سلطان‌سید حسنخان میر فخرائی پاسخ معقولی داشت ؟ ابداً !سکوت محض بود ، رنك چهرهٔ‌خائنش‌پریده‌وشایدبدردل‌میلرزید ،آخرین‌حرفی که کلنل باوزداین بود :

برای شما باید محکمهٔ صحرائی تشکیل داد واعدامتان نمودمتأسفانه امشب من ازانجام این امرصرفنظرمیکنم واگرازاین جبهه زنده برگشتم تکلیف شمارا تعیین خواهم کرد .

با اینکه بیش ازسه ساعت ازشب نمیگذشت ، براثرخستگی وبی‌خوابی زیادکه فوق العاده قوای اورا بتحلیل برده بود ، بدون خوردن غذا ، دراطاق سمت غربی در، ورودی کاروانسرای‌میرآبادروی‌تخت‌سفری کوچکی دراز کشید وباستراحت پرداخت .

۱- سلطان سیدحسن خان میرفخرائی کاملا مطلع بوده و شاید هم بر حسب دستورخود اواکراد شبانه وارد قوچان شده بودند !

« از شمار دوچشم یك تن کم »
« رودکی »
وز شمار نبرد ملیون بیش
مؤلف

جنگ دوم!

صبح دوشنبه اول صفر ۱۳۴۰ برابر

دهم میزان ۱۳۰۰

۵

قبل از طلوع آفتاب؛ کلنل محمد تقیخان با قوای ژاندارم موجود در میر آباد بطرف جعفر آباد حرکت نمود.

پیش قراولی اردو را علی الرسم شخصاً و باین ترتیب:
پنجاه نفر ژاندارم از عدهٔ پیش قراول جناح راست را، پنجاه نفر جناح چپ را، کلنل با بیست نفر ژاندارم پیش قراولی قسمت مرکزی را بحال پیاده عهده دار شد.

دردو کیلومتری جعفر آباد، زدوخورد بین کردها و قوای پیش قراول در گیر شد، پس از یکساعت تیر اندازی، کلنل بدون اینکه اعتنائی به گلوله های دشمن داشته باشد، با نهایت رشادت وارد باغات جعفر آباد شد و بپیشروی خود ادامه داد؛ بدون اینکه تلفاتی داده باشد، «سر پرست رشید و حافظ جان سرباز مهمترین وظیفه اش در پیش قراولی ندادن تلفات است. این صفات رشادت در کلنل جمع شده بود» (۱)

قوای کرد که از اینهمه رشادت مرعوب شده بودند، باعجله بتخلیهٔ جعفر آباد اقدام و فراراً بسمت تپه‌های داودلی روانه شدند.

قوای ژاندارم، بتدریج وارد جعفر آباد شد، عدهٔ پیش قراول بمحض

---

۱ – شجاعت یك شرط مهم موفقیت است، هر کس از مرگ نترسد هر گز نمیمیرد، تصمیم مرد شجیع این است: چون نباید بترسم نمی خواهم بترسم و نمی‌ترسم، نترسیدن کافی نیست، باید جرئت و شجاعت داشت، باید پردل بود.
خیابانی

مشاهدهٔ فرار وعقب نشینی کردها ، شروع بشلیك نموده و تلفات سنگینی بآنها وارد آوردند .

پس از رسیدن قوای ژاندارم ، کلنل فرماندهی قسمت جعفر آباد را بعهدهٔ سلطان حسن خان پلتیك « خائن شماره ۳ » گذارده و سلطان محسن خان کاظمی را بسمت آجودان خود برای حفظ ارتباط انتخاب نمود .

کلنل با همراه برداشتن یك قبضه مسلسل تحت فرماندهی نایب محمد خان ویك قبضه پنجاه نیز تحت فرماندهی نایب حاجی خان تفرشی که : « همانروز هردو در رکاب کلنل شهید شدند » باعدهٔ قلیلی ژاندارم که احسان آذرحشی نیز جزو آنها بود ، بسمت تپهٔ داودلی حرکت وشروع به تعقیب اکراد نمودند .

دراینموقع سلطان میرعلینقی خان توپچی که درجنك اول قوچان مورد غارت اکراد واقع شده وحتی گوشواره زن اورا از گوشش بشدت خارج نموده بودند ، فرماندهی قسمت توپخانه را عهده دار ودهکده هائی را که اکراد سرراه برای خود پناهگاه قرار داده بودند ، زیر آتش توپخانه گرفته و در نتیجه قوای مسلح کرد ناگزیر دهات را تخلیه و بتپه ها پناه میبرند ، رشادت این سرباز پیر بود که باعث نجات کشاورزان شده ، واز دست غارتگران موقتاً خلاص شدند .

ازقسمت مرکزی کلنل محمد تقیخان باعده ای که قبلا ذکر شد شروع به تعقیب اکراد نمود ودر نتیجهٔ تماس باقوای کرد ، جنك خونینی درگیر وتلفات سنگینی بقوای کرد وارد میسازد .

این جنك ، این زد وخورد خونین ، واین عقب نشینی کرد ها ، تا یك بعد ازظهر بشدت ادامه داشت ، کردها بحال عجز درآمده وازطرفی چون قدرت مقاومت درخود نمیبینند ، از تپه های داودلی ، از راه «هی هی » که نزدیکترین راه بقوچان وبیش از شش هفت کیلو متر فاصله ندارد باالعزام قاصد تقاضای کمك از قوچان مینمایند .

دراین جبههٔ فعلی تمام خوانین قوچان : از قبیل فرج الله خان ، تاج محمد خان ، فرهاد خان ، غلامرضا خان « که بعداً ملقب بـه رشید نظام شد » ناصر خان که « ملقب بناصر لشکر گردید » محمد حسین خان اوغازی وسایر سران کرد شرکت داشتند ، فقط محمدابراهیم خان که بعداً بپاداش شرکت درقتل کلنل بلقب « ظفر السلطنه » مفتخر گردید ، در قوچان سکونت داشت تابتواند درموقع خود قوای کمکی باکراد برساند

ودرعین حال ازموقع استفاده نموده بطور خود سرانه ؛ خود را باهالی قوچان حکمران معرفی نموده بود .

همان موقعیکه قاصد اعزامی بقوچان رسیده و تقاضای اعزام کمك میکنند ، عدهٔ زیادی از اکراد شادلو حسب دستور سردار معزز بجنوردی که قبلا از بجنورد حرکت نموده بودند تابقوای کرد های ایل زعفرانلو ملحق وبسمت مشهد حرکت نمایند ، بقوچان رسیده بودند .

این عده ، تحت سرپرستی میراخور سردار معزز بود (۱) ، بمحض رسیدن قاصد ، بلافاصله برای کمك بقوای کرد بطرف تپه های داودلی حرکت مینمایند .

پس از عزیمت قاصداعزامی کردها بقوچان ؛ تپه هائی که درتصرف اکراد بود ، ازدست آنها خارج وبتصرف کلنل محمدتقیخان درآمد .

قاصد اعزامی سمت راهنمائی قوای مسلح اعزامی سردار معزز بجنوردی رانیز داشت ، بتصور اینکه تپه ها هنوز درتصرف کردها باقی است قوای سردار بجنوردی را بطرف همان تپه ها هدایت میکنند .

کلنل که گاه باتفنك یازده تیر وگهی بامسلسل در جنك شرکت مینمود متوجهمیشود که ازسمت عقب عده ای کرد، بنزدیکی جبههٔژاندارم ها رسیدند ، بلافاصله فرمان داد که مسلسل ها را بسوی این قوا متوجه نمایند وبابستن آتش مسلسل ، بمیان تقریباً چهار صدنفر سوار سردارمعزز که بطوردسته جمعی حرکت وتقریباً غافلگیر شده بودند ، تلفات سنگین بآنها واردآمد ، کرد ها در حال تفرقه پی بخبط خود برده ناگزیر از سمت شمال تپه ها دور زده خود را بقوای اکراد قوچانیملحق میسازند.

چون دامنهٔ جنك ادامه یافته وفوق‌العاده شدت حاصل مینمود و از طرفی فشنگی که کلنل باقوایخودهمراه‌آورده بود ، برای ادامهٔجنك کافی بنظر نمیرسید،لذا بسلطان کاظمی آجودانخوددستورصادر کرد که فوراً بجعفر آباد رفته بدواً بقدر کافی نوارمسلسل وصفحهٔ پنجاه تیروفشنك برای او برساند وبعداً بسلطان حسنخان بلتیك دستوردهد کهعدهٔمتمرکزدرجعفرآبادرا پس از برقراری ساخلودرآنجا بسهقسمت تقسیم وازجناح راستوچپ ومرکز شروع بحمله نماید که درواقع بتواند کردها را که قوای منظمی نبودند محاصره نماید .

---

۱ ــ این میراخور باتفاق سردار معززوپنج نفر دیگر بدستورجان محمد خان شب اول محرم ۱۳۴۳ در ارك مشهد بدار مجازات ومکافات آویخته شدند .گراورآنها درفصل‌انتقام چاپشده‌است .

فرار صاحبمنصبان خائن؟!

۶

متأسفانه ! موقعی که سلطان کاظمی بجعفر آباد وارد میشود ، مشاهده مینماید که حسنخان پلتیك « خائن شماره ۳ » سید حسنخان میر فخرائی « خائن شمارهٔ ۲ » علی خان کوه‌سرخی ، مظفرخان ، قاسم خان معروف بعروس قاسم وسایر صاحبمنصبان « باستثناء صاحبمنصبانی که تحت سر - پرستی سلطان میرعلینقی خان توپچی بوده وپس از جنك اول برای شرکت در جنك دوم خودرا آماده نموده بودند» بدون اینکه زدوخوردی در اطراف جعفر آباد بوقوع پیوسته باشد، قوای ژاندارم را بدون سرپرست وبلاصاحب گذارده وتحت عنوان اینکه« ما صاحبمنصبان میخواهیم تپه های اطراف رارسیدگی وتفتیش نمائیم» همگی فراررا برقرار ترجیح وبطور دسته جمعی گریخته اند ؟!



سلطان حسنخان پلتیك

سلطان کاظمی برای اینکه بتواند نوار مسلسل وصفحهٔ پنجاه تیر در درجهٔ اول ، بکلنل برساند شروع بتخلیهٔ کاربهای حامل فشنك ومهمات می نماید ، وچون این نقشهٔ فرار خائنانه قبلا وسیلهٔ سلطان حسن خان پلتیك وهمدستان اوطرح ریزی شده بود جعبه های نوار مسلسل وپنجاه تیر را طوری در کاربهای مهمات قرارداده بود که فقط خوداومیدانست کجاواقع شده وبرای بدست آوردن این جعبه‌ها ناگزیر از تخلیهٔ کلیهٔ کاربها میشودوازطرفی چون جنك در تپه های داودلی معروف به « نادری » براثر رسیدن قوای کمکی باکراد بمنتهادرجهٔ شدت رسیده بود کلنل ناگزیر از

فشنك قلیلی که در اختیار ۱۱ نفر باقی مانده نفرات خود بود، شروع بمصرف میکنند.

آخرین لحظات !

۷

کلنل فشنك‌های قلیل باقیمانده را با کمال احتیاط و تأنی بمصرف میرساند.

رفته رفته ، دیو مهیب مرك ، باین جبهۀ فاقد فشنك سایه افکن میشد ! تمام دقایق را بامید رسیدن فشنك وقوای کمکی ، درانتظار بسر میبردند ؛ اما افسوس ! براثر خیانت پلتیك ومیرفخرائی باتمام کوشش و جدیتی که سلطان کاظمی بعمل آورد ، موفق نگردیدفشنگی برساند، چه آنکه نقشۀ خیانت پلتیك بدستور « خائن شماره ۱ » نوذری قبل از حرکت در مشهد طرح ریزی ونوارهای مسلسل وصفحات پنجاه تیر را ازیك گاری بطور محرمانه در مشهد و در حین شتاب جهة اعزام قوا ، تخلیه کرده بودند !

تقریباً ساعت دو ونیم بعد از ظهر بود که فشنك عدۀ همراهان رو بخاتمه گذارد وچون در تیراندازی که بسمت کردها میشد ، نقصان کاملی پدیدار گشت ، کردها بر تجری خود افزوده وپی برده بودند که فشنك ژاندارمها ، برحسب اطلاعی که از نقشۀ قبلی آن داشتند رو باتمام گذاشته است !

تا این دقیقه وقبل از اتمام فشنك ازهمراهان کلنل کوچکترین تلفاتی داده نشده بود، بمحض اتمام فشنك چهار نفر از ژاندارمهای با وفا یش شربت شهادت را نوشیدند ، وچند تیر فشنك باقی مانده هم بکلی تمام شد ، در اینموقع نایب حاجی خان تفرشی از کلنل محمد تقیخان استدعا نمود که : عقب نشینی نموده وخودرا بژاندرمهای جعفر آباد ملحق وپس از برداشتن فشنك و عدۀ ژاندارم کافی مجدداً بجبهه عودت نماید زیرا بانداشتن فشنك وشلیك شدید دشمن جان کلنل وسایرین درخطر است.

جوابی که کلنل داد این بود :

حاجی خان من میدانم صاحبمنصبان من ، به من خیانت نمودند اگر امروز درجنك کشته نشوم ممکن است فردا دررختخواب مرا بکشند ! بنا براین مرك را برعقب نشینی ترجیح میدهم ومن غیر از مادر پیر برای خود کس دیگری را سراغ ندارم ، ولی زن و فرزندان درانتظار شما وسایرین میباشند ، عقیده دارم شما هاعقب نشینی نموده بجعفرآباد بروید من دراینجا باقی خواهم بود.

نایب حاجی خان تفرشی مجدداً عرض کرد : رئیس ! خون ما ازخون شما رنگین تر نیست ، اگر قرار باشد کشته شویم همه باهم خواهیم بود واگر بنا باشد زنده بمانیم باز باهم خواهیم بود بنا براین هیچیك ازماها ازاین معرکه خارج نخواهیم شد.

کلنل درجواب حاجی خان برای آخرین بار درعمرخود چنین گفت :

ازاین وفاداری متشکرم ، گرچه قطع دارم کسی ازاین مهلکه جان بسلامت درنخواهد برد ، ولی احیاناً اگر یکی ازشماها سلامت ماندید . **بگوئید: باخون من روی کفنم بنویسند «وطن» و برای مادرم بفرستید.**

پس ازاین اظهاردردناك که اگردشمن هم شنیده بود دلش آتش میگرفت ، حاجی خان ومحمدخان نیزشربت شهادت را نوشیدند .

احسان آذرخشی نیزتا اینموقع سه تیر ببدنش اصابت کرده بود، در اصابت تیرچهارم و براثر بریدن عصب پای چپ و بیحس شدن پادرغلطید وازتپه بسرازیری افتاد !

حملهٔ اکراد باکشیدن هلهله وقیه که مخصوص خودآنها است شدت کرد، بقیهٔ نفرات کلنل نیزشهیدشدند.

اکنون دراین جبهه فقط یکنفر، آنهم کلنل محمد تقیخان باقی مانده است ، مسلسلها، پنجاه تیرها، یازده تیرها ، همه آلات جامدی بودند که بدون فشنك کوچکترین اثری برآنها مترتب نمیشد . کلنل با حسرتی بااین آلات جنك نگاه میکرد ، ازچپ وراستش مانند باران گلوله میبارید این گلوله ها، همان گوله هائی است که ازانبارهای سربازخانهٔ قوچان بغارت رفته بود !

باجساد کشتگان ؛ رفقای باوفای خود که یکی بعدازدیگری درپیش چشم اوشهیدشدند ؛ باتحسر نظاره میکرد ، که ناگهان یك گلولهٔ «دم،دم» باستخوان الکن خاصره اش اصابت نموده وبا یکدنیاآمال و آرزو جام شربت شهادت را درراه وطن جانانه نوشید (۱)

اکراداین تپه را اشغال وشروع بغارت کردن لباس مقتولین و یکنفر مجروح «احسان آذرخشی» میکنند . خوانین اکراد چون غائلهٔ تپه های داودلی را خاتمه یافته می بینند ، باعدهٔ سوار بسرعت بجعفرآبادحمله وپس اززدوخوردی که شاید بیست دقیقه بیش طول نکشید جعفرآبادرامتصرف وژاندارمهارا خلع سلاح نموده و «آزادبیك» را بایکعده ژاندارم بجبران تلفات سنگینی که داده بودند ، پس از اسارت ، شش نفر ، شش نفر بخط

۱ ـ مردن در راه یك امل بزرك عین موفقیت است . خیابانی

کرده و تیرباران نشان میکنند !

درهمین موقع که خوانین اکراد از تیرباران اکراد لذت میبردند ، برات محمد بیك و قلیچ خان نوکرهای شخصی تاج محمد خان مشغول لخت کردن جسد کلنل و اجساد سایر شهدا بودند، لباس مرحوم کلنل را برداشته و برای اینکه بتوانند غنائم بیشتری از غار تکری جعفر آباد نصیب خود سازند، سمت جعفر آباد عزیمت میکنند .

تاج محمد خان در زیر اشعهٔ پایان آفتاب ملاحظه میکند، فرنج صاحب منصبی در تن قلیچ است که پاگن های آن میدرخشد ، قلیچ را احضار و پس از مختصر نگاهی تشخیص میدهد که پاگن، پاگن کلنل محمد تقی خان پسیان است ؟!

بسایر خوانین کرد میگوید : این لباس متعلق بکلنل است که گویا در جبهه شرکت داشته وشهید شده است ، قلیچ محل قتلگاه کلنل را در بالای تپه های داودلی نشان میدهد، فرج الله خان که بعداً از طرف قوام السلطنه ملقب به: «ضیغم الملك» شد بقلیچ دستور میدهد که برود سر کلنل را بریده بیاورد!

قلیچ و برات محمد بیك باتفاق دو نفر از سواران سردار بجنوردی برای بریدن سر مرحوم کلنل مجدداً بتپه های داودلی مراجعت میکنند



سر بریدهٔ کلنل

پس از این که سر را از قفا میبرند ، بین دو نفر سوار سردار بجنوردی و قلیچ و برات محمد بیك نزاع رخ میدهد ، زیرا هریك از آنها در نظر داشتند که سر را برای ارباب خود برده و پاداشی دریافت دارند . نتیجتاً قلیچ و برات محمد بیك سواران سردار بجنوردی را از پای درآورده وخود آنها موفق ببردن «سر بریدهٔ کلنل» شدند.

غروب آنروز ، ابتدا سر کلنل را بقوچان بردند و بعداً جسد رانیز بقوچان حمل نمودند .

تلگراف حضوری با سر بریده!
سر بریدهٔ کلنل روی میز رئیس تلگرافخانه قوچان ؟!

۸

پس از اینکه جسد و سر کلنل را بقوچان آوردند . قبل از هر اقدامی فرج الله‌خان باسایر خوانین که در آن جنایت عظیم شرکت داشتند، یکسر باداره تلگرافخانه قوچان رفتند .

شاهزاده حسام الدین میرزا رئیس تلگرافخانه قوچان که هم اکنون درخدمت وزارت پست تلگراف باقیست ، پشت میزادارهٔ خودنشسته واز ریختن دسته جمعی خوانین مسلح بتلگرافخانه واطاق کاراو بسیارمتوحش میشود .

فرج الله خان ازمیان خورجین ترکش که در دست داشته سر بریده کلنل را بیرون آورده بایك تبختر فاتحانه‌ای، روی میز تحریر حسام الدین میرزا میگذارد.

ازمشاهدهٔ یك چنین منظره ای معلوم بود چه حالی برئیس بینوای تلگرافخانه دست میدهد ، حالش بکلی دگرگون میشود وباهمان حالت منقلب میپرسد . این چه وضعی است ؟ این سر بریده را چرا اینجا آوردید؟ این سر کیست ؟...

فرج الله خان دستی بسبیل های خود کشیده میگوید : خوب دقت کن ببین،سر کی باشد خوب است ؟ سر کلنل محمدتقیخان است .

حسام الدین میرزا مانند بیدبلرزه می‌افتد . شنیدم آناً تب میکند و درحال ترس ولرزو تب میگوید : برای چه اینجا آوردید ؟

فرج الله خان درپاسخ میگوید: اینجا آوردیم که شماهمین الان حضرت اشرف قوام السلطنه را درتهران بپای سیم بخواهید وعرض کنید . قربان تمام خوانین وهمچنین میراخور حضرت سرداردرتلگرافخانهٔ قوچان حاضر وپس ازسلام وعرض بندگی بسمع مبارکتان میرسانیم که دشمن شما کلنل محمدتقیخان را کشتیم اگر نشانی خواست بگوسر بریدهٔ کلنل محمدتقیخان همین الساعه روی میز رئیس تلگرافخانه« خودتان» گذاشته وحاضر است،فهمیدی!

برای این اینجاآوردیم . زودعجله کنید . نشانی دیگراینکه فردا عکس سررا که باخودخواهیم گرفت معجلا با پیك مخصوص حضور مبارك تقدیم خواهیم نمود .

حسام الدین میرزا بامشاهدهٔ یکعده از خوانین مسلح و مخصوصاً میراخورسردارمعزز که ازچشمان او بیشترشرارهٔخون هویدا بوده ناگزیر میشود جریان را حسب گفتارفرج الله خان بتهران مخابره نماید .

پاسخ این تلگراف توأم با القابی بود که درفصل جنك‌ها نوشته‌شد فردای آنشب فرج الله خان سررا بسرنیزه زده وخودبادردست‌داشتن‌موزر لخت روبروی سرایستاده وموزرخودرا بطرف سربریده گرفته ودر حال هدفگیری عکس گرفت !

خیلی بمورد وبجا است که شعرخود کلنل را دراینجابنویسم :

ترسم آخر که،شود ناله ،ما داور ما؛

که شود زینت سر نیزهٔ دشمن سر ما!

عکس دیگری هم ازسر گرفته شده ، باینطریق که تمام سران اکرادغالب ، ایستاده وسررا زیرپای خودگذارده عکس میگیرند و بنا بوعدهٔ تلگرافی حضورحضرت اشرف (!) میفرستند .



چندروز بعد ازانتشار چاپ اول این کتاب ،روزی‌منزل‌دوست‌قدیمی خودآقای حسین‌عاملی بناهار دعوت داشتم‌آقای بهادری که از اهالی‌قوچان میباشدنیزدرآنجا بود ، اززبان تاج محمدخان چنین بیان نمود : «آقای حاجی خان (منظورتاج محمدخان سطوت الملك است) پیغام دادندیا گفتند که درروزجنك تپه های داودلی ازوجودکلنل درجنك بی‌اطلاع وهنگامی که فرنج اورا درتن «قلیچ» می بینند تصمیم میگیرد که وسیلهٔ فراهم‌نماید کلنل را بمریضخانه ای برساند ! زیرا در آنموقع فقط گلوله بپای کلنل اصابت وبطوری که فلیچ گفته بود درجوی‌آبی افتاده ودرحال حیات‌بوده ولی متاسفانه باتمام کوشش‌هائی که کرده نتوانسته‌بودسایرخوانین‌ومیراخور سرکردهٔ قشون اعزامی سردارمعزز بجنوردی و بویژه فرج الله خان‌راقانع سازد وآنها بدون موافقت او بیك چنان جنایت بزرك ، « بریدن سر کلنل آنهم ازپشت سرتازیرچانه مبادرت‌میورزند » ؟!

اولااین گفتار عذر بدتراز گناه است ؛ثانیاً بفرض صحت ما موقعی می توانیم گفتارایشان را مورد بررسی قراردهیم وصحت و سقم آنرا بسنجیم که دوقطعه ازعکسهای مندرجهٔ دربالارا برای مابفرستند و خودشان نیز

ماجرای آنروز تاریخی وا بادر نظر گرفتن حق وحقیقت بما بنویسند تا در تاریخ ضبط شود .

ضمناً متذکرمیشوم که : جریان جنگ اول ودوم همانست که من نگاشتم ودراین باره جای هیچگونه ابهام باقی نمانده است زیرا یکی از بهترین اسنادزندهٔ نگارنده آقای احسان آذرخشی است که خوشبختانه درحال حیات باقی وحافظه اش نیزمانند قلبش ابداً تکان نخورده است .

احسان آذرخشی تنها کسی است که با برداشتن پنج گلوله بنحوی که درسرنوشت او نوشته شده نیمه‌جانی از آن مهلکه بدربوده و جا دارد شرکت بیمه ایران قلب پولادین اورا مجاناً بیمه نماید .

ما برای اثبات قسمتی از پیغام حاجی خان «سطوت الملك سابق» نیاز بسندی‌داریم که واقعاًمدلل‌سازدا یشان‌درجریان بریدن‌سر کلنل‌فقیدشرکت نداشته استو برای اثبات پیغام‌خودنیزمدرك ویا مدارکی با نضمام عکسهای مذکوربرای مؤلف بفرستند بدیهی است با این اقدام نه تنها بنام خود بلکه بنام اعقاب خودنیزخدمتی خواهندکرد . لاغیر .

☆ ☆ ☆

این سر که واقعاً نشان سرپرستی بود ، علاوه برعکس‌برداری‌چند روز نیزدر کوچه‌وخیابانهای‌قوچان گردش داده شد.

باشهیدشدن‌کلنل محمدتقیخان پسیان‌فرزند رشیدایران‌دوران‌این‌قیام که میتوان آغاز آنرااز۱۳حمل ۱۳۰۰وانجام آنرا اول‌صفر ۱۳۴۰ برابردهم میزان ۱۳۰۰ بحساب آورد، پنج‌ماهو بیست‌وهشت‌روز بیش‌نبود.

ناگفته نمیگذارم ؛ سردارمعزز بجنوردی ، تاج محمد خان قوچانی، فرج الله‌خان‌درگزی‌صارم‌درگزی‌وامثال آنهااگرمیدانستندخود کلنل‌دراین فرونت‌است نه‌تنهاجنگ نمیکردند بلکه تاسرحدهودان‌فراراختیارمینمودند، زیرا آنها پی برشادت وایمان بوطن پرستی وتهور این صاحب‌منصب شریف در قلم وقمع سایراشرارخراسان برده وشاید خودتلویحاً ضرب شصت اوراهم چشیده بودند، اگرپلتیك ویا بعبارت‌ساده ترخدعه‌وتزویرحسنخان‌پلتیك‌وسایر افسران‌خائن‌بکار نرفته بودواز طرفی کمك لازم‌را بسرعت‌ازجعفرآباد ومشهد باو میرساندند.امکان نداشت‌چنین‌ضایعهٔ‌مهمی‌در تاریخ‌معاصرایران‌رخ بدهد.

افسوس ! شخصیتی که بزیور تقوی‌ومکارم اخلاق‌آراسته بود، شخصیتی که ازدانش وبزرگی وشرف بهرهٔ‌کافی داشت ناروا کشته شد و جای بسی افتخارومباهات است که :

قیام خودرا فقط باخون خود رنگین ساخت وباهمان خون بنا بعقیدهٔ خود نام وطن را ترسیم کرد .

۹- سرنوشت آذرخشی

این جوان ، با برداشتن چهار گلوله ؛ در پای تپه های داودلی افتاده بود ، شب را درهمانجا با آن وضع رقت بار وخطرناك و سرمای سوزان آن سامان که برای شخص در حال عادی طاقت فرسا است ، با زحمتی بسر برد !

قبل از اینکه روز جنك بپایان برسد و پیش از اینکه آفتاب آنروز مخوف غروب نماید ، چند سوار کرد بالای سرش آمدند ولباس او را از تنش درآوردند و جز یك زیرشلواری چیزی باقی نگذاشتند ، احسان بآنها گفته بود که این پیراهن سوراخ و پرخون بچه‌درد شما میخورد . بگذارید درتنم باقی بماند ، دشنامش داده وموقعی که سواراسبهای خودشده بسمت جعفرآباد روانه میشوند ، برای اینکه بزندگانی رقت بار او خاتمه داده باشند ، از بالای سر بفاصله ده قدم ، از روی اسب با تفنك شلیکی بطرف سر آذرخشی نمودند که گلوله از سمت ابروی راست ، چشم راست و بینی را از بین برده و براثر فوران خون از سر ، کردهابتصوراینکه نتیجهٔ قطعی گرفته و اورا کشته‌اند ، سمت جعفرآباد روانه شدند ؟ !

همانطوریکه در بالا اشاره کردم ، آذرخشی آنشب‌را در بیابان سرد و بین شهدا تاصبح بزحمتی گذرانده ، تصادفاً اندکی ازغروب آنروز گذشته و هنوز بدنهای شهدای وطن گرم بود که برای ۶ یا ۷ دقیقه باران بارید گوئی این باران برای شستشوی اجساد فرزندان وطن نازل شده بود.

صبح ؛ بعد از طلوع آفتاب که‌رعایای قریهٔ‌داودلی برای‌انجام کارهای زراعتی خود از دهکده خارج‌شده بودند. آذرخشی احساس میکند که دو سه نفر زارع از نزدیك او درحال عبورند ، فریاد میزند ، امداد میطلبد ، زارعین‌بسراغش میروند ، از عطش‌مینالیده ، یکی از رعایااز‌چشمه‌ای که نزدیك او بود با بیل خود اندکی آب‌آورده بحلقش‌میریزد ، یکی‌ازرعایا موسوم بحضرتقلی دلش بحال او میسوزد وپوستینش‌را بروی اومیاندازد و باتفاق‌دو نفردیگر اورا بقلعهٔ داودلی حمل وازترس‌اینکه‌مبادامورد‌تجاوز و تعرض خوانین قوچان واقع شوند ، در گوشهٔ طویله‌ای بطور نهانی از او نگهداری میکنند .



احسان آذرخشی، خاطرهٔ ۱۲۹۷، سه سال قبل از قیام خراسان

با این حال خطرناك، چهار شب درهمان طویله بسر میبرد؛ شب پنجم نزدیك صبح براثر اصابت ضربهٔ شدید بپای مصدوم خود، ملاحظه میکند دو نفر کرد مسلح بالای سرش ایستاده و باز خواست مینماید، اینجا چه میکنی و چه کاره هستی؟

وقتی توضیح میدهد که از همراهان مرحوم کلنل بوده‌ام، کردها اند کی نجوا نموده از طویله خارج میشوند. پس از ساعتی حضرتقلی بسراغ مجروح میرود؛ آذرخشی جریان آمدن کردها را بحضرتقلی میگوید، با وجود ترس شدیدی که از خوانین داشت معهذا آذرخشی را بکول گرفته و بمنزل خود میبرد.

براثر اقدامات شاهزاده خانم فروغ آذرخشی (مادر احسان آذرخشی) که یکی از زنان معارف پرور خراسان و تنها بانوئی است که در آن عصر تیره طرفدار تجدد بود، نجد السلطنه وزیر را وادار میسازد که تلگرافی بتاج محمدخان مخابره نماید که کشته یا زندهٔ آذرخشی را باید فوراً پیدا کرده بمشهد بفرستد.

تاج محمدخان بواسطهٔ تماسی که با نجدالسلطنه داشته (!) در صدد جستجو برآمده و نشانی میدهند که شخصی با این مشخصات در پای تپهٔ داودلی مجروح دیده شده و بوسیله رعایا بقلعهٔ داودلی حمل شده است، علی خان برادر خودرا با یکدستگاه درشکه و چندنفر سوار بسراغ آذرخشی بقلعهٔ داودلی روانه میسازد.

جسد آذرخشی را که با اصابت پنج گلوله فوق العاده خطرناك بوده بقوچان حمل و پس از دوروز نگاهداری بمشهد روانه مینمایدو چون کردها تا چناران پیشروی کرده بودند، برای عدم مزاحمت چهار نفر از سواران خود را بمعیت آذرخشی اعزام میدارد تا از حدود متصرفی اکراد خارج و نگذارند



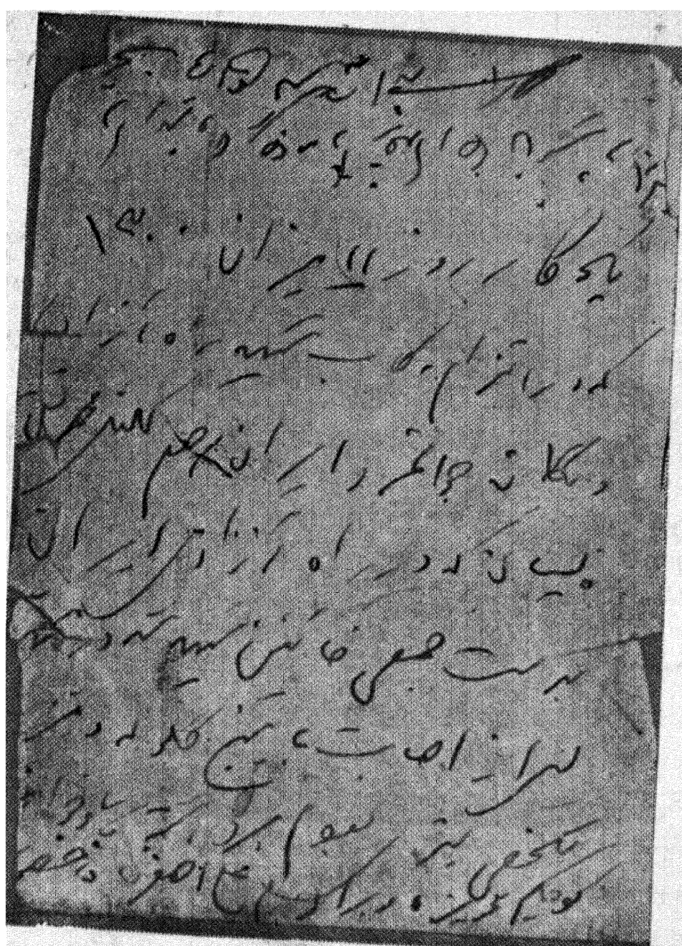
سرآن کشته بنازم ...

کسی متعرض او شود .

دراین سفرسلطان سید محسن خان کاظمی برای دومین مرتبه به اسارت کردها درآمده وازهستی ساقط شده بود ، باتفاق آذرخشی بمشهد عزیمت ودربین راه منتهای محبت وپرستاری ا ازاومینمایند .

پس ازیکشب توقف درراه ، ساعت چهار بعد از نصف شب ، درواقع بعدازنه روز مجروح بودن و بدون طبیب معالج وارد مشهد و صبح دهم زخمهای او پانسمان شد !

این جوان رشیدوپردل ،-ازآنزمان تاکنون وازاکنون تاهنگامیکه

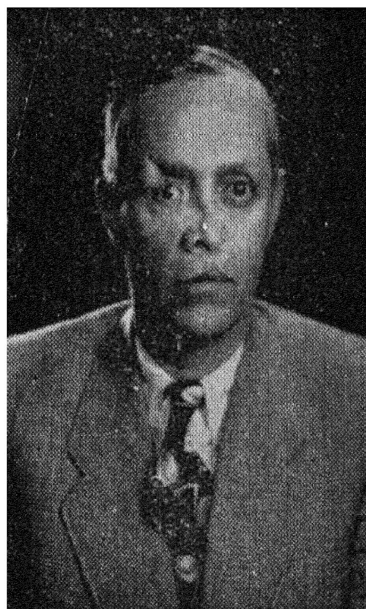


مطالب پشت عکس بیماری آذرخشی

شرح نوشتهٔ پشت عکس آذرخشی

یادگار روز ۱۹ میزان ۱۳۰۰ که درالتزام رکاب شهیدراه آزادی و یگانه جوانمرد ایران مرحوم کلنل محمدتقی‌خان پسیان که در راه آزادی ایران بدست جمعی خائنین شهیدشد . درمشهدپس از اصابت با پنج گلوله درمنزل شخصی بستری بودم برداشته شد. وخواهر کوچکم عزیزه و برادرم علی‌اصغرخان حضوردارند وآقای جامه دارخدادادخان نیزدر پائین تخت خوابم نشسته اند .

احسان آذرخشی



که زنده است ، هرروزصبح ، پس
ازشستشوی دست و رو هنگامی که
پای آئینه ایستاده موهای سرخودرا
باشانه مرتب وچشم مصنوعی خودرا
جابجا میکند بیادخاطرات آن جبههٔ
مخوف میافتد ، روان پاك فرزند
وطن پرست ایران ، کلنل محمد
تقیخان پسیان را در برابر خودمجسم
و بروانش درود میفرستد .
جای بسی خورسندی است
که یکنفراز آن نفر که باقیمانده تا ،
تاریخ و حقایق آنطوری که باید
آشکارودرمعرض افکارعمومی قرار
گرفت .

احسان آذرخشی بعداز اصابت پنج گلوله

قیام های کوتاه

وقایع گونه گون بعد :

۱ ـ درمشهد چه غوغائی است؟

روز ۱۲ میزان ۱۳۰۰ برابر ٤ صفر ۱۳٤۰ خبر شهید شدن کلنل بطور علنی درمشهد منتشر شده اولین کسیکه ازاین خبر استفادهٔ نمود محمود نوذری بود ، که معجلا به منزل آیة الله زاده رفت و باتفاق ایشان عازم تلگرافخانه شده وحکومت وقت راازقتل کلنل محمد تقیخان واینکه خاطر مبارك حضرت اشرف آسوده باشد ! آگاه ساخت و بپاس این مژده مسرت بخش (!) کفالت ایالت موقتاً باومحول گردید.

خبر این ضایعهٔ اسف انگیزدرهمه جای خراسان اشاعت یافت ، بسبزوار نیز اطلاع دادند ، اسمعیل خان بهادر رفیق قدیمی وصاحبمنصب وفادار او با اردوی خود شتابان بمشهد رهسپار گردید.

اوضاع مشهد فوق العاده بد شده و اکثر مردم برآشفته بودند ، طرفداران کلنل خون گریه میکردند ، و کار کم کم میرفت که بوخامت بیشتری گراید ، موافقین سر وجسد کلنل را خواسته بودند ، بقوچانیها نصیحت داده شد که جسد وسر کلنل را محترمانه تحویل بدهند ودرغیراین صورت جنك درکین وبرادر کشی تجدید میشود ، توافق حاصل شد وآقا خان خوشکیش برای حمل جنازه عازم قوچان گردید ، باچه سرعتی رفت وباچه شتابی بر گشت باور کردنی نبود !

روز ۱۵ میزان ۱۳۰۰ برابر ٦ صفر ۱۳٤۰ در ارك مشهد غوغای عجیبی برپاشده بود.

مدارس عموماً تعطیل ، تجار و کسبه نیز بازاررا عموماً بسته بودند، عدهٔ صاحبمنصبان وافراد ژاندارم نیز باتجلیل واحترام شایان توجه برای تشییع جنازه حاضر شده بودند.

درمغازهٔ آرسن ، هرچه عطر بود خریداری وبروی جنازه پاشیدند اینکارهم ازاقدامات خوشکیش بود.

از سر کلنل قبل از الحاق بجسد عکس برداری شد ، عارف شاعر ملی از کثرت گریه چشمانش خون آلود وبسر وصورت خود مشت میزد



ناله وفریاد میکشید ، نفرین و ناسزا میگفت، هر کار میکرد وهرچه ناسزا بمسبب اصلی این جنایت فجیع میگفت ، حق داشت و کاملا حق داشت .

سر و جسد را با آب « سن آباد » که معروف است حضرت رضا « ع » را هم باهمان آب غسل داده بودند ، شستشو دادند ، موهای سر را شانه زدند ومعطر ساختند و بازعکس برداشتند .

عارف بینوا وستمدیده ، آن شاعر انقلابی که با آرزو و آمال فراوانی باین قیام گرویده بود ، باچشمان خون بار ؛ هنگامیکه میخواستند سر را بجسد ملحق و برروی توپ بگذارند ، باصرار کمیته ملی وچند نفر دیگر ، یك رباعی « که در گراور مخصوص ملاحظه میفرمائید » ساخت و بر روی پارچهٔ سفیدی بخط درشت نوشته بالای توپ الصاق کردند .

دراینموقع جنازه برای حرکت آماده میشد . جنازه را کجا خواهند برد ودر کجا دفن خواهد شد ؟ برمن مجهول بود وچون مجهولی بود که درظرف چند دقیقه ویاساعتی معلوم میشد ، درصدد تحقیق برنیامدم ،

۳ــ تشییع جنازه

جسدرا بر روی توپ گذارده وروی آنرا مملو از گل کردند؛ جمعیت مشایع فوق العاده بود ، من تا کنون یك چنان جمعیتی را درهیچ تشییعی ندیده ام. موزیك ژاندارمری در عزای این سرباز رشید وفرزند خلف ایران ، در پیشاپیش جنازه بانوای محزون و جگرخراش مترنم بود .

مردم ؛ حقیقتاً ازروی خلوص عقیدت وایمان بآن فقید ، اکثراً درحال گریه وناله ، آهسته آهسته درحرکت بودند ، هنگامیکه جنازه بنزدیکی ادارهٔ پست و تلگراف رسید سید علیخان مدیر « مسعودی » روی توپ قرار گرفت ودرضمن ایراد مختصر نطق ، این جنایت را شدیداً تقبیح کرد وبرروح این سرباز معصوم درود فرستاد و سپس جنازه مجدداً بحرکت درآمد .

پیرمرد وارسته ، حاج محمد رحیم آقا طاهباز ، این مرد جهاندیده وستمکشیده درحال غیر قابل وصفی پیشاپیش جنازه حرکت میکرد تسلیتش گفته وتسلایش دادم ، از محل مزار جویا شدم ، گفت اکثریت قریب باتفاق مقبرهٔ نادرشاه را انتخاب کرده اند . دراینموقع جنازه ازصحن مطهر خارج شد وکم کم بمقبرهٔ نادرشاه نزدیك میشدیم ، یکی دو جای دیگر جنازه را متوقف کردند ، نطق های مهیجی از طرف محصلین ایراد شد ، یکی ازمحصلین میگفت : خون او نیز مانند خون سیاوش درجوش و از هر

قطرهٔ خونش هزاران لالهٔ وطن پرستی خواهد دمید دیگری گفت :

معارف بیش از همه داغدار و ماتمزده است زیرا کلنل محمد تقیخان بمعارف بیش از هرچیز اهمیت میداد ، سومی روی کرسی خطابه رفت وبا حرارتی هرچه تمامتر چنین ایراد سخن کرد :

مردم ! ما محصلین گوهر گرانبهائی را ازدست دادیم این سرباز شریف وقهرمان تجدد وآزادی ، پدر مربی ما بود ، فقدان او بیش ازمرك هرعزیزی برما محصلین تأثیر بخشید ، ما حس انتقام اورا از مسبب اصلی ومسببین غیر مستقیم ومحرك واقعی قتل او در دل نگهمیداریم ؛ تا اگر عوامل وقت وزمان ما را موفق بگرفتن انتقام او نساخت ، این وظیفهٔ حتمی را بعهدهٔ نسل آینده واگذار میکنیم.

عده‌ای زن نیزدر بین تشییع کنندگان دیده میشدند ، یکی از آنها باتمام سوز دل گریه میکرد ، ضجه ونالهٔ سوزندهٔ او دلهارا میسوزاند و کانون هرشنونده را آتش میزد ، یکی میگفت حق دارد برادرش بود ، دیگری اوراخواهر کلنل میپنداشت ، آن دیگری میگفت «مادر» این فقید است دادن نسبت‌ها تنوع داشت ، در حالیکه غرابت نسبی درکار نبود ، پس ازاستفسارمعلوم شد که‌این بینوای گریان دوشیزه‌ای است که‌درصورت عدم فقدان کلنل ، امکان داشت درزندگیش شرکت کند ، زیرا بطوریکه درفصل عروسی نوشته شد ؛ ماژر بهادر بخانوادهٔ اونویدی داده بود در اینصورت‌اوحق داشت باسوزوگداز شیون کند ، این دوشیزهٔ فلك زده که بامید موفقیت نهائی کلنل درحال انتظاربسر میبرده ؛ چه نویدها که‌دردل بخود نداده بود ، افسوس رشتهٔ آمال وآرزوهای احتمالی او را دژخیمان کرد قطع وحیات آیندهٔ اورا بیرونق وبدست حوادث سپردند ؟!

دراینموقع ، بدرمقبرهٔ نادر رسیدیم ، جنازه را از روی توپ‌پیاده کرده بدرون مقبره بردند تاشب دفنش کرده و بمجاورت نادرشاه افشار مفتخرش سازند .

خاتمهٔ تشییع جنازه اعلام وجمعیت رفته رفته متفرق میشدند ، منهم‌از فرط خستگی واندوه بسوی‌منزل که فاصلهٔ بسیار کمی بامقبرهٔ نادرداشت ، آهسته روانه شدم .

دربین راه باخود میاندیشیدم که‌وضع مملکت وبالاخص ایالت‌خراسان ازچه قرار وبکجا منتهی خواهد شد ، مدتهاست ازمرکز مملکت بمناسبت قطع رابطه بنحوی که باید وشاید اطلاع دردست نیست تابتوان باپیش‌آمد ناگوار اخیر سنجید ونتیجه‌ای‌ولو باحدس ازآن سنجش بدست‌آورد ، با

خود میگفتم آیا کلنل اسمعیل‌خان بهادر بدون قید وشرط تسلیم خواهدشد یاقیام راتاقبول پیشنهادات‌صددرصدمشروع کلنل فقید ادامه خواهد داد؟..

نه ! قیام بافقدان کلنل ، بافقدان آن مرد عالیقدر وعالم و پیشوای تجددو آزادی‌ادامه‌پذیر نبودزیراآن‌شخصی که سنبل‌مظلومیت‌وطرف‌دشمنی وعناد واجاج بود باخدعه و تزویر از بین رفت ، برای کلنل بهادر بهانه و محملی دردست نبود که قیام راادامه دهد ، واینکهی کلنل بسبان درپیکار با قشون اعزامی مرکز کشته نشده اوبدست یکمده مردم شرور از بین رفتو واقعاً فلهٔ‌شد! قشون‌مرکزدراین قتل فجیع شرکتی نداشته‌است .

بااین افکار پریشان بمنزل رسیده وباحال تأثر روی تخت افتادمو باز با همان اندیشه های گونه‌گون گلاویز شدم ، بهیچ عنوان نمیتوانستم خود راقانع‌سازم ، بویژه وقتی‌آخرین مصاحبهٔ بااو بیادم آمد وچشمم بکتاب «خدعه وعشق» شیلر که‌در کنار میزدیده میشد و یادگار آن فقید بودافتاد، بغض‌گلویم راگرفت‌وبی اختیار گریستم ودرهمین‌حال‌قطعه کوتاهی بمناسبت حسن انتخاب محل مدفن وماده تاریخ اوساختم .

پاسی ازشب گذشته‌بود، حرکت کرده بمقبرهٔ نادر رفتم تاهنگام‌دفن افتخار حضورداشته باشم ، وقتی که واردباغ شدم ، صدای گریهٔ‌آن‌دوشیزه باز بگوشم رسید ودغم را تازه کرد .

جسد این جوان را دریک صندوق آهنی گذارده واین‌صندوق را در صندوق چوبی دیگر قرار داده بودند ، چون کلنل فقید رشیدالقامه بود گورکن‌ها ، گوررا برای جسد عادی کنده بودند،ناگزیرصندوق‌چوبی را کنارگذاشته وباهمان صندوق‌آهنی جسداین جوان ناکام‌را باهزاران‌آمال وآرزوی وطن پرستانه بخاک سپردند .

حاجی طاهباز قیافهٔ مبهوت و متحیری داشت ، زنها ومخصوصاً آن دوشیزهٔ محروم ، شیونی براه انداخته بودند .

درحین خروج ازمقبرهٔ وهنگام خداحافظی‌اشعاری راکه‌ساخته‌بودم، بحاج محمد رحیم‌آقا تقدیم کردم ، اینک چند بیت ازآن راکه در حافظه دارم درج میکنم:

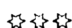


همجواری نادر شاه

ماده تاریخ

نادراو راکشید دربر ؛ خویش — تا زند بر دل ستمگر ؛ نیش
خفتنش درکنار نادر شاه — مرحمی بود بر قلوب پریش

مفتخر شد بهمجواری شاه ؛ آنکه حب الوطن ورا بد، کیش.
کلنل زنده شد از این کردار ؛ گرچه بودش، جدا سر از تن ریش!
ننك بر آن سه تن خیانتکار (۱)؛ خاصه آن نوذری نادرویش!(۲)



آذری بادوچشم اشك آلود ؛ ماده تاریخ را کشید به پیش
ده میزان هزار وسیصدشمس؛ قمری داشت چار، ده زان بیش.
سال شمسی ۱۳۰۰ سال هجری قمری ۱۳٤۰

۲ـحرکت قوای مرکز

روز ۱۲ میزان ۱۳۰۰ قوای اعزامی مرکز بسر پرستی حسین آقا خزاعی میرپنج ازشاهرود حرکت کرد ، اردوهای ژاندارمری که در تمام ولایات خراسان پرا کنده بودند وقتی مطلع شدند که سردار نامی آنان در جنك باا کردا بقتل رسیده ناگزیر دست ازعملیات جنگی کشیده عقب نشینی مینمودند ، عده‌ای از اردوی ژاندارمری دچار تفرقه وعده‌ای هم با کمال رشادت بمشهد بازگشت میکردند ، با این احوال روحیهٔ آنها قوی بنظر میرسید ، این ژاندارمها اکثراً از طبقات روشنفکر واغلب ازخانواده‌های منور بودند که با کمال ازخودگذشتگی و باطیب‌خاطر بخدمت قشون خراسان مفتخر وصمیمانه خدمت میکردند .

---

۱ ـ خیانت در نبشتن صورت جنایت دارد ، خیانت وجنایت هر دو یکی است ، مرد خائن همیشه خائف است ، و بیشتر خائنان مکافات خیانت خود دراین جهان یافته‌اند وازعقوبت عاجل رسواشده .

«محمدعوفی»

۲ ـ دیدم اوزاهزار وسیصد وده ؛ مضطرب ، مسخ ، ناتوان وپریش
بار دیگر که دیدمش بدتر؛ شده بود اونحیف ، بیش‌از پیش

قیام کلنل اسمعیل خان بهادر

۱ـ بعد از کلنل محمدتقیخان پنج کلنل

باقی مانده بود

یکی مرد جنگی به از صدهزار !

بطوریکه خاطر خوانندگان عزیز را مستحضر ساختیم ، یکی از صاحبمنصبان باایمان نسبت بعقیده ومرام کلنل محمدتقیخان پسیان ، کلنل اسمعیل خان بهادر بود .

این صاحبمنصب باوفا ، بخاطر حفظ آزادی ورهائی مملکت از قید اسارت بیگانگان ، از درجه ومقامی که درتهران بنا بود درصورت عزیمت بصفحات لرستان بوی اعطاء شود ، صرفنظر و در خدمت کلنل عازم خراسان شد .

این دوتن اززمان جنگهای غرب ودوران مهاجرت بایکدیگردوست شدند واین مودت ویگانگی همچنان مداوم بود ، گوئی این دوفرزندوطن یکروح دردوقالب بودند ، کوچکترین اختلاف نظری از آنها شنیده و یا دیده نشد ، ودرتمام اموربا هم توافق نظر داشتند وباوجود صمیمیتی که کلنل بهادر نسبت بکلنل پسیان داشت جانب انضباط را از دست نمیداد ودرمقابل مافوق خود یعنی کلنل پسیان مطیع محض بود ، واقعاً بهادر در دوران قیام دلاوریها بخرج داد وابراز فداکاری نمود .

بمحض وصول تلگراف کلنل نوذری مبنی بر خبر قتل کلنل پسیان ؛ اردوی تحت فرماندهی خود را باکمال نظم وآرامش ازسبزوارحرکت داد . دو یا سه روز بعد به : « قریهٔ طرق » واقع در دوازده کیلومتری مشهد واردشد .

اردوی خود رادرآنجا متوقف ودستور داد چادرهای اردو رابزنند وتادستورثانوی اردو رفع خستگی نماید . پس از اینکه چادر فرماندهاردو را زدند ، کلنل بهادر ساعتی باستراحت پرداخت وسپس دستور داد کلیهٔ صاحبمنصبان ارشد اردو بچادر اوحاضرشوند .صاحبمنصبان ارشد ، ازقبیل ماژر علی اصغرخان معروف بسرتیپ ، لیوتنان کلنل غلامحسینخان معروف بیدر ،ماژر قاسم خان پسیان ، ماژر احمدخان معاون الایاله ؛ ماژر بوشهری

یکعده صاحبمنصب دیگر که نام آنها در نظرم نیست ، درچادر کلنل حضور مییابند . کلنل بهادر بآنها چنین میگوید :

کلنل محمد تقی خان بعد ازخود ، پنج نفر کلنل باقی گذاشته ، من و سایر کلنل ها که بازمندگان فداکار آن فقید هستیم باید باهم متحد شده قیام اورا ادامه دهیم ، ماباید بخونخواهی او برخیزیم وانتقام اورا بگیریم قراراست سایر فرماندهان باازدوهای خودشان باینجا وارد ومتمرکز شوند ، فعلا بانتظار رسیدن سایراردوها هستم وبعد ازورود فرماندهان شورائی درهمینجا تشکیل وتصمیمات مقتضی اتخاذ خواهد شد .

درهمین موقع محمود زندی رئیس صندوق اردو ومتصدی رمز وسانسور ، تلگرافی را که ازتهران بکلنل نوذری مخابره ودر همانجا سانسور شده بود ، بدست کلنل بهادر داد .

پس ازملاحظهٔ تلگراف گفت : بموجب این سند یکی از کلنل های باقی مانده ، بیش ازبیش رفوزه شد !«منظورش نوذری بود» زیرا دراین تلگراف بکلنل نوذری دستور داده بودند بمحض ورود کلنل بهادر او را دستگیر و محبوسش سازد . تلگراف را برای حضار خواند ولی غافل از این بود که دربین همین جمع که درحضور او ایستاده‌اند جاسوسهائی وجود دارد ونمیبایستی آنها را ازمضمون تلگراف آگاه میساخت بهرحال کاری که نباید، شد ! صاحبمنصبان را برای استراحت مرخص وپس ازچنددقیقه تأمل واندیشه ماژرعلی اصغرخان سرتیپ وماژر قاسم خان وماژر بوشهری ومحمودزندی‌را که بیشترمورداعتمادش بودنداحضار وبآنهاچنین‌میگوید:

نظر باعتمادی که بشماها دارم ازتصمیمی که در بارهٔ نوذری خائن گرفته‌ام مستحضرتان میسازم . من اورا دستگیر کرده تحت الحفظ باینجا خواهم فرستاد ، اورا در همین چادر من زندانی وشخصاً مراقب باشید تا محاکمهٔ صحرائی برای او وسلطان سیدحسنخان میرفخرائی وسلطان حسنخان پلتیك نابکار ، تشکیل داده شود . فردای آنشب بمشهد عزیمت کردومستقیماً بآرامگاه ابدی کلنل شتافت .

۲ ـ ورود کلنل بهادر بمشهد

خبر آمدن اردوی بهادر درشهر شایع شده بود ، بمحض شنیدن این خبر ، فوراً بمقبرهٔ نادر رفتم ، بهادر بادرشکه بتنهائی آمد ، فوق العاده متألم ودرعین حال خشمگین بنظر میرسید ، آشفتگی مجدد احساس میشد زیراا کثراً بروحیهٔ بهادر آشنائی داشتیم ومترصد بودیم که ؛ ممکن است بخونخواهی کلنل برخیزد .



ازراست بچپ ۱ ــ سلطان حسنخان جلیلوند ۲ ــ ماژر اسماعیل‌خان بهادر هنگام مراجعت ازمهاجرت ۳ ــ نایب سید مهدی خان

وقتی مردم دیدند و شنیدند بهادر بمزار کلنل آمده ، سیل جمعیت بمقبرهٔ نادرشاه روانه گردیده و در مدت خیلی کوتاه مقبره مملو از جمعیت شد .

بهادر برای مردم باختصار سخن گفت ، نطق او خیلی مهیج و در عین حال غیرتمندانه و شرافتمندانه بود . در ضمن سخنرانی و در تحت تأثیر احساسات ، بامشت خود نه تنها تهران بلکه زمین و آسمان را تهدید میکرد ، از کثرت خشم بهمه چیز ابراز بدبینی مینمود . نگاهش بکلنل نوذری که در وسط سخنرانی او آمد ، معانی بسیاری را در بر داشت و شاید در دل باو ناسزا میگفت .

نطق تند و شاید بزعم بعضی ها گفتار زنندهٔ او بضرر خودش تأثیر بخشید باین معنی که رنود زود بپای سیم تلگراف رفتند و سخنان او را بتهران تلگراف فوری و خیلی هم فوری کردند !

معنی رشادت و حق شناسی همان بود که بهادر از خود بمنصهٔ ظهور رساند ، بمردم اعلام کرد که من در وفا داری نسبت بمرام و عقاید کلنل مانند کوهی روی پای خود ایستاده‌ام ، مثل بعضی ها که دچار تزلزل خاطر شده و حالت نوسان بخود گرفته‌اند ، نیستم . من انتقام او را «اشاره بمزار کلنل» خواهم گرفت .

او در حال خشم و غضب سخن میراند اما گفتارش بسیار جامع و کوچکترین لغزشی در بیاناتش مشهود نبود . صدایش غرا ، شمرده شمرده سخن میراند ، سخنانش با همان لهجهٔ شیرین و دلنشین در مردم تحریک احساسات و غیرتمندی میکرد .

در پایان سخنرانی خود ، تصمیم نهائی را موکول ببعد کرد و گفت : هر گونه تصمیمی اتخاذ شود بعرض آقایان خواهم رساند .

پس از خاتمهٔ سخنرانی کلنل بهادر و پراکنده شدن مردم ، سخنان او تعبیر و تفسیر میشد . نطق او بیم و هراسی تولید کرد ، با آنکه مردم را باظهار تصمیم نهائی وعده داد ، باز در دلها هیجان و اضطرابی تولید و تقریباً بوی ضایع شدن کار بمشام میرسید .

عصر فردا تلگرافی از وزیر جنگ مبنی بر خروج بهادر از خراسان با ضرب الاجل ۴۸ ساعت رسید و در تلگراف قید شده بود که : «در صورت عدم اطاعت حکم اعدامش صادر میشود» .

این تلگراف تأثیر نامطلوبی بخشید باین معنی که چون کلنل بهادر برای دستگیری نوذری در پی فرصت بود وصول این تلگراف باعث شد که بلادرنگ تصمیم گرفت و شروع بفعالیت کرد .

۳ـ دستگیری کلنل نوذری

کلنل بهادر شب ۱۵ ماه صفر ۱۳٤۰ برابر ۲٤ میزان ۱۳۰۰ با یکعده ژاندارم مسلح ساعت ۱۱ شب غفلتاً باداره ایالتی وارد شده کلنل نوذری را زیر چکمه له و لورده ساخت و سپس اورا تحت الحفظ باردو فرستاد تا طبق دستور توقیف شود.

نوذری بااتومبیل روانه اردو شد، پس از ورود باردو، بماژر علی اصغرخان وقاسم‌خان‌پسیان تحویل گردید و طبق دستور کلنل بهادر آن دو نفر تا صبح بنوبت در دورچادر توقیفگاه نوذری پاس میدادند.

٤ـ ملاقات کلنل بهادر با آیت‌الله زاده

کلنل بهادر، صبح آنشب با یکعده ژاندارم بخانهٔ آیهٔالله زاده رفتو و چون ایشان قبلا با کلنل نوذری‌متفقاً بتلگرافخانه‌رفته‌خبرقتل کلنل‌رابتهران اطلاع داده بودند، اورا مورد بیمهری قرارداد، تبانی نوذری و آیهٔالله زاده راهم کاملا احساس کرده بود.

میان جماعتی که درمنزل آیهٔالله زاده بوداز‌جای برخاسته‌وچنین گفته بود: همهٔ آقایان از نیات کلنل فقید مسبوق هستیدو محتاج بتکرار نیست، اینکه نوذری در سر مقبره کلنل اظهار داشت که:

«ما اطاعت دولت را خواهیم کرد، گذشته گذشت» بنظر من صحیح نیست زیرا کلنل فقید جز اصلاحات و خدمتگذاری بملت و دولت ایران هیچگونه اندیشه‌ای نداشت. نوذری میخواست سوء تفاهم ایجاد نماید؛ ما از همان روز اول مطیع بوده و اکنون نیز مطیعیم، نهایت دولت مرکزی بایستی تأمین بدهد و شرایط ما را که شرایط شرافتمندانه وکاملاعاقلانه است، بپذیرد، در این باره کومک آقایان بویژه آقای آیهٔالله زاده ضروری است زیرا اینجا پای شرافت درکار است؛ بعرضم توجه فرمودید؟ پای شرافت. من برای جان خود اهمیتی قائل نیستم، بعد از شهید شدن آن جوانمرد رشید، حیات وممات برای من وامثال من یکسان است.

بنابرآنچه عرض کردم‌انتظار ندارم تبانیهادوام یافته وخدعه‌وتزویر نیز همچنان ادامه یابد...

۵ـ تسلیم اردو بنوذری

با اطلاعاتی که بخوانندگان گرامی داده شد، کلنل بهادردرتوقیف

نوذری خودرا کاملا محق میدانست ولی از آنجائی که الیاف جاسوسی همه جا پیچیده بود ، سلطان احمدخان معاون الایاله ، همان شبی که کلنل نوذری در چادر کلنل بهادر توقیف بود ، بچادر صاحبمنصبانی که مانند او منحرف بودند رفته و برطبق دستوری که داشت آنهارا آماده و مساعد ساخت که صبح زود باتفاق او نزد نوذری رفته واردورا بوی تسلیم کنند !

صبح زود ، هنگامیکه ماژر علی اصغرخان سرتیپ میخواست پاس چادر را بقاسم خان یسیان تفویض کند ، احمدخان معاون الایاله ، باصاحبمنصبانی که بانظر او موافقت کرده بودند بچادر نوذری آمده اورا بخارج احضار مینمایند ، نوذری ابتدا بتصور اینکه میخواهند اوراتیر باران نمایند ، مانند بیدمی ارزیده ، احمدخان باو اظهار میدارد که ازاین ساعت اردو تحت فرماندهی شما است ، نوذری ازاین اقدام بسیار خوشنود و باابراز تشکر بدواً دستور توقیف قاسم خان وعلی اصغرخان ومحمود زندی رئیس صندرن اردو و متصدی رمز راصادر وسپس فرمان میدهد اردو برای عزیمت بشهر آماده شود .

۶ - عزیمت بهادر باردو

پس ازاینکه بیانات کلنل بهادر در منزل آقا زاده خاتمه یافت ، وعدهٔ مساعدت باوداده میشود ، کلنل بهادر باخاطری نسبتاً آسوده ! باهمان عدهٔ ژاندارم اسکورت خود بقصد عزیمت باردو ازمنزل آیةالله زاده خارج وتا « گل خطمی و باقرآباد » همرفته بود.

اردو چادر را برچیده ومنتظر فرمان حرکت شد ، احمد خان معاون الایاله بسایر صاحبمنصبان اینطور وانمود ساخته بود که نوذری طبق دستور کلنل بهادر آزاد وعازم مشهد است ، برای آنها وقتی جهه تحقیق صحت و سقم اظهار احمدخان باقی نبود زیرا قسمت اعظم اردو بحرکت در آمده بودند ناگزیر سایر افسران بدون اطلاع ازجریان کور کورانه بآنها تأسی می جویند .

۷ - یك راز نهفته!

خیانت اندر خیانت!

درجنك بین‌الملل‌اول بریگادی بود موسوم ببریگاد «۱۰٦ هزاره پیونر»(۱) افراداین بریگاددرفرونتهای مختلفهٔ جنك با کمال شجاعت انجام‌ـ وظیفه نموده بودند.

پس از خاتمهٔ جنك بزرك اول، انگلیسها نامبردگان را بساخلوی کویته مرکز بلوچستان انگلیس گماردند، تقریباً یکسال قبل از کودتای ۱۲۹۹ این بریگاد رامنحل وقسمت اعظم از بریگاد مزبود که کلیه بربری و شیعهٔ خالص بودند، ازخراسان وبویژه ازمشهد سر درآوردند.

پس از انحلال تیپ مزبور، انگلیسها دربارهٔ افرادآن حقوق‌تقاعد برقرار کردند، برقراری مستمری باین ترتیب بود:

بیك عده حقوق تقاعد پرداختند، بعده‌ای دیگر حقوق‌تقاعد ماهیانه مقرر داشتند. آنهائیکه حقوق تقاعد یکجا دریافت کرده بودند، دراطراف مشهد بویژه بلوك سرجام، بیوه ژن، مزنگان بنام خورده مالك بزراعت پرداختند. عده‌ای که حقوق تقاعد ماهیانه میگرفتند، چون محل پرداخت آن درقسمت مالی سرکونسولگری انگلیس بود، هرماه ازآنجا دریافت ولیست تقاعد رامهر یاامضا مینمودند.

نظر باینکه درآن‌دوران کاپیتولاسیون برقرار بود، نامبردگان تبعه‌یا تحت‌الحمایهٔ انگلیس بودند وازهرحیث درزندگی آنها کومکهای لازمه از طرف ژنرال کونسولگری انگلیس منظور میگردید. این بود مقدمهٔ اجمالی رازهای نهفته. اکنون وارد اصل مطلب میشوم.

دربدو کودتای ۱۲۹۹ همه‌میدانیم که عمال کودتاوانگلیسها بایکدیگر کاملا موافق ودرابتدای کتاب ودرفصول «دوران قیام» صریحاً باین‌موضوع اشاره شد و این مطلب نیز خود مؤید نگارش ماست. پس از کودتا در مرکز وقبضه شدن امور خراسان بدست کلنل محمد تقیخان، کلنل شروع بتوسعهٔ ژاندار مری خراسان کرد.

۱-109 Hesara Pioneer

بمنظور توسعهٔ ژاندارمری طبق دلخواه اولیای کودتا تقریباً دو ثلث از صاحبمنصبان ، درجه‌داران وافراد تیپ ۱۰۶ را کلنل پریدا کس ژنرال کونسول انگلیس کتباً بژاندارمری معرفی نمود و کلنل هم باهمان درجاتی که داشتند هر کدام را درهریك از صنوف مختلفهٔ نظام که کار کرده بودند پذیرفت و بکار گمارد .

منظور این بود که این عدهٔ متقاعد بر بودجهٔ صندوق دولت ایران تحمیل و حقوق دریافت نمایند اما درحقیقت کمافی‌السابق نوکر انگلیسها بوده مطیع وفرمانبردار آنها باشند.

درجه های هندی این بریریها بدین‌ترتیب بود :

هر کدام «صوبه‌دارمیجر» بودند بسلطانی ، هر کدام «صوبه‌دار» بودند به نایب اولی ، هریك « جمعه‌دار » بودند به نایب دومی پیاده و هر کدام «رساله‌دار» بودند بنایب دومی سوار ، هر کدام « حواله‌دار » بودند بو کیل باشی گری و هریك « نائیك » بودند بو کیل راستی‌وهر کدام «لانس‌نائیك» بود بو کیل چپی وسربازان را بسربازی گمارد .

این قسمت بطوریکه میگفتند از بهترین و مرتب ترین قسمتهای ژاندارمری خراسان محسوب میشد واتفاقاً این عده کلیتاً در اردوی بهادر جمع وتحت فرماندهی ماژراسمعیل‌خان بهادر که مأمور فرونت تهران در سبزوار بود مستقر گردیدند و بطوری که از نظر خوانندگان گرام گذشت توسط عده‌ای از همین‌قسمت بود که درشریف‌آباد تحت‌فرمان ماژر بهادر، کلنل گلروپ و همراهانش خلع سلاح شدند .

بنحوی که در اواخر فصول دوران قیام متذکر شدم پس از کشته شدن کلنل پسیان ، بهادر با کلیهٔ این عده بطرف مشهد حرکت و در طرق متمرکز شد .

کلنل بهادر چون یکفرد وطن‌پرست ودرعین‌حال‌ساده‌دل و بی‌آلایش بود ،عده‌ای ازصفای‌ضمیراوسوء استفاده کرده‌وچون‌دیدند اومستعد ادامهٔ قیام است ، اولا برای تأمین مالی اردوی او یکفقره معاملهٔ گندم با همسایهٔ شمالی نموده ومبالغی‌چرونس بدست‌آوردند ثانیاً طرح کودتائی در کودتا راریخته‌وشروع آنرا باین‌نحودر نظر گرفتند که درمشهد باصطلاح‌تصفیه‌ای را قائل شده وعده‌ای را بقتل برسانند ، بطوریکه موثقی اظهار داشت یکی ازاشخاصی که درلیست‌ترورمنظور شده بود کونسول‌انگلیس بوده .

بمحض اینکه زمزمهٔ کودتا و بـاقیام ثانی درشهرساری وجاری شد کلنل‌پرایدکس فوراً قریب سیصدنفرازنفرات بریگاد ۱۰۶ را که بژاندار-

مری معرفی نشده وسر گرم زراعت بودند ، بکونسولگری احضارو برای محافظت خود و کونسولخانه آنهارا کاملا مسلح ساخت.

رعب ووحشت عجیبی دردلهای مخالفین کلنل ایجاد شده بود ، راه فرارهم نداشتند والا فراررا برماندن درمشهد ترجیح میدادند ، کمیته هم که عبارت ازمرحوم میرمرتضی ، مرحوم اسدآقا زوار ، مرحوم طاهبازو عدهٔ دیگر بود پس از انتشار بیانیهٔ « کلنل محمد تقیخان نمرده است » جداً بفعالیت پرداخته بودند . قضیه میرفت که صورت عمل بخود گیرد که کنسول انگلیس اندیشه تازه‌ای بخاطرش میرسد . به ایرج رکنی میگوید برای جلوگیری ازاین انقلاب لازم است بهر نحوی شده امشب خودترا باردوی طرق رسانده‌وصوبه‌دار احمد علیخان راکه‌فرمانده گردان بربری است نزدمن هدایت کنید . بطوریکه شایع بود این‌شخص ازشجاعترین وباهوشترین صاحب‌منصبان بریگاد۱۰٦میبود که‌در آنموقع تحت‌فرماندهی کلنل بهادر ، در اردوی بهادر انجام وظیفه میکرد !

ایرج رکنی برای اینکه بتوان باردو وارد ومنظور خود را عملی سازد چنین طرح ریزی میکند که بعنوان ملاقات دوستانهٔ ، دوست‌قدیمی خود مرحوم ماژر علی اصغرخان سپهبدی معروف بملخ که فرمانده قسمتی ازاردوی بهادر بود ، باردوی طرق برود بنابراین درشکهٔ شخصی خود را آماده نموده ومقداری شیرینی ، میوه وآبجو برداشته وبسوی قریهٔطرق که دیگرانهم بسهم خود در آنجا برای امحاء اقتدار کلنل بهادر دست اندرکار بودند ، میشتابد .

در نزدیکی طرق درشکه‌چی خودرامأمور میسازد که پس از ورود بچادرماژور سپهبدی بهرنحوی هست یکنفر ازدرجه‌داران بربری را پیدا کرده وبنزدیکی چادر بیاورید وسپس در ضمن‌آوردن سوقاتی ها بداخل چادر قضیه رابا ایماء واشاره بوی گوشزد نماید .

درشکه‌چی طبق‌دستورعمل‌ودر نتیجه بین ایرج میرزابا « حواله‌دار » « خدارحم » تماس حاصل میشود . بلافاصله وسیلهٔ خدارحم ، بصوبه دار احمد علیخان‌پیغام میفرستند که فورا پیاده ازاردوخارج وبطرف شهرروانه شود تادر راه ملاقات حاصل گردد .

درساعت یازده شب ایرج رکنی بارفقا وافسران خداحافظی کرده‌و بشهرمراجعت میکند ، دربین راه‌بصوبه‌داراحمد علیخان رسیده ونامبرده رایکسر نزد کلنل پرایدکس سرکونسول‌انگلیس‌میبرد .

پریدا کس ، ازملاقات‌صوبه‌دار احمد علیخان بسیار مسروروااظهار

میدارد : صوبه‌دار این نشانی که بکلاه تواست متعلق بکدام دولت‌است؟ اوجواب میدهد بدولت ایران ، سپس چشمش بلنت مدالهائیکه در جنك بین الملل اول باواعطاء شده ودرسینه اش نمایان بود ، افتاده‌میگوید:

صوبه دار صاحب ، این « بیلله» (۱) ها متعلق بکدام دولت‌است ؟ نامبرده پاسخ میدهد بدولت انگلیس .

سپس کلنل پرایدا کس اظهار میدارد آیا میدانید، دراردوئی که تو مشغول خدمتی نه بصاحب‌آن نشان تعلق دارد ونه بصاحب این مدالها ؟! صوبه دارمیگوید خیراطلاع ندارم .

کلنل پریدا کس میگوید ، برای اینکه نزد صاحب آن نشان‌ودهندهٔ این مدالها سر فراز باشی‌بایستی دستوری راکه بتو میدهم بطور کامل اجـراکنی . میخـواست تلویحـاً بصوبه دار احمد علی خان بفهمانـد که این اردوئی که‌تو درآن خدمت‌میکنی مطیع دولتی که بدست ما روی‌کار آمده نیست .

صوبه داراحمد علیخان درحال خبردار پاسخ میدهد صمیمانه‌حاضرم اوامر شمارا اجرا کنم !

پریدا کس باومیگوید، گرچه وضع اردو همین امشب و تاصبح‌متشتت ودگرگونه خواهد شد ولی لازم است شماهم بسهم خود دراجرای‌دستور من جدیت بخرج دهید ، همین الساعه باردو مراجعت کرده شبانه تا فردا ساعت ۸ صبح از بهترین افراد خودت را با اسلحه انتخاب و بگل‌خطمی روانه میسازی‌ودر کوچه باغها موضع‌میگیری ، فرداهنگامیکه کلنل بهادر با اسکورت خود باردو مراجعت مینماید قبل ازاینکه باردو ، که درحال حرکت بسمت مشهد خواهد بود ملحق شود ، نامبرده واسکورتش راخلع سلاح وتوقیف مینمائید ونتیجه راازرباط باباقدرت بمن گزارش میدهید.

فردای آنروزوضع اردو بصورتی درآمد که قبلاازنظرخوانندگان عزیز گذشت . کلنل بهادردرگل خطمی تقریباً بمحاصره افتاد .

موثقی گفت قبل از رسیدن اردو بگل خطمی صوبه دار مزبور در اجرای دستور کونسول انگلیس‌اقدام ومراتب راتلفناً‌گزارش میدهدسپس وسیلهٔ تلفن پرسش میشود که کلنل اسمعیل خان در کجا میخواهد تحت‌نظر باشد کلنل بهادر تقاضا میکند بمنزل مرحوم آیةالله زاده برود ،بنابراین نامبرده بمنزل آیةالله زاده رفته وازآنجاهم باا تومبیل‌عبدالحسین‌خان‌پرنده که‌عازم بیرجند‌بوده،بنابر مصلحت باتفاق مصباح دیوان اسدی پیشکارعلم

۱ - بزبان‌اردو بمعنی نشان است .

به بیرجند عزیمت میکندواز بیرجند نیز که تحت نظر در آمده بود بایکمده سوار چریك محلی اسب سوار وجمازه سوار که در حدود ۸۰ نفر میشدند، بفرماندهی یاور حسینقلیخان معروف به «سبیل» بهسبزوار عزیمت میکند.

درسبزوار کلنل بهادر را تحویل ده نفر ازمأمورین کریش خان ارمنی میدهند، مأمورین کریش خان اورا بتهران آورده وتحویل زندان قشون می کنند.

توضیحاً علاوه میشود: آقای بهادر درضمن چاپ اول حضور اظهار داشتند، پس ازورود بتهران وزندانی شدن، بعدا که دعوت نشد ونیز در ضمن چاپ حاضر موقعی که عضو کمسیون رسیدگی بود بمن اظهار داشت اگر بعداز قیام کلنل بهادر، قیام نوذری شروع نمیشد، بنابود پس از انتشار بیانیهٔ مفصلی که در منزل میرمرتضی مدیر مطبعهٔ طوس تحت عنوان اینکه« کلنل محمد تقیخان نمرده است» چندنفر ازمخالفین ترر شوند، نجات نوذری اززندان «قریهٔ طرق» مانع ازاین اقدام شد.

۸ – آقای معتصم السلطنه فرخ

ورود خانه تیمس لندن

در یکی ازمسافرتهائیکه معتصم السلطنه فرخ کارگذار ماقبل قیام و معاون کلنل محمد تقیخان فقید در دوران قیام به بیرجند نمود با کلنل پریدا کس سرکونسول انگلیس ملاقات میکند، درضمن مذاکره و بمناسبت، بطور شوخی گفته بود هروقت رودخانهٔ تیمس چهارمتر ارتفاع بگیرد، دنیا روی راحتی وآرامش خواهد دید.

پس از کشته شدن کلنل وقبل ازورود قوای مرکز، بدیدار کونسول رفته وتقاضای ملاقات میکند، پریدا کس ملتفت میشود که منظور فرخ از این ملاقات چیست قاه قاه میخندد.

فرخ گفته بود اگر خندهٔ پریدا کس برای حرفی است که در بیرجند زده‌ام بگوئید هنوز بآن عقیده باقی هستم، اتومبیلش را بدهد تا مرا به بیرجند برساند. این تقاضا پذیرفته شد وفرخ هم با اتومبیل کلنل پریدا کس عازم بیرجند گردید.

۹ – توی دلها خالی شده بود

نوذری باغوای صاحب‌منصبانی که دست نشاندهٔ دیگران بودند پس از خلع سلاح کلنل بهادر وسیلهٔ صوبه‌دار احمد علیخان بربری وپناهنده شدن او بآیه‌الله‌زاده

با اردوی بهادر بمشهد وارد و زمام امور را بدست گرفت. موافقین و حتی طرفداران پروپا قرص کلنل وفدائیان اورا خوب میشناخت، شروع بتنظیم لیست سیاهی کرد واسامی تقریباً ۷۵ نفر از آنها را در این لیست نوشت، راه فرار را هم در همه جا بروی آنها بست ولی خود بدستگیری آنها اقدام نکرد این خبر در شهر ومخصوصاً درمحافل آزادیخواهان و کمیتهٔ ملی شایع گردید بعضی معتقد بفرار بودند ولی راههای فرار قبلا مسدود شده بود بعضی دیگر ارتکاب بچنین عمل را ننگ میدانستند و خود را تسلیم آینده ساختند و این طریقه را بهترین راه شرافتمندانه تشخیص و بانتظار ورود قوای مرکز شدند.

۱۰ ـ ورود قوای مرکز

قوای مرکز که عبارت از ۷۰۰ نفر قزاق ودویست نفر ژاندارم رژیمان ۱۰ استرآباد بود، بفرماندهی حسین آقا خزاعی میرپنج وارد شدند، نوذری ضمن دادن گزارش؛ آن لیست سیاه را تسلیم و بلافاصله دستگیری عده ای شروع شد و بطوریکه در فصل یازدهم ملاحظه خواهید فرمود چند اطاق در محل توپخانه ارک مملو از محبوسین آزادیخواه و روشنفکر گردید!

۱۱ ـ آغاز فعالیت در اداره نظمیه

ایالتی خراسان

هنگامی که قوای مرکز بمشهد وارد شد، ماژر جعفرخان ثقفی بجای عالم الدوله رئیس نظمیهٔ دوران قیام، عهده دار تصدی ادارهٔ نظمیهٔ ایالتی خراسان بود.

یك یا دوروز بعد از ورود قوای مرکز سرهنك کریش خان ارمنی باطناً بسمت ریاست نظمیه وظاهراً بتصدی رسیدگی بامور مربوطه بادارهٔ نظمیه اعزام میشود.

عصر روز آمدن کریش خان بادارهٔ نظمیه، آقایان ماژر جعفر خان و حسین عاملی در خاتمهٔ سرویس اداری عازم خروج از در اداره میشوند ولی قزاق قراول مانع از خروج آنها شده میگوید بدون اجازهٔ سرهنك کریش خان نمیتوانید خارج شوید. ناگزیر هر دو برگشته و باطاق کار خود میروند.

ساعت ۹ یا ۹ ونیم بعد ازظهر خبر میرسد که ماژرجعفرخان ازاداره نظمیه خارج شد و بمنزل خود رفت.

ساعت ۱۰ بعد از ظهر آقای عاملی باطاق سرهنك کریش خوانده

میشود ، گفتند وقتی واردشدم ، میرپنج خزاعی هم در آنجا بود ، پس از احوالپرسی وابرازمحبت تلگرافی بدستم دادند که دارای امضاء قوام‌السلطنه وحاوی دستوردستگیری هفتادشش نفر ونام خودم نیز جزء این عده تصریح شده بود البته من حق داشتم ملتهب شوم، خزاعی وقتی چهره ام را برافروخته دید گفت درنام شما تأمل داشتیم تلگراف کردیم اینك جواب داده اند که منظور شیخ حسین ت رانی است نه عاملی واضافه کرد که شما مأمورهستید این هفتاد و شش نفر را همین امشب وسیلهٔ مأمورین مخصوص خودتان دستگیر کنید. عاملی میگوید همین امشب؟ خزاعی جواب میدهد آری همین امشب به پلیس هم اعتماد نداریم ، مأمورین مخفی شما هریك باتفاق چند نفر قزاق باید دردستگیری آنها اقدام نمایند .

صبح آنشب این عده دراداره نظمیه زندانی و برای مقدمات محاکمه آنان اقداماتی در جریان بود،آقای عاملی روی اطلاعات شخصی خود از لحاظ دارا بودن ریاست تأمینات نظمیهٔ ایالتی خراسان همه را بخوبی می-شناخت و بنحوهٔ اعمال هریك از کار کنان دوران قیام آشنا و بالکه اطلاعات کافی و وافی داشت ولی صلاح دراین میبیند که سه نفر ازصلحارا بخزاعی پیشنهاد کند که درمحکمه عضویت پیدا کنند ونیز در پیشنهاد اضافه میکند که چون زندان نظمیه گنجایش ندارد بهتر است موافقت شود این عده باطاق های توپخانه که نقطهٔ مقابل نظمیه بود منتقل شوند پیشنهاد آقای عاملی باحذف اسم یکنفراز سه نفر تصویب و بمورد اجرا گذارده شد .

۱۲ – محاکمه محبوسین

خوشبختانه ریاست کمسیون رسیدگی بعهدهٔ شخص شریف و بی طرفی مانند فضل‌الله آل داود بدایع نگارآستان قدس رضوی رئیس فواید عامه ایالتی خراسان ومدیر مجلهٔ (الکمال) (۱) محول شده بود .

اعضاء این کمسیون عبارت بودند : ازآقاسید عبدالعظیم مدعی‌العموم شیخ حسین عاملی – سید محمد تجدد . (۲) سرگرد نصرالله خلعت بری ،

۱ – ایرج اینجا لطیفه ای دارد که آن اینست :

البدایع نک او را دیدم	پشت المیز الاداره‌ٔ خویش
الچپق‌را گروته در الدست	الکمالی نهاده در الپیش

۲ – درپیشنهاد آقای حسین عاملی سه نفر یعنی آقایان بدایع نگار سید عبدالعظیم و سید محمد تجدد پیشنهاد شده بود ولی سرلشگر خزاعی دونفر اول راقبول سومی را نپذیرفته بود .

وسرگرد احمد حکیمی .

رسیدگی باتهامات ، همه روزه جریان داشت ، میرزا حسن خان قزل ایاغ پس ازیکهفته مرخص شد ، چند نفر دیگر متعاقب اومرخص شدند این محبوسین اکثراً از آزادیخواهان ، مردان دانشمند واز روشنفکران بودند،اسامی چند تن از آنها را بمدد حافظه برای اطلاع قارئین گرام درج میکنیم ،

حاج محمد رحیم آقا طاهباز- شیخ احمد مدیرروزنامهٔ بهار، بدیع- الملك ، علی اکبرخان طاهباز - میرزا حسن خان غزل ایاغ ، میرمهدی ، میر مرتضی مدیر مطبعهٔ طوس - حاج محمد ابراهیم میلانی - سید مصطفی سرابی(۱)- غلام معروف بدواخانه- سیدمهدی خیاط مدیر روزنامه شرق - مشهدی عبدالله تاجرباشی - رحیم زادهٔ طاهباز - رضا معروف بملت - سید حسن طبسی - بهاء دفتر- اسدآقا زوار- محسن قریب رئیس فرهنك، آقاسیدحسین خرازی وصفدر بیك.مشهدی عبدالله پسرزرنگی بنام سلیمان داشت او همه‌روزه تعدادی سیگار بزندان جهة پدرش تحویل و هرگونه اطلاعی که درخارج کسب میشد دربعضی ازموشتوکهای سیگار گزارش میداد ، چون دربین این عدهٔ زندانی باز چند نفر جاسوس وجود داشت ! کنترل سیگار ها خیلی محرمانه صورت میگرفت .

یکی ازروزها که رحیم زاده ، غلام دواخانه ، مشهدی عبدالله وبهاء دفتر مشغول سوا کردن سیگارهای مخصوص گزارش بودند ، ناگهان حال بهاء دفتر منقلب وگزارشی را که میخوانده از دستش بزمین میافتد ! غلام دواخانه که مرد متهور وشجاعی بود کاغذ را اززمین برمیدارد ومیخواند این گزارش را بخط قرمز نوشته بودند ،خبرموحشی را متضمن بود ، غلام وطاهباز اورا دلداری داده ومیگویند مهم نیست باید خودتان را خوب حفظ کنید ومواظب باشید حتی ازقیافهٔ شما چیزی مفهوم مخالفین وجاسوسهائیکه دربین زندانیان هستند ، نشود .

مضمون گزارش این بوده است ؛ ۱۲ نفر عدهٔ زیر:

مشهدی عبدالله تاجرباشی ، اسدآقا زوار، حاج محمدرحیم آقا طاهباز بهاء دفتر، رحیم زاده طاهباز، غلام دواخانه ، رضا ملت ، سیدحسن طبسی

---

۱ - سید مهدی خیاط ومیر مهدی درچاپ اول جزء محکومین باعدام نوشته شده بود ولی در تحقیقات بعدی معلوم شد که بجای این دونفر حاج محمدابراهیم میلانی وسید مصطفی سرابی محکوم باعدام شده بودند.

میرمرتضی مدیرمطبعه طوس ، حاج محمد ابراهیم میلانی ، میرزا مصطفی سرابی (۱) شیخ احمدبهار، محکوم باعدام شده بودند ؛ مخصوصاً برای محکومیت بهار ۱۹ شماره سلسله مقالات «لرد کرزن» را بهترین مدرک دانسته ومحاکمه ای برای ایشان ضرور تشخیص نشده بود .

بنا برمشورت ؛ این گزارش ، باستثناء حاج رحیم آقا به بقیهٔ آقایان ابتدا بالایماء واشاره وبالاخره بطور صریح گوشزد میشود .

متعاقب این گزارش،خانم حاج رحیم آقا برای ملاقات پسرش میآید باوجودیکه قراول ایستاده بود وشاید بزبان آذربایجان ایران آشنائی داشت مادررحیم زاده جریان را بپسرش میگوید وازاو درخواست میکند که پدرش راازاین ماجرای تلخ آگاه نسازد ونیز گفته بودممکن است تورا باسایرین بدار بیاویزند ویاتیرباران کنند اگر بخواهی که من شیرم رابتو حلال کنم نباید جزع وفزع کنی ، مانند برادرت صادق (طاهباز مجاهدمعروف) در راه وطن بایستی مردانه جان بدهی ، تنهاآرزوئی که باقی مانده دامادی توبود . بگیر این نقلها راببر تقسیم کن ... اینهم بکجوردامادی است ،در عوض این مادروپسر ، اشک ازچشمان قراول جاری میشود وباز بسخنانش ادامهداده میگوید: زن بهاء دفتر امروز صبح منزل ماآمده چهحالی داشت خدامیداند!بمن میگفت برویم باسایرخانمهای محکومین باعدام،در کنسولخانهٔ انگلیس پناهنده شویم واز کونسول بخواهیم که جان این عده راازهلاکت نجات بدهد ، اما من باو گفتم که برای تحصن درحرم حضرت رضا (ع) حاضرم ولی پناهنده شدن درخانهٔ بیگانگان ننگ است ،پسرش بمادر آفرین گفته بود .

۲ ، ــ شب !

ساعت دوازشب گذشته این عدهٔ ۱۲ نفری بخارج زندان احضارمی شوند ، درچه حالی بودهاند معلوم است ، ابتدا آنها راسوار یك کامیون گراهم کرده بحمام ارك مشهد میبرند ، رنك ازصورت همگی پریده از همه بدتر اسد آقا زوار روحیهاش رابکلی باخته وازقرارمعلوم قادر بتکلم نبوده است ، قدمها رادرصحن حمام خیلی بزحمت برمیداشته .

رحیم زاده من باب شوخی باو گفته بود ،آقاجان بازی اشکنك دارد سرشکستنك دارد ، کسی که خربزه میخورد پای لرزش هم میایستد ،چه خبرشده ! انسان یکمرتبهمیمیرد ـ میخواستی آزادیخواه نشوی غلط کردی،

۲ـ شخصی است که اغلب در رادیوسخنرانی مذهبی میکند .

توی جرگهٔ آزادیخواهان واردشدی ، مرد آزادیخواه باید جرأت وشهامت داشته باشد : معلوم نیست خون من وتو ازخون کلنل رنگین تر باشد خجالت بکش ... بروخودت رازود تطهیر کن مرگ درانتظار ماست !

همانطوریکه نوشتم اسد آقا اساساً قادر بتکلم وجواب گوئی نبوده است ، بزحمت اوراصابون میزنند زیر بالش را گرفته بسرحمام میاورند و لباسش را میپوشانند .

مجدداً این عده را با همان اتومبیل بزندان توپخانه اعاده میدهند بدیهی است بااین ترتیب اعدام آنها حتمی و آن بآن درانتظار مرگ بودند.

۱۴ - شاهکار کمیته ملی خراسان

حسین آقا میرپنج بمحلی وارد شده است که شیرازهٔ انتظامش ازهم دررفته ، ژاندارمها بعضی تسلیم و برخی مخفی گردیده اند ، کریش خان ارمنی بریاست نظمیه منصوب و برای برقراری نظم وآرامش کوشش میکند، ازاین عدهٔ زندانی بسیار بیمناك ووقت و بیوقت بسروقت آنها میآمده ، دراطراف این زندان پستهای متعدد گذارده وپشت بام زندان راهم با یك عده قزاق محافظت مینمود ، کار این کریش خان بجائی رسید که ازتوهین وناسزا بزندانیان فرو گذار نکرد ، خواب وخوراك را برزندانیها حرام کرده بود.

خزاعی محکومیت این عده را بتهران گزارش کرد وگویا ازمرکز هم تأیید شد وبهمین لحاظ برحسب مرسوم دوازده نفر محکومین باعدام را حمام برده ومشغول نصب دار بودند .

کمیتهٔ ملی اتمام حجتی برای خزاعی تنظیم و وسیلهٔ عباس آشپز او ، که از ژاندارمهای فدائی کلنل بود شبانه بروی تخت خوابش گذاردند ، دراین اتمام حجت نوشته بودند : اگر موئی ازسر رفقای ما کم شود همان طوری که این نامه رادراطاق خواب روی سینهٔ شما گذاردیم ، شما رامعدوم خواهیم ساخت ، ضمناً بدانید این عده ایکه طبق لیست سیاه نوذری گرفتار شده اند فقط یك گناه دارند وآن آزادیخواهی است .

صبح آنشب خزاعی سراسیمه بستاد ارتش آمده وتلگرافی بوزیر جنگ مبنی براوضاع واحوال شهروحومهٔ مشهد وهمچنین عدم تکمیل خلع سلاح ژاندارمهای متواری ومخفی ، عدم بر قراری نظم کامل درمشهد ، مخابره وعلاوه میکنند که اوضاع واحوال اجازه اعدام این ۱۲ نفر را نمیدهد واین جانب معتقدم موافقت فرمایند آنهارا بتهران اعزام نمایم تادر آنجا هرطور صلاح باشد دستورفرمایند باآنها رفتار شود وهمان روز عصر پاسخ مساعد

رسید وحاکی ازموافقت باتبعید آنها بود (۱)

فوراً این خبر وسیلهٔ سلیمان پسر مشهدی عبدالله تاجرباشی بغلام دواخانه اطلاع داده شد ، اونیزیازده تن رفقای خودرا ازاین خبر مسرت بخش آگاه ساخت ، چند روز بعد این عده از مشهد بنقاط نامعلومی تبعید شدند وبقیهٔ محبوسین هم رفته رفته مرخص واین کمسیون پس از اتمام کار منحل گردید .

۱۵ ـ ریاست وزرائی قوام ونبش قبر کلنل

همه دیدیم که چه نتایج شومی ازریاست وزرائی قوام ببار آمد ، برخوانندگان گرام مسلم ومسجل شد که این کین توز بیگذشت ، تا این جوان پاك سرشت را بکشتن نداد راحت ننشست ؛ وگویا قتل فجیع کلنل و

۱ ـ آقای عاملی گفتند که درخلال رسیدگی تلگراف ، اعدام این دوازده نفر بامضای قوام السلطنه رسید ، عواقب وخیم اعدام دسته جمعی را باحضور سرهنك محمدحسین خان بخزاعی گوشزد واضافه نمودم که شما تحت امر وزیر جنگ هستید واین تلگراف بامضاء قوام السلطنه میباشد ، هنوز ژاندارمری در شهرنو متوقف وخلع سلاح نشده اند . ممکن است اعدام این جمع باعث بلوا وآشوب گردد وای بسا که مخاطرات جبران ناپذیری ایجاد نماید ، شما اگر بخواهید دراین ایالت مهم کار کنید وتوفیق حاصل نمائید از آغاز عمل بایستی بمسالمت رفتار وتحبیب قلوب کنید ، بعقیدهٔ من بهترین راه موفقیت این است .

خزاعی پس ازچند دقیقه فکر میگوید ، سخنان شما درمن تأثیر نیکو بخشید ، من تسلیم مصلحتم بروید باسرهنك محمد حسینخان تلگرافی بوزیر جنك تهیه نمائید تامخابره شود .

این تلگراف بنابراظهار خود ایشان بیش ازهزار کلمه بودو نزدیك طلوع آفتاب تبدیل رمزآن باتمام میرسد ، پس از امضاء سرلشکرخزاعی آقای عاملی خود حامل آن شده ودرتلگرافخانه به برهان مأمور کشیك تلگرافخانه تسلیم وقبض رسید رسمی دریافت میدارد .

جواب رادربالا ملاحظه فرمودید ، بعدازیکسال چندتن ازتبعید شدگان بمشهد بازگشت کرده وهنگامیکه از زبان سرلشکرخزاعی می شنوند که ، یکی ازعوامل بقاء حیات آنان عاملی بوده صبح روزعیدنوروز بمنزل ایشان رفته تشکر میکنند .

حتی بریدن سراو بدست قلیچ نوکرتاج محمدخان و برات محمد بیك (۱) بازهم آبی بآتش سوزان درونیش نپاشید ، درصدد اقدام دیگری برآمدو آن نبش قبر کلنل بود !

کلنل بمناسبت علاقهٔ فوق‌العادهٔ مردم وجاهتی که در بین عموم‌طبقات پیدا کرده بود درجوارنادر مدفون شد .

قوام بادستور نبش قبر بافکار عمومی ومهمتر ازآن بمذهب اسلام که نبش قبرراحرام نموده است توهین وارد ساخت ! حتی مجتهدین فعلی وقائدین اسلام نبش‌قبررا برای حمل بعتبات عالیات هم‌بدون وصیت‌متوفی جایز نمیدانند وحرام میدانند .

اجرای دستور باوجود کثرت طرفداران کلنل امکان پذیر نبود ، با وجودیکه اقتدار دردست مخالفین و برهمه چیز تسلط داشتند انجام‌این امر مشکل‌و بلکه‌غیرممکن بنظرمیرسید ، و بطوریکه استنباط میشد حتی‌بعضی از مخالفین هم ازنظر رعایت قوانین شرع بانبش قبر موافقت نداشتند و گویا این‌اصل مهم رادرمرکز هم باو گوشزد کرده‌بودند معهذا گوش‌باین حرفهای قانونی نداده ودراجرای دستور اصرار ورزیده بود !

مأمورین اجرای این دستور کمیسیونها تشکیل وتبادل افکار کرده‌و خودرا در بن بست عجیبی مشاهده کرده بودند ، زیرا همانطور که دربالا اشاره شد دوست ودشمن بااجرای این عمل مخالف شرع وانسانیت جداً ابرازبدبینی میکردند ، پس چه باید کرد ؟ اومصر استو خیلی هم‌مصر ، بالاخره باین نتیجه رسیدند که نبش قبر بایستی خیلی محرمانه صورت پذیرد ، مسلمانها که زیربارچنین معصیت بزرگی نمیرفتند ، صلاح در این دیدند که انجام اینکاررا بعهدهٔ کریش‌خان ارمنی که دررأس نظمیهٔ‌خراسان بود محول سازند ، بکریش خان پیشنهادمیشود اوجواب داده بود که چون من بامردم درتماس نزدیك هستم‌و بمقتضای شغلی که‌دارم موظفم‌برای حفظ آرامش وبر قراری انتظام در تحبیب مردم کوشش کنم وبطوریکه کاملا محسوس است افکار عمومی بااین اقدام جداً مخالف است ، بنابراین قبول این مسئولیت رابصلاح خود تشخیص نمیدهم ، گفته بودند چون شما ارمنی هستید مانع قانونی برای شما در بین نیست ، باز جواب داده بود همانست که گفتم‌من بااین شغل‌نمیتوانم‌بافکار عمومی پشت پا بزنم ، خوبست بدیگری مراجعه کنید .

بجستجوی دیگری پرداختند ومتأسفانه پیدا کردند ، این عنصر حق

۱ــ قلیچ کردپس ازسه سال کشته شد .

ناشناس (!) رضاخان رفعت نظام بود .

این شخص کسی بود که‌از محبتهای کلنل برخوردار وازمقام کوچك بمقام حساسی گمارده شده بود ، داوطلب شد وباچند نفر مانند دزدان نیمه شب بمقبرهٔ نادررفته قبررا شکافت وصندوق آهنین را که کلنل برای ابد درآن خفته بود (۱) اززیرخروارها خاك بیرون کشید وهمان شبانه به گورستان بیرون دروازهٔ سراب انتقال ودرآنجابخاك سپردند ؟!

اصیل زادگان ازاین جریان اطلاع داشتند وهرگونه مقاومتی را بمناسبت‌عدم‌خونریزی‌صلاح‌نمیدانستند ، لذا قبلا باکمك چند نفر کوره‌پز ، سنگ بزرگی که حاوی اسم ، رسم ، تاریخ شهادت ومحل وقوع‌قتل بود حاضر وآماده‌نموده‌بودند ، صبح تاریك روشن این سنك رابروی قبر دوم کلنل گذاشتند .

۱۶ - پذیرائی شیرزن در تبریز

عزت الحاجیه مادر کلنل

کلنل قبل از مرك بمادرداغدیده‌اش نوشته‌بود ، هروقت خبرشهادتم بتو رسید بساط شیرینی وچای «رسپسیون» رابچین وازمدعوین بخواه تا بتو تبریك بگویند ، یعنی‌همان‌پذیرائی را که‌درشهادت برادرم‌بعمل‌آوردید کاملا تجدید کنید ، بدوستان خود نیز نوشته‌ام در کارت پستال های گلدار با حاشیهٔ گلی‌رنك بتوتبریك‌بنیویسند ، مادرجان شماهم باید معامله بمثل کنید کشته شدن درراه آزادی وتحصیل آبرو برای وطن بعقیدهٔ من باگفتن تسلیت منافات دارد .

من خود در زمان جنك وتوقف در اروپا ، شاهد یك چنین‌مناظر بوده‌ام ، وقتی‌ازارکانحرب پدرومادری کتباً با تلگرافا شهیدشدن فرزندی راابلاغ میکردند وچنانچه این خبر دریکی از مجلات ویاجراید هم‌منتشر میشد ، سیل تلگراف ونامه‌های‌تبریك بود که بسوی آن خانه روانه میشد. واحیاناً اگر یکی ازنزدیکان در ارسال تبریك‌متعمداً غفلت میورزید‌مادر ویا پدر شهید حق گله داشت .

مردن ، برروی‌تختخواب خیلی عادی است وبعقیدهٔ من‌چندان ارزشی ندارد ، وقتی برای چنین مردنی آغاز شیون میشود من این سوگواری را ازآن لحاظ تلقی‌میکنم که : بازماندگان درگذشته بااین‌نوع‌مردن‌عزیزشان

---

۱ - این صندوق بدستور نایب‌آقاخان خوشکیش‌همکارقدیمی ارستان ورئیس مباشرت دوران قیام کلنل محمدتقیخان ساخته شده بود .

متأثر هستند .

چون متن یکی از نامه‌های کلنل که به آقای کاظم‌زاده مدیر ایرانشهر دوست خود مقیم برلن نوشته مؤید نگارش فوق است . عین آنرا بمناسبت «تبریك بر مرك» درزیر مینگارم :

«دوست عزیزمن کارت مورخه ۱۶ ومراسلهٔ ۲۲ ژوئن زیارت گردید از ۱۳ حمل تا ۱۳ جوزا حاکم نظامی ایالات خراسان وریاست کلیهٔ قوای این ایالات راداشتم ، پس از تغییر کابینه ازحکومت منفصل لیکن مجبوراً بریاست قوای نظامی برقرار شدم ، مایل خدمت نبودم یعنی کسی را طالب خدمت نمی دیدم.

بالاخره در ۱۵ ، اسد مجدداً بخواهش اهالی و بامر وجدان خود امورات حکومتی رانیز عهده دارشدم لیکن بغرض رئیس الوزراء ودولت تقاضای اهالی را تاکنون قبول نکرده وآقای صمصام السلطنه را بایالت تعیین کردند که درتهران هستند وایشان بنده را کفیل فرموده‌اند .

خلاصه بامر مرکز رئیس کل قوا و بخیال اهالی وخودم فرمانفرمای ایالت خراسان وعهده دار امورات لشگری و کشوری میباشم ودیشب آخرین تلگراف اتمام حجت را بمجلس ووزراء مختار وتمام جراید مخابره کرده‌ام وانشاالله همانطوریکه یك نسخه‌ازرددادخواهی فرستاده‌ام والبته تاوصول این مراسله خواهد رسید .یك نسخه دیگر نیز از مخابرات که قریباً بطبع خواهم رساند ارسال میدارم .

همسایهٔ جنوبی ودولت فشار میآورند که من بخارجه مسافرت کنم لیکن من ناممکن است دست ازوطن نخواهم کشید ودرهمینجا بگورخواهم رفت، این بود مختصراز تفصیل وانشاالله گر سلامتی باقی ماند - چیزی که گمان نمیکنم - مشروحاً صحبت خواهم کرد ودرغیراین‌صورت این آخرین یادگار من خواهد بود .

بنده فعلا برای خاراندن سرهم وقت ندارم . یك اردوی چهارهزار نفری بدون کمك و تنهای تنها ، اداره کرده ضمناً حکومت ایالتی را نیز عهده دارمیباشم واقلا روزی یکصد کاغذ ولایحه مینویسم ودویست مراسله خوانده وجواب میدهم ، رجزخوانی نیست حقیقت دارد واین فقط محبت شما است که مرا دراینوقت ، تنها ، درمیان تل کاغذها بآن وا میدارد که باین تفصیل چیز بنویسم ، بجان خودت شق القمراست و باید قدراینده‌وست را بدانید که خیلی نادراست بلکه هیچ نیست .

خدمت آقای تقی‌زاده سلام رسانده ؛ عرض کنید کمك کنید ، کمك

کنید ایران را ازتحت نفوذ همسایهٔ جنوبی خلاص کرده ریشه اشراف پوسیده‌رااز بیخ و بن بکنیم اگرحالا استفاده نکنیم کی استفاده خواهیم کرد(۱)
بهمهٔ ایرانیها سلام برسانید و بگوئید خواهش دارم اولا پس از شنیدن خبر کشته شدن من در راه وطن هرکدام یك کاغذ تبریك بمادرم عزت الحاجیه در تبریز و یك تبریك نامه دیگر بعمویم ژنرال حمزه خان در تهران بنویسند، خوب میفهمید تبریك نه تعزیت .
دور کاغذ نباید سیاه باشد بلکه گلی ، رنك خوب ، حال دوباره خواندن را ندارم امیدوارم بتوانید بخوانید واگر کلمات افتاده وعبارات نامفهوم داشته باشد عفوفرمائید . خدمت آقای طاهرزاده سلام دارم .
مشهد لیلهٔ هفتم سنبله ۱۳۰۰ خورشیدی قربانت محمدتقی



عزت الحاجیه بحسب عادت وبنا بروصیت فرزند دلبندش مجلس جشنی برپا نمود ودرضمن پذیرائی ناگهان بیادش آمد که دیگر این پذیرائی تجدید نخواهد شد ، زیرا کلنل آخرین فرزندی بود که در راه آزادی و مبارزه بادشمنان استقلال ایران تقدیم کرد ، عنان اختیار ازدستش دررفت هما نطور که نقل‌ها را بطرف مدعوین میپاشید؛ میگفت :
بخورید ، نوش جان کنید ، بمن تبریك بگوئید ، هیجانی درمهمانان ایجاد کرد ، غوغائی برپا نمود ، شیون وضجه ای براه انداخت، بچندنفراز نزدیکان خودمیگوید :
چرا سیاه پوشیده اید ، من که مادراوهستم سفید پوشم ، اماخدااز درونش آگاه بود .
این شیرزن سالخورده میخواست تعادل خودرا حفظ کند ، ساعی بود که درمقابل مهمانان اشك نریزد ، قیافهٔ خودرا مصنوعاً متبسم نشان میداد ، خنده میکرد امازهرخند بود ، کوشا بود که درمهمانان نشاطی ایجاد کند ، اما بالاخره نشد ، ناگهان فریادی ازدل سوزانش برآمد واشك از دیدگانش روان گردید وبرزمین افتاد . . .
این شب سوزناك واین بیتابی مادروافتادن او برزمین ، مقارن همان شبی بود که جسدفرزند اواز کنارنادر بگورستان سراب انتقال داده میشد؛
شرحی که آقای کاظم زاده مدیرایرانشهردرزیرنامهٔ کلنل نوشته (۲)

۱ـ ای ساده دل ونیك سیر، روحت شاد .
۲ـ صفحهٔ ۱۱ شمارهٔ ۲۰«ازانتشارات ایرانشهر» چاپ برلین مورخ اردی بهشت سال ۱۳۰۶ شمسی برابرسال ۱۹۲۷ میلادی.

برای مزید اطلاع خوانندگان اقتباس میشود :

« این مرقومهٔ اخیر کلنل بهترین گواه احساسات و افکار و مقاصد عالیه آنمرحوم است و برهریك از افراد ایرانی و بخصوص نظامیان ایران که‌حارسان حیثیت وناموس ایرانند یك نمونهٔ قابل امتثال میباشد.

برای اینکه امثال اینگونه رجال فداکار درمیان جامعهٔ ایرانی زیاد شود و برای اینکه این قبیل فرزندان رشید و باغیرت درآغوش محبت این کشور بتوانند نشوونما وپرورش یابند آیا چه باید کرد ؟ البته وسائل متعدد میباشد ویکی ازآنها اجرای قانون مجازات ومکافات است یعنی جزادادن بدان و گرامی داشتن نیکان ، لیکن اینهم کافی نیست . بخصوص برای ملتی که دردرکات پست فساد اخلاق غوطه وراست بلکه باید درنهادافراد ملت یك حس قدردانی‌وحق شناسی‌نسبت ببزرگان وفدائیان ونیکوکاران تولیدکرد . یعنی یك مجازات ومکافات اجتماعی بوجود آورد که همیشه ریشهٔ درخت فضیلت وشهامت راآبیاری کند !

اگرشماقادر بکندن‌ریشهٔ فساد اخلاق نیستید واگرجرئت آنراندارید که جزای خائنان ومفسدان را بدستشان بگذارید و اگرترس و حرس و آلودگی خودتان اجازه نمیدهد که دست‌دزدان وغارتگران و خونخواران را ازدامن فلك زدهٔ ملت کوتاه سازید اقلا میتوانید درستکاران‌وفدائیان وصاحبان لیاقت را محترم شمارید وازآنان قدردانی کنید و بخصوص از گذشتگان یا کدامین که خودرا فدای راه نجات وسعادت شماساخته انداین تعظیم وحق شناسی امروزی شماذربارهٔ آنان مانع منافع شخصی‌وهوسات نفسانی شما نخواهد شد و آن مردگان نان شما و مقام شمارا از دستتان نخواهندگرفت بلکه برعکس ، این قدردانی وحقشناسی‌ازیکطرف‌دلالت بنجابت وشرافت شما کرده ببلندی مقام وعظمت شما خواهد افزود (۱) و ازطرف دیگر برای نژادآینده نمونهٔ تشویق برای پیروی ومایهٔ قوت‌قلب ومحرك احساسات واستعدادات قوی خواهدگشت .

امروزدرمیان هریك ازطبقات ملت رجال معدودی پیدا می شوند که

---

۱ ـ خیابانی را بآنوضع فجیع کشتند وجسدش را هم روی نردبان کوچکی گذاشته‌درشهر گردانندوسپس بدستوروالی ایالت(مخبرالسلطنه) « بردند وبیگجوری دفنش کردند!»وهمین مسئله باعث بلندی مقام وعظمت جناب او شد ؟! قدردانی وحق‌شناسی ازیك رجل‌سیاسی،علمی‌وآزادیخواه ایران بهترازاین میشود ؟...

هریك دررشته ای مخصوص ومسلك خود استعداد و لیاقت فوق العاده را دارا می باشند ولی از نداشتن مشوق و ندیدن قدردانی وحقشناسی در گوشهٔ نسیان وخمودگی خزیده وبا درزیردست رجال کمتر ازخود گرفتار شکنجهٔ روحی هستند ! اگر شما چشم بیناودوربین وقوهٔ تمیزداشته این قبیل مستعدین را از آغوش خمودت ودل شکستگی و نومیدی بیرون بکشید واستعدادات آنهارا بکار بیندازید دراندك زمان عدد نیکان وبا هنران ومستعدان بر زمرهٔ خائنان و بی هنران وفرومایگان غالب میآید (۱) واین زمره خود کم کم ازمیان میرود و جای خودرا بدسته اول میگذارد و بدین طریق بدون کشتاروخونریزی وانقلاب که بعضی ازمتفکرین آخرین چارهٔ دردایران میدانند ریشهٔ فساد اخلاق کننده ومحیط اجتماعی ایران پاك میشود!

بلی، تشویق وحمایت ازعلم وهنروفضیلت ، محور تکامل استعدادات ملت و بنیان متین عظمت و مدنیت است و تذکار نام نیکان وادی حقوق بزرگان یکی ازوسائل زنده کردن اینگونه احساسات قدردانی وحقشناسی است .»



امروز قریب بیست ودوسال از تاریخ مرقومهٔ آقای حسین کاظم زاده مدیرایرانشهر میگذرد وهنوز که هنوزاست آب ازآب تکان نخورده وبلکه براثر بیکفایتی زمامدارانی مانند قوام السلطنه اجتماع ماسیر تدنی وانحطاط کرده است !

مسیر تاریخ ما ازروزی که پای قرارداد ۱۹۱۹ بمیان آمد کاملا عوض شد و برای یکربع قرن موجبات ، بندگی ، بیچارگی ، آوارگی و بالاخره درماندگی ما ملت ایران فراهم شد ! آنانکه برموزسیاست آشنائی دارند اگر ترتیب وقایع را که من دراین تألیف دنبال کرده ام بدقت از نظر تیزبین خودشان بدهند . بیدرنك تصدیق خواهند کرد که در این گفته خطائی نشده .

---

(۱) پس آنوقت کی قراردادها را بزیان کشور و ملت ایران اداره خواهد نمود ؟!..

۱۷ - دارائی کلنل فقید..

پس از چندروز که کلنل درخواب ابدی، جابجا میشد ؛ تاجائیکه درحافظه دارم، این عده آقایان مأمورشدند دارائی کلنل فقید راصورت مجلس نمایند :

۱- شیخ محمد کاظم طهرانی .

۲- سیدمحمد تجدد .

۳- زین العابدین دفتری (بهاء دفتر)

٤- سلطان ابوالقاسم خان پسیان

۵ - نایب احمدآقاخان اسدالله زاده (داد فرفعلی)

٦- علی رحیم زاده‌طاهباز .

۷- وچندافسردیگری که درنظرم نیست .

قبلا بایستی اذهان خوانندگان گرام را باین نکته متوجه سازم که: شایعات عجیب و غریبی دربارهٔ کلنل وجود داشت ، میگفتند او در دوران قیام ملیونها ثروت اندوخته است ،گویندگان بخودحق‌میدادند که‌اینطور قضاوت نمایند زیراکلنل چندین ماه فرمانفرمای ایالت خراسان بود وبنا باظهارگویندگان درطول این مدت لااقل یکملیون تومان ذخیره نکرده باشد قطعاً خرج چندین سال توقف دراروپارا که بطورمجللزندگی کند، اندوخته است ، اما غافل بودند که طرز تشکیلات و بینظری او چرخهای ادارات را بهمان نحوهٔ قبل ازقیام میچرخاند ، نمیدانستند که‌کلنل‌فقط به حقوق ژاندارمری قانع وحتی ازدریافت هفت هزارریال کمك خرج اداره کردن ایالات وهمچنین ازقبول سه هزارریال طبق تصویبنامه هیئت دولت که تفصیل آن گذشت‌صرفنظار کرده است،آنها نمیدانستند وقتی‌قوام‌السلطنه روی خصومت باداره پست وتلگراف دستورداد بر خلاف تمام ادارات از قبول مرسولات وتلگرافات مجانی ژاندارمری‌خودداری نمایند .اومجبور شد دستور بدهد مقداری تمبرپست بخرند وبپاکات ژاندارمری الصاق‌نمایند یکروزآقاخان خوشکیش‌ازهمان تمبر، سی دینار پاکت مقصدتهران بنام ژنرال حمزه خان الصاق کرده بود ،کلنل شدیداً اورا ملامت و گفته بود ؛ مگرشما نمیدانید حساب جیب من باصندوق دولت دوتا وکاملا از هم سوا است ؟ سی‌دینارا بخوشکیش پرداخته بود .

آنها هرچه حدس میزدند تاحدی محق بودند زیرا مخالفین کلنل و همان جاسوسها که قبلا ذکری از آنان شد، دروغهای شاخدارو فراوانی در بین مردم ساده دل شایع ساخته بودند.

صورت برداری ازدارائی او خط بطلان برروی تمام این اراجیف کشید، وگویندگان علاوه براینکه دردل ازروح فقید اومعذرت خواستند طلب مغفرت هم برایش کردند.

اینك صورت اثاثیه ودارائی او :

۱ـ دیوان فردوسی طوسی یکجلد.
۲ـ دوصندوق چوبی محتوی کتب السنه فرانسه ـ آلمانی ـ ترکی ـ عربی.
۳ـ قالیچهٔ ترکمنی یك تخته (همان قالیچهٔ ششصد ریالی)
٤ـ لباس سلام ژاندارمری یکدست.
٥ ـ لباس معمولی ژاندارمری یکدست.
٦ ـ چکمه یکجفت.
۷ ـ استکان سه عدد.
۸ـ قوری بندزده یکعدد.

علی طاهباز باحالت گریه فریادمیزند، آقاشیخ کاظم! مرقوم فرمائید بند زده، قوری بندزده!

آقا شیخ کاظم عینك خودرا زده وقوری را میگیرد و بدقت نگاه می کند و پس از آن بادست مشتی بمغزخود کوبیده میگوید: وای برمن که با یك چنین عنصرشریفی مخالفت میکردم! من درحضورشما ازروح اومعذرت میطلبم ...

کلیهٔ اثاثیهٔ کلنل، بمبلغ دویست و هفتاد تومان تقویم و صورت مجلس شد و برمخالفین اومسلم گردید که این اصیل زاده حقیقتاً پاك ومنزه بود واین شایعات ناروا درباره اش عاری ازصحت وتهی ازحقیقت است و قطعاً درنزدوجدان خود نیزشرمنده شده بودند.

۱۸ـ نایب احمدخان

پس از مراجعت ازسیبری، سیبری زندان آزادیخواهان ایران شده بود!

رجال واقعی صدرمشروطیت ایران که فقط معدودی ازآنها درقید حیاتند، نیك مستحضرو بخاطردارند که سیبری درزمان تزارها نه تنهازندان

آزادیخواهان روسیه بود بلکه عدهٔ بسیاری از هم میهنان عزیز ما هم بجرم داشتن عقیدهٔ مشروطه خواهی ومسلك حریت ومساوات درزندانهای سیبری باحال رقت باری بسرمیبردند !

دولت استبداد ایران نه تنها از تابعین خودطرفداری نمیکرد، بلکه خودرا دردامن امپراطورروس انداخته وبقاء سلطنت استبدادی خودرا در امحاءآزادیخواهان دانسته وبهترین زندان را همان سیبری تشخیص داده بود !

قبل ازواژگون شدن تاج وتخت محمدعلی میرزا ، شهرهای سیبری مخصوصاً «ایرکوتسك» سیبری مملو از آزادیخواهان تبعیدی از ایران شده بود؛ دراوائل واواسط جنك ۱۸-۱۹۱٤ نیزهر کس باتزارهامخالفت میکرد بلادرنك دستگیر وبسیبری اعزام میگردید!

یکی ازمجاهدین صدرمشروطیت، احمدآقا اسدالله زاده اهل آذربایجان عزیزایران ، براثرمبارزهٔ شدید باروسهای تزاری وسیلهٔ قشون تزارها که برخلاف سنن وقواعدبین المللی بیطرفی ایران را نقض کرده ودر سرتاسر ایالات وولایات شمال وشمال غرب ایران پراکنده شده بودند ، دستگیر وچندسال درزندان «ایرکوتسك» روزگارتلخ و ناگواری را گذرانده ،

یکی ازعکسهای زمان تبعید سیبری این مجاهد که بمشهدفرستاده شده حاوی ده کلمه بشرح زیراست :

«مشهدمقدس افراسیاب خان سرتیپ سلامت هستم التماس دعادارم ۱۵ ذیقعده ۱۳۳۵، بدست نگارنده رسیده بودولی قبل ازاستفاده آقای دادفر گرفت!

این مجاهد ، پس ازرهائی اززندان سیبری و مراجعت بایران سر گذشت اسارت وشرح ماجرای تبعید بسیبری وطرز زندگی آنجارا ، در یکی ازجرایدآنعصر منعکس وپس ازمدتی بیکاری وارد خدمت ژاندارمری میشود .

براثرابرازصمیمیت و حسن خدمات جلب اعتماد کرده بود لذابرای شرکت درجنگهای خواف وباخرزداوطلبانه اعزام میشود .

دراواخراسد ۱۳۰۰ که قشون شجاع الملك هزاره مغلوب و بسرحد افغان گریخته ودرآنجا پناهنده شده بودند ، چندنفرازژاندارمهای اردوی کاوه تحت فرماندهی ماژرعلیرضا خان شمشیرزخمی میشوند که شرح آن در فصل «نشان پرچم کاوه» گذشت نایب احمدآقاخان نیز درآن جنك بر اثر اصابت گلوله بسختی زخمی شده وبیم هلاکتش میرفت .

چون زخم او خطرناك بوده ، در تاریخ ۲٦ سنبله ۱۳۰۰ نامهٔ

بکلنل نوشته و استدعای اعزام طبیب جراح میکند ، البته قبل از او رئیس اردو بنا بر وظیفه جریان را مشروحاً راپورت داده و اعزام طبیب جراح را تأکید کرده بود .

کلنل ، فوراً دکتر شیخ حسن خان عاملی را احضار و باسه درشکهٔ خالی بفرونت خواف اعزام داشت و پاسخ نامهٔ احمد آقاخان را هم بخط خود چنین نوشت:



ایالت خراسان وسیستان بتاریخ لیلهٔ ۳۰ سنبله ۱۳۰۰

نمره -

برادرم قربانت شوم - مراسلهٔ مورخ ۲٦ سنبله واصل قلباً متأثر و متألم شدم البته زخمی شدن و یا کشته شدن در راه وطن شرافت بزرگی هست لیکن نه از تیر دو نان و غارتگران ، بمحض وصول راپرت رئیس اردو یك دکتر متخصص فن جراحی و سه درشکهٔ خالی فرستاده ام و امیدوارم تا کنون رسیده باشد چنانچه عدهٔ زخمیها لازم بفرستادن شهر باشد همراه خواهید آورد ، عوض را خرد رئیس اردو تعین میکند . بیش از این زاید دانسته شما و همه را بخدا میسپارم از قول من از تمام افراد و زخمیها احوالپرسی فمائید .

محمد تقی



در همان اوقاتی که کلنل برای سرکشی اردو در گناباد متوقف و باشوکت الملك علم مخابرهٔ حضوری داشتند (۱) دکتر شیخ حسنخان عاملی

---

۱ - در مخابرهٔ حضوری علم ، نورالدین میرزا قهرمانی رئیس مالیهٔ بیرجند در تلگرافخانهٔ بیرجند حضور داشته ، علم ، بکلنل میگوید افکار وعقاید اصلاح طلبانهٔ شما قابل تقدیس است ولی برای مملکت ایران هنوز زوداست ، بهتر است با دریافت همان بیست هزار تومان برای تکمیل اطلاعات عازم اروپا شوید ، کلنل گفته بود در اینصورت پس چرا اصرار دارید مرا از خدمت بوطن منصرف سازید . من اگر باید بمیرم خاك وطنم مرا بهتر در آغوش خواهد گرفت ، بیگانه خاکش هم بیگانه است .

بقیه پاورقی در صفحه ۳٦۲



ایالت خراسان و سیستان

[illegible]

درانجام وظیفه خود نهایت جدیت و تسریع را بکار برد، احمدخان و سایر ژاندارم هائی را که زخمشان خطرناك ومیبایستی درمریضخانه بستری شوند بمشهد آورد وهمه را بستری ساخت و بمعالجهٔ آنها پرداخت.

هنگامیکه کلنل از گناباد بمشهد مراجعت کرد، احمدآقاخان سه روز بود که وارد مشهد شده ودر خانهٔ خود بستری و تحت معالجه بود. وقتی میشنود که کلنل وارد مشهد شده برخلاف دستورطبیب معالج براثرتحریك احساسات خود، بی درنك بادوعصای زیر کتف ها بهر زحمت و جان کندنی بود سوار درشکه شده خودرا باداره ایالتی میرساند وموقعی که بدیدار کلنل نائل میشود، تعادل را ازدست داده بپای کلنل میافتد.

کلنل، پس ازدلجوئی واستمالات بطور نصیحت باو میگوید: بعداز این تاطبیب معالج اجازه ندهد، حق ندارد از بستر خارج شود وچون عازم فرونت جعفرآباد بوده دیگر صحبت نمیکند همینقدر برای آخرین بار باو گفته بود فوراً بخانه خود مراجعت و باستراحت پردازد.

این ملاقات ومصاحبهٔ کلنل بااین صاحبمنصب وفادار نیز، آخرین ملاقات بود، پس از کشته شدن کلنل و نبش قبر، او نیز یکی ازاشخاص شدیداً معترض برعمل نبش قبر بود، بهمین مناسبت حسین آقا میرپنج نامبرده را بتهران تبعید و بوزارت جنك نوشت:

این شخص ازفدائیان واقعی کلنل است وچون نسبت بمرام وعقاید کلنل پابرجا ومزاحم تشخیص شد؛ اورا بتهران تبعید کردم تا درآنجاهر طور شایسته باشد بااورفتار نمایند!

بقیهٔ پاورقی ازصفحه ۳۶۰

بآنها بگوئید ویا وسیلهٔ مصباح دیوان اسدی پیشکار خودتان که رابط بین شما و کونسول است(!) پیغام بدهید، اگر بگذارید، ایرانی قادر باداره مملکت خودهست بهتراست ماراىحال خود گذارند ودرفکرهندوستان که مابلاکش آن شده‌ایم، باشند زیرا دیریازود هندوستان هم بحقوق خود پی برده شانه اززیربار استعمارخارج واستقلال واقعی خود رابدست خواهد آورد ومن امیدوارم آنروز نزدیك شود.

چون ازمخابرهٔ حضوری مطابق دلخواه علم نتیجه‌ای حاصل نمیشود لذا از کلنل تمنا میکنند که در « گدار سلیمان» باحضورآقای آیةالله زادهٔ وحاج حسین آقاملاقات ومشروحاً بمذاکره پردازند. خوشبختانه ویا بدبختانه این ملاقات رخ نداد.



نایب احمد آقاخان

با وجودیکه زخمهای او کاملا بهبودی نیافته ، بحال تبعید مدتی در تهران سرگردان بود ، نابراثر اقداماتی اورا بعضویت ادارهٔ نظمیه ایالتی خراسان اعزام داشتند .

این فدائی باوفا و پابرجا ، یعنی سروان احمدآقا دادفر ، خوشبختانه

از کیدحادثات مصون مانده ودرچاپ اول از طرف شهربانی کل کشور ، رئیس نگهبانی وزارت دارائی معرفی شدا کنون رئیس نگهبانی بانك انگلیس است.
همکاران ، دوستداران و یاطرفداران کلنل که درطول این ۲۸ سال واند ، دچار نوسان نشده‌اند قابل تمجیدند و بپاس حق شناسی ووفاداری آنها ، دراین تاریخ ، تاحد ممکن نسبت به تجلیل آنان اقدام ونگارنده به یرویا قرصی ، استقامت در وفاداری وهمچنین عدم انحراف آنها احترام قائل و بفرد فرد آن ذوات شریف درود میفرستم.
در بارهٔ عملیات یکنفر ازاشخاصی که مقام نزدیك با کلنل داشت و با پوشیدن لباس یکی از نوکران مصباح السلطنهٔ اسدی بمعیت او برای دادن راپرت نزد کونسول انگلیس مقیم مشهد رفت، هنوز مشغول مطالعه هستم، پس از تکمیل اطلاعات ، در چاپ بعد، او ، وعملیات اورا برای ضبط تاریخ خواهم نگاشت.

۱۹- داودخان طوسی و کلنل

مسجد سپهسالار و پشت بامهای مطبعهٔ مجلس راسنگر بندی کرده ودر حال مدافعهٔ حمله وهجوم قزاقان کلنل و. لیاخوف روسی بودند.
مجاهدینی که تمکن وقدرتی داشتند ،هریك پنج ، ده ، پانزده تابیست نفر مجاهد رادراختیار خود گرفته وهزینهٔ آنهارا از جیب فتوت خود میپرداختند.
در انجمن آذربایجان و انجمن مظفریه از این قبیل مجاهدین پر گذشت فراوان بود ، طوسی فرزند میرزامسیح خراسانی نیزیکی از سر دسته‌های مجاهدین سنگرهای مسجدسپهسالار وده نفر مجاهدرا باپول خود اداره مینمود.
این سردسته ها کشیك داشتند ،یکشب درمیان بخانه‌های خود رفته خواب واستراحت مینمودند. فرداشب برگشته ازاول شب تاصبح که آفتاب نیش میزد مدام بیدار ودرحفظ آزادی تحمل رنج میکردند!
شیخ احمد سلطان العلماء خراسانی مدیر روزنامهٔ روح القدس وشیخ محمد جواد تربتی عموی او(۱) که درآن اوقات برای معالجهٔ چشم خوددر نزددکتر حسینخان استاد آقای دکتر حسنخان فاضل فرزندملای وارسته فاضل خراسانی ، بمداوای چشم مشغول ودرعین حال نیز برسلاح برای حراست آزادی

---

(۱) در تاریخ کسروی بخش سوم صفحه ۱۱۳ ضمن اسامی بیست ودو نفر نام شیخ محمد جوادتربتی را «شیخ ابراهیم» ونسبش رانسبت بسلطان العلماء «پسر عمو» ذکر کرده‌اند واین مبنی براشتباه است.

بدستهٔ طوسی گرویده بود.

سلطان العلماء وشیخ محمد جوادتربتی درمحلهٔ عربها منزلی داشتند که طوسی هم درآنجا ساکن بود - واین خانه درحول وحوش‌قهوه‌خانهٔ معروف به «عرش» بود. غروب روز دوشنبه اول‌تیرماه۱۲۸۷ برابر ۱۲ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ سلطان‌العلماء چون مهمان داشت با حصول‌اجازه ازامیر اعظم وحشمت نظام که‌درآنشب مسئول کشیك بودند ازمسجدخارج می شود.

چند دقیقهٔ بعدشریف‌صحاف که‌جزء مجاهدین دستهٔ‌طوسی بوداز‌منزل روح‌القدس‌آمده و می گوید مهمان شمانیزآمده ودر انتظاراست-طوسی نیزازامیر اعظم‌اجازه‌حاصل و باتفاق‌شریف صحاف عازم منزل میشود.

اسلحهٔ این سه تن عبارت بوداز دوشش‌اول آئینه‌ای کمرشکن‌متعلق بشیخ محمد جوادتربتی باانضمام درحدود ۲۵۰ دانه فشنك یك تفنك‌ورندل متعلق به طوسی و دارای پنجاه شصت فشنك ، یك تفنك مکنز متعلق به روح القدس که‌آنهم‌همانقدرها فشنك داشت. نزدیك‌سحر صدای پای‌اسب وصدای تاق‌تاق گلوله اورااز خواب بیدارمیسازد‌چون مترصد بوده‌است که قزاقها خیال حمله بمجلس دارند ، سراسیمه رفقای خود را ازخواب بیدار ودرهمان‌تاریکی‌شب‌بهرصعوبت ودشواری بوده خود رابه‌بالای‌قهوه‌خانهٔ عرش میرسانند وهمانجا راسنگر قرار میدهند.

از همان لحظه شروع بتیراندازی میکنند (۱) فاصلهٔ‌آنها باخیابان چند قدمی بیش نبوده است. تیرهای‌آنان اکثراً بآماج اصابت میکرده ، نوع اسلحهٔ مختلف وصدای گلوله های‌آنها رعبی درقزاقان ایجاد وتصور کرده بودند دراین سنگرها لااقل پانصد ششصدتن مجاهدوجوددارد.

سنگرعرش ، بمنتها درجه کوشش وفداکاری کرده جلوقزاقان رااز خیابان چراغ‌گاز «برق» گرفت ، قزاقان ناگزیر راه خودرا عوض و از توپخانه وخیابان‌باغ وحش «اکباتان» امروزی بطرف مجلس روانه‌ولی ازپیکار بااین سنگر نیزصرف نظرنکردند وعده‌ای را درآنجاگذاردند تاکاراین سنگررابسازند.

فشنك های مجاهدین رفته رفته روبه اتمام میگذاشت. فشنك‌یکی ازتفنگهانیز بکلی‌تمام شد دومی هم‌درحین فرودآمدن از سنگر قنداقش

۱- اظهار مرحوم کسروی مبنی‌براین که از اداره روزنامهٔ روح‌القدس نارنجکی بطرف قزاقها پرتاب شده صحیح نیست.

شکست ازفشنك شش‌لول هاهم فقط درهریك سه دانه باقی بود .
طوسی میگوید حالا باید سنگررا خالی کرد و بهر نحوی هست‌خودرا بمجلس برسانیم .
در اینموقع پسر پهلوان یزدی به پشتیبانی قزاقان آمده وانبوهی از جمعیت جلوقهوه خانهٔ عرش‌گرد آمده اند یوزباشی نایب محلهٔ عربها که یکی ازمشروطه خواهان میبود. پسرپهلوان‌یزدی میگوید مجاهدین‌سنگر را مدتی است تخلیه ورفتند . اووجمعیت باور نمیکرده اند بهرنحوی بود آنها را متفرق میسازد . این سنگر پس از پنج ساعت پیکار جوانمردانه بمناسبت فقدان فشنك ساکت میشود .
شیخ محمدجواد وطوسی بازحمت ومشقت‌خودرا بمسجدسپهسالارمی رسانند .
روح القدس وشریف صحاف در یکی از کوچهٔ محلهٔ عربها بدست پسرپهلوان یزدی و قزاقها گرفتار و ازآنجا یکسر بباغ شاه جلب می شوند .
درمسجد سپهسالارشیخ محمدجواد بطوسی میگوید من تازه‌واردم و کسی مرا نمیشناسد اما توازمجاهدان بنامی ، حتی از توی خیابان برق شنیدم که توورو‌ح القدس را مردم بنام میخواندند بهتراست ازمن سوا شوی،طوسی آن‌جارا رها ساخته بمسجدصدر پهلوی مسجد شاه بحجرهٔ آقای آقاسید احمد زنجانی که «اکنون یکی ازقضات شریف دادگستری است» پناه میبرد . قزاقها که باصطلاح زاغ سیاه چوب میزده اند بآنجارفته بسید احمد پیغام میدهند که اگر چنین کسی در هرحجره ای یافت شود آنجارا خواهیم کوبید . ناگزیرطوسی ازپشت بام‌آن مدرسه و مسجد شاه و پشت بامهای بازارخودرا بمحلات جنوبی بمنزل یکی اردوستان میرساندتاصبح آنجا بوده ولی صبح که ازخانه بیرون میآید قریب شصت هفتاد نفر قزاق ولوطی های مستبد اورا دستگیر کرده بباغ شاه میبرند . جریان رسیدگی بکارمجاهدین را درباغ شاه بتفصیل درفصل قرارداد ۱۹۰۷ نگاشته ام و ملاحظه فرموده اید . در صفحه ۱۱۷ اعضاء هیئت رسیدگی را هشت نفر نامبرده‌ام‌ولی‌درخلال چاپ کتاب وتحری‌حقایق باین نتیجه رسیدم که علاوه برباقرخان پدرمحقق شهربانی ۱۳ نفرمستنطق دیگردرآن‌محکمه بنوبت مشغول کاربوده اند .شرح‌مظالم سلطان باقرخان را نیز گوشزد کردم‌علاوه براودونفردیگرنیزریاست زندان مجاهدین پیرامونیان بهبهانی‌وطباطبائی را بعهده داشتندوآن دونفرجعفرآقا سلطان وحسین‌آقا سلطان (خزاعی)

بوده اند .

در شبهای کشیك جعفرآقا سلطان ، زندانیان چندان در مزاحمت نمی‌بودند درشب‌های کشیك حسین‌آقا خزاعی گوئی شب جشنشان بود زیرا او از نوازش و مهربانی دریغ نمیورزید ، مخصوصاً ازموثقی که خوددرآنجا زندانی بود شنیدم یکی اززندانیان فوق العاده گرسنه بود خزاعی‌پشقابی برنج وخورش میآورد چون دست زندانی ازپشت قفل وکلیدآن هم درنزد زندان بان مخصوص قل وزنجیر بود حسین‌آقاخان با دست لقمه بدهان او میگذاشته است . شبهای کشیك باقرخان درعوض هرچیز شلاق سیمی بسرو روی زندانیان نواخته میشده، این نواختن و نوازش‌را اخلاف آنان بخوانند ومقایسه کنند.

میرزا باقرخان پدر، که ازفرط مهربانی معروف بپدرشده بود بر اثرسعایت بعضی ازاعضاء کمسیون ازادامهٔ این‌کارممنوع و از قرار معلوم چون‌کاراورا دیگری نمیتوانست انجام بدهد مجدداً بکمسیون دعوت می شود ولی اوهمواره ازنیکی بزندانیان دست برنداشته بود، دیگری‌میگفت آقای صدرالاشراف نیز بدهان ما حرف میگذاشت ودرباطن‌مانندمیرزا باقرخان پدر، میداشت.

روح القدس وشریف صحاف درپایان محاکمه محکوم بزندان‌انبار شده ودرآنجا ، جان خودرا درراه‌آزادی دادند ، اماطوسی براثرفعالیت وپشتکار کامران میرزا حکم‌آزادیش صادر وپس ازرهائی یکسر بری‌رفت وبمشروطه خواهان پیوست، بآقاسیدعلی‌آقا پدرآقای‌سیدضیاء الدین‌طباطبائی که دراواخرجداً بمشروطه گرائیده بود ملحق وفداکاریهای پر بهائی در ادامهٔ تحصن وکارمشروطه خواهان نمود. محمدعلی‌میرزا بکامران‌میرزا گفته بود تو؛ ازیك چنین سیدبی پروا وساطت کردی والا اوهم بانبارمی رفت وماراحت میشدیم ،



این طوسی که درصفحهٔ ۱۱۸ کتاب اورا بنام و لقب هائی که داشته وخدماتی که انجام داده ومیدهد معرفی کرده ام ، دراواخرحکومت‌قوام‌- السلطنه درقوچان ظاهراً دراداره‌ٔ مالیه مشغول ولی باطناً تبعید بود. پس از گرفتاری قوام وآغازقیام ازقوچان بمشهداحضاروپس‌ازورود سمت‌نایب‌- الایالگی‌را بعهدهٔ اوواگذار کردند کلنل‌وطوسی غالباًباهم ناهارصرف‌و برتق وفتق امورمیپرداختند .

یکی دوماه ازدوران کوتاه‌حکومت آقای سیدضیاء الدین میگذشت

طوسی بر آن شد که بتهران عزیمت و فرزند آقا و دوست صمیمی و قدیمی خود یعنی آقا سید علی آقا یزدی را که از لباسی بلباس دیگر در آمده و مکلا شده از نزدیك ببیند تلگرافی تهیه و برای مخابره مهیا ساخته و بکلنل ارائه میدهد کلنل میگوید :

با کار فراوان نمیتواند با رفتن طوسی بتهران فعلا موافقت کند .

لحن تلگراف چنین بوده: خیلی مایلم آقازادهٔ مولای قدیمی خودم را با کلاه ببینم و تمنا دارم اجازه داده شود برای بیست روز تهران عزیمت کنم پس از چند روز بدون اطلاع کلنل تلگراف را برای مخابره بتلگرافخانه می فرستد .

طوسی تصور میکرده است با آنهمه سوابق دیرین قطعاً پاسخ تلگراف اورا لااقل تا غروب روز مخابره ، خواهد داد ولی آنروز پاسخی نرسید و روزهای متوالی دیگر نیز گذشت باز هم پاسخی نیامد رفته رفته طوسی نا امید میشد و در این اندیشه بود که آیا تغییر کلاه موجب تغییر ماهیت نیز تواند شد؟ در شگفت بود که آیا او دوستان قدیمی خود را در مقام صدارت فراموش کرده؟ در این قضاوت دودل بود ، گاهی میگفت ممکن است فراموشی باعث تأخیر پاسخ شده باشد ، گهی باین خیال میافتاد که کثرت کار و مشغلهٔ « صدارت » مجالی برای صدور دستور تهیهٔ پاسخ نداده است و...

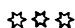
روزی از روزها که مصادف با اواخر حکومت آقای سید ضیاءالدین بوده ماجرای این تلگراف را درسر میز نهار بکلنل محمدتقیخان عرض می کند . کلنل از جیب فرنج خود عین صورت تلگراف طوسی را در آورده باو میدهد و با قیافهٔ بشاش و خندان میگوید : من بشما گفتم با فراوانی کار فعلا نمیتوانم موافقت کنم .

طوسی فوراً درمیابد که صورت تلگراف اورا از سانسور جهت کلنل فرستاده اند و او در نزد خود نگهداشته است ، بکلنل عرض میکند موافقت فرمائید این تلگراف مشروطاً مخابره شود من قول میدهم که پس از بیست و پنج روز مراجعت کنم . چون لحن طوسی بسیار تضرع آمیز بوده کلنل با مرخصی بیست و پنجروزه ابراز موافقت کرده و میگوید من تصور نمیکنم دیگر همدیگر را ببینیم . بروید ، بسلامت .

روزی که این تلگراف بآقای سید ضیاء الدین رئیس الوزراء وقت مخابره شد . عصر آنروز پاسخ موافق رسید و طوسی بتهران عزیمت کرد .

حدس کلنل درعدم بازگشت آقای طوسی باتفضای پیش آمدهای بعدی صائب در آمد زیرا حکومت موصوف ساقط شد ، قیام شروع گردید ، قوای

مرکز در دهنهٔ زیدر متمرکز و تمام این عوامل باعث شد که طوسی نتوانست برای دیدار کلنل و ادامهٔ همکاری با او بمشهد مراجعت کند .



در یکی دو مصاحبه که با آقای داود طوسی معاون اداری مجلس شورای ملی بعمل آوردم ضمن مذاکره دریافتم او هنوز که هنوز است بکلنل محمدتقیخان صمیمی و ارادتش پابرجاست .

پس از خاتمهٔ قیام ، طوسی بهمان سمت معاون اداری پارلمان انجام وظیفه میکرد ، نیك بخاطر دارم در دورهٔ چهارم تهران آمده وضمن تماشاچیان مجلس رفته بودم ورفتن من بمجلس همان بار بود ودیگر تاکنون تجدید نشده است اعتبارنامهٔ تیمورتاش مطرح بود ، ناصرالاسلام ندامانی معترض و بهرصورت اوقات تیمورتاش بسیار تلخ و گوئی در پی بهانه‌ای بود ناگهان بطوسی حمله‌ور شده چنین گفت : « درمجلسی که دست راست کلنل محمدتقی خان « یعنی طوسی » نشسته باشد آنجا ، جای ما وجای کار کردن نیست او و منتهبه‌اش باصطلاح « ابستر کسیون » کرده از مجلس خارج شدند

فردای آنروز مؤتمن‌الملك ، طوسی را بمنزل خود خواست و باو گفت مصلحت چنین است که معتمدالممالك معاون اداری و شما فعلا بسمت منشی انجام وظیفه نمائید .

پس از چندماه که اقلیت بلیدری مدرس درمجلس فعالیت میکرد ، مدرس بجریان افشاء اسرار مجلس اشاره وعلاوه نمود که درچندماه پیش اسرارمثلا بفلان سفارتخانه نمیرفت ولی از وقتی که تغییر درکارمعاون داده شده موجبات عدم‌رضایت ما فراهم گردیده‌است . بعدازاین اعتراض مجدداً طوسی را به‌معاونت اداری برقرارساختند .

در اواخر سلطنت احمدمیرزا وزیر جنك طوسی را احضارمینماید ، وقتی طوسی وارد اطاق وزیرجنك « سردارسپه » میشود سردار محترم و عزیزالسلطان درآنجا بوده‌اند ، بشتاب آنها را مرخص و بسردار محترم میگوید بشاه عرض کنید چشم چشم ترتیبش را میدهم . سپس درجای خود نشسته بطوسی میگوید شما که از کباده کش های صدرمشروطیت و درد وطن دارید چرا در این موقع که یکنفر برای خدمت بمملکت قدعلم کرده کمك و مدد نمیکنید ؟ طوسی ساکت میماند ، مجدداً بهمان وتیره آغاز بسخن میکند ، میگوید چرا جواب نمیدهید همین شماها که چوب باغ شاه بتنتان خورده باید دراین موقع با من همنفسی کنید ..

طوسی میگوید قربان من یکی‌دوعیب دارم و آنها را عرض میکنم

اگر با همان عیوب خدمات مرا لایق بدانند حاضرم . می گوید چه عیبی من عیبی در شما ندیده وسراغ ندارم بهترین حسن شما این است که پولی را که جهت کمك خرج شما فرستادم قبول نکردید . بنابراین من باشخاصی که درمقابل پول کاری انجام میدهند دیگر دینی ندارم ولی اشخاصی مانند شما بگردن من اخلاقاً حق پیدا میکنند ، خوب بگو ببینم چه عیبی داری؟

طوسی میگوید اولا من هنگامی که از باغشاه بیرون آمدم یکسر بمتحصنین ری پیوسته و بامرحوم آقا سید علی یزدی پدر آقاسیدضیاءالدین که جداً برای اعادهٔ مشروطیت گروهی را دور خود جمع کرده بوده کاری کردم اکنون نسبت باو و نسبت بپسر او که شاید مغضوب باشد حقشناسم و نمیدانم بااین عیب چگونه میتوانم باحضرت اشرف همکاری کنم .

عیب دوم من این است که از آغاز قیام خراسان بافقید شهید، کلنل محمدتقیخان برای استخلاص وطن صمیمانه همکاری کردم و تا زمانی که زنده بود مانند مریدی که بمراد خود خدمت کند ، درخدمتش بودم و اکنون که متأسفانه شهید شده «خاکش را دوست دارم» و برای حقشناسی ودوستداری او بود که درمجلس مورد بیمهری تیمورتاش واقع شدم . والبته از این جریان استحضار دارند .

طوسی گفت سخن من که باینجا رسید دفعتاً از جا بلند شد . و این طرز حرکت کردن او رعبی درمن ایجاد کرد ، تصور کردم الان مرا خورد ومضمحل خواهد ساخت . آمد جلو و دودستش را روی دوشم گذاشت و بفشار مرا نشاند و گفت : اتفاقاً من از یك چنین مردان حقشناس خوشم میآید ، من دنبال امثال (تو) میگردم و ضمنا بتو بگویم . قسم میخورم که در کشته شدن آن افسر شریف من ذره‌ای دخالت نداشتم وقسم میخورم که کلنل محمدتقیخان را قوام‌السلطنه بکشتن داد .

۲۰ ـ کلنل وسید حسن صاحب‌الزمانی !

جشن برای کشته شدن کلنل
در کلاتهٔ سرکار

کلنل باوجودیکه سرگرم جنگهای محلی ومشغول مبارزه باطرفداران قوام بود پروژه های اصلاحی خود راهم تدوین میکرد ، همانطوری که در فصول گذشته قیام از نظر خوانندگان عزیز گذشت ، اودردرجهٔ اول معتقد بود که سطح معرفت عمومی را باید بالا آورد، یك ثلث از بودجهٔ مملکت را بایستی اختصاص بمعاف داد ودر درجهٔ دوم عقیده مند بود که باهرگونه

وسایل پیشرفت استعمارطلبان ، باید جداً مبارزه کرد من جمله با تریاک.
تریاک، بهترین عامل پیشرفت مقاصدآنها است ، در بودجهٔ انتلیجنت سرویس رو بریك ویژه‌ای برای بسط وتوسعهٔ افیون وجود دارد !
این سرویس یگانه عامل موفقیتش درممالك مستعمره و نیمه‌مستعمره ترویج تریاك ومبتلا ساختن مردم باین سم خانه برانداز است !
میگفت یکی از نمایندگان کاتولیك مجلس مبعوثان انگلستان مسافرتی بهندوستان کرد ودرضمن سیاحت ومطالعه دریافت که ملت هند اکثراً مبتلا بتریاك است ! هنگامی که بلندن مراجعت نمود ، در مجلس مبعوثان نطقی مبنی بر مشاهدات ومطالعات خود در هندوستان ، ایرادو درضمن اظهار داشت که این سم مهلك ، سمی که قاطع عواطف انسانی است درهندوستان رواج کامل دارد وحضرت مسیح شمارا نفرین خواهد کرد . درمجلس علنی کسی باو جواب نداد ولی درمجلس خصوصی باو گفته بودند : کدوجون ! اگر این سم هم مهلك نباشد مامجبوریم برای نگهداری هندوستان وسایر مستعمرات خودچندین کردارمه قشون داشته وهزینه سنگین آنرا بردوش ملت انگلیس تحمیل کنیم ! همین سم مهلك است که مارا بینیاز از نگهداری قشون فراوان درمستعمرات کرده است !
درمملکت ماهم این سیستم رارواج داده ومیدهند ، این سم ! غیرت ، شهامت ، وهرگونه صفت ممدوح وبالاخره عواطف انسان را از بین میبرد این سم ! معتادین رادرمقابل هرگونه ظلم وستم حاضر بتسلیم میکند، این سم احساسات وطن پرستی رامیکشد . لذا نخست باکشت تریاك باید شدیداً مخالفت کرد وبعد معتادین را اگر نشود ترك داد معدوم نمود ، زیرا اینها ، نه تنها دشمن جان خودهستند بلکه برتعداد صنف بدبختان مملکت میافزایند ، تعجب در اینجاست که بیشتر معتادین اهل ذوق وقریحه واغلب درمیان آنان اشخاصی یافت میشوند که درصورت عدم اعتیاد باین سم مهلك امکان داشت وجودی مؤثر برای جامعه بار آمده وباری ازدوش مردم بردارند . ظریفی گفته بود مثلا ؟ جوابداده بود مثلا ، سیدحسن صاحب‌الزمانی ، این شخص هم مشروب میخوردو هم تریاك میکشد وشاید مخالفت او بامن برسرهمین مسئله باشد .حتی یکروز خودم حضوراً اورا ملامت کردم وبترك تریاك دعوتش نمودم ؛ جواب داد اگر نکشم میمیرم ، گفتم : من شمارا بااعتیاد باین سم انسان کش جزءاموات محسوب میدارم خوشش نیامد!
پس از کشته‌شدن کلنل ، مجلس جشن مفصلی دراکبرآباد امیرشوکت الملك معروف به : « کلاتهٔ سرکار » تشکیل یافته بود ، همین صاحب الزمانی

که زیر بار نصیحت کلنل نرفت و از بیانات سودمند او هم منزجر شد ، در آن موقع بیرجند بود ، اشعاری بمناسبت فقدان کلنل وخوشوقتی از این پیش آمد ساخته بود که در آن مجلس جشن ! خوانـد ، من چند بیت از آن را بخاطر دارم و برخلاف میل خود و بادرخواست معذرت بدرج آن مبادرت میورزم :

یکی ترك نادان ز خیره سری	بپنداشت خود درخور سروری
گروهی بگردش همه تندخوی	ستمکاره وزشت و ناشسته‌روی
اگر چه بد او زشتکار و شقی	ولـی مام نـامش نهاده تقی
چه زنگی که کافـور نامش نهی	ویا زشت و بدکاره‌ای را بهی
بی دفع او لشکران تاختنـد	بیك حمله ای کار او ساختند
کشیدند درخون همه پیکرش	جدا شد ز پیکر سر پرشرش

صلهٔ این اشعار که از یك مغز تیره وضمیر آلوده تراوش کرده بود ، اعطاء ریاست کتابخانهٔ آستان قدس رضوی باو بود !! کثراً میدانند که این شخص عنصری بود متلون ، بی‌عقیده و بی مسلك !

۲۱ـ چهلم

روز چهلم کلنل ، روی مزارش بطرز زیبائی تزئین یافته ومملو از گل شده بود .محیط نسبتاًبزرگی باقالیهای بسیارسنگینی مفروش وطبقات مختلف برای اداء احترام بآرامگاه ابدی کلنل آمده بودند ، ابتداجمعیت خیلی قابل ملاحظه نبود ، ولی رفته رفته کثرت جمعیت ادارهٔ نظمیه‌ایالتی راملزم بمداخله وحفظ انتظامات ساخت .

معروف است که ایرانیها مرده پرستند ! یعنی تاعنصر مفیدی وجود دارد برایش اهمیت قائل نمیشوند ، وقتی مردسینه درانی ونوحه‌سرائی را بحد اعلا میرسانند ، این ضرب المثل در بارهٔ کلنل مصداق نداشت زیرا اوطرفدارانی داشت وهم‌اکنون دارد که بوجود اوفخر ومباهات میکردند اکثر قریب باتفاق این جمعیت را اشخاصی تشکیل میدادند که ازفضلاء ، دانشمندان ، نویسندگان وارباب ادب وآزادیخواهان مدفن فردوسی و جامی وخیام وعطار بودند .

اشخاصی که برای‌اجرای تشریفات «چهلم» حضور یافته بودند ،نیك میدانستند که کلنل محمدتقیخان نه تنها سرباز وضابط قانون ودارای علم الاجتماع بود ، بلکه ازادبیات وموسیقی وهنرهای زیبا نیز بهره‌ممدودر بعضی ازآنها تبحر کافی داشت ، مثلا اغلب سرودهای ملی موزیك راخود

تصنیف و با «نت» آن تسلیم رئیس موزیك مینمود ، اشعار سرودهای او هیجان انگیز و هرشنونده‌ای را تکان میداد ، احساسات وطن پرستی زادر او تحریك میکرد ، این جمعیت یاعلم باین فضائل برسر مزارش گردآمده بودند ، بنابراین نمیشد آنها رابمرده پرستی متهم ساخت .

من در گوشه‌ای که بامزار کلنل چندان فاصله نداشت به تنظیم یادداشت های خود مشغول بودم ، گویا مأمورین متوجه شده ازچند نفر سؤال کرده بودند که کی هاصحبت خواهند کرد ؟ منهم معرفی شده بودم ، پس از اتمام یادداشتها ، آقای عبدالحسین میرزاقهرمانی که در آنموقع ستوان وامروز سرهنك تمام ودرشهربانی کل کشوراست ، بمن نزدیك واظهارداشت ازصورت نطق خودتان یك نسخه برای ادارهٔ نظمیهٔ ایالتی خراسان بدهید ، موکول بختم مجلس تذکر کردم .

پهلوی مزار ایستاده بودم تا هلهلهٔ جمعیت تسکین بیابد . کم کم توجه مردم جلب واین محیط مملو ازجمعیت چند هزارنفری را سکوت مطلق فرا گرفت ، شروع بصحبت کردم.

خواهران و برادران گرام سلام برشما ! بدواً لازم میدانم ازاحساسات پاك و بی آلایش شما ومخصوصاً ازتهوری که برای اجتماع درمزارسردار نامی ایران بخرج داده‌اید ، ازطرف خود وعموم آزادیخواهان وبالاخص ازطرف آذربایجانیان مقیم مشهد و کمتیهٔ ملی تشکر کنم . واقعاً تصور نمیرفت با وجودیکه دشمن نامی این سردار مظلوم برسرکارصدارت استاینطور سیل جمعیت بآرامگاه ابدی اوروانه ودرسوگواری شرکت نمایند ، این اقدام متهورانهٔ همگانی در جای خود شایان تحسین وقابل تمجیداست .

قطعاً دربین خواهران و برادران گرامی اشخاصی یافت میشوند که‌از ماجرای جانگداز این قتل فجیع بی اطلاع مانده اند ، من اجمالا آنهارا درجریان میگذارم تاروی انصاف ومروت وجوانمردی چه قضاوت کنند ؟

یکی از بهترین اسناد مظلومیت این سردار نامی نوشتهٔ خود اوست در جواب رد ، داد خواهی محبوسین تهران نوشته ودر روزنامهٔ نیم رسمی ایران بچاپ رسیده ، اجمال آن را برای جمعیت خواندم وبه تفسیر آن پرداخته و گفتم :

اعزام کلنل محمد تقیخان بخراسان کار عاقلانه‌ای نبود زیرا کلنل سربازی بود تحصیل کرده ، اهل منطق ، عاری از هرگونه عیب ونقص اجتماع کنونی ، او بمحیطی واردشد که آغشته از کدورتها ، بغضها کینه‌ها، حساب سازیها بود ، او بمحیطی وارد شده بود که کانون مقامات حساس آن

فاقد صمیمیت بودند ؛ بدیهی است که در هر کجا صمیمیت نباشد منطق در آنجا ابداً نمیتواند کار کند ؛ روی همین اصل مبارزه شدید او با اعمال اهریمنی دیگران در گیر شد و سر انجام این رسوائی تاریخی را ببار آوردند؛!
کلنل میگفت بحقوق و لباس ناچیز ژاندارم که درمقام اجرای قانون ضابط تشخیص شده ومقام شامخی رادارا است تجاوز دور از عدل و انصاف است ، اگر دیگران بحقوق این ضابط قانون تجاوز کنند او نیز خواه و ناخواه از اجرای وظیفه منحرف وخدای نا کرده ممکن است او نیز بمال دیگران تجاوز نماید .
اوجداً باحساب سازی و تعدی بحقوق افراد ژاندارم مخالف و عمل گذشته دیگران را در نزد مسیو دو بواپیشکار مالیه آفتابی کرده و کوس رسوائی آنهارا برسر هر کوی و برزن زد وعده‌ای دشمن مادی برای خود ذخیره نمود .
او میگفت : باید معارف را توسعه دهیم ، چشم مردم را مداوا کنیم زیرا هرفردی که فاقد سواد خواندن و نوشتن است درحقیقت نابینا است ، کسی میتواند حق رااز باطل تمیز دهد که چشم داشته باشد ، اما متأسفانه ۹۵ ر۰ ازجمعیت مملکت ما کور و نابینا هستند و تاملت ایران دارای دید معنوی نشود نمیتوانند بفهمند حق یعنی چه ؟
او میگفت تهران مرکز ثقل مملکت آلودهٔ بفساد شده بهر قیمتی هست باید تصفیه شود و باجرای این نیت اوازخراسان شروع کرد.
داعیهٔ اوصرفاً داعیهٔ ایران پرستی واصلاح کلیهٔ شئون مملکت بود، بایك چنین عنصری چنین رفتار سبعانه آیا ناروانبود ؟
بعضی ازمخالفین او ، که شاید در بین این جمعیت نیز وجود داشته باشند ، معتقدند که : کلنل خوب پرمیکرد ولی بدخالی میکرد ! این منطق بدلائلی صحیح نیست ، بتصدیق شواهد زندهٔ تاریخ ، مسترمور گان شوستر امریکائی هم خوب مالیات جمع آوری میکرد وخوب وزارت مالیه رااداره مینمود ،ولی میخواستند که او بدخرج کند .
چون مستر شوستر حاضر نشد بیت المال ملت رابدخرج کند و بدلخواه دشمنان استقلال مالی ایران دور بریزد زیر آبش رازدند!
میرزا تقی‌خان امیر کبیر؛ موجد ومؤسس دارالفنون که درحقیقت معارف ایران هم با ایجاد این مدرسه توأم بود ، تفنك علم ، ادب‌وهنر را بسینهٔ بدخواهان ودشمنان استقلال فرهنگی ایران هدف گیری کرد، ولی نخواستند آن فشنگی که محتویش ازوسایل بیداری ملت ترکیب یافته بود،

خوب خالی شود . درصدد سعایت بر آمدند و دشمنی با این مرد معارف دوست را آنقدر ادامه دادند تا در حمام فین کاشان شاهرك حیاتش را بامر شاه زدند !

آقا سید جمال الدین اسدآبادی استاد حریت و آزادی ایران ، فشنگی را که محتوی آن ندای آزادی بود خوب پر کرد و استثنائاً با دست میرزا رضا کرمانی سرسلسلهٔ مجاهدین آزادی ایران خوب بهدف خالی شد ، گرچه این ندا را موقتاً خاموش ساختند و لی آهنك خواستاری عدالت و آزادی با انفجار این گلوله ، در سرزمین ایران نواخته شد . این نوای دلکش رفته رفته سرود جان بخشی شد و در دلهای جان برخیان آزادی ایران نشست ، ولی باز هم دشمنان آزادی ایران دست از فعالیت خود نکشیدند و پیوسته چاه عمیقی در پیش پای آزادیخواهان ایران حفر نمودند که در نتیجه اعلام مشروطیت بتأخیر افتاد و سرانجام مشروطیت ما را بآنصورت در آوردند !

اعلیحضرت احمدشاه قاجار سنبل مشروطیت ایران و دشمن سرسخت قرارداد ۱۹۱۹ باسرکار آوردن مشیرالدوله ، اولا ضربهٔ مهلك را برمغز آن قرارداد فرود آورد ، ثانیاً وسایل کار و حملهٔ برصف دشمنان ایران را بدست این کابینه ، خوب پر کرد ولی بدبختانه با کناره گیری مشیرالدوله بدخالی شد !

آیا تقصیر اعلیحضرت شاه بود یا مشیرالدوله ؟ بعقیدهٔ من هیچکدام دشمنان قوی ایران بدند و بدهیپسندند ! دشمنان ایران برای حفظ منافع وسود سرشار خودشان طوری ظالمانه با ما عمل کرده اند که اینگونه رفتار آنان را درخور شئون یك ملت متمدن نمیتوان بحساب آورد ! و تا ما از طریق تحصیل علم و معرفت و بویژه درس تحصیل آزادی و نحوهٔ نگهداری آن و عدم تمکین درمقابل زورمندان قائم بالذات نشویم ، هرچه خوب پر کنیم آنها موجبات بدخالی شدنش را با تمام قوا فراهم خواهند ساخت !

من لازم میدانم ازروی مدارك زنده ثابت کنم که او مطیع صرف دولت بود ، اکنون یکی از تلگرافات او را که بصمصام السلطنه مخابره کرد ، جهة حضار محترم قرائت میکنم :

ازمشهد بتهران ٤١٤ مورخ ۱۰ اسد ۱۳۰۰

حضور مبارك بندگان حضرت مستطاب اشرف آقای صمصام السلطنه والی معظم خراسان دامت شوکته ، پس از تقدیم عرض بندگی و فدویت اینك عرایض خودرا عرضه داشته واستدعای توجه مخصوص رامینماید:

پس ازیکرشته تلگرافات متقابله درتحت شرایط و اطمینان باینکه

هیچ حاضر خدمت نبودم ویقین داشتم هیچکس درخیال استفاده ازخدمات من نیست فقط وفقط باحترام امرملوکانه درتاریخ ۱۳ جوزا از امورات حکومتی کناره گرفته و بریاست قوای نظامی خدمات صادقانه خودراادامه دادم اینك همانطوریکه پیش بینی شده بود ازروزاول درهردومورد نا ـ مساعدتهائی محسوس که شرحش موجب اطالهٔ کلام است مرا ازکار باز داشته و بزرگترین قسمت وقت خودرا که بایستی باصلاحات قوای نظامی مصروف شود بدفاع گذراندم .

کفیل ایالت با اینکه درسایهٔ قدرت قوای نظامی فرمانفرمائی کرده وباکمال گرمی بعزل ونصب حکام و گرفتن تقدیمی مشغول بود(۱) ازادب و انسانیت و اطاعت فوق العاده من سوء استفاده نموده بعناوین مختلف طعن لعن مردم را بسوی قوای نظامی درازنموده وازدادن راپرتهای غلط ومجعول خودداری نمینمود .

جواب پیشنهادات ومستدعیات ازمرکزهمه بطوری بود که هر طفل شیرخواری مخالفت تامه را احساس نموده و بایستی خودرا درهرآن دچار مخاطرات وصدمات بداند ؛ بالاخره آنچه درمدت این دوماه در خراسان شد همه مبتنی برنظریات خصوصی شخص آقای رئیس الوزراء وحس انتقام بود لاغیر .

پس از یأس کامل از موفقیت در ۲۸ سرطان ۱۳۰۰ رمزاً استدعا کردم که یا ازخدمت معافم فرموده ویا این ترتیبات را خاتمه دهند جواب قاطعی داده نشد .

خلاصه حیثیت و شرافت خود و زیردستانم ، وامنیت ایالت مهمی را درخطر دیده پس ازآنهمه استغاثه ها برحسب تقاضای اهالی پس از کناره گیری کفیل ایالت داخل عملیات مستقیم شدم وچون بکلی ازحضرت اشرف رئیس الوزراء «یعنی قوام السلطنه» و آقای کفیل کل تشکیلات « یعنی یکی از۲۳ تن افسران سوئدی » مأیوس بودم با فدویت خانوادگی که بحضرت اشرف آقای مشیرالدوله داشتم درلیلهٔ هفتم اسدتوسط حضرت معظم له مراتب را بعرض خاکپای همایونی رسانده و بدبختانه بصدور دستخط جوابیه نائل نگردیدم ! « یعنی اعلیحضرت احمد شاه که کلنل برای بی احترامی بتمثال همایونی او، آنطوریکه درانی کرد وبرای حفظ وحراست و نگهداری او،

۱ ـ دراینجا سنگی برایم پرتاب شد ولی من بخواندن تلگراف ادامه دادم .

قسم یادنمود» غرض از استدعای تشریف فرمائی «یعنی حضور یافتن صمصام‌ـ السلطنه بتلگرافخانه مرکزی تهران جهة مخابرهٔ حضوری»... این است که علاوه براینکه عملیات دولت حاضروشخص آقای رئیس الوزراء اقلا آنقسمتی که درخراسان شده منافی با مصالح مملکتی است بنده‌شخصاًهیچ اعتماد واطمینان بحضرت ایشان ندارم و بهمین دلیل حاضرقبول‌هیچ‌خدمتی نیستم و نمیتوانم باداشتن اقتدارظلم را دیده وچشم پوشی کنم.

ازحضرات معظم «آقای منصورالملك کفیل وزارت داخله نیزدرپای سیم تلگراف حضورداشته اند» استغاثه واسترحام میکنم وسائل‌معافی از خدمت بنده را فراهم فرموده و یااینکه با مستدعیات همراهی فرمایند. من آنچه تکلیف سربازیم بود عمل کردم ودرمقابل هرپیش‌آمد ناگواری خودرا بکلی بیگناه میدانم وحاضرم درهرمحکمه از روی عدالت قضاوت شود اظهارات خودرا با اسناد مثبته بثبوت برسانم.

امضا محمد تقی

کلنل نمیتوانست تعدیات ومظالم عمال حکومتی را در کفالت نجد ـ السلطنه نادیده انگارد. حق داشت، زیرا دردورهٔ تصدی اوریشهٔ راشی ومرتشی از بیخ وبن کنده شده وکانون ارتشاء را بکلی واژگون کرده بود، مردم ومخصوصاً رعایا میرفتند تازه نفس راحتی بکشند، حتی بعضی ازآقایانی که بمنظورجلو گیری ازاخلال‌درانتظامات‌حبس‌شده بودند، باطیب خاطرحاضرشدند پنجاه، شصت هزارتومان باوداده عازم نجف اشرف شوند، قبول نکرد ودامن خودراآلوده نساخت و اعلانی که در اینمورد بروزنامهٔ بهارداد، هنوزمرکبش خشك نشده است.

رو نوشت سایرتلگرافات را جستجومیکردم، چون درجمعیت‌احساس تألم فراوان وخستگی پدیداربود؛ با اشارهٔ بزرگان مجلس تذکرمخصوصاً حاج محمدرحیم‌آقا بکوتاهی مطلب پرداخته و گفتم.

مفاد همین تلگراف نیزمیرساند که کلنل‌ذره ای تقصیرنداشت‌ومبرا ازهرگونه اتهام وعاری ازنسبت طغیان بحکومت مشروطه بود، عین این مطالب راکلنل دردعوتی که ازاجلهٔ علما، اعیان، تجارونمایندگان‌اصناف وطبقات مختلف کرده بود، بازبان خوش‌بیان واظهارداشت:

«من بخراسان خدمت کرده ام، من مردی خدمتگذاردولتم‌واگر روزی قوام السلطنه را توقیف کردم بامردولت مرکزی بوده است، حتی بمن امرشدکه اورا تلف کنم ولی من این امر را اطاعت نکردم زیرا قوام السلطنه درهیچ محکمهٔ رسمی محکوم بمرك نشده بود و کشتن اورا

وظیفهٔ خود نمیدانستم و تحت الحفظ ویرا بمرکز فرستادم ، تا خودشان هرچه میخواهند بکنند . غرض آنستکه من تا جائیکه ممکن بود اطاعت امر دولت را فرض ذمهٔ خویش دانسته و اکنون نیز مطیع دولتم اما شنیده میشود که دولت بقوام السلطنه واگذار شده است و من سوء ظن دارم که مبادا احساسات ایشان داعی انتقام شود وطرز رفتاری که هم اکنون بامن شد و بدون اینکه بخود من تلگراف کنند و تکلیف مرا معین نمایند بدون هیچ اعتنائی مرا از کار منفصل ودیگری را بجای من تعیین کرده اند این سوء ظن مرا تأیید میکند»

«آقایان بدانند که هرگاه قصد دولت توهین و آزار و تمام کردن من باشد درصورتیکه من مطیع دولت بوده وهستم کمال ظلم خواهد بود. من حاضر نیستم که خونی از بینی یك ایرانی بریزد وراضی تر دارم گلوله بسینهٔ من بخورد ، تا آن گلوله بدیوار قلعه ای از قلاع ایران اصابت کند، معهذا در صورت بی لطفی دولت وقصد انتقام وتصمیم بر تمام کردن من، ناچار خواهم بود با قوائی که در اختیار دارم مقاومت نمایم ، اکنون آقایان را از قضایا آگاه کردم باقی خود دانید»

درهمان شب شش نفر از بین مدعوین انتخاب شدند (۱) که بتلگرافخانه رفته وشرایط اطاعت وانقیاد کلنل را بسمع مبارك اعلیحضرت شاه برسانند

شرایط بسیار ناچیز وهمه حاکی از علوهمت ونیکی فطرت کلنل واز اینقرار بود :

۱- بودجهٔ ژاندارمری خراسان مطابق آنچه فعلا هست باقی بماند و نقصانی در آن روی ندهد .

۲- درجات افسران ژاندارم مطابق آنچه پیش بینی گردیده و در کابینهٔ قبلی (۲) بتصویب رسیده اعطا شود.

۳ - اسب و اسلحهٔ شخصی قوام السلطنه که بژاندارم تعلق گرفته و اسبها داغ ژاندارمری خورده اند متعلق باین اداره باشد ومسترد نگردد

٤- ابقاء مسیو دبوا پیشکار مالیه.

۵ - دولت بکلنل محمد تقیخان دوساله مرخصی با استفاده از حقوق

۱- حاج فاضل مجتهد طاب ثراه پدر آقای دکتر فاضل - میرزا مرتضی قلیخان - حاج شیخ محمد کاظم تهرانی - سردار نصرت امیر تیمور کلالی - حاج حسین آقا ملك - حاج رحیم آقا طلاساز .

۲- کابینهٔ آقای سید ضیاء الدین .

بدهد که درفرنگستان نواقص تحصیلات خویش را تکمیل کند .
۶- یك اسکورت ژاندارم کلنل را تاسرحد مشایعت نماید .
خوشبختانه پاسخی که آقایان دریافت کردندحاکی ازموافقت اعلیحضرت همایونی با پیشنهادات کلنل بود فقط اجازه مرحمت نشده بود که کلنل از ایران خارج شود وفرموده بودند با امیدواری کامل واستظهار بعنایات شاهانه درسرکارخود ابقاء ومشغول باشند .

بعد از نصف شب جواب دربار بکلنل اعلام و کلنل خیلی خوشنود وسپاسگذارشد که بارمسئولیت سنگینی را ازدوش او برداشتند، بلافاصله نجدالسلطنه را اززندان آزادو کفالت ایالت راباوتفویض وازادارهٔ ایالتی خارج گردیده یکسر بباغ خونی رفت .

کلنل خدمات خودرا دراداره ژاندارمری ادامه میداد ولی درخلال این جریان چه سفسطه ها ومغالطه کاریها بکار رفت و چه عوامل تخریبی باعث بدبختی این جوان شد ، بحثی است بسیارطولانی وذکریك یك آنها خیلی بدرازا خواهد کشید ، ازآنجائیکه باهمین اجمال میتوانید کاملا بی بتفصیل این جریان اسف آور ببرید بیش ازاین دردسر نمیدهم ولی ناگفته نمیگذارم که دشمن کلنل آنقدرها حس اغماض وگذشت نداشت و بهترین دلیل این است که اورا درقبرهم راحت نگذاشت ودستورداد جسدش رااز کنارنادر باینجا انتقال دهند .
برای جسد بیروح اوچه تفاوتی؟(۱)
دشمنان کلنل بایستی بدانند که سردارپاك ووطن پرستی که درزیر این خاك نهفته است ، محبت ودوستداری وحق شناسی نسبت باوتاابددر

---

۱ - در مسافرت کوتاهی که در اوائل مرداد ۱۳۲۸ به نه شاهپور پیش آمد ، آنجا شنیدم علی رغم تمایل آزادیخواهان ودوستداران آن فقید ، ازبیرون دروازهٔ سراب ومخصوصاً ازمحل مدفن کلنل ، خیابانی احداث و عبورنموده است ! واین اقدام درزمان استانداری پاکروان بعمل آمده! و باز موثقی گفت صندوق محتوی استخوانهای جسد کلنل را مجدداً بمقبرهٔ نادراعاده داده اند ، اگرچنین باشد موجب مسرت است ودرغیراینصورت ازرجال واقعی صدرمشروطیت بویژه ازآقای مستشارالدوله صادق خواهانیم که برای روشن شدن مطلب و تعیین محل مشخص آرامگاه این سرباز آزادیخواه فقید بنحومقتضی اقدام شایسته مبذول وازنتیجه حاصلهٔ نگارنده را مستحضرفرمایند . «چاپ اول»

دلهای آزادیخواهان ایران و بالاخص درصفحات تاریخ بر افتخار باقی و جاوید خواهد بود.

زنده وجاوید ماند هر که نکونام زیست
کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را

۲۰ عقرب ۱۳۰۰ برابر ۱۳ ربیع الاول ۱۳۴۰

☆☆☆

مطالعات درچاپ دوم بجائی رسید که انتقال بمقبرهٔ نادرصحت ندارد وپس ازاحداث این خیابان مقبرهٔ مرحوم کلنل یادرجوار دیوار باغ منبع و یا میان باغ افتاده است . دراینصورت ازروشنفکران آزادیخواه مقیم مشهد ومخصوصاً همشهریهای فقیدشهیدخواهانیم که قبراورا لااقل ازروی استیل پشت جلد این کتاب که متضمن هزینهٔ قلیلی است بسازند ونام نیکی ازخود بیادگار گذارند.

۲۲ - ایرج میرزا و کلنل محمدتقی خان

فتوای ایرج موجد انقلاب ادبی درباره

سجایای اخلاقی کلنل

ایرج شخصیت ادبی ایران، کلنل را دوستدار ایران خطاب کرده است بهترین مشاور و معاضد کلنل ...

دانشمندان، ادباء، وارجمندان فن ادب، خوب آگاهند که ایرج شیرین سخن طرز و سبک بدیعی درادبیات پارسی پدید آورد، سلاست و روانی شعر وساده سرائی را ایرج با شیوهٔ مطبوع ودلپسندی ازخود بیادگار گذاشت.

ایرج مکتب نوینی را درعالم ادبیات ایران بنیان گذاشت وباطمینان کامل می‌توان گفت که درعصر حاضر مانند ایرج شاعری درآسمان سخنوری ایران طلوع نکرده است.

افول این ستارهٔ بسیار درخشان ضایعه‌ای جبران ناپذیر در عالم علم و ادب ایران بشمار میرود، فقدان این شاعر زبردست بقول رودکی:

« ازشمار دوچشم یکتن کم
وزشمار خردهزاران بیش»

بود.

ایرج با طبع مواج خود، روش سخن سرائی و مسیر شعر گفتن را بکلی تغییرداد وثابت کرد که:

واقعاً درانقلاب ادبی استاد بسیار ماهری است.



ایرج میرزا قاجار

ایرج واحیاناً سایر سخنوران مانند او، چون گلهای معطری بوده و هستند که در گلستان و بوستان ادب ایران شکفته و باعطر خوش بوی خود مشام دلباختگان ادب را معطروزنگ ازدلهای خسته زدوده اند.

اشعارایرج بقدری سلیس و باندازه ای دلنشین است که هر یك بیت ازاشعاراورا هر کندحافظه ای یك یا دوبار بخواند از برمیشود. کمترطفل دبستانی است که قطعهٔ معروف:

«گویند مرا چوزادمادر» را از بر نباشد.

رازموفقیت اورا بایددرساده گوئی‌اوجستجو کرد.

انقلاب ادبی ایرج در این خلاصه میشود که: وی سبکهای معمول شعرای ایران را که‌تاآنروزمرسوم هرشاعرفارسی‌زبان بود، کنار گذاشت وخود برای بیان مقاصد ومضامینی که آنروز، هیچیك از شاعران معاصر درشعرخود نمیآوردند، شیوهٔ خاصی ابداع کرد که نظیرآنرا قبل‌ازایرج شاید تنها دراشعار نظامی میتوان دید، ودر بین شعرای ترك زبان‌نیز تنها کسی که ازاین شیوه بهره مند بود، صابرشیروانی است.

این شیوه، که بسادگی وسلاست‌ممتازاست، شعررا درعین‌روانی واستحکام، لایق ومستعدآن میسازد که عادی ترین مسائل ومعانی‌زندگی روزمره را بالباس دلنشین نظم درآورند وهرچه را که بفکرمیرسد، به - آسانی وروانی ببیان شعرابرازدارند.

ایرج تنها پهلوانی است که دردنیای جدید ادب، باوجود مشکلات فراوان بجنگ‌خرافات رفته وپیروز برگشته است، ایرج برای زن‌و بالاخص جهت «مادر» مقام منیعی قائل وحق‌زنانی‌را که‌درجهالت و نادانی‌غوطه‌ور بودند، بافعالیت و کوشش خستگی ناپذیر، درجنگ با خرافات ودرضمن انقلاب ادبی خودنیك ادا کرده است اومعتقد است که:

«زن رو بسته را ادراك وهش نیست

وگربه رستوران ناموس‌کش نیست»

«چو زن تعلیم دیدودانش‌آموخت

روان جان بنور بینش افروخت»

«بهیچ افسون ز عصمت بر نگردد

بدریا گر بیفتد تر نگردد ...»

بدیهی است، این ابتکارتاکنون اختصاص بخود اوداشته و دارد. امیداست اهل ذوق و قریحه نیز باو تأسی جسته این سبك نو بنیاد را توسعه دهند.

ایرج ، کاخ رفیع وعظیمی برای « مادر » ساخته است که منحصراً جایگاه نزول اجلال مادرست و بس . از گفتار او در این باره من چنین استنتاج میکنم که اگر عشقی درعالم وجود داشته و دارد تنها عشق مادر بفرزند است

در « رنج مادر » میگوید :

«مادر بیچاره هرچه طفل کند بد	راندن اورا زخویشتن نتواند»
«شیرهٔ جان گر بود بکاسه مادر	زان نچشد تا بطفل خود نچشاند

درقطعه دیگر چنین سروده :

«این چنین می کند حراست طفل	مادر مهربان مهر آور »
«پس روا باشد ار کنند اطفال	جان بقربان مهربان مادر »

این معنی درقطعهٔ بسیارمعروف ایرج ؛ داد معشوقه بعاشق پیغام — که کند مادرتو با من جنگ . ودرمقطع آن قطعه ازز بان مادری که بدست پسرش و بخواهش معشوقهٔ فرزند نابکارش درخون میغلطد ، هنگامی که پسرش دردهلیز در بزمین میخورد ، میگوید :

آه دست پسرم یافت خراش	واخ پای پسرم خورد بسنك

بیشتر آشکار و هویداست .

نگارنده خود ماجرای تلخی را که اندك شباهتی باین تراژدی دارد باین تفصیل دیده ام :

بهار سال ۱۳۱٤ بود ، که درناحیهٔ راه آهن جنوب عضویت داشتم ، همه روزه عصرها با « موتور بوت » بشهر « ناصری » جهت گردش و یاهوا - خوری میرفتم ، عصر یکی ازروزها که نم نم باران شروع شده بود در روی اسکلهٔ کوچك رود کارون ، پدر ، مادروطفل پنج شش ساله‌ای زادر کنار آن اسکله مانند خود و دیگران ، بانتظار رجعت « موتور بوت » از شهرمشاهده میکردم ، کودك آنها طفلی بود بسیارزیبا وملیح ، نه تنها من بتماشای زیبائی این دوشیزهٔ کوچك پرداخته بودم بلکه تمام جمعیت مات و مبهوت وواله زیبائی اوشده بودند ، یکی از دوستان که او هم تماشاچی بود ، گفت : اگر استاد ترین نقاش ایطالیائی بهترین صورت زیبای دختری را ترسیم کند بازهم بزیبائی و خوشگلی این طفل نخواهد بود ! دراین اثنا باران شدید شد ، ناگاه این طفل پایش لغزید و برودخانه کارون که پر ازماهی « کوسه » میباشد افتاد ، اولین کسی که باشتاب برای نجات طفل ، باوجود خطر ماهی کوسه ، خود را درآب انداخت ؛ مادر طفل بود .

نگارنده باغتنام فرصت استفاده و شاید آنطوریکه باید نتوانم در

بارهٔ این شخصیت ادبی اظهار نظر کرده وحق استاد بزرك را؛ آن‌چنان که باید ادا کنم ، ولی قدر مسلم این است که مکتب تجدد ادبی ایرج حقیقتاً قابل پیروی و ترویج انقلاب ادبی او ازاهم فرایض ادباء ودوستداران سبك اوست .

این شخصیت بزرك که ازحیث نجابت واصالت خانوادگی نیزدارای مقام شامخی است ودر ادارهٔ مالیهٔ ایالتی خراسان سمت معاونت نیز داشت بپهلوان شرافتمندتاریخ ما ، کلنل محمد تقیخان پسیان ارادت میورزید .پس ازورودکلنل بخراسان «مشهد» این دوتن شریف بایکدیگر دوست صمیمی شدند چه آنکه هردووطن پرست بدون تظاهر بودند .

ایرج بمنویات کلنل کاملا پی برده ودر یافته بود که این جوان واقعاً خادم وطن وازهرگونه آلایش مبراست ، و وجودی است فاضل ودانا و سلحشوری است بسیار بی باك ودلیر، عنصری است پاکیزه ومنشأ تأثیرات نیك.

ایرج میرزا ، میدانست که دعوی کلنل مبنی بر اینکه اجداد او از سوگلیهای میرزا تقیخان امیر کبیر وامیر نظام گروسی بوده‌اند، صحیح است زیرا اوخود در تبریز از منشی های مخصوص امیر نظام ، وزیردست یك چنین شخصیت بزرگی تربیت یافته وچون امیر نظام مشوق بزرگی بگفتن اشعار ترغیب وتحریصش مینموده، اوازدوستان پدر کلنل بود و نسبت بفامیل پسیان آشنائی ومعرفت داشت .

کلنل ازمصاحبت ایرج استفاده واستفاضه میکرد ، ایرج نیزدرهدایت وارشاد اواهتمام داشت ، مخصوصاً پس ازقطع رابطهٔ باطهران ، ایرج بهترین مشاور ونیکوترین معاضداو بشمار میرفت ، کلنل هم نسبت باواحترام بسیار قائل بود، چنانکه درشب کنسرت معروف دوران قیام در «باغ ملی» غزلی را که مطلع آن از :

«سپاه عشق تو ملك وجود ویران کرد
بنـای هستی عمرم بخـاك یکسان کرد»

شروع ومقطع آن به :

«چو جغد برسر ویرانه های شاه‌عباس
نشست عارف ولعنت بگورخاقان کرد»

ختم میشود ، اززبان عارف ، بهمراهی پیانوی استاد هنرمند ، مشیر همایون شهردارخوانده‌شد .کلنل راعصبانی وآزرده ساخت ، یاورجعفر خان ثقفی آجودان خود رادر پی ایرج که بحال تعرض ازسالن نمایش خارج شده بود ، فرستاد ، ولی چه سود، کلام عارف تأثیر خود را درایرج بخشود

وهفته‌ای بیش نگذشت که برای شاعر انقلابی یك تحفهٔ ادبی ، ضمن‌انقلاب ادبی ایرج اهداشد !

ایرج میرزا میگفت :کلنل درروبهٔ فعلی خودکاملا محق است ، زیرا که ایرج ازاوضاع آشفتهٔ مرکز کاملا مستحضر وبهمین لحاظ قضاوتش‌در قطع رابطهٔ کلنل باتهران ازاین ابیات که‌من آنرافتوای‌ایرج نام نهاده‌ام ، بخوبی پیداست .

چودیده مرکزیها را همه دزد / خیانت کرده وبرداشته مزد
زمرکز رشتهٔ طاعت گسسته / کمر شخصاً باصلاحات بسته
یکی ژاندارمری برپا نموده / که دنیا راپرازغوغا نموده
درآن‌ژاندارمری کردست‌تأسیس / منظم مکتبی از بهر تدریس
بهرجا یك جوانی با صلاحست / دراین‌ژاندارمری‌تحت‌السلاحست
چویك‌گویند وپا کوبندبرخاك / بیفتد لرزه برانـدام افلاك

ایرج ،کلنل‌رادوستداران‌ایران خطاب ودر رثاءکلنل اشعاری‌سروده است که‌درفصل « تراوش دلسوختگان» از نظرخوانندگان گرام کتاب‌خواهد گذشت ، مقام صمیمیت وارادت ایرج وبویژه قضاوت صریح اودر بارهٔاین شخصیت سلحشور ووطن پرست ؛ درآن اشعارکاملا نمایان ومشهوداست .

در اینجا بمناسبت ، مطلع و مقطع آن ،جهت خوانندگان گرامی درج میشود :

دلم بحال توای دوست دار ایران سوخت
که چون تو شیرنری را دراین کنام کنند
سزد که هرچه ، بهر جا وطن پرست بود
پس از تو تا ابد جامه مشکفام کنند

ملخص فتوای این استاد بزرك در بارهٔ پهلوان تاریخ ما چنین است :

رشید القد ، صحیح الفعل والقول ، مؤدب ، باحیا ، عاقل ، فروتن ، مهذب ، پاکدل ، پاکیزه چشم ، خلیق ، مهربان ، راست‌گفتار ، توانا ، کم آزار ، بی اعتناء بشهوت ، بخلوت پاکدامن تر از جلوت .

ایرج‌شاعری بود که هرچه احساس میکرد ، همانرابراستی میگفت اهل تصنع وخودسازی نبود ، بنابراین فتوای او دربارهٔکلنل محمدتقیخان فقیدکاملا صادق ومن بروانش درود میفرستم .

۲۳- عارف و قیام خراسان

او پس از فقدان کلنل محمدتقیخان دیوانه وار ، راه صحرا در پیش گرفت !

ضمن روشن‌شدن علت‌اختلاف ایرج وعارف ، در یکی ازشماره‌های مجلهٔ ترقی‌اجمالا اشاره کردم که ابوالقاسم عارف شاعرانقلابی وملی‌ایران درهر کجا که نغمهٔ آزادی واقعی بلند میشد و بوی استخلاص میهن از یوغ ستم‌وستمگران بمشامش میرسید ، بآنجا رو میآورد و بااشعار وحماسه‌های ملی خود به پیشرفت‌آن نهضت کمك میکرد .

یکی دوماه از دوران قیام خراسان گذشته بود که عارف باتفاق دو نفر ازدوستان که‌سناً از خود او بزرگتر بودند ، تهران مرکز ناکامی هارا ترك و بمشهد حرکت کرد .

چون عزیمت او بمشهد ، بدون اطلاع قبلی انجام‌شد ، دشمنانش از موقع استفاده کرده وشایع ساخته بودند که عارف باتفاق دو نفرترور بمشهد روانه شده وپیداست که از جانب چه دسته ای مأمور ومنظوراوچیست !

درمشهد باحصول اطلاع‌ازاین جریان ،توجهی باین شایعهٔ ناروانشد زیراکاملا معلوم بود که این خبرآمیختهٔ بغرض است . چند روز بعدعارف باتفاق آن دو نفر که‌یکی از آنها قصد زیارت ومراجعت داشت بمشهدوارد وبدون درنك ، یکسر بباغ خونی حضورکلنل محمد تقیخان شتافت و از شنیدن آن خبرخیلی غمناك بود ، ولی کلنل ومازور اسمعیل خان باو گفته بودند : وقتی این شایعه را شنیدیم ، خندیدیم زیرا بخوبی معلوم بود که عارف‌شاعرملی ترور نمیشودو بفرض‌صحت‌قصدآزادیخواهان رانخواهد کرد.

جریان این شایعه ، هنگام ورود عارف توسط یکدوست باو اطلاع داده شد ، وهمین شایعهٔ خنك و بیمزه بود که عارف راملزم ساخت خودرا شدیداً کنترل وازباغ خونی کمتر خارج شود .

روحیهٔ عارف دراین سفر بکلی تغییر یافته بود ، وضع قیام وحسن انتظام امور ، جدیت صاحبمنصبان واطرافیان کلنل ، ابراز صمیمیت وفداکاری آنان درپیشرفت امرقیام ، بویژه صفای ضمیر کلنل ؛ درعارف تأثیر فراوانی بخشوده وکاملا امیدوارشده بود که‌پروژهٔ اصلاحات خوب تهیه‌شده واین قیام‌کار مملکت را علی رغم بدخواهان روبراه خواهد کرد . عارف باندازه‌ای درنیل بموفقیت نهائی این قیام اطمینان داشت وبقدری امیدوار بود که گوئی ازاصل لغت «یأس» درقاموس اووجودنداشته است !



عارف، درمجامع عمومی وحتی خصوصی هم کمتر دیده میشد، دوست دیرین تهرانش ایرج میرزا هم بمناسبت همین رفتار، تاقبل ازشب کنسرت ازاو رنجیده بود، بعدازآنشب بیشتر ازپیش رنجیده خاطرشد!



ابوالقاسم عارف قزوینی، شاعر ملی

عارف از زمان مهاجرت، باکلنل آشناودوست شده بود، تااندازه‌ای هم بافکار، عقاید وروحیهٔ کلنل پی برده وفهمیده بود جوانی است پرحرارت کارآمد، ضعیف نواز، وازهمه مهمتر دارای احساسات عالیهٔ وطن پرستی است، دانسته بود که کلنل نه تنها سربازی است بسیار سلحشور بلکه وجودی است فاضل و باکمال و وقت خودرادر عالم تحصیل ضایع نساخته وبفراگرفتن دانش ازجان ودل پرداخته است.

دراین مسافرت واستفاده ممتد ازحضور کلنل کاملا مجذوب اوشده و باکمال خلوص، عقیدت وایمان راسخ کمر بخدمت وهمکاری بسته وواقعاً مانند مریدی نسبت بمرادشده بود. حق داشت زیرابرای دردهای بی‌درمان ملت ایران، اورا یگانه طبیب معالج تشخیص وازشوق وشعف در پوست خود نمیگنجید.

روحیه‌اش بسیار قوی ونشاط تازه‌ای پیدا کرده بود، از اینکه تقریبا جنبهٔ مشاوررااحراز نموده بیشتر خورسند بنظر میرسید؛ درنتیجهٔ ابراز صمیمیت وحسن رفتار، کلنل رامجذوب خود ساخته وکلنل ازمشورت بااو دربعضی ازمسائل نسبتاً معضل دریغ نمیورزید وشاید میخواست تلویحاً اینطوروانمود کند که ازوجودعارف استفاده میکند ویاواقعاًنیت استفاده داشت زیراعارف چکیدهٔ انقلاب وسرد و گرم زمانهٔ پر فسانه را چشیده بود، از این نظر میتوان مطمئن شد که اگربسمت مشاور مورد استفادهٔ کلنل قرار گرفته بود ازلحاظ تجارب هم شایستگی داشت کما اینکه روز تشییع جنازهٔ کلنل باخودمیگفت: ای کاش برای دیدار سلطان سید محسن خان کاظمی بقوچان نرفته وشب مراجعت کلنل ازگناباد، دراداره ایالتی بودم و مانع

عزیمت او میشدم شاید هم اگر عارف درمراجعت کلنل بمشهد ودر موقع مصاحبهٔ بانوذری حضور داشت، کلنل را ازجریان تبانی واهمیت خطر کاملا آگاه وازعزیمت فوری کلنل باتدابیری جلوگیری میکرد. ولی مراجعت کلنل از گناباد، وحرکت ازمشهد واعزام فوری قوا خیلی سریع انجام گردید ودیدار آنها دیگر تجدید نشد!

عارف؛ پس ازشهیدشدن کلنل روحیه‌اش را بکلی باخت وراه صحرا درپیش گرفت وپس ازچندی از کردستان سردرآورد! سوگند بزرگ عارف «بروان پاک کلنل» بود. در درهٔ مراد بیک همدان دیدارش کردم، خیلی پیروناتوان شده بود بنگارنده گفت دوچیز مرا پیر کرد، یکی توهین ایرج ودیگری فقدان کلنل.

آثار ادبی عارف، که دررثاء کلنل؛ ازسوزدل سروده ومؤید گفتار نگارنده است. درفصل «تراوش دلسوختگان» ازنظر خوانندگان گرامی خواهد گذشت.

۲۴- کلنل محمدتقیخان چرا بتهران نتاخت

ماجرای یک تلگراف مجعول!

اشتباهی که تاریخ نویسان معاصر کرده اند

دریکی از کتابهائیکه اخیراً در پیرامون تاریخ معاصر نوشته شده بطوراجمال، ذکری ازاین وقایع بمیان آمده است و باتکاء تلگراف مجعولی کلنل را بجمهوری خواهی وتجزیهٔ خراسان متهم ساخته اند! در صورتیکه تنها چیزی که بمخیلهٔ کلنل محمد تقی خان خطور نمیکرد همانا جمهوریخواهی خراسان بود.

واما چرا کلنل باآن ضعفی که درهمهٔ شئون مرکز کشورهویدا بود بتهران نتاخت؟ بحثی است بسیارجالب ونگارنده نتوانستم آنرامسکوت و تاریخ را دراشتباه باقی بگذارم.

کلنل درفکرحملهٔ بمرکز بود، شتاب کمیسیون قزوین واصرار آقای سیدضیاء الدین درعدم اعتنا بدستور سلطان احمدشاه مبنی براینکه قزاقها بتهران نیایند، تا حدی ازقدرتیکه درخراسان بوجود میآمد سرچشمه‌می گرفت وازآنقدرت درتوهم بودند وآن استادی که این جریانات را پدید آورده بود، بهمه‌جا توجه داشت زیرا درآنموقع سیاست منحصراًدرشمال وشمال غرب وشرق ایران متمرکزشده وازنقاط جنوبی چندان واهمه‌ای در بین نبود.

این سیاست پس از تخلیهٔ باکو و عقب نشینی برشت همچنان ادامه داشت، حیات اقتصادی همسایهٔ جنوبی مخصوصاً از نقاط شمالی ایران با در نظر گرفتن شکست قرارداد ۱۹۱۹ جداً تهدید میشد. الیاف نفوذ انتلیجنت سرویس که سیاست بریتانیای کبیر مدیون فعالیتهای اواست و با پول نفت ایران اداره میشود، بسرتاسر شمال و شرق ایران پیچیده و باین لحاظ در خراسان هم این سرویس دارای فعالیت شدیدی شده بود.

یك قسمت مهم از اوقات کلنل صرف مبارزهٔ با این قدرت جاسوسی میشد و از طرفی بجهاتی نمیتوانست باین اقدام خطیر یعنی حمله بتهران دست بزند.

اولاً هیچیك از سیاستهای خارجی از او پشتیبانی نمیکرد و بلکه جداً در تخریب او کوشا بودند.

ثانیاً او از جلب حمایت بیگانگان ننگ داشت و معتقد بود ایران بایستی صرفاً بدست ایرانی اداره شود. ثالثاً روابط خودرا با کنسولگری انگلیس روی مبارزه با جاسوسهای انتلیجنت سرویس و کنترل شدید سانسور، حتی سانسور مرسولات بانك شاهی مشهد بکلی تیره ساخته بود شمه ای از جریان سانسور را اجمالا مینگارم:

در کنسولخانهٔ انگلیس شخصی بود موسوم به «خان بهادر» که فارسی را نسبتاً خوب حرف میزد، یکروز در ادارهٔ پست و تلگراف با آقای علی طاهباز مأمور سانسور توهین میکند. جریان را فوراً صورتمجلس کرده و بعرض کلنل می رسانند. کلنل برای حفظ حیثیت مأمور و شاید از نظریات دیگری هم بوده یادداشت شدیداللحنی بکنسول انگلیس میفرستد وحتی شنیدم امر بخروج کنسول از مشهد کرده بود. کنسول سراسیمه و وحشت زده بادارهٔ ایالتی میرود و در نتیجهٔ مذاکرات ۰کار بعذر خواهی میکشد و خان بهادر باتفاق آقای ایرج رکنی آفر ژنرال کنسولگری، بمنزل آن مأمور رفته حضوراً معذرت میطلبد.

این خان بهادر، رلهای عجیبی بازی میکرد. تعداد جاسوسهای او زیادشده بود. میگفتند در حدود هشتصد نفر میشده، مخصوصاً روزهای جمعه واعیاد که جمعیت برای گردش وهواخوری درارك و باغ ملی اجتماع می کردند، این خان، خودی بادارهٔ ایالتی رسانده بدون اینکه بـا کسی صحبت کند، قدری در باغ ایالتی دور از انظار، قدم میزد و برمیگشت. جاسوسهائی که در بین مردم پراکنده بودند بهمدیگر میگفتند: ارباب، بادارهٔ ایالتی رفت، دستورات را داد و بانحاء دیگر توجه مردم را برفت

وآمد خان بهادر جلب میکردند ومنظورشان این بود که رنگی بکلنل پسیان بزنند واینطوروا نمود سازند که اوهم نوکرماست !

وقتی این موضوع رابکلنل گفتند ،رفت وآمدخان بهادررا با آنجا جداً قدغن کرد ولی مگراواز رومیرفت ؟ ابداً ، راه دیگری درپیش میگرفت بالاخره به کلنل گفته بودند عاقبت خسته و یا از بین خواهی رفت .
بهتر است بنابخواهش کونسول مبلغی پول نسبتاً کافی دریافت و بهندوستان بروی . وسائل آسایش و تنعم برای شما از هرحیث تضمین میشود ، امـا آن صاحبمنصب شریف زیربار چنین ننگی نرفت .

درمقابل این حریفهای پرزور و پرزر ودر برابر سایر مخالفین که بعداً متأسف ومتأثر شدند ، بکلی اوقاتش مستغرق شده بود .

شخص موثقی اظهار داشت بوسیلهٔ کمیته‌ای که اسامی چندتن از آنها عبارت از آقایان مشیرالدوله، موتمن‌الملك ، سید کمره‌ای، مستوفی‌الممالك و چندنفرصاحبمنصب سویل که بطورسری درمقابل کمیسیون و یا کمیتهٔ قزوین که کودتا زائیده آنست متشکل شده بودند توسط مستمان‌الملك جهانگیر بکلنل اشاره شد که بتهران تاخت بیاورد ولی متأسفانه کلنل بعللی نتوانست این پیشنهاد کاملا بمورد را فوراً بپذیرد ، زیرا علاوه برگرفتاریهای روز افزون ومشکلاتی که در کار هـا متعمداً ایجاد میکردید ، میگفت حرکت دادن شش هزار قوا بتهران آنهـم پیاده و سوار مستلزم لااقل هشت نه روز صرف وقت وهریك ژاندارم هم لااقل روزی یك‌تومان خرج دارد ، بنابراین برای حرکت این قشون کاملا مجهز ، چهل‌پنجاه‌هزار تومان پول لازم است و ما فاقد چنین سرمایه‌ای هستیم . ازطرفی عملیات سفسطه و مغالطه کاریهای طبقهٔ ممتازهٔ مشهد فعلا مانع از خروج من از خراسان است .

باو گفته بودند اینکار مهم در این موقع باریك محتاج بیك چنین حسابهای دقیق نیست بکوبید وبروید و بعداً جبران کنید . بازهم زیربار نرفت زیرا همان‌روز ژاندارمی را که بعنف یك هندوانه از جالیز زارعی برداشته بود صد ضربه شلاق زد !

وباز گفته بود اگر اینکار برای ترفیه حال مردم وتأمین حقوق ملت است صحیح نیست که ازابتدا قشون من متجاوز بحقوق ملت شناخته‌شود واین‌عمل‌اخلاقاً هم پسندیده‌نیست تأمل کنند تابنیهٔ مالی‌ژاندارم خوب قوی شود وازخوانین محلی نیز اطمینان کامل حاصل گردد آنوقت برای حملهٔ بتهران مانعی نخواهد بود . ودر خاتمه اظهار میدارد : شجاعت معنوی که

عبارت از حاکمیت وتسلط مرداست بدون شجاعت مادی کامل نیست واین درس رااز گفتار خیابانی آن مرد متجدد وآزادیخواه آموخته‌ام.
علت عدم‌تاخت بتهران که باعدهٔ قلیلی قزاق تسخیر شد؛ اینها بود نه‌آن علتی که فقط متکی بیك تلگراف مجعول است که نوذری باچند نفر دیگر بعد ازقتل آن مرحوم ساختند تاخودشان را درپناه یك چنین‌اقدام زشتی محفوظ نگهدارند وبگویند ما از ابتدا پی بنیت نهائی کلنل برده بودیم و بهمین جهت نمیتوانستیم خودمان راراضی کنیم که صمیمانه با او همکاری نمائیم وبهمین سبب بود که باسرداران اکراد برای ازمیان بردن او تبانی کردیم!
کسانیکه این تلگراف مجعول راساختند وقبلا هم باهمدیگر علیه کلنل تبانی هاکرده بودند از چنك مکافات نتوانستند بگریزند، یکی‌از آنها باصورت مسخ وتن بسیارعلیل درپشت دکان سمساری ودرهمین‌تهران دیده شد وباوضع بسیار بدی مرد، سلطان سید حسنخان میرفخرائی دچار مرضی شدکه چهار بار اورابگورستان برده وچون تصور حیات میرفت بمنزلش اعاده دادند تا در دفعهٔ چهارم معلوم نشد زنده ویامرده بگورش کردند! دیگری‌را که‌سردارمعزز بجنوردی می باشد پس‌ازمدت کوتاهی با چشمان خود در میدان ارك مشهد باشش نفر برادر واعوان وانصارش بر سرداردیدم ودرفصل‌انتقام ملاحظه خواهید فرمود که‌آقای‌جان محمد خان مأمور اجرای این مکافات بود.
بنابراین ازنویسندگانیکه دچار سوء تفاهم شده‌اند خواهش میکنم دراصلاح نگارش خویش اقدام وذمهٔ اخلاقی خودشانرا بری سازند.

۲۵ ـ انتقام!

درچاپ اول ونیزدر صفحهٔ ۲۸۲ همین کتاب گفتیم که چون سردار معزز بجنوردی دستش‌را بخون کلنل محمد تقیخان‌آلوده ساخت،علی الرسم دست مکافات تاسردارمجازات، اورادنبال کرد.
این ماجرارا نگارنده خود درارك مشهد دیدم ولی نمیدانستم که ازاین صحنهٔ انتقام عکسی هم گرفته شده. پس از انتشار چاپ اول ضمن ارسال بعضی مدارك و عکس ها، عکس صحنهٔ انتقام را برای اینجانب فرستادند.
دراواخراسفندبرای تهیه گراورعکس صحنهٔ انتقام‌عازم گراورسازی بودم ودردروازهٔ دولت ازاتوبوس ۳۳ پیاده شده سواراتوبوس ۹ شدم، دفعتاً چشمم بآقای جان محمدخان افتادکه درصندلی‌ردیف دوم وشخصی



صحنهٔ بازار مکافات

از راست بچپ : بر ، دار منفرد «سردار معزز» بجنوردی دیده میشود - بر دار شش نفری ، نفر چهارم شخص چاقالو که کت سفید بر تن دارد میراخور «سردار» است - بقیه برادرها و خویشان سردار معزز ند

هم پهلوی دستش نشسته بود . بر آن شدم که با او داخل گفتگو شوم ، با تقاضا از شخصی که پهلوی وی نشسته بود صندلیها تعویض گردید. با این اقدام پیدا بود که با ایشان کاردارم . سؤال کرد بمن فرمایشی داشتید گفتم بله و دنبالهٔ مصاحبه باین شرح ادامه یافت:

- چه فرمایشی ؟

- کتابی در بهمن سال حاضر بنام « انقلاب بیرنك یا قیام کلنل محمد-تقیخان پسیان» تألیف اینجانب منتشر شد و نامی از شما در ن کتاب برده شده ، آیا آن کتاب را مطالعه فرموده اید ؟

- خیر. کتاب را نخوانده ام ولی جسته گریخته درجراید ومجلات شمهٔ بچشمم خورده است . در کجای کتاب و بچه منظور اسم مرا بردید ؟

- نام شما درفصلی برده شده است که گراور سردارمعزز بجنوردی را چاپ ونوشتم مجری انتقام ومأمورمکافات جان محمدخان بود. چون در آنموقع عکس صحنهٔ انتقام بدست من نرسیده بود بمردم اطمینان دادم که :«من بادوچشمان خودسردارمعزز ومیراخوریکی از قاتلین کلنل محمد تقیخان را برسردارمکافات دیدم» اکنون عکس این صحنه را میخواهم بدهم برای چاپ دوم گراور نمایند ، عکس را ازمیان کیف در آورده به ایشان ارائه نمودم . بدو یکه خوردوسپس گفت :

- ازماجرای این صحنهٔ انتقام مستحضرهستید ؟

- بی اطلاع نیستم .

- دراین باره وخلع درجهٔ من مجلات وجراید چیزهائی نوشته اند ولی هیچکدام بی بحقیقت مطلب نبرده اند وحقایق ۲۹ سال است همچنان دردل من مانندرازی نهفته باقی است .

دراینموقع بمیدان مخبرالدوله رسیده وپیاده شدیم چنددقیقه‌ای هم پهلوی کتابفروشی این سینما مذاکره کردیم اجمال این بود که : در فروردین من بمنزل شما میآیم مدارك خود را هم همراه میآورم پس از ملاحظهٔ مدارك حرفهای مرا قطعاًباورخواهید نمود ، حالاهرچه بگویم ممکن است باور نکنید.

نشانی منزل راروی کارت اسم خود نوشته بایشان دادم و گفتم منتظرم حتماًتشریف بیاورید . هنگام خداحافظی گفت . کلنل افسر شریفی بود حیف تلف شد

متأسفانه ایشان وعدهٔ خودوفانکردند . باوجودیکه ازفرط خستگی نیاز مبرم بمسافرت واستراحت داشتم ، برای خاطرایشان ازاین تصمیم منصرف

وتاروز ۱۲ فروردین ۲۹ همه روزه در انتظارش بودم . بهر تقدیر ماجرای انتقام آنچه من درمشهد شنیده ودیده‌ام این است :

صحرای ترکمن نیازمبرم بانتظام وامنیت داشت . دهنهٔ زیدر ، میان‌دشت ، عباس‌آباد راه خراسان شاهد صحنه‌های خونینی از چپاول زائرین ارض اقدس بدست اکراد وترکمنها بود!

در دوران قیام ، این قطاع الطریق ها از ترس کلنل محمد تقیخان شمشیرها را غلاف کردند بمحض از بین رفتن آن افسرشریف ، یاغی وطاغی های کرد وترکمن دوباره شروع بغارت مردم نمودند .

جان محمدخان بقول خودش تصمیم گرفت این بی نظمی و شرارت را از ریشه بخشکاند. سردار معزز وداماد او ، برادرانش وهچنین میرآخور اورا دستگیر وبمشهد آورده در ادارهٔ نظمیه زندانی نمود.

روزی بدستور اوسردار معزز را وادار نمودند جلو درتوپخانه را جارو کرد ، منسوبان ، دوستان و طرفداران سردار بتکاپو افتاده وبرای استخلاص سردار فعالیت میکردند . از قرار معلوم با علیحضرت رضاشاه متوسل میشوند .

روز اول محرم سال ۱۳۴۳ یعنی دوسال بعد از کشته شدن کلنل در ارك مشهد برای هفت نفر دار برپا میشد .

یك دار تك اختصاص بسردار ویك دارشش نفری ویژه بنی اعمام وانصار سردار بود . دراین اقدام خیلی سرعت بکاررفت . یعنی ظهرروز اول محرم حکم اعدام آنها صادر ودرساعت دو بعد ازظهر نه تنها دارها نصب گردید بلکه این عده هفت نفری برسردار مکافات دیده میشدند .

چرادراعدام آنها اینهمه سرعت بکاررفت ؟

گویادستور تلگرافی ازمرکز ووزارت جنك رسید که در اعدام آنها تأمل نمایند . جان‌محمدخان با تشکیل محکمه صحرائی فوری موجبات اعدام آنها رافراهم وهنگامی که آنهابرسرداربودند بمرکز جواب‌داد تلگراف دیر رسید ووقت گذشته بود .

عیسی‌خان‌مصدر ومحرم جان محمد خان حقایق امررابمرکز گزارش داد، این مسئله باعث‌شد که‌اعلیحضرت رضاشاه‌سریعاً بمشهدآمد ولدی‌الورود جان‌محمدخان‌راخلع درجه کرد. نگارنده بچشم دیدم که اوپاگنهای‌خودرا بشدت هرچه تمامتر کند ودور انداخت . میگویند وحتی نوشتند که‌شمشیر خودراهم شکست ودور انداخت چنین چیزی صحت ندارد . زیرا وقتی برای اینکاردیگر باقی‌نبود.

نگارنده بازهم مأیوس نشده‌ام ، آقای جان‌محمد خان مطالب بالا را خواهند خواند . چنانچه مقرون بحقیقت دیدند لطفاً بما موقوم دارند تا در پرونده کتاب ضبط و اگر توفیقی جهت چاپ سوم حاصل شد . برای تکمیل تاریخ چاپ خواهیم نمود بدیهی است اگر بسکوت بر گذار نمایند در صحت گفتار ما تردیدی باقی نخواهد بود .

عقاید دانشمندان معاصر

درباره :

کلنل محمد تقی خان نقید

آثار ادبی

تراوش دلسوختگان!

قضاوت یک مرد بلژیکی و یک بانوی آلمانی

پایان!

۱- آثار ادبی

قضاوت آقای شیخ احمد بهار - تأیید ایرج

اشعار زیر از نوادر افکار استاد فقید، ایرج میرزا شاعر شیرین سخن در تأیید اشعار «داش غلم» آقای شیخ احمد بهار مدیر روزنامهٔ «بهار» که در مشهد طبع ومنتشر میشد، بعلاوهٔ تحلیلی از اوضاع سیاسی آنزمان تراوش کرده است.

این اشعار در شماره ۱۳ بهار مورخ سه شنبه ۱۱ میزان ۱۳۰۰ برابر دوم صفر ۱۳٤٠ یعنی روز دوم شهادت کلنل، با ذکر این شرح مختصر:

«ادبیات ذیل را شخصی متنکراً از پشت در اداره بیکی از کارکنان اداره «مرحوم میرزا احمد عظیمی- مؤلف» داده وخودش پا بفرار گشوده است» درج گردیده، اینک پنج «تابلو» از اشعار آقای شیخ احمد بهار را (که بمناسبت مخالفت باقرارداد ۱۹۱۹ سروده بودند) قبلا درج وسپس بدرج اشعار ایرج مبادرت میشود:

شوخی!

باصطلاح خراسان

!۱۲۹۸-۱۹۱۹؟!

I

داش غلم اینجه ۱ نگا کن مو ۲ کجایم تو کجا

ترک ای ۳ جور وجفا کن مو کجایم تو کجا

گاهیم روته ٤ بما کن مو کجایم تو کجا

از خودت ماره ٥ رضا کن مو کجایم تو کجا

کار ماره رو برا کن مو کجایم تو کجا

داش غلم اینجه نگا کن مو کجایم تو کجا

II

ای بهار جان چره ٦ سال سه گرت ۷ بسته مری

چره داش توی کوك ای دسته واودسته مری

۱- اینجا ۲- من ۳- این ٤- رویت را ٥- مارا ٦- چرا ۷- سه بار

چره راهای ضرر دیده و دانسته مری
رك مگو راسته مباش عاقبتش خسته مری
فکر تزویر و ریا کن مو کجایم تو کجا
داش غلم اینجه نگا کن‌مو کجایم تو کجا

III

داش‌غلم رفتم و یکدورهٔ تیرونه ۹ دیدم
مرکز فتنهٔ هر گوشهٔ ایرونه ۱۰ دیدم
اوطیای پرطمع ودزدای نیم جونه دیدم
هتل وماشین ورستوران وواگونه‌دیدم
تام۱۱ بیا اینجاصفا کن مو کجایم تو کجا
داش‌غلم اینجا نگا کن مو کجایم تو کجا

VI

داش غلم‌قربون‌اولاتای۱۲ و یلون‌مشد۱۳
تیرون‌وهرچه دره۱۴ یکجا بقربون مشد
ای بقربون همو۱۵ ملهٔ ۱۶ نوغون مشد
ای فدای همو داشای خل نادون مشد
برشا۱۷ جونته فدا کن مو کجایم‌تو کجا
داش غلم اینجه نگا کن‌مو کجایم‌تو کجا

V

روز ما ملت بی همت نادون تمومه ۱۸
دورهٔ عزت ما مشت مسلمون تمومه
اسم آزادی وحرف و گپ قانون تمومه
داش غلم جان‌کار ما مردم ایرون تمومه
برو تابوته صدا کن موکجایم تو کجا
داش‌غلم اینجه نگا کن موکجایم تو کجا



۸- میروی ۹- تهران ۱۰- ایران- ۱۱ - توهم ۱۲ - لات های ۱۳- مشهد - ۱۴- دارد ۱۵ - همان ۱۶ - محله ۱۷ - برایشان ۱۸- تمام است.

تذکر: درباسه ترکیب بندداش غلمرا درحافظه‌ندارم، امیدداشتم این نقیصه با معاضدت دوستان درچاپ دوم مرتفع شود. متأسفانه نشد!

استقبال ایرج

داش غلم مرك توحظ كردم از اشعار تو من
متلذذ شدم از لذت گفتار تو من
آفرین گفتم بر طبع گهر بار تو من
بخدا مات شدم در تو و در کار تو من
وصف مرکز را کس مثل تو بی پرده نگفت
رفته و دیده و سنجیده و بی پرده نگفت

هر چه در نمرهٔ ده بود منزه دیدم
گر تو یك حسن در آن دیدی من ده دیدم
قابل محمدت و درخور به به دیدم
نظم تو متقن و نثر تو موجه دیدم
هیچیك از نمرات تو چنین خوب نبود
یك فرازی که در او باشد معیوب نبود

غیر تو پیش کسی اینهمه اخبار کجاست
اگر اخبار بود جرأت اظهار کجاست
بندیند آن دگران لوطی پادار کجاست
آنکه لوطی گریت را کند انکار کجاست
آفرینها به ثبات و بوفاداری تو
بروبا قرصی ورك گوئی و پاداری تو

که گمان داشت که این شور بپا خواهد شد
هرچه دزد است ز نظمیه رها خواهد شد
دزد کت بسته رئیس الوزراء خواهد شد
مایهٔ رنج تو و زحمت ما خواهد شد
مملکت باز همان آش وهمان کاسه شود
لعل ما سنك شود لؤلؤ ما ماسه شود

این رئیس الوزراء قابل فراشی نیست
لایق اینکه تو دل بستهٔ او باشی نیست
همتش جز پی اخاذی و کلاشی نیست
در بساطش بجز از مرتشی وراشی نیست
گر جهان را بسپاریش جهانرا بخورد
ور وطن لقمهٔ نانی شود آنرا بخورد

از بیانات رئیس الوزراء یك دو سه تن
کرده یك رند ، تیاتری وفرستاده بمن
منهـم الساعه دهم شرح باینار وطن
که کند دیدهٔ ابناء وطن را روشن
تا بدانند چه نیکو امنائی دارند
چه وطن خواه رئیس الوزرائی دارند

رئیس الوزرا ((قوام السلطنه)) به پیشکار خود «میرزا قاسم خان» میگوید:

یك دو روز است دگر دست بکار نزنی
لیرهٔ میبرهٔ از گوشه کناری نزنی
دست وفتحی نکنی ، دخل وقماری نزنی
نـروی مارخ ودزدیـده شکاری نـزنی
چه شنیدی که بدینگونه هراسان شده‌ای
مگر آشفتهٔ اوضاع خراسان شده ای
این وطن مایه ننك است بی دخلت باش
هرچه گویند جفنك است بی دخلت باش
پای این قافله لنك است بی دخلت باش
شهرما شهر فرنك است بی دخلت باش
دست و پا کن که خرید چمدان باید کرد
فکر کالسکه و راه همدان باید کرد

میرزا قاسم خان پیشکار جواب میدهد

دم نزن قافیه تنك است بیا تا برویم
قصهٔ توپ و تفنك است بیا تا برویم
کلنل بر سر جنك است بیا تا برویم
نه دگر جای درنك است بیا تا برویم
هرچه ازمردم بیچاره گرفتیم بس است
بعد ازاین فکر مداخل شدن ماهوس است

اولی جواب میدهد.

ول مگو گوش بگفتار تو نادان ندهم
من سلامی وصده را زکف آسان ندهم

اسب و اسباب بژاندارم خراسان ندهم
من بژاندارم اگر جان بدهم نان ندهم
زنده باشم من وقالیچهٔ من ضبط شود
میزنم تا همه جا گر همه جا خبط شود

سی وشش اسب گرانمایه زمن کلنل زد
سی وشش داغ بر افروخته ام بردل زد
باك بر روزنهٔ دخل خراسان گل زد
بر جراحات من از بی نمکی فلفل زد
با چنین حادثه گر من نستیزم چکنم ؟
خون سر تا سر این ملك نریزم چکنم ؟

تو مپندار که نه پول و نه لشکر باقیست
نه دگر روح ورمق در تن کشور باقیست
عاقل آسوده بود تا بجهان خر باقیست
تا دو سر کرده بسکان و بلنگر باقیست
میکنم حکم همه حکم مرا گوش کنند
از شعف مصلحت خویش فراموش کنند

من بهر حیله بود مقصد خود صاف کنم
بخوانین خراسان دو تلگراف کنم
دستخطی دو سه بر تربت و بر خواف کنم
وعده از جانب شه رتبه و الطاف کنم
همه دیوانه صفت قوهٔ خود جمع کنند
ریش ژاندارمری و ریشهٔ خود قمع کنند

یکنفر دوست در آنجا بوده میگوید :

گوش کن عقل من از خست تو بیشتر است
اینقدر جوش مزن جوش زدن بی ثمر است
جانکه باقیست ضررهای دگر مختصر است
شکر لله که ترا درهمه جا سیم و زر است
خیز هرجای فرهنگستان خواهی تو برو
بیش ازاین باعث خون ریختن خلق مشو

آتش فتنه ز هرگوشه بر افروخته شد
خرمن هستی مسکین و غنی سوخته شد

پارگیهای خراسان تو هم دوخته شد
هر قدر پول که‌میخواستی اندوخته شد
بیش‌از این‌صرفه از این‌ملك‌خراسان نبری
غیر بد نامی و آشوب خراسان نبری

مشار الملك بمجلس وارد و از قضیه مستحضر شده میگوید :

امشب اوقات شریف‌تو چرا خندان نیست
راست است اینکه‌ضرر باب‌دل انسان نیست
از سلامی و سده صرفنظر آسان نیست
لیك این‌مایه ضرر را عظمت‌چندان نیست
که بکشتن بدهی خیل مسلمانان را
دشمن خویش کنی قاطبهٔ ایران را
وانگهی کیست که فرمان ترا گوش کند
کیست آن خر که‌مر این نکته‌فراموش کند
زن و فرزند براه توسیه پوش کند
از برای دل تو جام بلا نوش کند
که نجنگیده و ننشانده فرو کینهٔ تو
ناگهان سر برسد دورهٔ کابینهٔ تو
در من از تفویت کار تو کوتاهی نیست
لیك از این بیشترم قوهٔ همراهی نیست
درمن اینقدر خیانت که تومیخواهی نیست
شاه را هیچ از اعمال تو آگاهی نیست
لیك تا چند توان مسئله را پنهان کرد ؟
شاه را غافل و یك ناحیه را ویران کرد؟!
بکن آنکار که کرده است وثوق الدوله
نه دگر چت شود از بهر وطن نه‌چوله
در هتل پاك کند سبلت خود با حوله
والس میرقصد با ماد موازل ژالوله
برده پولی و کنون بادل خوش خرج کند
متصل قر دهد وفر زند و خرج کند
حالیا وقت فرنك است بجنبان تنه را
با خودت نیز ببر معتمد السلطنه را

از تن مالیهٔ ملك بکن این کنه را
نیست در خارجه لذت سخن یك نکته را
بگذار آتش افروخته خاموش شود
ضرر اسب و سده نیز فراموش شود

۲- تراوش دلسوختگان!

از ایرج میرزا قاجار

دوست ایران - کلنل محمد تقیخان

دلم بحال تو ای دوستدار ایران سوخت — که چون تو شیرنری را در این کنام کنند
تمام خلق خراسان بحیرتند اندر — که این مقاتلهٔ با تورا چه نام کنند
بچشم مردم این مملکت نباشد آب — وگرنه گریه برایت علی الدوام کنند
مخالفین تو سرمست بادهٔ گلرنك — موافقین تو خون جگر بکام کنند
نظام ما فقط از همت تو دایر بود — بیا ببین که چه بعد تو با نظام کنند
رسید نوبت آن کز برای خونخواری — تمام عدهٔ ژاندارمری قیام کنند
دروغ وراست همه متهم شدند بجبن — بهر وسیله ز خود دفع اتهام کنند
مرام تو همه آزادی و عدالت بود — پس از تو خود همه ترویج این مرام کنند
کسان که آرزوی عزت وطن دارند — پس از شهادت تو آرزوی خام کنند
بجسم هیئت ژاندارمری روانی نیست — وگرنه جنبشی از بهر انتقام کنند
تورا سلامت از آن دشت کین نیاوردند — کنون بمدفن تو رفته و سلام کنند
پس از تو بر سر آن میزهای مهمانی — بی سلامت هم اصطکاك جام کنند
پس از تو بر سر آن اسبها سوار شوند — عروس وار در این کوچه ها خرام کنند
سبیل ها را تا بنربر چشم تاب دهند — قد و قامت خود افتخار تام کنند
خدا نخواست که این مملکت شود آباد — وطن پرستان بیهوده اهتمام کنند
از این سپس همه مردان مملکت باید — برای زادن شبه تو فکر مام کنند
سزد که هرچه بهرجا وطن پرست بود
پس از تو تا باید جامه مشکفام کنند(۱)



از شاهزاده مرتضی میرزا «شکسته» مدیر روزنامهٔ خورشید:

رفتی و در ایران چو تو سرهنگی نیست — با خصم وطن ستیزه و جنگی نیست
سر دادی و نام نیك بردی، آری — در راه وطن دادن سر ننگی نیست.

---

(۱) پس از فقدان کلنل ایرج میرزا قاجار چند ماه مخفی بود در عوض او ایرج رکنی را گرفتند وپس از یکروز رهاشد.

از ابی القاسم عارف شاعر ملی

۱

زنده بخون خواهیت هزار سیاوش
گردد از آن قطره خون که از تو زند جوش

عشق بایران بخون کشیدت و این خون
کی کند ایرانی ار کس است فراموش

دارد اگر خلق پاس خون تو زیبد
گردد ایران هزار سال سیه پوش

همسری نادرت کشاند بجائی؛
کار، که تا نادرت کشید در آغوش



عارف شاعر ملی

از پی کسب شرف کشید شرافت — تا نفس آخر ازتوغاشیه بردوش
شعلهٔ شمع دلاوری و رشادت — گشت دراین مملکت ز بعد توخاموش
جامهٔ ننگین لکه دار بتن کرد — دوخت هر آن بی شرف بقتل تو پاپوش
سرز سرخود بخاک بردی و برداشت — از سر وسر تو نبش قبر توسرپوش
قبر تو گر نبش شد چه باك بیادت — ریخته در مغـز ها مجسمهٔ هـوش
مست شد ازعشق گل بنغمه درآمد — بلبل، وعارف زداغ مرگ توخاموش

✡✡✡

هشتم ماه محرم ۱۳۴۱ این غزل را در شهرسنندج بیادگار شهادت خداوندگار عظمت وابهت مجسمهٔ شرافت ووطن پرستی دلیر بی نظیردورهٔ انقلاب، مقتول محیط مسموم ومردکش وقوام السلطنه پرور سر بریدهٔ عهد جهالت ونادانی، بقیمت سه قران ودهشاهی، بدست شمر ایرانی یکنفر قوچانی بامر تلگرافی حضرت اشرف قوام السلطنه وبدستور سردار بجنوردی، نیکنام الی الابد سردار باافتخار ایران کلنل محمد تقیخان که نام مقدسش برنگ خون برجسته ترین کلمه ایست برای لوحهٔ سینه های پاك وچاك چاك هر ایرانی وطن پرست بطهران فرستادم که روز دورسنوی اول یعنی غره صفر درروزنامه ها درج گردید. — عارف

۲

بگوچسان نکنم گریه گریه کارمن است — کسیکه باعث اینکار گشته یارمن است
متاع گریه ببازار عشق رایج واشك — برای آبرو و قدر اعتبار من است
شده است کور ز دست دل جنایتکار — دودیدهٔ من ودل هم جریحه دارمن است
چو کوه غم پس ز[...] زیر سایهٔ اشك — نشسته منظرهٔ اشك آبشار من است
به تیره روزی و بدروزگار یم یکعمر — گذشت و بگذرد اینروزگارمن است
میان مردم ننگین، آقدر ننگین؛ — شدم که ننگ من اسباب افتخار من است
تگرگ مرگ گوسیل خون ببار و ببر — تورنك نمت که آنفصل خوشبهار من است
مدام خون دل خویشتن خورم زین ره — معیشت من وازاین ممر مدار من است
بسر چه خاك بجز خاك تعزیت ریزم — بکشوریکه مصیبت زمامدار من است
بدان محرم ایرانی اول صفر است — که قتل نادر ناکام نامدار من است
فشار مرگ که گویند بهترین پس مرگ — بمن چه من چکنم روح درفشار من است
تدارك سفر مرگ دید عارف و گفت — دراین سفر کلنل چشم انتظار من است

۳

میانهٔ سر وهمسر کسی که ازسرخویش — گذشت، بگذرد از هرچه جز ز کشورخویش
هزار چون من بی پاو سرفدای سری — که درسراسر ایران ندیده همسرخویش

تنم فدای سر داد گستری کز خون — هزار نقش وطن کرد زیب پیکر خویش
بگو بخصم بد اندیش این گوی این میدان — نه ای حریف ببازی گران باسر خویش
سر و سران سپه جامه ها درند بر آن — سپهبدیکه بدی سر پرست سر لشکر خویش
ز سر نوشت تو و سر گذشت خویش بدست — قلم گرفتم و آتش زدم بدفتر خویش
بقبر نادر ای نادر زمان بسردی — بدست خود سر در خاک و خون شناور خویش
چو دید نادر از جان گذشته ترا ز خویش — به پیشگاه تو تقدیم کرد مقبر خویش
به ننگ همسر و همدوش بودنش خوشتر — سری که خفت براحت ببالش بر خویش
بیار باده که تا سر خوشم، خوشم؛ بینم — قوام سلطنت از روزگار کیفر خویش
نداشت عارف جز این دو چیز وقف تو کرد — مدام سینهٔ سوزان و دیدهٔ تر خویش



از میرزا علی اکبر خان گلشن

مدیر روزنامه آزادی

۱

ریخته شد تا که خون پاك تو در طوس — همدم ما گشت آه و ناله و افسوس
مرك تو ماتم سرای روی زمین کرد — مملکت داریوش و کشور کاووس
خانهٔ آن خائنی خراب که از کین — سوخت بقتلت روان نادر و سیروس
بعد تو باید که از ترقی ایران — صرف نظر کرد و بود از همه مأیوس
با همه جان بازی ای دریغ ندیدیم — هیچ ز مشروطه جز نتیجهٔ معکوس
خاك قدوم کسی که مهر تو دارد — گلشن آشفته دل ز شوق زند بوس

۲

قوام السلطنه کاری که باخراسان کرد — وثوق دوله کجا باتمام ایران کرد
تو کافری بنگر، کان یهود کافر کیش — هزار خون بدل کافر و مسلمان کرد
چه فتنه ها که برانگیخت تازسر، سر کین، — خموش مسئلهٔ اردشیر و ساسان کرد
سرم فدای شهیدی که لاله رنگ از خون — براه ملك همه سرزمین قوچان کرد
صبا بمرشد دزدان ملك . . . ؟ — بگو که دورهٔ تو مملکت پریشان کرد
بتیر غیب شود کشته آنکسی که بعمد — اساس مملکتی را خراب و ویران کرد
اساس مملکت ما خراب باد خراب — که هرچه کرد خرابی بملك جم آن کرد
بوستان وطن از درون دل گلشن — هزار ناله بسان هزار دستان کرد

«»«»

از آزاده بهرامی

این اشعار، سال سوم کلنل در آرامگاه ابدی او خوانده شد.

ز بعد مرگ توای افتخار ایرانی
چوشام گشته سیه روزگار ایرانی
فراق روی توای نونهال کشور کی
زکف ربوده دل واختیار ایرانی
زکینه تاکه بناکام کشته گردیدی
شد ازغم توخزان نوبهار ایرانی
کسیکه ریخت توراخون پاك درقوچان
ازاوست تا با ابد انزجارایرانی
بعزم راسخ وطبع غیوروحب وطن
زجان گذشتی وکردی نثارایرانی
زشخص بیشرفی چون ۰۰۰۰۰دزد
نبود بهتر از این انتظار ایرانی
یگانه عنصر کامل تو بودی‌ای کلنل
دریغ رفتی ورفت اقتدار ایرانی
بیادعشق توآزاده گفت این اشعار
بسال سومت ای یادگار ایرانی

۱۰میزان ۱۳۰۳

از مدیر روزنامه ایران آزاد

زد پشت پای دست فلك بر مرام ما
دستی کجاست تا بکشد انتقام ما
گل درچمن خزان شدو بلبل خموش گشت
بوی شهید عشق رسد بر مشام ما
گشته صفرمحرم ثانی از آنکه هست
ایام قتل کلنل عالی مقام ما
یاران اگر بسوی خراسان گذر کنید
برخاك پاك او بدمید این پیام ما
درهم شکست بعد تو صف های انقلاب
قرنی عقب فتاد در ایران قیام ما
آزاد درشهادت مردان پاکباز
حافظ سروده استچه حاجت کلام ما
هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق
ثبت است در جریدهٔ عالم دوام ما

از آقاخان خوشکیش

دیدم بخواب دوش که آن نوگل وطن
سردر کف ایستاده دهن حاضر سخن
گفتا رسان پیام بآزاد نیك رای
کی شاد ازمقال توجان وروان من
انداختم ز عشق وطن سر بزیر پای
کردم غبار خاك وطن تربت کفن
قوچانیان سر پر درد عشق را
کردند نقل مجلس و تفریح انجمن
گاهی چوگوی برسرهر کو بزیر پای
گاهی نشان طعنهٔ دیوان اهرمن
میگفت پاره پاره رك گردنم هنوز
در زیر تیغ تیز بدادار ذوالمنن
یارب شراب عشق وطن در درون دل
افزای تابسوزدم این‌مانده جسم وتن
قربانیم قبول نماید خدای عشق
راضی شود زآزادهٔ خود مادر وطن
خوش کیش رارسیده بلب جان زهجر دوست
یارب بلطف خودزمیان پرده برفکن

از نگارنده این تاریخ

درمیزان «مهرماه» ۱۳۰۰

خوشکیش گفت قطعهٔ نغزی بنام ما ... شیرین نمود از ادب او تلخ کام ما
خوددیداو که؛ ماتم کلنل بما چه کرد؛ ... زین رو نمود، پر زمی لعل جام ما
گفت او که رفت کلنل ازاین سرزمین ولی؛ ... بهتر طریق رفتن وخوش انهدام ما!
دلخوش نیم زمردم صدر و ورنگ من ... شاعر رسان باهل خرد این پیام ما
مارا دلی است پرزمحبت برای دوست ... اما کجا است دوست که بیند مقام ما؟
تا رفت از بر من و تو نوگل وطن ... افتاد دست دشمن ایران مهام ما!
جان برخی دلی که تراوش نموداز او؛ ... این بیت شاهکار ز طبعش بنام ما
«درهم شکست بهدتوصنهای انقلاب» ... «قرنی عقب فتاد در ایران قیام ما»

از روزنامه (ایران آزاد)

قسمتهائی ازاین روزنامه که ؛ بشماره ۹۳ سال اول مورخ ۳ سوم صفر ۱۳۴۱ برابر دوم میزان ۱۳۰۱ یعنی در «تاریخ اولین سال قتل کلنل» منتشر شده برای خوانندگان این کتاب انتخاب کرده ودرزیر مینگارم:



مدتی بود که میخواستیم یکباردیگر نام فقید سعید کلنل محمد تقیخان را درصفحات ایران آزاد ذکر نموده و بازچند قطره اشك حسرت برای او بباریم ..

فقید سعید در کتابچه‌ای که اشاعه داده‌است سوانح عمری خودرا بیان ودرقسمت خانوادگی وهمچنین تحصیلات خویش را نگاشته است ولی برای اینکه کسی گمان خودستائی بوی نبرد ازاظهار بسیاری ازخصال وصفات خود امساك نموده است.

مرحوم کلنل محمدتقیخان مجموعهٔ ازاخلاق فاضله وسجایای کریمه و مجسمهٔ عقل ودانش وهیکل شجاعت ومردانگی بود.

یکی از مزایای اخلاقی مرحوم کلنل این بود که در شرح قسمتهای زندگانی خود مطلقاً دروغ نمیگفت وفوق العاده‌ازاشخاص دروغگو واظهار انزجارمیکرد واز آنها احترازمیجست. درحفظ عهدومیثاق راسخ‌ودرراه دوستی ثابت قدم بود. تقویت وطرفداری ازمرکزیت را یکی ازوظائف وطنپرستی میدانست. درطرز زندگانی وتعیش قانع وبی‌اندازه مأخوذ به حجب وحیابود. مداهن ومتملق را بیشرافت میخواند احترام رادوستمی داشت. جسارت وشهامت وجذابیت اونظیر نداشت.

بنظامیان و افراد زیردست و تابعین خود فوق العاده رؤف و مهربان بود .

بعدازشکستن فرونت «بیدسرخ» وتهاجم سپاه روس بطرف کرمانشاه مرحوم کلنل مأمورشد با عدهٔ ازژاندارم سواراز پیشروی روسها جلوگیری نماید ، دربیستون با روسها تلاقی کرد وجنك سختی نمود وچون همیشه آن مرحوم درمعارك جلوصف بود خاصه درآن جنك یکنفرژاندارم که درسمت راست او واقع بود گلوله خورد صدا زد رئیس جان «گوله یدم» گلوله خوردم ، فوراً کلنل ازاسب پائین آمده ژاندارم را بغل کرده بزمین گذارد وبقسمت مریضخانه سپرد وپس ازآن جنك را ادامه داد وبواسطهٔ بروز شجاعت فوق العاده با عدهٔ قلیلی ازقوای عظیمه روسها آنقدرجلوگیری نمود تا قوا وعناصرملی کرمانشاه را تخلیه نمودندوخوداوهم با کمال متانت عقب‌نشینی نمود درقصرشیرین چون نظم ژاندارم بکلی گسیخته شده بود برحسب پیشنهاد وتقاضای یکنفرکلنل آلمانی و تصویب رئیس قوای ملی ریاست و فرماندهی قوای ژاندارمری بمرحوم کلنل محول گردید .

دراندك وقتی دست نالایق صاحب‌منصبان طماع را از دخالت درکار ژاندارمری قطع وبایك مهارت فوق‌التصوری قوای ژاندارم رانظم ونسق جدیدی داد که موجب حیرت وشگفت صاحب‌منصبان آلمانی وعثمانی گردید .

همین مهارت تشکیلاتی مرحوم کلنل باعث شد که مدت مدیدی ازتهاجم وپیشرفت روسها جلوگیری بعمل آمد .



روزنامه خورشید

بمدیریت مرحوم مرتضی میرزا «شکسته» قهرمان

مختصری ازشماره ۴۸-۸۹ ورخ پنجشنبه ۲۵ مهر ۱۳۴۳ شمسی . که درسال سوم قتل مرحوم کلنل درمشهدمنتشرشده است اقتباس میشود :

مرحوم شکسته پس ازدرج مقدمهٔ مقاله چنین نگاشته است : « . هر کس جوان است ودراین مملکت بوده ودیده است که مرحوم کلنل محمد ـ تقیخان بعد ازطبع کتابچهٔ شرح حال زندگانی خود که صراحتاً قتل خودرا وعده میدهد ، شهید شد وهیچ دارائی نداشت ودرموقعیکه نام کلنل محمد تقیخان را بزبان جاری میکنند باواحترام نکنند من باوآدم خطاب نمی کنم .

هرجوانیکه درروزقتل اوازآمدن سرخاك ومرقد اومضایقه کند من اورا وطنپرست نمیدانم و هیچ عذری را نمیتوانم قبول کنم زیرا بر همه

ثابت ومدلل شده است که این جوان مجسمهٔ شهامت وصداقت ووطنپرستی بود .

درضمن مقاله یك رباعی اثرطبع خودرادرج نموده است وماآن رباعی را که قبلا نیز در آثار ادبی چاپ شد دراینجابار باعی شیخ ابوسعید ابوالخیر(۱) درج میکنیم :

ازشکسته :

رفتی ودرایران چوتوسرهنگی نیست   با خصم وطن ستیزه وجنگی نیست
سردادی و نام نیك بردی ، آری   درراه وطن دادن سر ننگی نیست

ازشیخ ابوسعید ابوالخیر:

سرتا سردشت خاوران سنگی نیست   کزخون دل‌ودیده برآن‌رنگی نیست
درهیچ زمین وهیچ فرسنگی نیست   کزدست غمش نشسته دلتنگی نیست

آرزوی شکسته این بود که : خداوند بجوانان ما آن قدرت بدهد که یا مقبرهٔ آنمرحوم را ضمیمهٔ باغ منبع کرده ویادگاری که سزاواراوست برقبراو بنا نمایند یا موفق شوند اورا بمقبرهٔ نادری عودت دهند .

متاسفانه هیچ یك ازاین دوآرزو یا پیشنهادمرحوم شکسته تا کنون عملی نشده است .



دستچین ازشماره ۱ سال ۲ خورشید مورخ ٦ ربیع الثانی ۱۳۴۳ و مختصری از خطابهٔ میرزا تقی‌خان‌فغانی که برسرمزارکلنل‌جهت‌جمعیت خواند .

آقایان ! امروز که یازدهم میزان است سه سال تمام از کشته شدن صاحب این قبرشهید سعید ، صاحب‌منصب رشید مرحوم کلنل محمد تقیخان پسیان طاب ثراه میگذرد وملاحظه میکنید که سال بسال عقیده‌ها دربارهٔ اوراسخترواجتماع اهالی درسرمزاراین کشته راه وطن زیادترمیشود .

... همهٔ اینها برای این بود که آن فقید سعید یك نفر نظامی‌غیور و صاحب‌منصب رشید وایرانی وطن پرستی بود که سعادت‌ایران وترقی‌ایرانیان را طالب بود و آن اوضاع نا ملایم آن عصر را نمیتوانست با خونسردی

۱ــ مزارشیخ ابوسعید ابوالخیر در محنهٔ روسیه میباشد ومرحوم‌شکسته نوشته است . «تاچشم من بمزار شیخ قدس سره افتاد و ایام قتل مرحوم کلنل بودگوئی درنظرم مجسم شد که این رباعی را برای ایران‌سروده. اگرمزارفایض الانوارشیخ را ندیده بودم بابودن تواریخ‌ومسموعات‌مزار شیخ را در محنهٔ محولات تربت میدانستم .

ملاحظه کند .

اومیل داشت که ایران هم مثل سایر ممالك متمدنهٔ عالم باشد نه میدان تاخت و تاز اشرار شهری و بیابانی. حضرت امیرمؤمنان و مولای متقیان که ازمقصد قاتل خودمطلع بود ، میفرمود «ارید حیاته و یرید قتلی» یعنی من زندگانی اورا میخواهم واوطالب قتل من است . مرحوم کلنل هم وقتی که سرش را بالای نیزه کرده ، محض خوشنودی یك نفر خائن غدار که بالاخره پرده ازمقاصد شومش برافتاد آن سر پرشور را باآن وضع اسف خیزاز اینطرف بآنطرف میبردند بعید نیست که ازعالم بالا نظری بآن مردم نادان و باین حرکات وحشیانه کرده فرموده باشد من طالب سعادت و ترقی این گروه جهال بودم واینها سرمرا بالای نیزه زده میگردانند، من زندگانی اینهارا میخواستم واینها خون پاك مرا ریختند ، من دوست اینها بودم واینها بامن دشمنی کردند ، نظر بنیك نفسی وخوش فطرتی و نجابت ذاتی که ، درآنمرحوم نشان داریم ، شاید درهمان حال بدرگاه خدای متعال نالیده و گفته باشد خدایا براینها گناه مگیر که نادانند وازروی جهالت این حرکات را مرتکب میشوند خدایا اگر انتقام مراخواهی گرفت ، از آنهائی بگیر که عالماً عامداً این مملکت را ذلیل واین مردم را نادان وفقیرمی خواهند واما اینها این گروه نادان که دوست ازدشمن تمیز نمیدهند وصلاح وفساد خودرا نمیدانند اینها را هدایت کن ووسائل ترقی و تربیت اینهارا فراهم فرما که ایران وطن عزیزمن است وهرگز بذلت آن راضی نمیشوم .

سپس جناب آقای صدرالمدرسین مدیر روزنامه مینو شروع بنطق کرده وباآن بیان ومنطق عالی خودچنان احساسات جمعیت را بهیجان آورده طوری خدمات ونیات آن مرحوم را تشریح کردند که بی اختیار حضار دست زده وطوری دست زدن ها متوالی ومکرر بود وزنده باد و مرده باد بلند بود که نمیتوان توصیف کرد .

از آقای دکتر شفق

عقیدهٔ آقای دکتر رضازاده شفق دربارهٔ کلنل، دردیباچه‌ای که برسالهٔ ایرانشهر نوشته اند کمی مفصل است ومابااختصار ازنگارش ایشان گلچین میکنیم :

«درعالم ، خدائی وحقانیتی هست ! »

... وقتی سرکردگان روم برای اینکه میلشان براین بود که ثروت مملکت «کارتاژ» راخود مالك باشند به‌تکبرامر کردند تا زمین «کارتاژ»

باخاك یکسان کرده آید و کسی بزنی و پیری و بچه‌ای وقع نگذارد ورحم نیاورد «نرون» امپراطور روم رهروان دین مسیح را به مستی زیر چنگال ودندان ببر و پلنگ داده وخود بتفنن تماشا میکرد.

یزید برای ریاست و کامرانی خود پاکترین وصالحترین مردان روزگار راطعمهٔ تیر وشمشیر کرده وخانه وخرگاه آنهارا نهب وغارت نموده نام آنها رابزشتی برزبان آورده ودوستان آنهارا مغضوب ومنکوب مینمود.

وقتی زنی درایران بناله‌ازخونخواران مغول درخواست میکرد که ازسرخون اودرگذرندتااو نیز گوهر گرانبهائی را که ازگلو فرو برده بود بآنها ارزانی دارد ولی آنها درمقابل نه تنها شکم این زن رابلکه شکم هزاران زن دیگر رانیز بهوای جواهر پنهان پاره کردند.

بیائیم بزمان خودمان وایران: دوسال تمام سر کردگان جلادروسی درآذربایجان اجرای مقاومت کردند و مردان ایرانرا ازپیر وجوان و عارف وعامی در میان ناله ها و ضجه های زن و بچه شبانه ازدار و دیار بپای دار کشیده واختناق نمودند. شماره بزرگی از پیشوایان آزادی ایران هدف تیر وقربان کین تیره دلان گردیده ورفتند وامروز بازماندگان آنها بی‌کس وبدبخت حتی ملوم ومحکومند!

این ستمها که بگروه رفته بافراد نیزرفته است. سقراط که حق گفته وحق رفته بودوادار شد که درزیرفشارنامردان که حیات صدهاتن ازآنها قیمت یکموی این مردنامدار رانداشت ازدست آنهاجرعهٔ زهر گرفته بنوشد عیسی نشانهٔ کین کینه ورزان یهودگردید. علی سالیان دراز خانه نشین گشت ولب بربست ومیدان راباز بگران دغلی نااهل باز گذاشت «ژاندراك» قشنك كه پروانهٔ عشق‌هاتف غیبی بوددرمیان شعله‌های آتشی که فروزندگان آن جز تعصب جاهلانه‌دلیلی نداشتند بسوخت و«آنسوخته راجان شدوآواز نیامد!» همچنین است حال هزاران هزار امثال اینها!

.... دوهزارسال‌زیادتر است که سقراط را کشتند امروز اسم اغلب قاتلین گمنام اوازمیان رفته وآنچه مانده به لعنت یاد میشود ولی صورت و سیرت سقراط باتأثیر انفاس آسمانی اوبحدت روزافزون باقی است.

.... برجوانان پاك اندیش ای انست که دل خودرا ازهمان روزگار جوانی ازلوث ویأس پاك دارند وهمواره بآئین نیکی ودرستی بگروند.

.... البته آرزوی حسرت آمیزما این بود که کلنل محمد تقیخان وامثال اوجسماً نیز دراین دنیا زنده میماندندوکام ازحیات این جهان میگرفتند. آنها نیز میخواستند خانه‌ای واستراحتی داشته باشند ولی اکنونکه بزیر

خاك رفتند واتومبیل وجاه وجلال را به قاتلین باز نهادند نبایستی ، ما دل شکسته باشیم وازیأس دادزنیم که« اندراین ساحت گیتی حق نیست !» بلکه بایقین قطعی باور نمائیم که حق همیشه کارخودرا خواهد کرد .

.... خودآثارغلبهٔ حق درجبههٔ تاریك وبی عصمت حقکشان نیزهویدا است ودزدان وراهزنان نیز برای خودحس حق و گاهی حس توبه‌ای دارند. امروز شمارهٔ بزرك دزدان ایران امروز خواهندگفت آنچه آنها میکنند ازناچاری است والا حق پایدار است . کلمهٔ « الحق لمن غلب» رانه تنها اسکندر و بخت النصر وچنگیز و نیکلای روس نتوانستنداجرادارندودراندك مدتی دستگاه سلطنت جهانگیر آنها عرصه گرد باد گردید بلکه جنگجویان چندسال قبل نیز که ملیونها سرباز مسلح باانواع اسلحه نوبنجان همدیگر انداخته بودند نیز نتوانستندو از همان دم اعلان جنك تاامروز رجال و نویسندگان هرملت میکوشند که نوعی خودرا شریك حق وسهیم درستی وراستی بشمار دهند . معاهده‌ها وفشارها واشغال وتهدیدها همه مانند برقی درخشنده می گذرد و چرخ تیز گردون میگردد وحق را بحقدار میرساند ، بسیار جالب دقت است که امروزعدهٔ زیادی ازفرمانداران وشاهان ووزیران سابق دول مخاصمه کتابهائی از یادداشتهای خودطبع و نشر کرده وجمله میکوشند گناه را بگردن طرف اندازد وحق رابجانب خود چرا که زور حق را از زور توپ وتفنك بسیار فزونتر میابند ومی بینند که توپهاشکسته ومملکتهاخراب شده وشاهان معزول گشته وپهلوانان مقتول میگردند ولی حق باقی میماند...

اگر کار وتأثیراین حق نبودمن که کلنل محمدتقیخان راندیده وشخصاً نشناخته‌ام امروز دراین گوشه بیگانه جهان نشسته واین رابنام روح پاك و زندهٔ او نمی نوشتم و بموجب خواهش پلید فلان امیر یاوزیر رفتار میکردم که قاتل اویند و«زنده» اند وجاه وجلال دارندواو«مرده»وتنهامادرپیر در میان اشکهای حسرت ازو مانده . واداره ایرانشهر که درهمین اواخر «۲۳ سال پیش» درفشار احتیاج مالی ازپای افتاده وقلم را بزمین نهاده است این چنین رساله فقرآور ودشمن تراش رادوباره نشر نمیداد، بلی اگر تأثیر حق نبود یکزن بیگانه آلمانی حس تأثیر را درزنده داشتن نام کلنل جوان نمی نوشت که اورادرهمه عمر چشم داشتی و انتظاری از ایران وایرانی نیست .پس عزیزان دل داشته باشیم وبرضد تیرگی وستم وپستی وزبونی بجنگیم و نام شهیدان راه راستی رازنده داریم وباروان آنها همیشه در رازونیاز باشیم وهرگزافسرده دل نگردیم . اینك این نوشته راتقدیم روح پاك کلنل

محمد تقیخان کرده و جملهٔ معلمهٔ وفادار آلمانی اورا که در اول نوشتم در آخر نیز تکرار میکنم : «در عالم ، خدائی و حقانیتی هست »

برلین - سلخ ژون ١٩٢٧

رضازاده شفق

عقیدهٔ یك مرد بلژیکی و یك زن آلمانی

در بارهٔ کلنل محمد تقیخان

تهران ٢٦ر٢ر٢٩

حضرت آقای س . علی آذری پس از عرض سلام و ثنا اینك مراسلهٔ دبوا را با ترجمهٔ آن و یك قطعه شعر که بخط مرحوم کلنل واثر طبع ایشانست و باید در سن ١٧ یا ١٨ آنرا سروده باشند (١) تقدیم حضور میدارم . غزل مذکور در مدح مرحوم مجدالاشراف رئیس سلسلهٔ ذهبیه است و شرح لازم را خود مرحوم کلنل در ذیل ورقه مرقوم داشته اند .

ارادتمند

حسینعلی سلطانزاده پسیان

در تاریخ ٢٨ سپتامبر ١٩٢٢ میلادی نامه ای از طرف مسیو دبوا پیشکار مالیهٔ خراسان بنام آقای حسینعلی پسیان برادرزادهٔ کلنل اهدا شده است که ما بدواً عین نامه را بفرانسه درج و سپس بچاپ ترجمهٔ آن مبادرت میورزیم :

Teheran le 28 Septemabre 1922

Mon Cher Ami,

jesuis tres heureux de recevoir votre lettre et votre Photographie. Vous savez l'amitié qui me liait avec le pauvre colonel, j'en reporte - rai une part sur vous.

J'avais demandé de Mechhed des photographies de votre oncle, mais je ne les ai pas

١- اشعار کلنل در صفحه ٢٦٧ کلیشه شده

encore reçues, je dois donc vous envoyer simplement ce que j'ai Pour le moment, avant mon départ, qui aura lieu dans quelques jours: ci joins la mienne.

Mon adresse en Belgique est:

37 Avenue Voltaire

Schaerbek - Bruxelles

J'aurai peut être l'occasion de vous écrire, parce que j'ai l'intention de préparer une brochure contre l'assassin du colonel, Gavamos Saltaneh. je veux recevoir toujours avec le plus grand plaisir de vos nouvelles.

Recevez mes bonnes amitiés

Deboi

ترجمهٔ نامه: تهران ۲۸ سپتامبر ۱۹۲۲

دوست عزیزم از وصول مراسله و عکس شما نهایت خوشوقتی را دارم. لابد از دوستی فیمابین من و کلنل بی آزار اطلاع دارید. قسمتی از این دوستی و محبت بشما نیز متعلق خواهد بود.

از مشهد خواسته بودم چندقطعه از عکسهای عموی شما را برای من بفرستند از آنجائیکه هنوز عکسهای مزبور نرسیده ناچار آنچه را که فعلا دردسترس دارم قبل از حرکت خودم که چندروزه بعمل خواهد آمد بضمیمهٔ یك قطعه عکس خودم (۲) جهت شما میفرستم. آدرس من در بلژیك بقرار ذیل است.

۳۷- خیابان ولتر شربك بروكسل

شاید بتوانم در آینده نیز باشما مکاتبه نمایم زیرا که قصددارم رساله ای برضد قاتل عموی شما یعنی برضد قوام السلطنه تهیه کنم. وصول نامه اخباری ازطرف شما همواره مایهٔ خوشوقتی فوق العاده خواهدبود. باتقدیم مراتب محبت ودوستی

دبوا

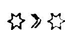
۲- عکس مسیو دبوا درصفحهٔ ۲۰٦ گراور شده

یکجلد ازاین کتاب را بنام مسیو دبوا بهمان آدرسی که خود تعیین نموده خواهیم فرستاد . متقابلا نگارنده از ایشان خواهشمنداست: درصورتی که رسالهٔ موعودرا چاپ ومنتشر نموده‌اند . یکجلداز نرا برای‌مابفرستند البته ممنون میشویم واگرفرصتی برای چاپ‌آن بدست نیاورده باشند عین یاد داشتهای خود و یا مجموعهٔ آنهارا ارسال دارند تا ما بچاپ‌آن اقدام کنیم .

اینك بدرج ترجمه و تلخیص یاد داشتهای مادام فراوکنایر آلمانی بانوی کریستیان کنایر آموزگار موسیقی کلنل‌می‌پردازیم .

نجیب ترین ایرانی

رسالهٔ یادداشتهای‌مادام کنایر ترجمه و تلخیص آقای دکتر شفق که درضمن یکی از انتشارات ایرانشهر بچاپ رسیده‌توجه نگارنده را جلب کرد . گرچه صفحات این کتاب نسبت بچاپ اول که در۲۴۵ صفحه منتشرشد ، الزاماً تزاید یافت بااین حال نگارنده نتوانستم ازرسالهٔ مذکورفقط بانتخاب قسمتهائی‌از آن اکتفا کنم زیرا قضاوت یکزن آلمانی دربارهٔ سجایای اخلاقی کلنل وصفات ممدوح فقیدسعید شایان توجه است. بنابر این؛ باحذف مطالبی که‌آنها نیزتا حدی حائز اهمیت بودند ، جای رسالهٔ مختصرآن زن باوجدان را باز کردم تادراین مجموعهٔ تاریخی بنام حق شناسی ازبانوی مزبورتقدیر بعمل آمده باشد .



بعقیدهٔ من اگر دیدن وشناختن مردمان بزرك دردورزندگانی بکسی نصیب گردد عنایت مخصوص خدا براوشامل گشته است . من نیز از همین نقطهٔ نظرمعارفهٔ‌آن ایرانی اصیل فداکار ازجان نترس وطن دوست یعنی کلنل محمدتقیخان سلطان زاده را برای خودم چنین عنایت میپندارم . چقدرخوشبخت هستم که دست تقدیرمرا بشناختن این مرد بزرك راهنمائی کرد .

با اینکه این شخص سه سال تمام است درراه وطن که‌آنرا باجان دوست میداشت شهیدشده با اینهمه یاداودردل ما ودوستان‌آلمانی همیشه زنده است .

چون افتخارجمع‌آوری اسباب ومتروکات مرحوم وفرستادن‌آنها به

ایران بمن محول شده بود بدین فرصت توانستم اوراق اورا ببینم‌واز درجهٔ کارو کوشش های او تا باندازهٔ خبردار گردم .

اهمیت این شخص را ازخوداوفهمیدن هرگز دسترس نبود چون همیشه متواضع واغلب اوقات خاموش بود وگاهی هم که بهوس میآمد و بیخود میشد ومیخواست ازدرون خودخبردهد ولب‌بسخن بازمیکردآنگاه نیز بطوریکه لازم بود افکارخودرا نمیتوانست‌درزبان‌آلمانی ادانماید.

قدر وقیمت اورالازم‌بودحس کرد وهر که هم دل داشت حس میکرد درمدت معارفهٔ مایکدفعه باو گفتم «روزی شما رادروطن‌تان مانند پیامبر احترام خواهند کرد ».

مرگ نابهنگام اومانع اقدامات اوشد ولی قبراومانند احرام‌مقدس سالهای سال نورپاش فضای وطن ایران او که آنرابهتر ازجان خوددوست میداشت وتمام افکار و کردارش وقف سعادت‌آن بود ، خواهد گردید. باشد که نژاد آیندهٔ ایران‌کاریرا که اوآغاز نموده واز نبودن اسباب نتوانست انجام بدهد ، اکمال خواهد نمود .

خیال وآرزوی‌کلنل محمد تقیخان درحق وطنش چه بود ؟ گمان می کنم ماآلمانها که درجهٔ کوشش‌های بی‌آرام‌وتحصیلات اورا باچشم‌دیده‌ایم بهتر میدانیم که چه اقتدار بزرگی که منبع قوهٔ بزرگی برای ایران بود بانعش‌تقیخان‌زیرخاکهای سیاه‌رفت . تمام وقت‌وقوای این جوان ، باوجود ضعف مزاجی که بتأثیر جنگ مستولی حال اوشده بود ، مانند زنبور عسل صرف کار میشد . کوشش‌اش این‌بود که اسباب مادی ومعنوی تمدن آلمان راکه بسی تقدیر میکرد ، فهمیده ویادگرفته برای وطنش محل استفاده سازد .

آرزوی‌اواین‌بود که نه‌تنها وطن‌وملت خودرا اززیرفشار بیگانگان رها سازد بلکه سویهٔ علمی ، اخلاقی ، صنعتی‌واقتصادی ایران را بمرتبهٔ عالی رساند . این است وظیفهٔ که او را بایك حس مقدس از درون دلش مأمور مینمود ،

بادقت‌وجدیت که امثالش کمتردیده میشود ، عزمش این بود که‌آنچه ازعلوم نظری وعملی ممکن بود یادگیرد ودراین راه بسی‌آموخته بود که ازبسیاری کوشش‌تنش‌رنجورشده بود وهمواره احتمال بیماری‌ناگهانی میرفت . یك روز دریك کاغذ مورخهٔ ششم مه ١٩١٩ خودش چنین نوشته بود : «دیگر زیاد براین نمیتوانم بنویسم تقریباً باحالت بیهوشی‌خودم را مجبور کردم که این‌کاغذ راکه دیروزشروع کرده بودم بپایان برم» بهمان

اندازه که مرحوم نسبت بدیگران مهربان وملاحظه‌کار بود بهمان درجهٔ نیز بخودش سخت میگرفت .

هردقیقه وقت خودرا باکارواستفاده‌وجمع‌مصالح معنوی ومادی‌برای وطن محبوبش میکرد ودر این راه شرایط صحت بدن‌را هرگز مراعات نمی نمود.

اکنون میخواهم شرحی راجع به تحصیلات اوداده باشم که شعبهٔ‌از آن یعنی موزیك وریاضیات دربارهٔ معارفهٔ ماعمدهٔموضوع‌مشغولیت‌او بود.

آشنائی ماباو درژانویه ۱۹۱۹ شدکه برای تحصیل درس پیانو بخانهٔ ماآمد وشوهرمن اورا بشاگردی قبول کرد.

درجهٔ کوشش اودریادگرفتن پیانوومخصوصاًسعی‌اودرترتیب‌انگشتان که برای پیانو چندان‌آراسته‌نبودند اسباب حیرت‌ما میشد آنچه‌دراستعداد او کم بود باعزم‌واراده جبران میکرد وچون‌پیانو مناسبترین آلت‌موسیقی است برای یادگرفتن‌آثاراستادان نوای‌آلمان ازاین رو به تکمیل‌آن می کوشید. خیالش باز خدمت بزرگی بایران از این راه بود و همواره با تأسف ازاینکه در ایران هنوز اشارات موسیقی معمول نبود یاد میکرد و وقتیکه فهمید که استادش«کریستیان کنابر» خود نه تنها معلم موسیقی‌زن بلکه هم نواپردازاست وازاین جهة آرزو ونقشه‌های شاگرد را خوب می تواند درك نماید ، بسیار شاد وخوشوقت گردید. اگـر بعد از مراجعت بایران خیالاتش انجام‌مییافت یقیناً درتجدید موزیك ایران ومعمول کردن «نت» سعی بزرگی میکرد . درمقدمهٔ همین خیال بود که تقی خان دو قطعه دفتر موزیك رانشر کرد .

کوشش و پشتکار تقی خان در علوم ریاضی ازاین کوشش وی در موسیقی کمتر نبود . افسوس که دراینجامعلم ریاضیات اورا نتوانستم بشما سم تاستایش شاگرد را شخصاً ازاو بشنوم ولی ازقراریکه ازاشخاص دیگر شنیده‌ام این جوان در ریاضیات استعداد خوبی داشته است ودرموقع جمع کردن کتابهای او تألیف زیاد یافتم که نه تنها درعلوم ریاضی از حساب وجبر وهندسه ومثلثات بود بلکه در هر علم واز این راه به شوقمندی و ذوفنونی‌اوپی‌بردم همچنین گذشته از کتابهای‌فارسی‌وترکی ، کتب‌فرانسوی وانگلیسی نیز داشت .

فرانسه رادر کوچکی‌درایران شروع کرده‌بودوخوب میخواندوتکلم میکرد . ودرینجا یعنی «اشتوتگارت»انگلیسی وآلمانی تحصیل میکردو درآلمانی بجائی رسیده بود که مقدمهٔ کوچك دفتر «نوت» ایرانی را(که

چاپ شده است) خودش نوشت وما تغییرات مختصری در آن دادیم .
درمیان اوراقش صدها صحایف لغت پیدا میشد که در آنها لغات آلمانی درمقابل فارسی آنها را نوشته بود . اصلا بطوریکه از کاغذهای ایران او معین میشود بعدها خیال نوشتن یك لغت آلمانی وفارسی راداشت .
با یك خانم آلمانی کتاب «زردشت چنین گفت» تألیف «نیچه» را می خواند و مقصودش البته تنها زبان یادگرفتن نبود بلکه برآن بود که کتاب با پیامبر ایران علاقهٔ داشت در هرصورت بهر وسیله میکوشید خویشتن را بیاراید .
به تیاتر و کنسرها باعلاقه وعشق بخصوصی میرفت . مانیز بهمراهی شوهرم اغلب با او به «اپرا» میرفتیم . تمام دورهٔ «نیبلونگ» اثر «واگنر» را باما شنید وازاین موزیك بی اندازه خوش بود . همچنین «اپرای» موسوم به «آییدا» اثر «وردی» ایتالیائی را باما دیدیم وازآواز وآهنگ مأنوس شرقی مانندی که دراین پارچه بگوش او برمیخورد بی اندازه شاد ومتهیج شد . این نوای مؤثر ، ایران را بخاطر اوآورد ودرهمانجا شروع کردو از مادرش یادنمود وازایام گذشته خود حکایت نمود .
زادگاه خود تبریز را درعنفوان جوانی ترك کرده برای تحصیل بتهران رفته وازآن تاریخ تاکنون که پانزده سال زیادتر است مادر خود را که بسیار گرامی داشت ندیده بود ومیگفت «یقین دارم که مادرم هرروز درفراق من گریه میکند» .
نگرانی واضطرابی که ازمادرش داشت بسیار بود نمیدانم حال این جوان وطن دوست درشنیدن دخول سربازهای روس بآذربایجان که مادرش درآنجا اقامت داشت ، چه بود ؟!
درموقع جنگ عمومی سرآمدهای زیادداشت ، چندین بارزخم خورده وحتی نزدیك مرك بوده روزی خودش خبرمرك خودرا در روزنامههای روسی خوانده بود واین خبرالبته درتبریز نیز اشاعه شده بود درصورتی که او برای تکذیب این شایعه وتسکین مادرش وسایل مخابره نداشت . اصلا آگاهی از زنده یا مرده بودن مادر ومتعلقان شبهه میکرد وتمام روز وشبش بانگرانی میگذشت . این غم ودرد بعدازآنکه آلمان مغلوب شد و کارروس وانگلیس پیش گرفت بمراتب زیادتر گردید زیرا در اینصورت پیش آمد سیاسی ایران رابد میدید. دیگر بآیندهٔ خودش نیز امیدی نداشت ونمیدانست اگر بایران برگردد دردست رجال بیگانه پرست ایران و بتحریك انگلیسها حبس یاقتل خواهد شد واغلب میگفت اگر حبس بروم تار خود

را باهم خواهم برد .

وضع وزندگانی تقی خان در آلمان غیر ازتسلی اینکه چیزیاد می گرفت ، دیگرازهیچ جهت خوب نبود . با اینکه اینجا دوستان زیاد داشت که اوراتقدیرمیکردند ولی اونیز مجبور بود ازحیث مضایق مادی‌فشاری راحس کند که تمام آلمانها دچار شده بودند .

صحتش بااینکه درسابق بسیارقوی‌وزورمندبوده‌است بواسطهٔ‌جنك وخصوصاً کمیابی‌درآلمان‌ونیز بواسطهٔ‌طیرانهای‌زیاددرطیاره بسیارعقب‌رفته و کبدش نیزعلت کرده‌بود که‌اقامت نماید. دراینجامناسب‌می بینم‌راجع باقامت «هومبورك» ازکاغذ خودتقی خان که ازآنجا نوشته است اقتباس نمایم:

هومبورك - هومه - ۲۰ اوت ۱۹۱۹

آخراینجارسیده‌ومأوائی گزیده در نتیجهٔ‌معاینهٔ‌کامل معلوم شدتوسع کبددارم‌این معاینه که ازطرف دکتر معروف ب . به عمل‌آمد البته‌مصرف زیاد خواهد داشت دیروز تنهابیك نسخه ۷۵، ۷۷ مارك دادم اقلا ازاین که علت ناخوشی خودرا فهمیدم بااینکه‌امید بهبودی نیست وباید همانطور برگردم که‌آمده‌ام .

درشروع سفر خبرهای دلخراشی ازایران شنیدم وبتأثیرآن‌اشعاری نوشتم . ازقراریکه عموزاده‌ام نقل میکند حال من در اینموقع جلب نظر مسافرین دیگررا کرده بوده است ولی من بیخبر بودم ومانند زنبوری با خودم زمزمه میکردم خدمت خانم شما کارت علیحده فرستاده‌ام دراینجا با پیانوزن قابلی‌آشنائی کردم وتنها تسلی وشغل من شنیدن نواهای‌اواست .

ارادت وسلام - مخلص شما

م - ت - سلطانزاده

محمدتقی خان بهمان درجه که صاحب فکر بود ، نیز شوخ‌وظریف بود وگاهی ازته دل میخندید وطرزصمیمی خندهٔ طفلانهٔ او بردل راحتی می داد .

دراینموقع کتابی بعنوان «جهاد درسفر ایران» اثر سرکردهٔ آلمانی «اردمان»(۱) بدست ماافتاد وازاینکه دراین کتاب باسم‌تقی‌خان برخوردیم شگفت کردیم : وبخیال اینکه بی خبراست فوراً باو نوشتم ودربرگشت‌او البته‌کاری که کردم این کتاب را تاجلوی چشمش گرفتم واودر مقابل بکلی خونسردی‌نشان داد ومن ازامید که داشتم واورا خوشحال کردن‌میخواستم افتادم . بعد گفت محتویات این کتاب درروزنامه ها چاپ شده بود ولی‌تمام

۱- H.Erdmann

مطالبی که در آن ذکر شده صحیح نیست. درهرصورت حس کردم که صحبت درخصوص این کتاب را دوست ندارد و بکنار گذاشتم ولی در عمر خود آدمی بدین درجه شکسته نفس ندیده‌ام . اما قاعده هم براین است : دلیران همیشه بزرك‌اند خواه معروف باشند خواه نباشند. وسلطان زاده از جملهٔ دلیران بوده درهرصورت تعریف جسارت وشجاعت او در کتاب اردمان خوانده ودیدم آنچه من حس کرده بودم تماماً درست بوده .

اینك مطالبی را که دراین کتاب درخصوص محمدتقیخان است بطور خلاصه ذکر میکنم :

«هوگواردمان» شرح رشادت سلطانزاده را که چگونه از پشت سر سربازان روس که قلهٔ کوه مصلارادرهمدان گرفته بودند بهمراهی ژاندارمهای خود هجوم نموده و قلهٔ را گرفته بود ، داده و بعد چنین گوید : « قسمت بزرگی افتخاراین روزعاید باین فرزندتوانای ایران بود که درمیان هموطنان خود نفوذ بزرگی داشت وجنك را با مهارت تمام اداره میکرد و شخصاً دارای شجاعت بزرگی بود وهمین استعداد بود که چندین بارها جنك را برنفع ماختام داد » .

بازمؤلف درجای دیگر شبی را که یك جنك سخت وتب آور فرا رسیده بودچنین تصویرمیکند :شبانگاه صدای مهیب ومؤثر مارش‌ژاندار- مری ایران بلند شدکه خود محمد تقیخان ، آن دلیر دلیران در حضور سرکردگان ایران میخواند.برای شنیدن این آواز که‌حزن مرك می‌آورد وبااین همه تأثیر قوت وسطوت داشت وگلوله ریزان ومرك شیرین یادمی کرد وزمان ومکان موافق بودواین‌آوازه رایك ایرانی میخواند که‌صفات شهامت وشجاعت را بایك وطن پرستی آتشین جمع کرده بود صدای‌تقی خان درسینهٔ این‌شب هولناك فرو پیچید ومرك را برای کشتگان وزندگان مقدس وآسان نمود .

مرگی که خود اوچندین‌بار خودرابکام اوانداخت وماها رادرسخت ترین مواقع نجات داد »،

اینك یك نامهٔ‌تقدیردیگری رانیز که‌ازطرف‌یك‌سرکرده آلمانی‌نوشته شده است وانرا ازخانمی که تقیخان دراواخر درخانهٔ اومنزل داشت‌بدست آورده‌ام ذکر میکنم .

بتاریخ ۱۲ نوامبر۱۹۱۹

تقی خان عزیز من ! قبل از آنکه آلمان راترك کنید لازم میدانم یکباردیگر بشما ازخدمات شایانی که شما در مدت فرمانده‌ی ژاندارمری

ایران که رئیس آن من بودم وخصوصاً ازصداقتی که نسبت بآلمان نشان دادید ممنونیتهای صمیمی خود را بیان دارم .

مخلص شما - ماژور ا . ابرهارد

با اینکه تقی خان در آلمان دوستان زیاد داشت وحتی بعض علایقی پیش آمد که اورا درآلمان پابند میتوانست نماید بازاوهمواره فکرش در نزدوطن خودبود وقبل ازآنکه برای تهیه باین سفر بسوی برلین حرکت نماید باهزارکوشش بعضی آوازه‌های ایرانی‌را با «نوت» آنها چاپ ونشر نمودکه ازآوازه های اساسی اوبود. قسمت اولی بعنوان «سه آوازهٔ ملی ایرانی» اصلا دراوایل ۱۹۱۹ نشرشده بود.

تقی‌خان فکراحترام وقدرشناسی دیگران را کرده و خودرا فراموش مینمود چنانکه درهمین اوان کاغذی فرستاده وفوراً ازشوهرمن تقاضا نمود که درمقدمهٔ آلمانی کتابچه تشکر از وی «از شوهرخانم کنایر» و آقای میکده باید بشود که زحمت درتکمیل وتحریراو کشیده اند .

دراین موقع بواسطهٔ نتایج جنك ومغلوبیت آلمان امورمالی تقی‌خان وعموزاده اش بسیاربد شد وتنها خوشی اودراین فشاراحتیاج از رسیدن کاغذ خانواده اش بودکه بعد ازسالها نگرانی ازشنیدن خبرزندگی مادر وخویشان خودخرسند گردید .

درماه سپتامبر۱۹۱۹ تقی‌خان برای فراهم آوردن اسباب حرکت بایران ، سفر برلین نموده و خیالش این بودکه باز برای یك چند روز استراحت قبل از مسافرت به « اشتوتگارت » برگردد ولی افسوس که اقامتش درآنجا طول کشید ویك کارت نوشته ده نسخه از کتابهای نوت خواسته ودرکارت دیگر(۱۱٦ کتبر) چنین نوشت: «حالم عموماً خوب نیست بسیارعصبانی شده ام نه میتوانم کار کنم ونه میتوانم بخوابم . درکارم هنوز کامیابی دیده نمیشود شاید دراول دسامبریا با نتیجه ویا بی‌نتیجه به «اشتوتگارت» برگردم .»

کلنل را باندازه ای دوست داشتم که این یکماه غیبت او ازجمعیت ما برای ما بسی غم‌آوربود . این خود مقدمهٔ غم بزرگتری بودکه بایستی درجدائی دائمی اودچارآن گردیم . امروزعکس اورا بانظرهای محزون دیده وازآن روزها یادمی کنند. تقی خان ازسرتا پا اصیل زاده بود و با اینکه بسی دوستهای آلمانی داشت وبا فامیلهای بزرك که در میان آنها شهزاده نیزبود رابطه داشت بازما «فقیران» را فراموش نمیکردوازافتخار های ما آنست که روزی درسرسفرهٔ خانهٔ ما بعموزاده اش گفت : این‌خانه‌را

من از همه بهتر دوست دارم اینجا راحتی و انسانیت است . و در کتابچهٔ یادگاری خانهٔ ما بازازین مقوله سخن گفته وازمیل‌ومحبت طبیعی خودنسبت بفقیران ودرویشان صحبت کرده است .

بحکم همین عقیده درزندگانی خودنیز سادگی‌را دوست‌میداشت‌ولی لباسش همیشه پاك وخوب بود . رفتارش در کوچه‌آرام وسر بپائین‌وهمیشه متفکرانه بود .

موقع مسافرت تقی‌خان داشت بتدریج نزدیکترمیشدتا روزی بناگاه درصورتیکه ماهردومشغول تدریس بودیم بخانهٔ ماآمده ومعلوم شد برای وداع آمده است چون حال من قبلا نیزخوب نبود دراین موقع از هیجان خودداری نتوانستن کردن و بی اختیاراشك ازدیدگانم سرازیرشد ولی او درصورتش اثری نشان نداد وآنچه دردلش پنهان بودبظاهرنیاورد .

درموقع وداع عکسی ازشوهرم درخواست‌نمودمن نیزیکی‌ازعکس خودم دادم ودرپشت‌آن نوشتم :«یادگاری است بخوش اخلاقتر و اصیلتر قهرمانیکه درعمرم دیده ام»!

آخرین کلمات من با اواین بود :«امیدم برای شما اینست که در عالم ، خدائی وحقانیتی هست !» ویکباردیگردستش فشردم و لرزان از اطاق بیرون رفتم و گوئی دردل حس میکردم که این‌آخرین دفعه است که ازیك مردبزرگ که درعمرم دیدم وبا اخلاق وصفات عالی خودنه تنها مرا بلکه هرآن کسی راکه با اومراوده داشت فریفته کرده بود،وداع‌میکردم در۲۲ نوامبر۱۹۱۹ باعموزاده اش‌از«اشتوتگارت» حرکت کرده‌شمارهٔ ازدوستان برای وداع آخری درایستگاه حاضر بودند و برای توشهٔ راه مسافرگلها‌آورده بودند!

چندروزبعدکاغذهاوکارتها ازایتالی‌واسلامبول ازوی رسیدوبالاخره در۱۹مارس ۱۹۲۰ کارتی بدین مآل ازایران رسید :

طهران - ۶فوریه ۱۹۲۰

فامیل محترم کنایر

سفرما تمام شصت‌وچهارروزامتداد یافت. ازاینکه‌آخراینجارسیده‌ام شادم . عموی مهربان من مرا پذیرائی میکند .مادرم را هنوزنمیتوانم زیارت نمایم . خواهش دارم سلام مرا بتمامی دوستان برسانید.

مخلص شما - م . ت . سلطان زاده

طهران - ۲۰ مه۱۹۲۹

فامیل محترم کنایر!

رسیدن کارت شما در جواب اولین نوشته من اسباب شادی گردید . جدائی ششماهه ازشما وسایردوستان آلمانی درهرحالم مؤثراست .درخدمت دولتی نیستم ودرخانه نیزبواسطهٔ داد وبیداد بچه‌ها نمیتوانم آرام داشته باشم . با اینهمه بنوشتن لغت بزرك که درسه زبان باشد شروع کرده‌ام و نیزیك اثرحزن‌آوراز « لامارتین » ترجمه نموده ام . حالا خواهید گفت چرا بازبحزن می‌پردازم . ولی غم تنها موافق ذوق من‌نیست بلکه‌موافق ذوق تمام اهل شرق‌است تسلی ما،درگریه است . درحقیقت گریه‌بزرگترین فرح قلبی ماست وآنچه گریه نیاردارزش‌ندارد وهرروز برای گریه تجزیه ها ومنظره های تازه دراین دیارموجود است .

شغل سوم من گفتن بعض اشعارغم‌آمیزونوشتن گاه‌گاهی مقالات در روزنامه ها است . باسیاست نمیخواهم ابدأمشغول گردم .

افسوس که اینجا نه پیانودارم ونه معلم تا مشق نمایم .

انشاءالله‌درآینده بهتر گرددفرموده اند« لکل‌عسرأیسرا» .

مخلص شما ـ م . ت . سلطانزاده

طهران ـ ژون ۱۹۲۰

خانم کنایرمحترم !

کاغذمحبت‌آمیزشما رسید ازاینکه کسالت دارید دلگیرشدم.

امیدوارم وقتی نیزتیره بختان نیکبخت خواهند شد .

هنوزانجام‌کار من معلوم نیست و توکل بخدا نموده که هر چه او خواهد چنان باد . هنوزپیش عمویم هستم وهنوزبدیدارمادرنایل نشده ام اگرچه کاغذها ازاومرتب میرسد وحالش خوب است .

مطلب برای نوشتن زیاد است ولی اغلبش سیاسی ومن از سیاست بدم میآید . باقی ارادت وسلام

م ـ ت . سلطان‌زاده

مشهد۱۲اوت۱۹۲۱

خانم کنایرمحترم

مرقومهٔ محبت‌آمیز۷ ژون شمارا که معلوم می‌سازد ازاین خاموشی درازمن دلتنك شده اید ، باکمال تشکردریافت کردم .

علت ننوشتن من زیادی کاراست . این اواخرروزی۱۸ تا۱۹ساعت کارمیکردم . باندازه ای لاغرشده ام که‌اگرمرا ببینید نخواهیدبازشناخت دررتبهٔ خودترقی کرده وحاکم نظامی ایالت خراسان شده ام .شب وروز کارمیکنم درضمن مقاله‌هائی نوشته ونشرکرده ام برای تنظیم اموراپالتی

آنچه ازدست برآید میکوشم .

افسوس کابینهٔ که من باآن کارمیکردم سقوط کرد وکارمن ناقص ماند حتی برای این کارها درمعرض سیاست واقع شده ام . بهمت سربازان با وفای خودم حکومت را مجبور کردم حقوق مرا بشناسند اگر این آرزو اجرا نمیگردید قرارم این بود که دوباره ایرانرا ترك کرده بخارجه روم. بعدازدوماه مراسلات بازحکومت دولت مرا حاکم ایالات شناخت ودر هر صورت من مرك را بتحمل ظلم ترجیح خواهم داد ...

باور کنید که من هیچگاه ودرحق هیچ کس نمی‌توانم ستمکاری کنم دراین اواخرمقالهٔ درازبرضد بعض میرزبن ودرتاریخ حیات خودم نوشته‌و نشر کردم واگرشما آنرا بخوانید مرا بهترخواهید شناخت .

الان که اینرا مینویسم موزیك بریگاد من آوازه های ایرانی‌می زند. دیروزخودم ازاین آوازه ها برای صاحبمنصبان خواندم . با اینکه من رئیس کل هستم بازدوست دارم همیشه باصاحبمنصبان جوان‌خودم‌یکجا باشم . خیلی مایل بودم که تاریخچهٔ حیات خودم که درشکل رساله‌ای‌چاپ شده بود بشما بفرستم . دراین رساله تشکرازدوستان آلمانی را فراموش نکرده ام . مادرم درتبریز برحیات است ومن هنوزاورا ندیده ام !

گمان میکنم دراین کاغذ بقدرکافی نوشتم . باردیگرباز نوشته‌و کمی نیزفلسفه بافی‌خواهم کرد

افسوس مطبوعاتی که میخواستم برای من بفرستید ، گران است و پول برای خریدآنها ندارم . اگرمیخواستم میتوانستم هزاران تومان‌پول گیرآورده باشم ولی خودمیدانید که من پول پرست نیستم . تنهامقدار کمی وجه که بتوانم ازآن زندگانی کنم برای من کافی میآید ببخشید که مستعجل‌وغلط نوشتم‌آلمانی‌را دارم فراموش میکنم . روی میزمن‌هزاران کاغذواوراق موجود است که باید بخوانم وجواب دهم .

باقی سلام بشما وتمام دوستان

م ، ت . سلطان‌زاده

بعدکاغذ دیگری ازتقی خان رسید ومن در٢٦ دسامبر ١٩٢١ باین کاغذ جوابی فرستادم ولی بعدازچندین ماه این جوابنامهٔ من نگشوده بر گشت ودرروی‌آن نوشته بودند :

il est mort dans la guerre

یعني اودرجنك کشته شده است .

پایان!

« بیار باده که تاسرخوشم ، خوشم بیند ؛ »
« قوام سلطنت از روزگار کیفر خویش »
«عارف»

درصفحهٔ ۱۸۵ فصل «تشکیل قوا ازطرف قوام السلطنه» قول دادیم که درجای مقتضی نسبت بعریضهٔ سرگشادهٔ مورخ ۲۸اسفند ۱۳۲۸ آقای قوام وپاسخ وزارت دربار بایشان ، بحث خواهیم کرد . ولی چون صفحات این چاپ افزایش قابل ملاحظه یافته و از طرفی ، کلیهٔ نامهٔ سرگشاده و نیز تمام پاسخ آنرا بهمان لحاظ نمیتوان اقتباس کرد . چنانچه در این مورد وعده ای بخوانندگان نداده بودم اساساً ازدرج اختصار نامهو پاسخ نیزصرفنظرمیکردم اما چون اخلاقاً موظف بایفاء عهد وپابند حفظ شرافت قولم مختصری از پایان نامه وچندسطرازابتدا وانتهای پاسخ رادر زیردرج و قضاوت درگفتاراین دوسالخورد را بذوق افراد سلیم واگذار وضمناً ناگفته نمیگذارم : نگارنده دربارهٔ ماهیت قوام ، نظرم را دربعض ازفصول این کتاب تلویحاً ودربرخی ازموارد تصریحاً نگاشتهام ،دراینجا کافی است ابراز شگفتی شود که باوجود تمام آلام و محن وبا وجود تمام مصائب ودشواریهای فوق التصور که از حکومتهای قوام برای دولت و بویژه برای ملت ستمدیدهٔ ایران ناشی شده و اکنون ملت ایران وارث بسی ناکامی ، حرمان وخسارت است بازهم می بینیم دستغیبی(!) از گوشه وکنار بیرون آمده اووامثال اورا با دادن غسل تعمیدوتطهیرسیاسی برملت ایران تحمیل کرده ومیکنند ! این تحمیل های سیاسی وبویژه تضاد وتصادم دوسیاست استعماری خارجی بی شك برای ملت ایران هم موجب خسران مایه شده وهم باعث شماتت همسایه ! امیدواریم هرگونه ایادی تخریب درسایهٔ همت و رشادت واستغناء طبع و بالاخره درپرتو مبارزهٔ مداوم ملت قطع شود؛ تاملت ایران بتواند دربارهٔ سرنوشت خود ، خود بیندیشد .

اینك قسمتی از نامه وپاسخ :

اقتباس از نامهٔ سرگشاده

.... واین حقوق فقط وفقط ناشی ازملت ایران است کهازدسترنج ومحرومیتهای خودپرداختهوتمامی این حقوق رادرمحیط اختیاروافتدار نمایندگان خود گذارده است کهازطرف نمایندگان ملت یعنی مجلس شورایملیوسنا بوسیلهٔرأی تمایل واعتماد بهوزراءتفویض میشودوبدیهی استدرغیر اینصورت مشروطیت یعنی

حکومت ملی و مسئولیت وزرا مفهوم خارجی نخواهد داشت چه اگر شخص پادشاه مداخله در امور مملکت کند و حکومت فرماید طبعاً مورد مسئولیت واقع می شود و طرف بغض و عناد عامه واقع میگردد و چنین نتیجه ای نقض منظور قانون گذار را مینماید و سنجش اختیارات رئیس جمهور امریکا یا سو ئیس با پادشاه ایران غیر وارد است زیرا آنها اگر از حدود خود تجاوز کنند در آینده انتخاب مجدد محروم و محاکمه میشوند در صورتیکه طبق قانون اساسی سلطنت ایران مقامی ثابت و از تغییر و تبدیل مصون و محفوظ است چنانکه در کشور بزرك انگلستان و سوئد و بلژیك که نمونه بارز این نوع سلطنت هستند هیچگونه حقی از این قبیل برای شخص پادشاه منظور نشده است .

با توضیحات معروضه استدعا دارد بگفته های مغرضین و متملقین توجه نشود و از چنین تصمیم خطرناك تا زود است انصراف فوری حاصل فرمائید زیرا قوانینی که از مجلس شورای ملی می گذرد بمجلس سنا خواهد رفت در سنا که اعضای آن از طرف اعلیحضرت تعین میشود مراقبت لازم را نسبت به حدود مسئولیت خود خواهند نمود فدوی مکلف است بعرض برساند و خاطر مبارك را متوجه کند که تغییر اصل ۴۹ قانون اساسی که عملا انشاء قانون گذاری را موقوف و بدست قوهٔ مجریه می سپارد کار ساده و آسانی نیست و یك چنین خطای ملی و گناه سیاسی را منتخبین سنا و نمایندگان مجلس شورای ملی مرتکب نخواهند شد زیرا این فکر در حکم بازگشت حکومت مطلقه در ایران است که در زمان محمد علیمیرزا نیز جرئت پیشنهاد تصویب آن را نداشته اند و این تعطیل مشروطیت هنگام بسط توسعهٔ آزادی دنیا نتایجی را در بر خواهد داشت که از مشاهدهٔ دورنمای وحشتزای آن لرزه بر اندام دوستداران مقام سلطنت میافتد. در موقع تشکیل مجلس مؤسسان بنده در ایران نبودم والا در توضیح کامل و اقدام بانصراف اعلیحضرت همت می گماشتم و در ایام اخیر هم به نیت اینکه توضیحات لازمی را بعرض برسانم باشدت مرض بطهران آمدم ولی مسافرت اعلیحضرت مانع انجام وظیفه شد از طرف دیگر ناخوشی بنده مجال نداد در تهران توقف نمایم ناچار اکنون وظیفه خود را نسبت بمصلحت ملك و ملت و شخص اعلیحضرت باین وسیله انجام میدهد در صورتیکه بعرایض صادقانهٔ فدوی ترتیب اثر ندهند و باز مجدو مصر در چنین اقدام باشند دیری نخواهد گذشت که ملاحظه خواهند فرمود این عمل موقتی و زود گذرد و نتایج آن بسیار وخیم و بی شبهه بخشم وغضب ملی مقاومت شدید عامه منتهی خواهد گردید و آن روز است که سر-

نیزه وحبس وزجر مدافعین حقوق ملت علاج پریشانیها را نخواهد نمود .
معروضه ۲۶ اسفند ۱۳۲۸
احمد قوام

اقتباس قسمتی از پاسخ
جناب آقای احمد قوام

عریضهٔ سرگشاده ای که بپیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تقدیم داشته بودید وصول داد ومطالعهٔ مندرجات آن در پیشگاه ذات شاهانه باتعجب وتأسف تلقی گردید.

تعجب ازاینجا ناشی است که چرا نخست وزیرسابقی که قسمت اعظم مشکلات موجود کشورازدوران زمامداری او بیادگار باقی مانده وجریان نامطلوب فعلی اکثراً نتیجهٔ طبیعی ومنطقی عملیات خودسرانه و مغرضانه آن زمان است حال بخوداجازه میدهد که بعنوان دلسوز ملت و غمخوار مردم همان مردم وملتی که درمدت زمامداری اودستخوش مطامع واغراض خود واطرافیانش بوده وآشفتگی اوضاع و بیچارگی عمومی را درنتیجهٔ ترویج رشاء وارتشاء وتوسعهٔ فساددرتمام شئون کشورموجب ومسبب بوده اند وحقا میبایستی حال بکیفرسیئات اعمال خود درپنجهٔ عدالت مقهور و گرفتارباشند وبقیهٔ ایام زندگانی پلید خودرا درگوشه ای از زندان سپری نمایند اکنون مجدداً از فراموشی وجنبهٔ رأفت و شفقت مردم سوء استفاده نموده ودرمیدان سیاست اسب تازی و با ریختن اشك تمساح بحال عموم دلسوزی و بتزلزل خیالی ارکان مشروطیت نوحه سرائی نمایند.

اگرخودشما فراموش کرده اید ویاتظاهر بفراموشی مینمائیدعواقب سوءسیاست وبنا بعقیدهٔ پاره ای خیانت ورزی شما در امور کشور باین کیفیت داشت تجلی مینمود. الخ ...

ضمناً بشما نصیحت میکنم که درعوض تشبث باین حیل و طرح فتنه در کشور بهتراین است که بگذارید دست زمانه پرده فراموشی را برروی اعمال شما بیافکند وخودبدست خود خاطرات گذشته حکومت خود را با آن همه مفاسد ومعایب که مرورآن رعشه براندام وطن پرستان مستولی میسازد تجدید ننموده ویا اینکه اگرفعالیتی میخواهید درمقام برائت ذمه خودازاتهامات واعلام جرمها برائید .

درخاتمه لزوماً توجه میدهد که درآتیه باید ازعرض این قبیل عرایض که گاهی جنبهٔ تملق وتضرع دارد وگاهی رنك ریا وتزویر بکلی خودداری نمائید زیرا برمفسدین نمیسزددرامور کشوری که بآن درجه بی علاقه گی

بتمامیت واستقلال آن نشان داده اند عنوان نظری نمایند وسالکان طریق خدمتگذاری کشوررا بخواهند با این عناوین ازصراط مستقیم بازدارند و چون خودموجب شده ایدکه پرده ازروی اعمال وافعال مفسدت آمیزشما برداشته شود وبالطبیعه صلاحیت داشتن خطاب جناب اشرف را فاقد می شوید بدین جهت برحسب فرمان مطاع مبارك ازاین تاریخ عنوان مذکور ازشما سلب میشود .

وزیردربار شاهنشاهی

ابراهیم حکیمی

شرح تصاویر صفحه ۱۷۶

اولین هوانورد ایرانی

در آن دورانی که از آثار صنایع واختراعات حیرت انگیز وشگفت آور ، اروپا ، فقط معدودی اتومبیل در کشور ما راه یافته ودر آنموقع که از تعمیرات جزئی آن عاجز بودیم ، کلنل محمدتقیخان پسیان فرزندلایق ایران که نبوغ درسیمای آن پدیدار است ؛ درصفوف لشگریان آلمان با طی ادوار صنوف مختلف ، کارزمین را تا حدممکن ساخت و باعظمت روحی بکار آسمان پرداخت .

گویا او در یکی از پروازهای آسمان برلن یکی از انگشتان خودرا سخت مجروح ویا از کف داد ! وبهرحال از کار زمین خسته و بایك شعف وانبساط وافری خودرا بآسمان بسته بود .

درتمام پروازها نگاهش را بسوی آسمان ایران معطوف ساخته و آرزو داشت میکانیزم هوانوردی را که خود طی کرده بود در کشورخود آموزش داده وهنر هواپیمابری رادر آسمان کشورخود نمایان وجوانان وطن رادراین کار آموزش وپرورش دهد. متأسفانه دشمن او قوام السلطنه نگذاشت آنچنان شود !

آقای کاظم زاده مدیر مجله ایرانشهر دربارهٔ او وقبول خدمت خطرناك هوانوردی چنین نوشته است : « حس وظیفه شناسی و عشق مسلك کاملا درنهاد وی تمکن داشت .. » وتا کسی این عشق رادرك نکند خود را بمقام هوای نفس وجانبازی نمیتواند برساند . همین عشق است که زهرمرك رادر کام مرد گوارا تر ازشهد میسازد ویك قوهٔ فوق بشری بوی میبخشد !» کلنل محمد تقیخان رادر یکی از نامه هایش ازقبول این خدمت خطرناك برحذرساخته ومنعش کرده وباو نوشته بود : « ازدخول شما درخدمت هوانوردی آلمان درشگفت شدم ، وجودشما برای ایران لازم است ، چرا این خدمت سخت وخطرناك راکه هرروز جرایدتلف شدن چند هوا نورد راخبر میدهند قبول کردید ؟»

پاسخی که کلنل باو داده بنا بر تصدیق کاظم زاده حاکی از صفت

شجاعت و مردانگی وعشق فداکاری آنمرحوم بوده و من چند سطری از آنمرقومه را در اینجا مینگارم : « اما چرا فوراً قبول کردیم وممکن بود رد کنیم چندعلت داشت ۱ ــ بیکار نماندن ۲ـ خودرا به بطالت معرفی نکردن ۳ ـ امید یادگرفتن چیزی که درمملکت نوبر واز جملهٔ متاعها وسوقاتهای پرقیمت است . هنوزهم امید از بنده قطع نشده زیرا که تاکنون هرچه در زمین گفته‌اند همه رافهمیده‌ام اگر درهواهم توانستم عمل نمایم زهی سعادت وشرف ...»

روح آن شادروان درآسمانهای ایران درجولان است ودشمن کین توزاوقوام دسترسی بروحش ندارد والا درصدد سقوط آن نیز بر میآمد !

صفحه شگفت آور

فتنه !

هنگام بستن آخرین صفحه بنام : «اولین هوانورد ایرانی» پاسخ آقای معتصم السلطنه فرخ بآقای تدین سناتور خراسان که در صفحهٔ اول شمارهٔ ۷۲۳۷ روزنامه اطلاعات مورخ نهم خرداد۱۳۲۹ چاپ شده بود، توجه نگارنده راجلب کرد .

نگارنده نطق آقای تدین راچند شب پیش خوانده بودم ، آنقسمت از نطق ایشان راجع بمرحوم کلنل محمدتقیخان که بااین عبارت اداشد :

«این شخص(فرخ) دردورهٔ چهارم محرك **فتنهٔ** خراسان بود و کلنل محمد تقیخان دراثر تحریك این مردشهیدشد» در من تولید شگفتی کرد . این بیان را متکی بنامهٔ مورخ ۲۸ میزان ۱۳۰۰ آقای احمد قوام که ۱۷روز پس ازشهیدشدن کلنل محمد تقیخان بمجلس شورایملی مبنی برشرکت آقای فرخ درقیام خراسان نوشته بود، کردند ، درصورتیکه این نامه درآن تاریخ جزداعی انتقام بچیز دیگری نمیتواند تعبیر و تلقی شود .

آقای تدین یك قیام وطن پرستانه را«فتنه» نام نهاده اند این امر بیشتر موجب شگفتی شد !

اینجانب که دربارهٔ قیام خراسان مطالعات دقیق وعمیق دارم نه در چاپ اول و نه در چاپ دوم سند ، مدرك وبا دلیلی مبنی برصحت اظهار آقای تدین بدست نیاورده‌ام وباوجودیکه بکرات درجراید ومجلات وزین تهران برای ارسال مدارك خواستار مدد شدم خوشبختانه ویابدبختانه از بین تمام‌مطالبی که برای چاپ دوم رسید له یاعلیه آقای فرخ مطلبی دریافت نشد .

نگارنده سی سال است آقای فرخ راندیده‌ام ، آقای تدین راهم فقط ازردیف وقایع تاریخ معاصر میتوانم بشناسم ، حتی بقیافهٔ ایشان نیز آشنائی ندارم بنا براین تنها چیزی که محرك افتتاح این صفحه شد عبارت « فتنه خراسان» ! است..

ماآذربایجانیان ایران عزیز بهیچکس ولو درهر مقامی که باشد

اجازه نمیدهم نسبت بمفاخر آزادی و شهدای حریت و دشمنان سرسخت استعمار چپها بی‌مهری ورزیده و یا قیامهائی را که صرفاً برای اعتلاء مشروطیت ایران بوجود آمده اندر مقامات رسمی بنام «فتنه» قلمداد نمایند. اگر این قبیل نهضتهای پاك و وطن پرستانه را فتنه نام نهند؛ پس تغییر مسیر تاریخ و ایجاد دوران دیکتاتوری و اختناق مشروطیت را بچه نامی باید نامید؟

اینك نامهٔ آقای فرخ رادرج وضمناً از پرو پاقرصی و حق شناسی ایشان نسبت بمرحوم کلنل و عقاید مقدس او ابراز خورسندی میکنم.

پاسخ آقای تدین از طرف رئیس تشکیلات شهربانی کل کشور

آقای تدین سناتور خراسان، در جلسهٔ اخیر مجلس سنا در بارهٔ انتصاب اینجانب بریاست شهربانی کل کشور مطالبی ایراد کرده بودند و در تاریخ طولانی خدمتگذاریم تلگراف و نامه‌ای را که آقای احمد قوام در بارهٔ وقایع ۱۳۳۹ ! بمجلس نوشته در جلسه علنی قرائت نمودند.

کسانیکه با اعلام جرمهای اینجانب بر علیه آقای تدین در دورهٔ چهاردهم قانونگذاری آشنا هستند، مرا از دادن جواب تفصیلی باظهارات سناتور محترم معذور خواهند داشت و شاید اگر از موضوع قیام کلنل محمدتقیخان سخنی بمیان نیاورده بودند کلمه‌ای جواب، گفته نمیشد.

کلنل شهید راه وطن پرستی امروز دستش از دنیا کوتاه است و در راه اعتلای وطن سر خود را بحکومت آقای احمد قوام داد و حیف است که برای تصفیه حسابهای شخصی، یك نهضت پاك ایرانیت را قیام بر علیه حکومت مشروطه بخوانند.

آن قیام برای تأمین مشروطیت واجرای قانون و برضد شخص قوام‌السلطنه بود. چنانکه دشمنی شخص قوام با مرحوم کلنل آنقدر شدید بود که پس از دفن آن فقید رادمرد نبش قبر کردند و آرامگاه او را از مقبرهٔ نادر بجای دیگر انتقال دادند - امروز تاریخ ایران جنبش کلنل محمد تقیخان و یاران او را درك کرده است.

اگر برای من این شبهه پیش نمیامد که نسل جوان از ماجرای گذشته پیران ممکنست در اشتباه بیفتد، اظهارات آقای تدین را محتاج بجواب نمی دانستم و در باره یك حادثه مهم تاریخ توضیحی نمیدادم.

رئیس شهربانی کل کشور

سیدمهدی فرخ

*

تقدیر از هنرمندان

آقای فریدریک تالبرک که یکی از افسران لایق و کار آمد بنگاه راه آهن و همکار نگارنده میباشد . در چاپ دوم کمک‌های شایان توجه نموده‌اند، کلیشهٔ دورنک جلد و پشت جلد از آثار صنعتی این مرد هنرمند، نقاش و کاریکاتوریست بی مانند است. آلبوم کلنل نیز باسلیقهٔ ایشان مرتب شده درپارهٔ موارد فنی دیگر نیز اعمال نظرهای مفید کرده اند .

بنام حقشناسی بدینوسیله از ایشان تقدیر میشود .

کارگر باهوش و کوشا

آقای یدالله امیری فرم بند این کتاب، که کارگری است بسیار با هوش و باحسن سلیقه، تصدی چیدن حروف و بستن فرمهای کتاب را از ابتدا تاانتها بعهده داشت .

تاکنون فرم بندی بااین هوش و ذکارت و پشتکار درمطابع تهران کمتر دیده‌ام . این معنی را بارها بآقای نور صادقی مدیر چاپخانه نقشجهان تذکر داده و خواهان تشویق او شده‌ام. من بنوبهٔ خود زحمات این کارگر کوشا را مورد تقدیر قرار میدهم

مؤلف

مآخذ و شواهد

کتاب	مؤلف
١ ـ تاریخ قرن ١٩	تألیف آلبرماله فرانسوی
٢ ـ تاریخ مختصر احزاب سیاسی	تألیف آقای ملك الشعراء بهار
٣ ـ تاریخ بیست ساله ایران جلد اول	تألیف آقای حسین مکی
٤ ـ تاریخ قرارداد ١٩٠٧	تألیف آقای وحید مازندرانی
٥ ـ سه جلد تاریخ انقلاب مشروطیت	تألیف مرحوم کسروی
٦ ـ رسالهٔ چاپی ایرانشهر طبع برلن	آقای حسین کاظم زاده
٧ ـ مراحل انقلاب نوشتهٔ؛	آقای احمد دوست من که در بند است
٨ ـ روزنامهٔ بهار چاپ مشهد	مدیریت آقای حاج شیخ احمد بهار
٩ ـ مجاهد بزرك	تألیف آقای ا. حسابی
١٠ ـ فارس و جنگهای بین الملل	تألیف آقای آدمیت
١١ ـ دلیران تنگستانی	تألیف آقای آدمیت
١٢ ـ اختناق ایران	تألیف مستر مورگان شوستر امریکائی
١٣ ـ تاریخ زندگانی من	تألیف آقای عبدالله مستوفی
١٤ ـ تاریخ حدیقة الرضویه	تألیف آقای محمد حسین هروی خراسانی

١٥ ـ از مجلدات کتاب آبی نیز استفاده شده.